



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۷

دکتر محمد شریفانی
عضو ہیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۵۲۲ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج ۷- ۷-۳۳-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق --- خطبه‌ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج‌البلاغه --- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده‌بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

فهرست

خطبه ۱۹۴.....	۲۹
۱. حمد الهی	۳۰
۲. شهادت به رسالت پیامبر	۳۲
۳. مشکلات پیامبر	۳۲
۳.۱. جرعه نوش غصه‌ها	۳۲
۳.۲. بستگان متلون	۳۳
۳.۳. دشمنان جدی	۳۳
۳.۴. عرب، مصمم بر مبارزه با او	۳۴
۳.۵. مشهود بودن دشمنی با پیامبر	۳۴
۴. سفارش به تقوا	۳۴
۵. اوصاف اهل نفاق	۳۵
۵.۱. تحذیر از نفاق	۳۵
۵.۲. گمراهی اهل نفاق	۳۶
۵.۳. به لغزش اندازنده دیگران	۳۶
۵.۴. متلون	۳۶
۵.۵. تغییر چهره	۳۷
۵.۶. تنوع ابزار برای فریب	۳۷
۵.۷. در کمین مؤمن	۳۸
۵.۸. دل‌های آلوده	۳۸
۵.۹. ظاهر پاکیزه	۳۹
۵.۱۰. حرکت مخفیانه	۴۰
۵.۱۱. حرکت محتاطانه	۴۰
۵.۱۲. سخن آنان دوا	۴۱
۵.۱۳. گفتاری شفا	۴۱
۵.۱۴. کردار خلاف ظاهر	۴۱
۵.۱۵. حسادت بر آسایش مردم	۴۱
۵.۱۶. افزودن بر رنج مردم	۴۲

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۷

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۷ - ۳۳ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

۱۷.۵	ناامید کردن مردم	۴۲
۱۸.۵	قتل‌های بسیار	۴۲
۱۹.۵	اشک دروغین	۴۳
۲۰.۵	قرض دادن تملق به یکدیگر	۴۳
۲۱.۵	تملق‌گویی در برابر پاداش	۴۴
۲۲.۵	اصرار بر درخواست	۴۴
۲۳.۵	پرده‌داری در ملامت	۴۴
۲۴.۵	زیاده‌روی در امور	۴۵
۲۵.۵	باطل ساختگی در برابر حق	۴۵
۲۶.۵	شبهه‌افکنی برای هر دلیل محکم	۴۶
۲۷.۵	وسيله برای باطل کردن هر حقی	۴۶
۲۸.۵	برای هر دری کلیدی	۴۶
۲۹.۵	تهیه کردن چراغ برای هر تاریکی	۴۷
۳۰.۵	فریب از طریق زهد	۴۷
۳۱.۵	سخنان شبهه‌افکن	۴۸
۳۲.۵	توصیفات فریب‌دهنده	۴۸
۳۳.۵	هموار کردن راه برای رسیدن به مطامع	۴۸
۳۴.۵	مشکل کردن راه خروج	۴۸
۳۵.۵	لشکر شیطان	۴۹
۳۶.۵	جرقه آتش	۴۹
۱۹۵ خطبه		۵۱
۱.	حمد الهی	۵۲
۲.	شهادت به توحید	۵۴
۳.	شهادت به رسالت پیامبر	۵۴
۴.	ویژگی‌های عصر بعثت پیامبر و اقدامات پیامبر	۵۴
۱.۴	کهنگی نشانه‌های هدایت	۵۴
۲.۴	محو شدن جاده‌های دین	۵۵
۳.۴	آشکار کردن حق	۵۵

۴.۴	خیرخواه مردم	۵۶
۵.۴	هدایت به سوی کمال	۵۶
۶.۴	دستور به عدل	۵۶
۵.	هدمندی آفرینش	۵۷
۶.	معین بودن نعمت‌های الهی	۵۷
۷.	دست نیاز به سمت خدا	۵۸
۸.	اوصاف الهی	۵۹
۱.۸	نامحدود در زمان و مکان	۵۹
۲.۸	خزاین نقصان‌ناپذیر الهی	۶۰
۳.۸	توجه به همه‌کس و همه‌چیز در هر حال	۶۱
۴.۸	اشاره به وجود نامتناهی خدا	۶۲
۹.	وصیت به تقوا و آثار آن	۶۳
۱.۹	اشاره به آثار تقوا	۶۴
۲.۹	ظهور آثار تقوا در قیامت	۶۶
۱۰.	طلیعه قیامت	۶۷
۱۱.	نبودن عذر و شفيعی در صحنه قیامت	۶۹
۱۹۶ خطبه		۷۱
۱.	جلوه‌ای از عصر جاهلیت	۷۲
۲.	توصیه به تقوا	۷۳
۳.	تحدیر از دنیای ناپایدار	۷۳
۴.	تشبیه دنیا و ساکنان آن	۷۳
۵.	حق بودن مرگ	۷۵
۱۹۷ خطبه		۷۷
۱.	رفتار امام در برابر پیامبر	۷۸
۱.۱	مطیع فرمان خدا و پیامبر	۷۸
۱.۲	فداکاری‌های امام در راه پیامبر	۷۹
۲.	در کنار پیامبر در آخرین لحظه‌های عمر	۷۹
۳.	مراسم غسل پیامبر	۸۰

۴.	امام سزاوارترین مردم نسبت به پیامبر.....	۸۲
۵.	نصیحت امام.....	۸۲
۶.	شفافیت سخن امام.....	۸۳
	خطبة ۱۹۸.....	۸۵
۱.	احاطه علمی پروردگار.....	۸۶
۲.	شهادت بر رسالت پیامبر.....	۸۷
۳.	توصیه به تقوای الهی.....	۸۸
۴.	آثار تقوا.....	۸۹
۴. ۱.	دوای دردها.....	۸۹
۴. ۲.	بصیرت قلوب.....	۹۰
۴. ۳.	شفای امراض.....	۹۰
۴. ۴.	اصلاح مفاسد.....	۹۰
۴. ۵.	پاکی جان‌ها.....	۹۱
۴. ۶.	جلای دیدگان.....	۹۱
۴. ۷.	ایمنی بخش.....	۹۱
۴. ۸.	روشنایی در تاریکی‌ها.....	۹۲
۴. ۹.	بهترین اثر تقوا، اطاعت حقیقی از خداوند.....	۹۲
۵.	آثار اطاعت از خدا.....	۹۵
۵. ۱.	نگهدارنده انسان از مهلکه‌ها.....	۹۵
۵. ۲.	نگهدارنده انسان از وحشت‌ها.....	۹۵
۵. ۳.	نگهدارنده انسان از آتش دوزخ.....	۹۵
۶.	ادامه آثار تقوا.....	۹۵
۶. ۱.	رافع سختی‌ها.....	۹۵
۶. ۲.	شیرینی زندگی.....	۹۶
۶. ۳.	گشایش در زندگی.....	۹۶
۶. ۴.	سهولت.....	۹۷
۶. ۵.	مجد و عظمت.....	۹۷
۶. ۶.	نزول رحمت.....	۹۸

۶. ۷.	گشایش نعمت‌ها.....	۹۸
۶. ۸.	بارش برکت.....	۹۸
۷.	توصیه به تقوامداری، اندرز خداوند.....	۹۹
۸.	مواعظ نبوی.....	۹۹
۹.	نعمت‌های الهی.....	۹۹
۱۰.	لزوم آمادگی اطاعت و عبادت.....	۹۹
۱۱.	آثار و عظمت و ویژگی‌های اسلام.....	۱۰۰
۱۱. ۱.	دین برگزیده.....	۱۰۰
۱۱. ۲.	ساخته شدن با عنایت خاص.....	۱۰۱
۱۱. ۳.	مُبلِّغ اسلام؛ برترین آفریده خدا.....	۱۰۲
۱۱. ۴.	استواری پایه‌های اسلام بر محبت.....	۱۰۲
۱۱. ۵.	تفوق اسلام بر سایر ادیان.....	۱۰۳
۱۱. ۶.	اعتلای اسلام.....	۱۰۳
۱۱. ۷.	اسلام، خوارکننده دشمنان.....	۱۰۳
۱۱. ۸.	درماندگی مخالفان.....	۱۰۴
۱۱. ۹.	منهدم کردن ارکان ضلالت.....	۱۰۵
۱۱. ۱۰.	سیراب کردن تشنگان.....	۱۰۵
۱۱. ۱۱.	آبگیرهای پُرآب اسلام.....	۱۰۶
۱۱. ۱۲.	جاودانگی اسلام.....	۱۰۶
۱۱. ۱۳.	فراخی مسیر.....	۱۰۸
۱۱. ۱۴.	سهولت مسیر.....	۱۰۹
۱۱. ۱۵.	روشنایی مطلق راه.....	۱۰۹
۱۱. ۱۶.	انحراف نداشتن.....	۱۰۹
۱۱. ۱۷.	ستون‌های استوار.....	۱۱۰
۱۱. ۱۸.	مسیری بدون لغزشگاه.....	۱۱۰
۱۱. ۱۹.	چراغ‌های پرفروغ اسلام.....	۱۱۰
۱۱. ۲۰.	شیرینی بدون تلخی.....	۱۱۱
۱۱. ۲۱.	ثابت بودن پایه‌های اسلام.....	۱۱۱

۱۲۵	۱۵. ۲. زوال‌ناپذیری قرآن.....
۱۲۵	۱۵. ۳. دریای ژرفناک
۱۲۶	۱۵. ۴. راهی بدون گمراهی
۱۲۷	۱۵. ۵. روشنایی بدون تاریکی
۱۲۷	۱۵. ۶. جداکننده حق از باطل
۱۲۸	۱۵. ۷. استواری ارکان.....
۱۲۸	۱۵. ۸. شفاعت بخش
۱۲۹	۱۵. ۹. شکست‌ناپذیر
۱۲۹	۱۵. ۱۰. پیروزی یاران قرآن
۱۳۰	۱۵. ۱۱. معدن ایمان
۱۳۰	۱۵. ۱۲. قرآن چشمه دانش
۱۳۰	۱۵. ۱۳. باغ عدالت
۱۳۱	۱۵. ۱۴. پایه‌های اسلام
۱۳۱	۱۵. ۱۵. دشت سرسبز دین
۱۳۲	۱۵. ۱۶. دریای بی‌پایان
۱۳۲	۱۵. ۱۷. چشمه‌های کاستی‌ناپذیر
۱۳۲	۱۵. ۱۸. آبشخور قرآن
۱۳۲	۱۵. ۱۹. هدایتِ روندگان راه قرآن.....
۱۳۳	۱۵. ۲۰. پنهان نبودن نشانه‌های قرآن
۱۳۳	۱۵. ۲۱. زمین مرتفع
۱۳۴	۱۵. ۲۱. فرونشاندۀ عطش دانشمندان
۱۳۴	۱۵. ۲۲. بهار دل‌ها
۱۳۴	۱۵. ۲۳. جاده‌های وسیع
۱۳۴	۱۵. ۲۴. داروی شفاعت بخش
۱۳۵	۱۵. ۲۵. روشنایی مطلق.....
۱۳۵	۱۵. ۲۶. دستاویزی مطمئن
۱۳۵	۱۵. ۲۷. پناهگاه
۱۳۶	۱۵. ۲۸. عزت و قدرت

۱۱۲	۱۱. ۲۲. چشمه‌سارهای اسلام
۱۱۲	۱۱. ۲۳. هدایت در پرتو اسلام
۱۱۴	۱۱. ۲۴. خشنودی خداوند در گرو اسلام
۱۱۴	۱۱. ۲۵. قدرت و اقتدار اسلام
۱۱۶	۱۲. وظیفه ما در برابر اسلام
۱۱۷	۱۳. نگاهی به عصر جاهلیت و طلوع اسلام
۱۱۷	۱۳. ۱. بعثت پیامبر و ویژگی‌های عصر بعثت
۱۱۷	۱۳. ۲. ظهور آخرت
۱۱۸	۱۳. ۳. ظلمت دوران
۱۱۸	۱۳. ۴. رنج مردم
۱۱۸	۱۳. ۵. بستر ناهموار دنیا
۱۱۹	۱۳. ۶. زوال حیات
۱۱۹	۱۳. ۷. پایان عمر دنیا
۱۱۹	۱۳. ۸. نزدیکی علامت‌های زوال
۱۱۹	۱۳. ۹. نابودی مردم
۱۲۰	۱۳. ۱۰. امور دنیا درهم‌شکسته
۱۲۰	۱۳. ۱۱. گسستگی اسباب دنیا
۱۲۰	۱۳. ۱۲. پوسیدگی نشانه‌ها
۱۲۱	۱۳. ۱۳. آشکار شدن زشتی‌ها
۱۲۱	۱۳. ۱۴. کوتاهی عمر روزگار
۱۲۱	۱۴. نقش رسالت پیامبر در آن دوران
۱۲۱	۱۴. ۱. ابلاغ رسالت
۱۲۲	۱۴. ۲. سبب کرامت
۱۲۲	۱۴. ۳. همچون فصل بهار
۱۲۳	۱۴. ۴. مایه سربلندی
۱۲۳	۱۴. ۵. اسباب شرف
۱۲۴	۱۵. ویژگی‌های مهم قرآن
۱۲۴	۱۵. ۱. نوری بدون خاموشی

۱۴۹	۱. ۲. زکات سپری برای آتش دوزخ
۱۴۹	۲. ۲. افسوس نخوردن از پرداخت زکات
۱۵۰	۳. ۲. انسان جاهل در امر پرداخت زکات
۱۵۱	۳. ادای امانت
۱۵۲	۳. ۱. عرضه امانت الهی
۱۵۳	۳. ۲. انسان؛ پذیرای امانت الهی
۱۵۳	۴. احاطه علمی خداوند
۱۵۵	۵. گواهی اعضا
۱۵۷	خطبه ۲۰۰
۱۵۸	۱. سیاست یا فریب کاری
۱۵۸	۲. خیانت، دور از شأن امام
۱۵۹	۳. کفر و انکار نتیجه مکر
۱۵۹	۴. صفای دل امام
۱۶۱	خطبه ۲۰۱
۱۶۲	۱. کمی پویندگان راه حق
۱۶۲	۲. دلیل کم بودن رهروان راه حق
۱۶۳	۳. خشنودی و خشم دلیل اجتماع مردم
۱۶۴	۴. ماجرای گناه پی کردن ناقه
۱۶۶	۵. پیمودن راه آشکار
۱۶۷	خطبه ۲۰۲
۱۶۸	۱. سلام و درود بر پیامبر
۱۶۹	۲. سنگینی درد مصیبت پیامبر
۱۷۰	۳. هنگام رحلت پیامبر
۱۷۰	۴. شدت اندوه امام در شهادت زهرا(س)
۱۷۲	۵. مصائب دردناک حضرت زهرا(س)
۱۷۴	۶. خطاب امام به پیامبر و حضرت زهرا(س)
۱۷۷	خطبه ۲۰۳
۱۷۸	۱. گذرگاه بودن دنیا

۱۳۶	۱۵. ۲۹. محل امن
۱۳۶	۱۵. ۳۰. راهنما بودن قرآن
۱۳۶	۱۵. ۳۱. عذر بودن قرآن
۱۳۶	۱۵. ۳۲. برهان
۱۳۷	۱۵. ۳۳. قرآن شاهد و گواه
۱۳۷	۱۶. نتیجه احتجاج با قرآن
۱۳۷	۱۶. ۱. پیروزی
۱۳۷	۱۶. ۱. نجات دهنده
۱۳۸	۱۶. ۲. مرکب راهوار
۱۳۸	۱۶. ۳. نشانه افتخار
۱۳۹	۱۶. ۴. سپری مطمئن
۱۳۹	۱۶. ۵. دانش پرارزش
۱۳۹	۱۶. ۶. گفتاری والا
۱۳۹	۱۶. ۷. بهترین قاضی
۱۴۱	خطبه ۱۹۹
۱۴۲	۱. نماز
۱۴۲	۱. ۱. مراعات نماز
۱۴۲	۱. ۲. محافظت از نماز
۱۴۳	۱. ۳. زیاد نماز خواندن
۱۴۳	۱. ۴. تقرب به خدا به وسیله نماز
۱۴۴	۱. ۵. دلیل اهتمام به نماز
۱۴۴	۱. ۶. آثار نماز
۱۴۴	۱. ۶. ۱. ریزش گناه
۱۴۴	۱. ۶. ۲. گشاینده طناب معاصی
۱۴۵	۱. ۷. تشبیه نماز به نهر آب
۱۴۵	۱. ۸. نماز؛ اولویت مؤمن
۱۴۷	۱. ۹. به رنج انداختن رسول برای نماز
۱۴۸	۲. زکات دومین دستور عبادی

۲. پرده‌داری ممنوع	۱۷۹
۳. زهد در دنیا	۱۷۹
۴. دنیا سرای امتحان	۱۸۰
۵. سؤال مردم و سؤال فرشتگان	۱۸۱
۶. انفاق در راه خدا	۱۸۲
خطبه ۲۰۴	۱۸۵
۱. بانگ کوچ از دنیا	۱۸۶
۲. آمادگی برای سفر آخرت	۱۸۷
۳. لزوم تحصیل زادوتوشه برای سفری سخت	۱۸۸
۴. چشم در چشم مرگ	۱۸۹
۵. لزوم قطع علایق دنیا	۱۹۱
خطبه ۲۰۵	۱۹۳
۱. بهانه‌جویی طلحه و زبیر	۱۹۴
۲. بسته بودن راه انتقاد و خرده‌گیری بر امام	۱۹۵
۳. بی رغبتی امام به خلافت	۱۹۶
۴. پیروی از قرآن و سنت رسول‌الله (ص)	۱۹۶
۵. روی گردان نبودن حضرت از مشورت	۱۹۷
۶. حکم تقسیم بیت‌المال، حکم پیامبر	۱۹۸
۷. بی‌نیازی از مشورت	۱۹۸
۸. دعای امام برای شکیبایی در برابر حق	۱۹۹
۹. یاری حق و قیام علیه ستمگر	۱۹۹
خطبه ۲۰۶	۲۰۱
۱. نهی از بدگویی به دشمن	۲۰۲
۲. شیوه برخورد با دشمن	۲۰۳
خطبه ۲۰۷	۲۰۵
۱. لزوم حفظ نسل پیامبر	۲۰۶
خطبه ۲۰۸	۲۰۷
۱. خستگی از جنگ	۲۰۸

۲. حب بقای در دنیا	۲۰۸
خطبه ۲۰۹	۲۱۱
۱. خانه آخرت	۲۱۲
۲. راه صحیح استفاده از ثروت	۲۱۳
۳. شکایت علاءبن زیاد از زهد برادرش	۲۱۴
۴. توبیخ رهبانیت	۲۱۴
۴. ریاضت سبب برتری نیست	۲۱۵
۵. پاسخ عاصم برای توجیه خود	۲۱۶
۶. پاسخ امام به عاصم	۲۱۷
خطبه ۲۱۰	۲۱۹
۱. سرچشمه‌های اختلاف اخبار	۲۲۱
۲. سخن پیامبر درباره جاعلان حدیث	۲۲۲
۳. اقسام راویان حدیث	۲۲۲
۳. ۱. منافق	۲۲۳
۳. ۱. ۱. قداست دادن به صحابه یکی از شگردهای منافقان	۲۲۴
۳. ۱. ۲. استناد امام به توصیف قرآن از منافقان	۲۲۴
۳. ۱. ۳. تسلط منافقان بر مردم	۲۲۴
۳. ۱. ۴. نتیجه کار منافقان	۲۲۶
۳. ۱. ۵. فریب دادن افکار عمومی	۲۲۶
۳. ۲. خطاکاران	۲۲۶
۳. ۲. ۱. راوی خطاکار بدون سوءنیت	۲۲۷
۳. ۳. ناآگاه حدیث ناشناس	۲۲۷
۳. ۳. ۱. ناآگاهی غیرعمدی	۲۲۸
۳. ۴. حافظان واقعی حدیث	۲۲۸
۳. ۴. ۱. نقل حدیث، بی‌کم‌وکاست	۲۲۹
۳. ۴. ۲. حدیث‌شناس واقعی	۲۲۹
۴. اقسام صحابه	۲۳۰
۴. ۱. توجیه‌کنندگان ناآگاه	۲۳۰

۲۳۰	۲.۴. پرسشگری صحابه
۲۳۱	۳.۴. پرسشگری امام
۲۳۱	۷. عوامل اختلاف در احادیث
۲۳۳	خطبه ۲۱۱
۲۳۴	۱. آغاز آفرینش جهان
۲۳۵	۲. پیدایش آسمان‌های هفت‌گانه
۲۳۷	۳. آفرینش زمین
۲۳۸	۴. آفرینش کوه‌ها
۲۳۹	۱.۴. ریشه کوه‌ها در زمین
۲۴۰	۲.۴. فواید کوه‌ها
۲۴۰	۱.۲.۴. حفظ آرامش زمین
۲۴۱	۵. آرام بودن طبیعت دریا
۲۴۲	۱.۵. تأثیر عوامل بیرونی بر دریا
۲۴۵	خطبه ۲۱۲
۲۴۶	۱. خداوند؛ بزرگ‌ترین شاهد
۲۴۸	۲. شهادت همه موجودات
۲۵۱	خطبه ۲۱۳
۲۵۲	۱. خداوند؛ آشکار و پنهان
۲۵۳	۲. علم بی‌پایان خداوند
۲۵۳	۳. بی‌معنا بودن تاریکی و روشنائی در وجود خداوند
۲۵۴	۴. بی‌معنا بودن شب و روز برای خداوند
۲۵۴	۵. نامحدود بودن احاطه علمی خداوند
۲۵۴	۶. ویژگی‌های پیامبر
۲۵۴	۱.۶. فرستاده شده با نور
۲۵۵	۲.۶. برگزیده
۲۵۵	۳.۶. متحدکننده زیر پرچم توحید
۲۵۶	۴.۶. غلبه بر زورگویان
۲۵۶	۵.۶. برطرف‌کننده سختی‌ها

۲۵۶	۶.۶. هموارکننده ناهمواری‌ها
۲۵۹	خطبه ۲۱۴
۲۶۰	۱. خداوند، بهترین داور
۲۶۱	۲. وصف پیامبر
۲۶۱	۱.۲. قرار دادن پیامبر در بهترین گروه آفریدگان
۲۶۲	۲.۲. پاکی نسب پیامبر
۲۶۳	۳. اهل حق و نیکی
۲۶۴	۴. امدادهای الهی به رهروان راه حق
۲۶۵	۵. اوصاف علمای ربانی
۲۶۵	۱.۵. حافظان علم الهی
۲۶۶	۲.۵. دوستان راستین
۲۶۶	۳.۵. به دور از هرگونه شک و غیبت
۲۶۷	۴.۵. دارای صفات برجسته
۲۶۸	۵.۵. اهل مهر و مهرورزی
۲۶۸	۵.۶. سربلند در امتحانات الهی
۲۶۹	۶. الگویی برای سلوک الی الله
۲۶۹	۱.۶. توجه به کوتاهی عمر و سرای باقی
۲۷۱	۲.۶. پاک ساختن و برگزیدن دلیل راه
۲۷۱	۳.۶. گام برداشتن همراه با راهنما و هادی
۲۷۲	۴.۶. توبه و زدودن زنگار گناه
۲۷۳	خطبه ۲۱۵
۲۷۴	۱. نعمت‌های ویژه خداوند
۲۷۵	۲. تسلیم در برابر فرمان خداوند
۲۷۷	۴. استعاذه به خداوند
۲۷۷	۵. جان؛ نخستین امانت باارزش خداوند
۲۷۹	۶. پناه بردن به خدا از سه گناه بزرگ
۲۸۱	خطبه ۲۱۶
۲۸۲	۱. حقوق متقابل رهبر و مردم

۲۸۳	۲. تفاوت «حق» در بیان و «حق» در عمل
۲۸۳	۳. دو لبۀ بُرنده «حق»
۲۸۴	۴. یک طرفه بودن حق شایسته خداست
۲۸۴	۵. حق خدا بر بندگان از باب تفضل
۲۸۶	۶. حق والی و رعیت
۲۸۶	۶. ۱. حق مردم بر یکدیگر
۲۸۷	۶. ۲. دوسویه بودن حق
۲۸۷	۶. ۳. حقوق والی و رعیت بر یکدیگر
۲۸۸	۶. ۴. فلسفۀ حقوق حاکم و رعیت بر یکدیگر
۲۸۸	۶. ۵. آثار منفی و مثبت حقوق والی و رعیت بر یکدیگر
۲۸۹	۶. ۶. آثار منفی رعایت نکردن حقوق والی و رعیت
۲۹۱	۶. ۷. نتیجۀ مستقیم و غیرمستقیم حکومت‌های جور
۲۹۲	۷. سفارش به ادای حقوق یکدیگر
۲۹۲	۸. خیرخواهی و برپا داشتن حق در حد توان
۲۹۳	۹. هیچ‌کس در ادای حق بی‌نیاز از دیگران نیست
۲۹۴	۱۰. مدح و ثنای امام
۲۹۵	۱۱. پاسخ امام
۲۹۵	۱۲. خاضع بودن امام در برابر نعمت‌های خداوند
۲۹۶	۱۳. برتری جویی؛ زشت‌ترین صفت حاکم
۲۹۷	۱۴. خداوند، سزاوارتر به مدح و ستایش
۲۹۷	۱۵. نهایت بی‌اعتنایی امام به ثناخوانی
۲۹۸	۱۶. دوری جستن امام از رابطۀ متملقانه مردم و زمامدار
۲۹۹	۱۷. انتقادپذیری امام
۳۰۰	۱۸. تشویق امام به سخن گفتن به حق
۳۰۱	۱۹. همه مملوک خداییم
۳۰۳	خطبۀ ۲۱۷
۳۰۴	۱. دشمنی قریش با امام
۳۰۵	۲. منطق مخالفان امام

۳۰۵	۳. بی‌یاوری امام
۳۰۶	۴. نارضایتی امام
۳۰۹	خطبۀ ۲۱۸
۳۱۰	۱. جنایات اصحاب جمل
۳۱۰	۱. ۱. غارت بیت‌المال
۳۱۰	۱. ۲. ایجاد تفرقه بین مردم
۳۱۱	۱. ۳. کشتار مردم بی‌گناه
۳۱۳	خطبۀ ۲۱۹
۳۱۴	۱. تأسف بر غربت طلحه
۳۱۴	۲. اظهار تأسف از کشته شدن طلحه
۳۱۵	۳. فرار سران بنی‌جمح
۳۱۵	۴. عدم شایستگی طلحه و زبیر
۳۱۷	خطبۀ ۲۲۰
۳۱۸	۱. راهکارهای ریاضت شرعی
۳۱۸	۱. ۱. احیای عقل
۳۱۸	۱. ۲. میراندن نفس
۳۱۹	۱. ۳. ریاضت جسمانی
۳۱۹	۱. ۴. لطافت دل
۳۲۰	۲. آثار و نتایج ریاضت شرعی
۳۲۰	۲. ۱. تحصیل نورانیت
۳۲۰	۲. ۲. کشف طریق حق
۳۲۰	۲. ۳. سلوک در مسیر حق
۳۲۱	۳. عاقبت‌به‌خیری
۳۲۲	۴. ثابت شدن در جایگاه امن
۳۲۳	خطبۀ ۲۲۱
۳۲۴	۱. تفاخر به جای عبرت گرفتن
۳۲۵	۲. خالی دیدن جای پیشینیان
۳۲۶	۳. افتخار به استخوان‌های پوسیده

۳۴۳	۱۱. ۳. از بین رفتن اعضای بدن
۳۴۴	۱۱. ۴. زایل نشدن مصیبت قبر
۳۴۵	۱۲. زمین، خورنده اجساد زیبا
۳۴۶	۱۳. ناگهان چشم در چشم مرگ
۳۴۸	۱۴. سود نبخشیدن نسخه طیب در لحظه مرگ
۳۴۹	۱۵. یأس از بازگشت سلامتی
۳۵۰	۱۶. سخن اطرافیان هنگام احتضار
۳۵۱	۱۷. حیرت و سرگردانی محتضر
۳۵۱	۱۸. در اندیشه وصیت کردن
۳۵۲	۱۹. هراس انگیز بودن مرگ
۳۵۳	خطبه ۲۲۲
۳۵۴	۱. آثار ذکر خداوند
۳۵۶	۲. بندگان صالح، راهنمای مردم
۳۵۸	۳. راه حق، راه میانه
۳۵۹	۴. راهنمایانی نجات بخش
۳۵۹	۵. مردان الهی و اهل ذکر
۳۶۰	۶. آثار یاد خدا
۳۶۰	۶. ۱. غافل نبودن از یاد خدا
۳۶۰	۶. ۲. سپری کردن عمر با یاد خدا
۳۶۱	۶. ۳. توجه دادن به محرمات الهی
۳۶۱	۶. ۴. توجه به امر به معروف و نهی از منکر
۳۶۲	۶. ۵. مشاهده ماورای دنیا
۳۶۲	۶. ۶. مشاهده عالم برزخ با چشم حقیقت بین
۳۶۳	۶. ۷. فاش کنندگان حقایق آن جهان
۳۶۳	۷. ذکر حالات اولیاء الله
۳۶۴	۸. نتیجه مراقبت از اعمال
۳۶۴	۸. ۱. محفوف ملائکه
۳۶۵	۸. ۲. رسیدن به آرامش

۳۲۶	۴. خیال باطل و فکر محال
۳۲۶	۵. مردگان شایسته عبرت گیری نه تفاخر
۳۲۷	۶. غرق شدن در دریای نادانی در اثر نداشتن بصیرت
۳۲۸	۷. غفلت از سرنوشت خود
۳۳۰	۸. عبرت گیری خلف از سرنوشت سلف
۳۳۲	۹. ویژگی های عالم قبر
۳۳۲	۹. ۱. سلطه قبر بر مردگان
۳۳۳	۹. ۲. فاقد رشد
۳۳۳	۹. ۳. بدون ترس و نگرانی برای وقایع
۳۳۴	۹. ۴. بی اعتنائی به حوادث
۳۳۴	۹. ۵. شاهدان غایب
۳۳۴	۹. ۶. جدا و پراکنده از مردم
۳۳۵	۹. ۷. خفتگان در سکوت
۳۳۶	۹. ۸. مأنوس نبودن مردگان با یکدیگر
۳۳۶	۹. ۹. قطع شدن پیوندها
۳۳۷	۹. ۱۰. تنها و دور از یکدیگر
۳۳۷	۹. ۱۱. بی معنا بودن شب و روز
۳۳۷	۹. ۱۲. عجز از توصیف مشاهدات خود
۳۳۹	۹. ۱۳. سخن گویان خاموش
۳۴۰	۱۰. زبان حال مردگان
۳۴۰	۱۰. ۱. متلاشی شدن بدن ها
۳۴۰	۱۰. ۲. فشار قبر
۳۴۱	۱۰. ۳. قبر؛ خانه خاموش
۳۴۱	۱۰. ۴. از بین رفتن زیبایی های بدن
۳۴۱	۱۰. ۵. قبر؛ خانه وحشت
۳۴۲	۱۱. وضع اعضای بدن مردگان
۳۴۲	۱۱. ۱. وصف گوش و چشم مردگان
۳۴۳	۱۱. ۲. اعضای بدن، تسلیم فساد و پوسیدگی

۳۸۷	۱۹.۲. جوينده برق نجات
۳۸۸	۲۰.۲. بار سفر بيند
۳۸۹	خطبة ۲۲۴
۳۹۰	۱. نهايت بيزاري امام از ظلم و ستم
۳۹۲	۲. سرعت در كهنكي جسم انسان
۳۹۳	۳. داستان عقيل و آهن داغ
۳۹۳	۱.۳. درخواست يك صاع گندم
۳۹۴	۲.۳. شدت فقر عقيل
۳۹۴	۳.۳. مراجعه مكرر عقيل
۳۹۵	۴.۳. آهن داغ و تربيت عملي امام
۳۹۵	۵.۳. ناله عقيل
۳۹۵	۶.۳. آتش سوزان خداوند
۳۹۷	۴. ماجرای يك منافق
۳۹۷	۱.۴. ظرفی از حلوا يا زهر
۳۹۸	۲.۴. هديه برای امام
۳۹۸	۳.۴. فريب از طريق آيين خداوند
۳۹۹	۴.۴. امام و رشوه!
۳۹۹	۵. ناچيزی دنيا در نظر امام
۴۰۰	۱.۵. پست تر از برگ جویده شده در دهان ملخ
۴۰۱	۲.۵. لذت ها و نعمت های ناپايدار
۴۰۱	۶. ياری طلبیدن از خداوند
۴۰۳	خطبة ۲۲۵
۴۰۴	۱. درخواست توانگري از خداوند
۴۰۵	۲. درخواست بی نیازی از خلق شرور
۴۰۶	۳. خداوند صاحب اختيار همه چیز
۴۰۷	خطبة ۲۲۶
۴۰۸	۱. جلوه های ناپايداری دنيا
۴۰۸	۱.۱. سرای بلا

۳۶۶	۳.۸. گشوده شدن درهای آسمان
۳۶۶	۴.۸. كسب مقام كرامت
۳۶۷	۵.۸. محمود الهی شدن
۳۶۷	۶.۸. استشمام نسیم عفو الهی
۳۶۷	۷.۸. خاکسار در برابر عظمت الهی
۳۶۸	۸.۸. اميد به رحمت خداوند
۳۶۸	۹. حسابرسی اعمال
۳۷۱	خطبة ۲۲۳
۳۷۳	۱. مغرور شدن به گرم حق، بدترین غرورها
۳۷۴	۲. راهکارهای امام در برابر جهل و غرور
۳۷۴	۱.۲. ترحم بر خويشتن
۳۷۴	۲.۲. واكنش به دردهای جان خويش
۳۷۵	۳.۲. نیروی اراده و هوشیاری
۳۷۶	۴.۲. انس با خدا و اطاعت از خدا
۳۷۷	۵.۲. تجسم اقبال خداوند به خويش
۳۷۸	۶.۲. كريم بودن خداوند در نهايت قدرت داشتن
۳۷۸	۷.۲. توجه به لطف لحظه به لحظه خداوند
۳۸۰	۸.۲. نكوهش كننده خويش باش
۳۸۰	۹.۲. فريفته دنيا نه دنياي فريب كار
۳۸۰	۱۰.۲. توجه به هشدارهای دنيا
۳۸۱	۱۱.۲. توجه نكردن به هشدارهای دنيا
۳۸۲	۱۲.۲. دنيا؛ واعظی گویا و دوستی مهربان
۳۸۲	۱۳.۲. دنيا، وسیله رسیدن به سعادت
۳۸۴	۱۴.۲. لزوم آمادگی برای سفر آخرت
۳۸۶	۱۵.۲. پذيرفته نشدن بهانه ها در قيامت
۳۸۷	۱۶.۲. آوردن حجت و دليل استوار برای قيامت
۳۸۷	۱۷.۲. تلاش برای چیزی جاودان
۳۸۷	۱۸.۲. آمادگی برای سفر آخرت

۴۰۸	۱. ۲. سرای مکر
۴۰۹	۱. ۳. بی‌دوامی حالات دنیا
۴۰۹	۱. ۴. امان نداشتن
۴۰۹	۱. ۵. دگرگونی حالات دنیا
۴۱۰	۱. ۶. زندگی مذموم
۴۱۰	۲. ساکنان دنیا هدف‌های بلا
۴۱۱	۳. همه انسان‌ها در مسیر گذشتگان
۴۱۱	۴. سرگذشت پیشینیان
۴۱۳	۵. وضع قبرها و ساکنان آن
۴۱۴	۶. همسایگان دور از هم
۴۱۵	۷. دلیل برقرار نکردن رابطه
۴۱۶	۸. فراگیر بودن مرگ
۴۱۶	۹. حضور در دادگاه قیامت
۴۱۹	خطبه ۲۲۷
۴۲۰	۱. خداوند بهترین مونس
۴۲۱	۲. آگاهی خداوند از درون انسان‌ها
۴۲۲	۳. آرامش اولیاءالله در برابر مشکلات
۴۲۳	۴. خداوند بهترین راهنما
۴۲۴	۵. عفو و عدل الهی
۴۲۵	خطبه ۲۲۸
۴۲۶	۱. ویژگی‌های این یار پاک امام
۴۲۶	۱. ۱. راست کردن کژی‌ها
۴۲۶	۱. ۲. درمان بیماری‌ها
۴۲۷	۱. ۳. برپا داشتن سنت پیامبر
۴۲۷	۱. ۴. دوری از فتنه‌ها
۴۲۷	۱. ۵. زهد در دنیا
۴۲۸	۱. ۶. رها بودن از بدی
۴۲۸	۱. ۷. مطیع امر خداوند

۴۲۸	۱. ۸. حق تقوای الهی
۴۲۸	۲. حوادث بعد از مرگ این یار امام
۴۳۱	خطبه ۲۲۹
۴۳۲	۱. من هرگز طالب حکومت نبودم
۴۳۳	۲. شور و هیجان بی‌سابقه برای بیعت با امام
۴۳۵	خطبه ۲۳۰
۴۳۶	۱. اهمیت و آثار تقوا
۴۳۶	۱. ۱. کلید سعادت
۴۳۷	۱. ۲. ذخیره قیامت
۴۳۸	۱. ۳. آزادی از بردگی
۴۳۸	۱. ۴. نجات از هلاکت
۴۳۸	۱. ۵. صراط مستقیم
۴۳۹	۱. ۶. رهایی
۴۳۹	۱. ۷. رسیدن به اهداف
۴۴۰	۲. لزوم بهره‌گیری از فرصت‌ها
۴۴۱	۳. انجام عمل صالح قبل از ایجاد مانع
۴۴۱	۴. حقیقت مرگ
۴۴۳	۵. ویژگی‌های مرگ
۴۴۴	۷. حملات مرگ به انسان‌ها
۴۴۶	۸. نزول ناگهانی مرگ
۴۴۷	۹. سه گروه بازماندگان
۴۴۷	۹. ۱. دوستان خاص
۴۴۷	۹. ۲. خویشاوندان دل‌سوز
۴۴۷	۹. ۳. دشمنان
۴۴۸	۱۰. لزوم زادوتوشه گرفتن از دنیا
۴۴۸	۱۱. عبرت‌گیری از پیشینیان
۴۴۹	۱۲. دنیای حيله‌گر
۴۵۰	۱۳. حذر از دنیا

۱۴. دلایل حذر از دنیا	۴۵۰
۱. ۱۴. دنیای بی وفا	۴۵۰
۲. ۱۴. سراب بودن دنیا برای زاهدان	۴۵۲
۳. ۱۴. چشم بصیرت	۴۵۳
۴. ۱۴. فرار کردن از آنچه بر حذر بودند	۴۵۳
۵. ۱۴. نشست و برخاست با اهل آخرت	۴۵۳
۶. ۱۴. مهم‌تر بودن مرگ دل‌ها	۴۵۴
خطبه ۲۳۱	۴۵۵
۱. ابلاغ رسالت‌های پیامبر	۴۵۶
۲. ایجاد وحدت بین مردم	۴۵۷
خطبه ۲۳۲	۴۶۱
۱. پاسخ امام به عبدالله بن زمعه	۴۶۲
۲. غنائم جنگجویان	۴۶۳
خطبه ۲۳۳	۴۶۵
۱. جایگاه زبان	۴۶۶
۲. اهل بیت، فرمانروایان سخن	۴۶۷
۳. شاخصه‌های جامعه فاسد	۴۶۸
۳. ۱. اندک شدن حق‌گویی	۴۶۸
۳. ۲. نبود صداقت	۴۶۸
۳. ۳. ذلیل بودن طرف‌داران حق	۴۶۹
۳. ۴. همراهی با گناه	۴۶۹
۳. ۵. سازش‌کاری و سهل‌انگاری	۴۶۹
۳. ۶. جوانان بدخلق	۴۷۰
۳. ۷. بزرگ‌سالان گنهکار	۴۷۰
۳. ۸. عالمان منافق	۴۷۰
۳. ۹. قاریان ریاکار	۴۷۰
۳. ۱۰. احترام نکردن بزرگ‌سالان	۴۷۱
۳. ۱۱. رحم نکردن به فقرا	۴۷۱

خطبه ۲۳۴	۴۷۳
۱. اختلاف انسان‌ها به اختلاف طینت آنان	۴۷۴
۲. نمونه‌هایی از تأثیر جسم بر اخلاق	۴۷۵
خطبه ۲۳۵	۴۷۹
۱. قطع نبوت بعد از رحلت پیامبر	۴۸۰
۲. مصیبت عظیم رحلت پیامبر	۴۸۱
۳. شکیبایی در رحلت پیامبر	۴۸۲
۵. حتمی بودن مرگ	۴۸۳
۶. ابراز عشق و علاقه به پیامبر	۴۸۴
خطبه ۲۳۶	۴۸۵
۱. شدت ناراحتی امام در فراق پیامبر	۴۸۶
خطبه ۲۳۷	۴۸۹
۱. بهره‌گیری از فرصت‌ها	۴۹۰
۱. ۱. عمل	۴۹۰
۱. ۲. نامه اعمال	۴۹۰
۱. ۳. باز بودن باب توبه	۴۹۱
۱. ۴. امید به عفو	۴۹۱
۱. ۵. عمل قبل از رسیدن اجل	۴۹۲
۱. ۶. کوشش قبل از بسته شدن در توبه	۴۹۲
۲. چگونگی استفاده از فرصت‌ها	۴۹۳
۲. ۱. استفاده از سرمایه وجود خود برای اندوختن حسنات	۴۹۳
۲. ۲. توشه‌گیری در دنیا برای آخرت	۴۹۳
۲. ۳. مهار نفس	۴۹۴
خطبه ۲۳۸	۴۹۷
۱. اوصاف پیروان معاویه	۴۹۸
۱. ۱. نهایت فرومایگی	۴۹۸
۱. ۲. سزاوار تعلیم دین و ادب	۴۹۹
۱. ۳. افراد بی‌ایمان	۵۰۰



خطبه ۱۹۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: منافق شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه درباره منافقان و اوصاف آنها سخن می گوید و از دو بخش تشکیل شده است:
۱. بخش اول، از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اکرم ﷺ آغاز می شود؛
۲. بخش دوم این خطبه درباره خطر منافقان هشدار می دهد و صفات آنها را بیان می کند.

۵۰۰	۲. انتخاب حکمین
۵۰۱	۳. فتنه انگیزی ابوموسی اشعری
۵۰۱	۴. ناشایستگی ابوموسی در امر حکمیت
۵۰۲	۵. پیشنهاد سازنده به اصحاب
۵۰۲	۶. ایجاد انگیزه و تحریک غیرت دینی
۵۰۳	خطبه ۲۳۹
۵۰۴	۱. فضایل اهل بیت
۵۰۴	۱. ۱. علم و دانش
۵۰۵	۱. ۲. حلم و منطق
۵۰۵	۱. ۳. تسلیم حق
۵۰۶	۱. ۴. ستون های دین
۵۰۶	۱. ۵. برگشتن حق به اصل خود
۵۰۷	۱. ۶. درک دین
۵۰۹	خطبه ۲۴۰
۵۱۰	۱. خطاب امام به ابن عباس؛ آورنده نامه
۵۱۰	۲. پیام های ضدونقیض عثمان
۵۱۱	۳. دفاع از عثمان
۵۱۳	خطبه ۲۴۱
۵۱۴	۱. لزوم بهره گیری از فرصت ها
۵۱۶	۲. آمادگی برای انجام کار
۵۱۶	۳. عزم و اراده
۵۱۷	۴. کم خوابی
۵۱۷	۵. مبارزه با فراموش کاری
۵۱۹	کتابنامه

نکته‌ها

- منظور از «توفیق» فراهم کردن اسباب اطاعت و ترک معصیت است.^۱
- منت خداوند بر بندگان همان نعمت‌هایش است و ریسمانش دین و شریعتش است. خداوند نعمت‌هایی را که به ما داده، بر ما منت گذاشته و ما از خدا طلبکار نیستیم و فکرمان از خداست؛ نیرویی که به وسیله آن خدا را اطاعت می‌کنیم از خداست.^۲
- ضمیر در «لَهُ» به «ما» برمی‌گردد؛ یعنی چیزی که ما را به آن موفق کرده است «من الطاعة» بیان «ما» است؛ احتمال هم هست که «لَهُ» متعلق به «من الطاعة» باشد و ضمیر به خدا برگردد یعنی حمد می‌کنیم خدا را بر آنچه ما را موفق کرده از اینکه خدا را اطاعت کنیم.
- «وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ»: و خداوند ما را از معصیت منع کرده است. خداوند توفیق کارهایی را به ما داده و ما را از کارهایی منع کرده است. خداوند را ستایش می‌کنیم در اطاعت‌هایی که می‌توانیم انجام دهیم و نیز در کارهای زشتی که از آن دوری می‌کنیم.
- «بِحَبْلِهِ» جار و مجرور و متعلق به «اعتصاماً» متأخر است.

مشابه

- ◇ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۳ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.
- ◇ «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»^۴ کتاب خدای عزوجل که رشته‌ای است از آسمان به زمین کشیده شده است.
- ◇ ﴿مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۵ توفیق من تنها با خداست. به او توکل کرده‌ام و به درگاه او روی می‌آورم.

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَ ذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ نَسْأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَاماً وَ بِحَبْلِهِ اعْتِصَاماً وَ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاصٌّ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلِّ غَمْرَةٍ وَ تَجَرَّعَ فِيهِ كُلِّ غُصَّةٍ وَ قَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَذْنَونَ وَ تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ وَ خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونٌ رَوَّاحِلَهَا حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا مِنْ أَبْعَدِ الدَّارِ وَ أَسْحَقِ الْمَزَارِ، أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ وَ الزَّالُونَ الْمُرْزُوقُونَ يَتَلَوْنَهُ أَلْوَاناً وَ يَفْتَنُونَهُ أَفْتِنَاناً وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ وَ يَزْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ وَ صِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَ يَدْبُونَ الصَّرَاءَ وَ صُفْهُمُ دَوَاءٌ وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِغْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِثَاءُ حَسَدَةُ الرَّخَاءِ وَ مُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ وَ مُقْطِعُو الرَّجَاءِ لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ يَتَفَارِضُونَ النَّنَاءَ وَ يَتَرَاقِبُونَ الْجَزَاءَ إِنْ سَأَلُوا الْخَفَا وَ إِنْ عَدَلُوا كَشَفُوا وَ إِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا قَدْ أَعْدُوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلاً وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلاً وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلاً وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحاً وَ لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحاً يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيَقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ وَ يَنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ وَ يَصِفُونَ فَيَمُؤُّهُونَ قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ وَ أَضْلَعُوا الْمَضِيقَ فَهُمْ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَ حُمَةُ النَّيِّرَانِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

۱. حمد الهی

«نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَ ذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ نَسْأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَاماً وَ بِحَبْلِهِ اعْتِصَاماً»^۱

خداوند را سپاس می‌گوییم و ستایش می‌کنیم بر توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده و از او می‌خواهیم که نعمتش را [بر ما] کامل کند و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند.

۱. نَحْمَدُ: سپاس می‌گوییم.

وَفَّقَ: موفق کرد.

ذَادَ: از ریشه «ذود» بر وزن ذوق به معنای راندن و طرد کردن است؛ الطَّرْدُ و الدَّفْعُ.

اعْتِصَاماً: چنگ زدن؛ از ماده «عَصِمَ» یعنی خودمان را به وسیله ریسمان خدا حفظ کنیم، مثل اینکه کسی در یک چاه حبس باشد و بخواهند او را نجات بدهند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۸۱.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

۴. صحیفه امام رضا (ع)، ص ۵۹.

۵. هود، ۸۸.

۲. شهادت به رسالت پیامبر

«وَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاصٌّ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلِّ غَمْرَةٍ»^۱

و گواهی می‌دهیم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست؛ همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد.

نکته

- اول «عبد» را می‌گویند و بعد «رسوله» و در حقیقت حضرت می‌خواهد بفهماند که پیامبر اکرم ﷺ تا عبد خدا نشد، رسول او نشد؛ یعنی انسان تا در مقام عبودیت و بندگی خدا به حد بالا نرسد، فرستاده خدا نمی‌شود و تا کامل نشود او را برای هدایت دیگران نمی‌فرستند.

استعاره

مستعار: غمره

مستعارمنه: تراکم

مستعارله: سختی‌ها و ناگواری‌های بسیار

جامع: واژه «غمرة» را برای سختی‌های بسیار و ناگواری‌های زیاد که از هرسو در آغاز بعثت به آن بزرگوار رو آورده بود، استعاره فرموده است؛ زیرا این حوادث انبوه به آبی که روی هم انباشته و متراکم شود، شباهت داشت. واژه «خوض» اشاره به همین رنج‌های بسیار و مصیبت‌های اندوه‌باری است که پیامبر اکرم ﷺ در آغاز دعوت خود از مشرکان تحمل فرموده است.

۳. مشکلات پیامبر

۱.۳. جرعه‌نوش غصه‌ها

«وَتَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ»^۲

۱. خَاصٌّ: فرورفت؛ خوض: داخل شدن در آب؛ خوض: وارد شدن در آب و رفتن در آن است و به‌طور استعاره به وارد شدن در امور، اطلاق می‌شود؛ فی الأمر دخل فيه و أصل الخوض دخول القدم فيما كان مايعا من الماء و الطين، ثم كثر استعماله في كل دخول فيه اذی.

كُلِّ غَمْرَةٍ: هرگونه ناراحتی؛ در اصل از «غمر» به معنای از بین بردن اثر چیزی است؛ سپس به آب زیادی که همه چهره چیزی را می‌پوشاند و مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود «غمره» و «غامر» گفته می‌شود؛ الشدة و غمرات الموت شدانده، و فی القاموس غمرة الشيء شدته و مزدحمه.

۲. تَجَرَّعَ: جرعه‌جرعه نوشید، باب تفعل در بعضی موارد معنای تدریج را می‌رساند.

غُصَّةٌ: هرچیز گلوگیر؛ در اصل به معنای غذا، آب یا شیء دیگری است که در گلو گیر می‌کند. انسان چون هنگام غم و اندوه، احساس می‌کند چیزی در گلویش گیر کرده است، از آن تعبیر به غصه می‌شود؛ الشجی فی الحلق و الجمع غصص.

و جام هر مصیبتی را جرعه‌جرعه نوشید.

نکته

- جمله «تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ» نشان می‌دهد که حوادث گلوگیر در برابر پیامبر یکی، دو تا نبود، بلکه او جرعه‌جرعه از جام مصائب می‌نوشید و تحمل می‌کرد؛ چنان‌که جمعی از بهترین یارانش را از او گرفتند و صبر کرد، انواع مشکلات و موانع بر سر راه او ایجاد کردند ولی از همه آن‌ها عبور نمود و این در واقع درسی است برای همه کسانی که می‌خواهند با طاغوت‌ها مبارزه کنند و به اصلاح جامعه خویش بپردازند.^۱

۲.۳. بستگان متلون

«وَقَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَذْنُونَ»^۲

در حالی که آشنایان تنه‌ایش گذاشتند.

نکته‌ها

- اشاره به این است که جمعی از بستگان نزدیک پیامبر ﷺ مانند عباس که تمایل به حمایت از او داشتند، در کار خود ثابت‌قدم نبودند.^۳
- وقتی که پیامبر ادعای نبوت کرد، خویشاوندان نزدیکش هر روز به رنگی در می‌آمدند و آن چنان خالص و مخلص نبودند.

۳.۳. دشمنان جدی

«وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ»^۴

و بیگانگان در دشمنی‌اش مصمم بودند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۱.

۲. تَلَوْنَ: رنگ عوض کرد؛ از ماده «لون» به معنای رنگ‌به‌رنگ شدن و اینکه می‌گویند فلانی آدم متلونی است، یعنی آدم رنگارنگی است که هر روز یک ساز می‌زند.

الْأَذْنُونَ: نزدیکان؛ جمع «اذنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «اذنون» یعنی نزدیکان و در مقابل «اقصون» به معنای افراد دور است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۲.

۴. تَأَلَّبَ: مصمم شد؛ از ماده «ألَّب» به معنای جمع شدن و از هرسو گرد آمدن است و به معنای شورانیدن و بسیج کردن ضد شخص یا گروهی نیز به کار می‌رود.

الْأَقْصُونَ: بیگانگان؛ جمع «اقصى» به معنای دورتر.

نکته

- اشاره به شاخه‌های دورتر قبیله قریش است که دست‌به‌دست هم دادند و قبایل دیگر را تحریک کردند که در برابر پیامبر بایستند.^۱

۳.۴. عرب، مصمم بر مبارزه با او

«وَ خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَتَهَا وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونٌ رَوَّاحِلَهَا»^۲

عرب برای نبرد با پیامبر زمام مرکب‌ها را رها ساخت و با شتاب به‌سوی او راند.

نکته‌ها

- اشاره به شتاب شدید مخالفان در دشمنی با پیامبر دارد؛ زیرا زمانی که بخواهند مرکب به‌سرعت به پیش برود، افسار آن را سست می‌کنند و با شلاق به پهلوی آن می‌زنند.^۳
- «خلع افسار» به این است که افسار را از دست بیندازی و اسب در کنترلت نباشد.
- منظور این است که می‌تازانند برای اینکه بیایند و پیامبر اکرم ﷺ را از بین ببرند.

۳.۵. مشهود بودن دشمنی با پیامبر

«حَتَّى أَتَزَلَّتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتُهَا مِنْ أَبْعَدِ الدَّارِ وَ أَسْحَقِ الْمَزَارِ»^۴

تا از دورترین خانه و دورافتاده‌ترین منطقه خود را به او رساند و به دشمنی با او پرداخت.

۴. سفارش به تقوا

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۲.

۲. خَلَعَتْ: رها کرد.

أَعْنَتُهَا: افسارها؛ جمع «عنان» یعنی زمام و لجام، دهنه‌ها، منظور دهنه اسب است که برای تندتر رفتن آن را برمی‌داشتند.
بَطُونٌ رَوَّاحِل: پهلوی مرکب‌ها؛ جمع «راحله» به‌معنای مرکب و در بسیاری از مواقع به‌معنای شتر برابر است؛ راحله: اسب و شتری را می‌گویند که سوارش می‌شوند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۲.

۴. أَسْحَق: دورترین؛ از ریشه «سحق» یعنی دور شدن؛ اسحق: دورترین نقطه است؛ المكان فهو سحق مثل بعد فهو بعيد لفظاً و معنا.

الْمَزَار: محل زیارت؛ منتها در اینجا به‌معنای منطقه و محل اقامت است؛ آن‌ها برای برخورد و درگیری از دورترین نقطه اسب‌هایشان را می‌تازانند و می‌آمدند تا پیامبر را از بین ببرند؛ المكان الذى يزار منه أو فيه، و المراد هنا الأول.

ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم.

۵. اوصاف اهل نفاق

۱.۵. تحذیر از نفاق

«وَ أَحْذَرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ»^۱

و از منافقان بر حذر می‌دارم.

مشابه

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲
مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر درآمده بودند، می‌گفتند: «اگر اخراج شدید، حتماً با شما بیرون خواهیم آمد و علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتماً شما را یاری خواهیم کرد.»
و خدا گواهی می‌دهد که قطعاً آنان دروغ‌گویان‌اند.

﴿وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۳ و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم. به‌زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند.

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۴ بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به اینکه حدود آنچه خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده، ندانند، سزاوارترند و خدا دانای حکیم است.

﴿وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۵ و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، می‌گفتند: «خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند».

۱. أَحْذَرُكُمْ: شما را برحذر می‌دارم.

۲. حشر، ۱۱.

۳. توبه، ۱۰۱.

۴. توبه، ۹۷.

۵. احزاب، ۱۲.

۵.۲. گمراهی اهل نفاق

«فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ»^۱

زیرا آن‌ها گمراه و گمراه‌کننده هستند.

۵.۳. به لغزش اندازنده دیگران

«وَالزَّالُّونَ الْمَزِلُّونَ»^۲

منافقان لغزیده‌اند و مردم را می‌لغزانند.

نکته

- تفاوت بین «ضالون» و «زالون» در این است که اولی اشاره به کسانی است که آگاهانه در گمراهی گام می‌نهند و دومی اشاره به کسانی است که اشتباه و خطای فراوان دارند.^۳

۵.۴. متلون

«يَتَلَوْنُونَ أَلْوَانًا»^۴

هر زمانی به رنگی در می‌آیند.

نکته‌ها

- «تلون» منافق کنایه از این است که آن‌ها به سبب مقاصد باطل و اغراض فاسدی که دارند احوال آن‌ها پیوسته در تغییر و گفتار و رفتار آن‌ها دستخوش دگرگونی است و با هرکس با چهره و زبانی جداگانه برخورد می‌کنند.

مشابه

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ﴾^۵ و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»،

۱. الضَّالُّونَ: از ماده «ضلل» به معنای ضلال و انحراف از حق، ضالّ: منحرف از حق، گمراه؛ تضلیل: منحرف کردن و گمراه و ضایع نمودن.

۲. الزَّالُّونَ: خطاکاران.

الْمَزِلُّونَ: کسانی که دیگران را به سوی خطا می‌برند؛ از ریشه «زلت» به معنای لغزش و خطاست؛ فلان عن الأمر: آخطاه و ازله غیره أوقعه فی الخطاء.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۶.

۴. تَلَوْنُونَ: رنگ عوض می‌کنند.

۵. بقره، ۱۴.

و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما مییم، ما فقط آنان را [ریشخند می‌کنیم].»

۵.۵. تغییر چهره

«وَيُفْتَنُونَ افْتِنَانًا»^۱

و به قیافه‌های دیگری خودنمایی می‌کنند.

نکته‌ها

- تفاوت «یتلونون» و «یفتنون»: اولی اشاره به جهات ظاهری آن‌ها می‌کند که هر روز به رنگی در می‌آیند و دومی اشاره به نقشه‌های پنهانی آن‌ها دارد و طبیعت نفاق در هر صورت دوگانگی در گفتار و رفتار و برنامه‌هاست.^۲
- «تفتن» منافقان یعنی کوشش آنان برای اینکه دیگران را در فتنه و بلا بیندازند و نیز اشاره دارد به گوناگونی گفتار و رفتار آن‌ها برحسب اغراض و مقاصدی که دارند.^۳
- در ادبیات عرب «افتنان شجر» به معنای شاخه‌های درخت و حضرت می‌فرماید که این‌ها شاخه به شاخه می‌شوند؛ یعنی هر روز یک فوت‌وفنی دارند.

مشابه

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً﴾^۴ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد.

۵.۶. تنوع ابزار برای فریب

«وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ»^۵

از هر وسیله‌ای برای فریفتن شما استفاده می‌کنند.

۱. يُفْتَنُونَ: خودنمایی می‌کنند؛ از «افتنان» از ریشه «فن» به معنای زینت بخشیدن گرفته شده، بنابراین «یفتنون، افتناناً» به این معناست که آن‌ها اعمال خود را به اشکال مختلف تزئین می‌کنند تا دیگران را بفریبند؛ ذو فنون فی القول و غیره. افْتِنَانًا: فتنه‌گری کردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۶.

۴. بقره، ۱۹۳.

۵. يَعْمِدُونَكُمْ: شما را قصد می‌کنند؛ از ریشه «عمد» به معنای ستون زدن گرفته شده و منظور در اینجا این است که آن‌ها از هر وسیله‌ای بر ضد شما استفاده می‌کنند؛ ای یفدحونکم و یهدونکم یقول عمده المرض یعمده ای هده بکل عماد ای بامر فادح و خطب مؤلم. أقول: و یجوز جعل یعمدونکم بمعنی یقصدونکم.



نکته‌ها

- اشاره به اینکه آن‌ها برای درهم شکستن شما از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. شایعه افکنی، ایجاد تردید و تزلزل در صفوف مؤمنان و پاشیدن تخم بدبینی و...^۱
- مقصود از جمله «یعمدونکم بکلّ عماد» بیان این است که منافقان قصد دارند به هر نیرنگ و فریب مؤمنان را دچار هرگونه سختی و ناگواری سازند.^۲

۵.۲. در کمین مؤمن

«وَيَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ»^۳

و در هر کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه آن‌ها از هیچ فرصتی برای ضربه زدن به شما غافل نمی‌مانند.^۴
- منظور از جمله «یرصدونکم بکلّ مرصاد» پیگیری و بررسی اقسام نیرنگ‌ها از طرف منافقان است تا بتوانند از طریق حيله و تزویر، در نابودی مؤمنان اقدام کنند و آن‌ها را به هر سختی و بدبختی دچار سازند.^۵

۵.۸. دل‌های آلوده

«قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ»^۶

دل‌هایشان آلوده و بیمار است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۶.

۳. يَرْصُدُونَكُمْ: در کمین شما می‌نشینند؛ از «رصد» در اصل به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و به معنای کمین کردن آمده است؛ مرصاد: کمینگاه؛ رصداء من باب قتل إذا قعدت له علی طریقه تترقبه، و قعد فلان بالمرصد وزان جعفر و بالمرصاد بالكسر أى بطریق الارتقاب و الانتظار.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۰۸.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۶.

۶. دَوِيَّةٌ: بیمار؛ از ریشه «دوی» از «دواء» به معنای بیماری گرفته شده و «دوی» صفت مشبیه بر وزن فاعیل به معنای آلوده و بیمار و مؤنث آن «دویه» است ولی «دواء» بر وزن دمار از همین ماده گرفته شده و به معنای دارو و درمان و چیزی است که درد را زایل می‌کند.



مشابه

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^۱ در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

۵.۹. ظاهر پاکیزه

«وَ صِفَاخُهُمْ تَقِيَّةٌ»^۲

و ظاهرشان را [برای فریب شما] پاک نگه می‌دارند.

نکته‌ها

- مقصود از واژه «صفاخهم» صورت ظاهر آن‌هاست و مراد از پاکیزگی صورت‌هایشان، سلامت ظاهر آن‌ها از بیماری‌هایی است که دل‌های آن‌ها را فراگرفته است.^۳
- مراد از بیماری دل‌های منافقان و پاکیزگی ظاهر آنان، دردهای نفسانی است که جان آن‌ها را فراگرفته مانند حسد و کینه و مکر و فریب که در نهان بر ضد آنان حيله و تزویر به کار می‌برند و در آشکار نسبت به آنان اظهار خوش‌رویی و دوستی و محبت و خیرخواهی می‌کنند و این رویه که انسان با زبان چیزی را خوب و پسندیده بداند و خلاف آن را در دل داشته و پنهان کرده باشد، قانون و ضابطه نفاق است.^۴

مشابه

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَاحِبَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۵ چون آن‌ها را بینی تو را از ظاهرشان خوش می‌آید و چون سخن بگویند به سخنشان گوش می‌دهی؛ گویی چوب‌هایی هستند به دیوار تکیه داده. هر آوازی را بر زیان خود می‌پندارند. ایشان دشمنان‌اند. از آن‌ها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می‌شوند؟

۱. بقره، ۱۰.

۲. صِفَاخٌ: ظاهر؛ جمع «صفح» به معنای پهنه صورت یا کاغذ و امثال آن است و در اینجا اشاره به این است که ظاهر منافقان پاک و درونشان آلوده است.

تَقِيَّةٌ: پاک و آراسته؛ صفت مشبیه از ماده «نقاوت» است که معنایش صاف بودن و درخشندگی است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۶.

۴. همان.

۵. منافقون، ۴.



۵. ۱۰. حرکت مخفیانه

«يَمْشُونَ الْخَفَاءَ»^۱

مخفیانه راه می‌روند.

نکته

● وقتی می‌خواهند حرکت کنند برای آن هدفی که دارند، مخفیانه حرکت می‌کنند. «الخفاء» صفت است برای موصوف منصوبی که به جای مفعول مطلق است؛ «الخفاء» در حقیقت به جای آن «مشیا» آمده که مفعول مطلق است پس نصبش بنابر مفعول مطلق بودن است.

۵. ۱۱. حرکت محتاطانه

«وَيَدْبُونَ الضَّرَاءَ»^۲

و همچون خزنده موزی و آسیب‌رسان پنهان و پوشیده می‌خزند.

نکته‌ها

● این‌هایی که حرکت‌های مخفیانه دارند، دشمن اسلام هستند و باطنشان خراب است. اگر بخواهند سریع و آشکار به سمت هدفشان بروند، اسرارشان فاش می‌شود؛ از این‌رو با احتیاط هدف خود را تعقیب می‌کنند.

● مرض در بدن انسان از اول کم‌کم پیدا می‌شود و یک‌دفعه علنی می‌شود تا اینکه به‌طور ملایم رشد می‌کند و وقتی انسان متوجه این مرض می‌شود که دیگر کار از کار گذشته است و حضرت در این مورد می‌فرماید منافقین در جامعه مانند حرکت مرض و درد آهسته آهسته حرکت می‌کنند.

● حضرت در این جمله تشبیه خیلی خوبی فرموده است. منافقین را به ویروس‌ها و میکروب‌هایی تشبیه فرموده است که خیلی مخفیانه در جان بشر نفوذ می‌کنند و ناگاه خود را ظاهر می‌کنند؛ به‌طوری که وقتی ظاهر شد دیگر کار از کار گذشته است.

● از نظر ادبی «الضراء» مانند «الخفاء» است که صفت برای مفعول مطلق محذوف و در حقیقت عبارت این‌طور است «يَدْبُونَ دِيبِ الضَّرَاءِ».

۱. الْخَفَاءُ: مخفیانه؛ خفی الشیء یخفی خفاء بالفتح إذا استتر.

۲. يَدْبُونَ: آهسته حرکت می‌کنند؛ از «دیب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است و از نظر مفهوم لغوی هر جنبه‌ای را شامل می‌شود، خواه سریع راه برود یا آهسته؛ التَّمَلُّ دِيبًا مَشِيًّا رویدا. الضَّرَاءُ: بیشه و زمین گسترده‌ای که درختان به هم پیچیده در آن وجود دارد و حیوانات بیابان برای مخفی کردن خود به آن پناه می‌برند؛ بالتخفيف الراء والمَدَّ الشَّجَرُ الملتف فی الوادی.



۵. ۱۲. سخن آنان دوا

«وَصَفُّهُمْ دَوَاءً»

وصفشان دواى درد است.

۵. ۱۳. گفتاری شفا

«وَقَوْلُهُمْ شِفَاءً»

گفتارشان [به‌ظاهر] شفابخش است.

نکته

● یعنی زبان چرب و نرمی دارند و حرف‌های خوب می‌زنند و با همین حرف‌های خوب در جامعه برای خود جایگاه خوبی فراهم می‌کنند.

۵. ۱۴. کردار خلاف ظاهر

«وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ»^۱

ولی رفتارشان دردی است بی‌درمان.

مشابه

◇ ﴿وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ﴾^۲ چون شما را ببینند گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم و چون خلوت کنند، از غایت کینه‌ای که به شما دارند سرانگشت خویش به دندان گزند.

۵. ۱۵. حسادت بر آسایش مردم

«حَسَدَةُ الرَّحَاءِ»^۳

بر آسایش مردم حسادت می‌ورزند.

نکته

● اگر مردم در خوشی و رفاه باشند، دیگر دنبال آن‌ها نمی‌افتند. منافقین همیشه می‌خواهند در جامعه خلل و کمبودی باشد تا از این طریق بتوانند راه نفوذ در جامعه را پیدا کنند پس اگر جامعه رفاه داشته باشد، این‌ها حسود می‌شوند و کاری می‌کنند که رفاه جامعه از بین برود.

۱. الْعِيَاءُ: از «عی» به معنای عجز و ناتوانی گرفته شده و «داء عیاء» به معنای بیماری لاعلاج است که اطبا از درمان آن عاجزند؛ «عیاء» در اینجا مصدری است که معنای وصفی دارد؛ الَّذِي أَعْيَا الْأَطْبَاءَ وَلَمْ يَنْجَعْ فِيهِ الدَّوَاءُ.

۲. آل عمران، ۱۱۹.

۳. حَسَدَةُ: حسدکنندگان؛ جمع «حاسد» مانند «قتله» جمع «قاتل» به معنای کسی است که حسد می‌ورزد.

۵. ۱۶. افزودن بر رنج مردم

«وَمُؤَكَّدُوا الْبَلَاءَ»

و بر مصیبت‌هایشان می‌افزایند.

نکته

- اگر انسان ضعیفی را ببینند او را خوار می‌شمرند و مسخره‌اش می‌کنند و از روی پستی به او تجاوز می‌کنند.^۱

۵. ۱۷. ناامید کردن مردم

«وَمُقْنِطُوا الرَّجَاءَ»^۲

و امیدشان را به یأس می‌کشانند.

نکته‌ها

- منافقان هنگام نزول گرفتاری بر کسی، او را از رحمت خداوند نومید می‌سازند. منافقین، مأیوس‌کننده مردم هستند در حالی که مسلمانان باید امیدوار و اهل عزم و جزم باشند.^۳
- اگر انسان‌ها همت داشته باشند و مقدمات کار را فراهم کنند، کار نشدنی نیست.

۵. ۱۸. قتل‌های بسیار

«لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ»^۴

در هر راهی [که انسان‌ها را به‌سوی سعادت می‌برد] افتاده‌ای را بر خاک هلاکت افکنده‌اند و برای متمایل ساختن هر قلبی به‌سوی خود وسیله‌ای آماده ساخته‌اند.

نکته‌ها

- کنایه از کثرت افرادی است که به دست آن‌ها و با توطئه‌های آن‌ها کشته می‌شوند.
- منافقان با انواع حيله‌ها و تملق‌ها تلاش می‌کنند که در تمام دل‌ها نفوذ کنند و از این

طریق به فتنه‌انگیزی می‌پردازند.^۱

۵. ۱۹. اشک دروغین

«وَلِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ»^۲

و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می‌ریزند.

نکته‌ها

- منافقین برای هر مصیبت و مشقتی که برای شما پیدا شود، اشک‌های ذخیره شده و مهیا دارند که سرازیر می‌شود.
- اشاره به همدردی‌های دروغین آن‌ها دارد تا کینه‌ها و عداوت‌های درونی خود را از این طریق بپوشانند.^۳

۵. ۲۰. قرض دادن تملق به یکدیگر

«يَتَقَارِضُونَ الشَّيْءَ»^۴

به یکدیگر مدح و ستایش قرض می‌دهند.

نکته‌ها

- هر یک از منافقان همکار خود را می‌ستاید تا او نیز به ستایش وی اقدام کند و در برابر کار خود از او انتظار پاداش دارد.^۵
- از جمله کارهای منافقان این است که برای اینکه خود را در جامعه جا بیندازند و بتوانند طرح‌های خائنانه خود را پیاده کنند، یکدیگر را مدح و ثنا می‌کنند. اهل باطل مراقب یکدیگرند و از یکدیگر تعریف می‌کنند و خودشان را به این وسیله در جامعه جا می‌اندازند ولی اهل حق به‌جای اینکه از همدیگر حمایت کنند، یکدیگر را خراب می‌کنند و حضرت علی (علیه‌السلام) در این مورد در نهج البلاغه می‌فرماید: «اجْتِمَاعُ هَؤُلَاءِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقُكُمْ

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۱۰.

۲. شَجْوٌ: غم و اندوه؛ به‌معنای غم و غصه است. دُمُوعٌ: اشک‌ها.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۱۰.

۴. يَتَقَارِضُونَ: قرض و وام می‌دهند، باب تفاعل همیشه معنای طرفینی ندارد؛ از ماده «قرض» یعنی به همدیگر ثنا و تمجید را قرض می‌دهند.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۷.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۲.

۲. مُقْنِطٌ: اسم فاعل از باب افعال و از ماده «قنوط» به‌معنای یأس است.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۸۲.

۴. صَرِيعٌ: بر زمین افتاده، کشته شده؛ از «صرع» به‌معنای به خاک افکندن گرفته شده و معنای مفعولی دارد؛ یعنی به خاک افتاده و به‌معنای کشته‌ای که به خاک افتاده، به کار می‌رود.

شَفِيعٌ: واسطه و سبب.

نکته

- منافقان اگر کسی را سرزنش کنند، عیب‌های او را آشکار و از این طریق او را شرم‌منده و سرافکنده می‌سازند و بسا اینکه عیب‌های او را در حضور کسی به او می‌گویند که دوست ندارد وی در جریان آن‌ها قرار گیرد.^۱

۵. ۲۴. زیاده‌روی در امور

«وَإِنْ حَكَمُوا أُسْرِفُوا»

اگر مقامی به آن‌ها سپرده شود، راه اسراف پیش می‌گیرند.

نکته‌ها

- این جمله اشاره به این است که منافقان هرگاه به مقامی برسند، نه تنها حق آن مقام را ادا نمی‌کنند بلکه راه اسراف پیش می‌گیرند.^۲
- قاضی و حاکم هیچ‌گاه نباید تحت تأثیر جوساختگی قرار بگیرد و قاضی بایستی فرض کند هیچ جوی نیست و روی موازینی که شرع مقدس بیان کرده است، حکم کند.

۵. ۲۵. باطل ساختگی در برابر حق

«قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا»^۳

آن‌ها در برابر هر حقی، باطلی آماده ساخته‌اند.

نکته‌ها

- با توجه به واژه «أَعَدُّوا» امام علی (ع) از این حقیقت پرده برمی‌دارد که منافقان، همه مسائل مثبت جامعه را زیر نظر می‌گیرند و برای تخریب آن برنامه‌ریزی می‌کنند و برای بن‌بست‌هایی که بر سر راه دارند، راه‌حلی در نظر می‌گیرند تا بتوانند درهای بسته را بگشایند و موانع را از سر راه بردارند.^۴
- جمله «قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا» یعنی برای اینکه حق را باطل جلوه دهند و آن را در جامعه تزویر خود بپوشانند، شبهاتی آماده کرده‌اند.^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۷.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۱۲.

۳. أَعَدُّوا: آماده کردند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۱۴.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۹.



عَنْ حَقِّكُمْ»^۱ این قوم یعنی اهل شام و ارتش معاویه با اینکه باطل هستند بر شما غالب می‌شوند و حکومت به این‌ها منتقل می‌گردد؛ زیرا این‌ها در باطل خود با هم مجتمع هستند و شما در حق خودتان متفرق هستید.

۵. ۲۱. تملق گویی در برابر پاداش

«وَيَتَرَاقِبُونَ الْجَزَاءَ»^۲

و انتظار پاداش و جزا می‌کشند.

نکته‌ها

- احتمالی که در مورد این جمله وجود دارد: منظور حضرت این است که این منافقی که امروز تعریفش شده، مراقب است که روزی جزای تعریف‌کننده را بدهد و آنی عمل را بدون پاداش نگذارد.
- جمله «يَتَرَاقِبُونَ الْجَزَاءَ» می‌رساند که منافقان هرگز خدمت بی‌ریا به کسی نمی‌کنند، بلکه دائماً در برابر خدمت انتظار خدمت دارند.^۳

۵. ۲۲. اصرار بر درخواست

«إِنْ سَأَلُوا أَلْحَفُوا»^۴

اگر چیزی بخواهند، پافشاری می‌کنند.

مشابه

﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾^۵ به اصرار از کسی چیزی نخواهند.

۵. ۲۳. پرده‌داری در ملامت

«وَإِنْ عَذَّلُوا كَشَفُوا»^۶

و اگر سرزنش کنند، پرده اسرار می‌درند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. يَتَرَاقِبُونَ: انتظار می‌کشند؛ از ماده «رَقَبَ» به معنی حفظ و انتظار است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۱۱.

۴. أَلْحَفُوا: اصرار کردند؛ از «الحاف» به معنای اصرار و الحاح برای طلب چیزی است.

۵. بقره، ۲۷۳.

۶. عَذَّلُوا: ملامت کردند؛ از ماده «عذل» به معنای ملامت است.

کَشَفُوا: پرده‌داری کردند؛ افشاگری کردند.

مشابه

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱ و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را با آنکه خود می دانید، کتمان نکنید.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲ ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با اینکه خود می دانید؟

۵. ۲۶. شبهه افکنی برای هر دلیل محکم

﴿وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا﴾^۳

و در برابر هر دلیل محکمی، شبهه ای دارند.

نکته

● منافق در مقابل هر خط صاف یک خط کجی درست کرده است؛ منظور این است که در مقابل حرف های منطقی همیشه متشابهاتی تهیه کرده اند که آن را جایگزین نمایند.

۵. ۲۷. وسیله برای باطل کردن هر حقی

﴿وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا﴾

و برای هر زنده ای قاتلی.

نکته

● «لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا» کنایه از این است که برای از میان بردن هر حقی، وسیله ای مهیا کرده اند و «حَيٍّ» در اینجا اعم از انسان زنده و هر امری است که هنگامی که آنان درصدد تباهی و نابودی آن برمی آیند، ثابت و پابرجا باشد.^۴

۵. ۲۸. برای هر دری کلیدی

﴿وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا﴾^۵

و برای هر دری کلیدی.

۱. بقره، ۴۲.

۲. آل عمران، ۷۱.

۳. قَائِمٌ: چیزی که روی پا ایستاده است.

مَائِلٌ: شبهه.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۹.

۵. مِفْتَاحًا: کلید.

نکته

● منافقین برای هر دری کلیدی تهیه کرده اند؛ یعنی برای رسیدن به اهداف خود کسی را می خواهند که به وسیله او خود را جا بیندازند و توی انجمن ها و تشکیلاتشان می نشینند و طرح ریزی می کنند.

۵. ۲۹. تهیه کردن چراغ برای هر تاریکی

﴿وَلِكُلِّ لَيْلٍ مُصْبِحًا﴾

و برای هر شبی چراغی تهیه کرده اند.

نکته

● حضرت، مشکلات را تشبیه به شب کرده و همان طور که شب تاریک است، جاهایی هم هست که امر بر انسان مشکل و تاریک می شود و هر جا تاریک شد، چراغی احتیاج هست؛ یعنی این ها برای رفع هر مشکل راه هایی را پیش بینی کرده اند.

۵. ۳۰. فریب از طریق زهد

﴿يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُثَبِّتُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ وَيُنْفِقُوا بِهِ أَغْلَاقَهُمْ﴾^۱

برای رسیدن به آنچه در آن طمع بسته اند، اظهار نومیدی و بی نیازی می کنند تا بازارهایشان را برپا دارند و کالاهای بی ارزش و به ظاهر آراسته خود را به فروش رسانند.

نکته ها

- منافقان با اظهار بی نیازی از آنچه در دست مردم است و زهدنمایی، به مطامع خود دست می یابند؛ چنان که راهوروش بسیاری از زاهدان این زمان است.^۲
- «وَيُنْفِقُوا بِهِ أَغْلَاقَهُمْ»: منافقان در بازار می خواهند کالای نفیس خود را بفروشند البته کالاهایی که این ها دارند به نظر خودشان نفیس است و واقعیت این است که کالای مسمومی است و با حقه بازی می خواهند اهداف و طرح های غلط خود را به خورد جامعه بدهند.

۱. لِيُثَبِّتُوا: تا به پا دارند.

أَسْوَاقٌ: بازارها.

يُنْفِقُوا: می فروشند؛ ترویج کنند تا خریده شود یا قیمت آن را بالا ببرند؛ البیع نقاقا کسحاب راج و نفق السلعة تنفیقا روجه کأنفقها.

أَغْلَاقٌ: کالاهای قیمتی؛ جمع «علق» به معنای اشیای مورد علاقه است؛ جمع علق کأخبار و حبر و هو النفیس من کل شیء.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۲۹.

۳۱.۵. سخنان شبهه افکن

«يَقُولُونَ فَيَشَبَّهُونَ»^۱

آنان سخنانی می گویند و مردم را به اشتباه می افکنند.

۳۲.۵. توصیفات فریب دهنده

«وَيَصِفُونَ فَيَمُوهُونَ»^۲

توصیف می کنند تا مردم را بفریبند.

۳۳.۵. هموار کردن راه برای رسیدن به مظاهر

«قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ»^۳

آنها راه ورود به خواسته های خود را آسان می کنند.

۳۴.۵. مشکل کردن راه خروج

«وَأَصْلَعُوا الْمَضِيقَ»^۴

و طریق خروج از آن را تنگ و پریچ وخم می سازند.

نکته

● واژه «مضیق» کنایه است از طرق دقیق مداخله در امور است و منظور از پیچ وخم دادن به طرق مذکور این است که منافقان هنگامی که بخواهند در امر مشکل و دشواری خود را وارد سازند، قصد خود را اظهار نمی کنند و وانمود می کنند که هدف آنها چیز دیگری است تا کار خود را از نظر دیگران پوشیده نگه دارند و امر را بر آنان مشتبه سازند که مبادا بر حيله و تزوير آنها آگاه شوند و مقصود آنان حاصل نگردد.^۵

۱. يُشَبَّهُونَ: حق را شبیه باطل می کنند.

۲. يَمُوهُونَ: راه فریب را طی می کنند؛ انسان را به وهم و اشتباه می اندازند؛ از «تمويه» به معنای تزئین کردن برای گمراه ساختن و آمیختن حق به باطل است؛ التزیین و موه الشیء طلاه بفضة أو ذهب و تحته نحاس لیزینه به.

۳. قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ: آسان نمودند؛ فی بعض النسخ هیوا بالهمزة من التهیاء، و فی بعض بالتون من الهین و هو السهل فکانه منقول من الواو إلى الباء، والأصل هَوَّنُوا الطريق أى سهلوها.

۴. أَصْلَعُوا: پریچ وخم دانستند؛ در اصل از ریشه «ضلع» به معنای دنده گرفته شده و چون دنده ها معمولاً کج است «اضلاع» به معنای کج و معوج ساختن آمده است؛ الشیء أماله و جعله معوجاً و ضلع الشیء ضلعاً من باب تعب أعوج. الْمَضِيقُ: تنگنا؛ راهی اگر تنگ باشد و آن را کج و معوج بکنند، انسان گم می کند و دیگر نمی تواند برگردد.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۳۰.

۳۵.۵. لشکر شیطان

«فَهُمْ لُمَّةُ الشَّيْطَانِ»^۱

آنها دارودسته شیطان اند.

نکته

● منافقین برنامه های شیطان را در جامعه پیاده می کنند یا آنها جماعتی هستند وابسته به شیطان.

۳۶.۵. جرقه آتشی

«وَحُمَةُ النَّيِّرَانِ»^۲ «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۳

اینان یاوران شیطان و زبانه های آتش اند، «آنان دارودسته شیطان اند و بدانید دارودسته شیطان زیان کارند.»

نکته

● این دنیا محل تجارت است ما آمده ایم و از این سرمایه عمر بایستی برای خود سعادت بخریم. اگر سرمایه عمر را دادیم و وبال برای خود خریدیم می شویم زیان کار ﴿أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۴

۱. لُمَّةٌ: دارودسته؛ جمعیتی است از مردان و زنان و بعضی تعداد آن را سه تا ده ذکر کرده اند و ممکن است در اینجا اشاره به این باشد که نفرات آنها کم و خطراتشان زیاد است؛ بضم اللام و فتح المیم مخففة الجماعة و بالتشديد صاحب و الاصحاح فی السفر و المونس يستعمل فی الواحد و الجمع.

۲. مجادله، ۱۹.

۳. حُمَةُ النَّيِّرَانِ: شراره های آتش دوزخ؛ به معنای سم و زهر است و به هر چیز گزنده ای «حمه» اطلاق می شود، مانند سوزش و حرارت آفتاب؛ بالتشديد معظم حرّها و بالتخفيف سمّ العقرب.

خاسِرٌ: کسی است که در تجارت ضرر می کند.

۴. مجادله، ۱۹.



خطبه ۱۹۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۴.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (ع) است که در آن پس از ستایش خدا و پیامبر (ص) مردم را نصیحت می‌فرماید و از سه بخش تشکیل شده است:

۱. نخست حمد و ثنای پروردگار؛
۲. اشاره به هدف آفرینش انسان؛
۳. اندرزهایی درباره تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت.

سپاس خدایی را که نشانه‌های سلطنت و بزرگی و عظمت خویش را چنان آشکار ساخت که دیده‌ها را از شگفتی‌های قدرتش به حیرت آورد و اندیشه‌های بلندپرواز انسان‌ها را از شناخت حقیقت صفاتش بازداشت.

نکته‌ها

- منظور از «هماهم النفوس» افکاری است که به دل خطور می‌کند و انسان درباره آن‌ها می‌اندیشد.^۱
- «ل» در «لله» یا برای اختصاص است یا برای ملکیت؛ «الحمدلله» یعنی ستایش مخصوص به خداست یا اینکه ملک خداست. اگر شما موجود دیگری را ستایش کنید لابد در مقابل خوبی‌هایی است که در آن موجود سراغ دارید اما وقتی که توجه کنید همه خوبی‌ها به خدا برمی‌گردد؛ هر موجودی هر کمالی دارد به خدا برمی‌گردد.
- «و جلال کبريائه»: گاهی کسی بزرگواری دارد اما در کنار آن نقص هم دارد در حالی که کبریایی خدا و بزرگواری او نوعی بزرگواری است که دارای جلال است؛ یعنی منزهی از هرگونه نقص.

مشابه

- ◇ ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲ بگو: «در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است سپس [باز] خداست که نشئه آخرت را پدید می‌آورد، خداست که بر هر چیزی تواناست».
- ◇ ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾^۳ آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است، ننگریسته‌اند.

هماهم: صدایی که در آن غلظت باشد؛ جمع «همهمه» به معنای صدای آهسته یا صدایی است که به گوش می‌خورد اما معنا و مفهوم آن درک نمی‌شود. در اینجا به معنای به فکر افتادن نفس و تصمیم برای انجام کاری است؛ چون نفوس ما دارای حرکت فکری است؛ الکلام الخفی أو صوت یسمع و لا یفهم محصوله و تردد الزنیر فی الصدر من الهم و نحوه، قاله فی القاموس أقول: و الزنیر مأخوذ من الزر و هو تردید الصوت فی الجوف ثم مدّه، و یطلق الزنیر علی صوت الأسد من صدره و علی کل صوت فی بحج کصوت الفیلة و نحوها.

عَوْفَان: شناختن.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۳۴.

۲. عنکبوت، ۲۰.

۳. اعراف، ۱۸۵.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلَالَ كِبَرِيَّائِهِ مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَامَ الْهُدَى دَارِسَةً وَ مَنَاهِجَ الدِّينِ طَامِسَةً فَصَدَعَ بِالْحَقِّ وَ نَصَحَ لِلخَلْقِ وَ هَدَى إِلَى الرُّشْدِ وَ أَمَرَ بِالْقَصْدِ وَ أَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا عَلِمَ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ وَ أَحْصَى إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ فَاسْتَفْتَحُوهُ وَ اسْتَنْجَحُوهُ وَ اطْلُبُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَمْنَحُوهُ فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَ لَا أَعْلَقَ عَنْكُمْ ذُونُهُ بَابٌ وَ إِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانَ وَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍ لَا يَلْمُهُ الْعَطَاءُ وَ لَا يَنْقُصُهُ الْحِبَاءُ وَ لَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ وَ لَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ وَ لَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ وَ لَا يُلْهِمِيهِ صَوْتُ عَنْ صَوْتٍ وَ لَا تَحْجُزُهُ هَبَّةٌ عَنْ سَلْبٍ وَ لَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ وَ لَا تُولِهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ وَ لَا يَجْنُهُ الْبُطُونُ عَنْ الظُّهُورِ وَ لَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنْ الْبُطُونِ قَرَبَ فَنَاءٍ وَ عَلَا فِدْنًا وَ ظَهَرَ فَبِطْنٍ وَ بَطَنَ فَعَلَنَ وَ دَانَ وَ لَمْ يَدْنِ لَمْ يَذْرَأِ الْخَلْقُ بِاخْتِيَالٍ وَ لَا اسْتِعَانٍ بِهِمْ لِكَلَالٍ أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا الرِّمَامُ وَ الْقِيَامُ فَتَمَسَّكُوا بِوَتَائِقِهَا وَ اعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا تَوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَةِ وَ أَوْطَانِ السَّعَةِ وَ مَعَاقِلِ الْحَزَنِ وَ مَنَازِلِ الْعِزِّ فِي يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تُظْلِمُ لَهُ الْأَفْطَارُ وَ تُعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ وَ يُنْفَعُ فِي الصُّورِ فَتَرْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ وَ تَبْكَكُمْ كُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَذِلُّ الشُّمُّ الشُّوَامِخُ وَ الصُّمُّ الرُّوَاْسِخُ فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَابًا وَ فَرْقًا وَ مَعْهَدُهَا قَاعًا سَمْلَقًا فَلَا شَفِيعَ يَشْفَعُ وَ لَا حَمِيمَ يَنْفَعُ وَ لَا مَعْدِرَةَ تَدْفَعُ.

۱. حمد الهی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلَالَ كِبَرِيَّائِهِ مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ»^۱

۱. أَظْهَرَ: آشکار نمود.

مُقَلَّ: مجموع سیاهی و سفیدی چشم را گویند؛ جمع «مُقَلَّه» به معنای قسمت دوری چشم اعم از سیاهی و سفیدی است و در اینجا امام علیه السلام عقل را تشبیه به انسانی کرده که چشمی دارد که به اشیای شگفت‌انگیزی خیره شده و در آن حیران شده است؛ جمع مقلة کغرغ و غرقة و هی شحمة العين التي تجمع سوادها و بیضها.

رَدَعَ: مانع شد، بازداشت.

خَطَرَات: جمع «خطور» به معنای آنچه به ذهن خطور می‌کند.

ادامه در صفحه بعد

۲. شهادت به توحید

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانٍ»^۱

و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست، گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان.

نکته

● این چهار تعبیر «ایمان، ایقان، اخلاص و اذعان» اشاره به چهار مرحله از باورهای دینی است. «ایمان» مرحله اول است که انسان چیزی را می‌پذیرد و باور می‌کند. در مرحله «ایقان» شبهات و شک‌ها از بین می‌رود. در مرحله «اخلاص» همه چیز را غیر از خدا کنار می‌زند و مرحله «اذعان» اقرار آمیخته با خضوع است.^۲

۳. شهادت به رسالت پیامبر

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ»

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.

نکته

● پیامبر بنده خداست و در اثر بندگی به حدی رسیده که استعداد پیدا کرده تا رسول او باشد. نمی‌شود کسی فرستاده خدا شود مگر اینکه خودش واصل الی الحق شده و به مراحل کمال رسیده باشد، تنها در این صورت است که استعداد این را پیدا می‌کند که دیگران را به سوی حق هدایت کند.

۴. ویژگی‌های عصر بعثت پیامبر و اقدامات پیامبر

۱.۴. کهنگی نشانه‌های هدایت

«وَأَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةٌ»^۳

۱. إِذْعَانٍ: یقینی است که انسان در مقابلش رام باشد و مراد این است که وقتی شهادت از روی یقین باشد انسان قهراً در مقابل عمل هم انقیاد دارد و رام است؛ از «اذعن» به معنای خضوع و فرمان برداری و اطاعت است، لذا در عبارت بالا امام آن را در چهارمین مرحله قرار داده است. نخست ایمان و بعد یقین و بعد مرحله اخلاص فرامی‌رسد و نتیجه آن اطاعت و فرمان برداری حق است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۲۵.

۳. أَعْلَامُ الْهُدَى: پرچم‌های هدایت.

دَارِسَةٌ: کهنه شده؛ از ریشه «درست» در اصل به معنای تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام فراگرفتن چیزی، استاد مطالب را تکرار می‌کند به آن درس می‌گویند و چون حوادث پی‌درپی، باد و باران سبب فرسودگی و کهنگی بناها می‌شود این تعبیر به معنای فرسودگی نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا اشاره به همین معناست.

هنگامی او را فرستاد که نشانه‌های هدایت کهنه و فرسوده شده بود.

نکته‌ها

- اشاره به نشانه‌هایی است که در مسیر راه مسافران قرار می‌دهند تا راه را گم نکنند.^۱
- «ق» حالیه و جمله بعد از آن حال است؛ یعنی در حالی فرستاده شد که علم‌های هدایت مندرس و کهنه شده بود.
- خداوند علم‌های راهنمایی را که پیامبران و کتاب‌های آسمانی است برای بشر فرستاد. این پرچم وقتی شکسته و کهنه شود دوباره باید علمی برای هدایت نصب شود.

۲.۴. محو شدن جاده‌های دین

«وَمَتَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ»^۲

و جاده‌های دین محو شده بود.

نکته

- اشاره به قوانین آسمانی است که در عصر جاهلیت به فراموشی سپرده شده بود.
- سابقاً جاده‌ها خاکی بود و مدتی که از جاده‌ها استفاده می‌شد، کج و معوج می‌شد و بعد خط جاده کهنه می‌شد و از بین می‌رفت و می‌بایست جاده جدیدی احداث نمایند.

۳.۴. آشکار کردن حق

«فَصَدَعَ بِالْحَقِّ»^۳

او حق را آشکار ساخت.

نکته

- معنای «فصدع بالحق» این است که آنچه بدان مأمور شده بود، تبلیغ و حق را در برابر باطل آشکار فرمود و برای اینکه مردم را از گمراهی و سرگردانی به راه خدا بازگرداند به اندرز و ارشاد آن‌ها پرداخت و با سیره و روش خود آنان را به طریقه رشد و صواب هدایت

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۲۶.

۲. مَتَاهِجٌ: راه‌ها؛ جمع «منهج» اسم مکان به معنای محل رفتن است.

طَامِسَةٌ: محو و نابود شده؛ از «طمس» بر وزن (شمس) به معنای محو شدن و از بین رفتن آثار چیزی است و به معنای محو کردن نیز آمده است؛ الشیء طمسا محوته و طمس هو يتعدى ولا يتعدى و طمس الطريق درست.

۳. صَدَعَ: آشکار نمود؛ در اصل به معنای مطلق شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و چون با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود این واژه به معنای آشکار کردن نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا همین معنا اراده شده است.

نکته

- از صفات پیامبر اکرم ﷺ این است که مردم را به میانه‌روی دعوت کرده است. بایستی انسان تحصیل دنیا کند اما به اندازه نیاز و کفایت و آخرت را هم فراموش نکند. نه افراط داشته باشد و نه تفريط و در همه امور اعتدال را رعایت کند.

۵. هدفمندی آفرینش

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يُوسِلْكُمْ هَمَلًا»^۱

بدانید ای بندگان خدا که خدا شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها نساخته است.

نکته‌ها

- «ارسال» در این گونه موارد به معنای رها ساختن و «همل» در اصل به گله بی چوپان گفته می‌شود. بدین ترتیب، مسئولیت انسان با این اشاره در برابر اهداف آفرینش و هدایت رهبران، روشن می‌گردد.^۲
- «عِبَادَ اللَّهِ»: مناداست و «یا» حرف ندای آن حذف شده است و در اصل «یا عباد الله» بوده و نصب آن به دلیل منادای منصوب است.

مشابه

- ◇ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۳ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟
- ◇ «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^۴ آیا انسان پندارد که بیهوده رها می‌شود؟

۶. معین بودن نعمت‌های الهی

«عَلِمَ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ وَأَخْصَىٰ إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ»^۵

۱. عَبَثٌ: بیهوده.

لَمْ يُوسِلْ: رها نکرد.

هَمَلًا: بی سرپرست؛ از ریشه «همل» در اصل به معنای رها ساختن شتران بدون ساربان است؛ سپس به هر شخص یا هر کار بدون سرپرست اطلاق شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۳۱.

۳. مؤمنون، ۱۱۵.

۴. قیامت، ۳۶.

۵. مَبْلَغُ نِعْمَةٍ: مبلغ نعمت‌هایش.

أَخْصَى: شمارش نمود؛ از ماده «خَصَى» به معنای شمارش کردن.

کرد و به پیروی از شیوه عدالت و استقامت در راه راست دستور داد.^۱

مشابه

- ◇ «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^۲ پس آنچه بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.

۴.۴. خیرخواه مردم

«وَ نَصَحَ لِلْخَلْقِ»

و برای مردم دل‌سوزی و خیرخواهی کرد.

مشابه

- ◇ «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳ پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم و چیزهایی از خدا می‌دانم که [شما] نمی‌دانید.
- ◇ «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۴ پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

۵.۴. هدایت به‌سوی کمال

«وَهَدَىٰ إِلَى الرُّشْدِ»

و به‌سوی کمال هدایت نمود.

مشابه

- ◇ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»^۵ اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد.

۶.۴. دستور به عدل

«وَأَمَرَ بِالْقَصْدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»

و به گام نهادن در طریق اعتدال فرمانشان داد، درود و سلام خداوند بر او و بر خاندان او باد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۳۵.

۲. حجر، ۹۴.

۳. اعراف، ۶۲.

۴. اعراف، ۶۸.

۵. صف، ۹.

خدا دانست که اندازه نعمتش بر شما چه مقدار است و احسانش بر شما چه اندازه است.

نکته‌ها

● نعمت و احسان، شامل تمام نعمت‌های مادی و معنوی و حتی استعدادهای گوناگون درونی می‌شود و این بدان معناست که مردم از نعمت‌های او بهره گیرند و طریق ناسپاسی پیش نگیرند و نعمت‌های الهی را بیهوده هدر ندهند و از سستی و تنبلی در بهره‌گیری از آن بپرهیزند و بدانند برای رسیدن به هدف آفرینش و کمال مطلوب، همه اسباب و وسایل آماده است.^۱

● «مَبْلَغُ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ»: منظور از «مَبْلَغ» ممکن است اندازه نعمت‌هایش باشد و ممکن است نعمت وجود و استعدادهای درونی که خداوند به ما داده و اینکه این استعدادها ما را به کجا خواهد رساند، منظور باشد و این نعمت‌ها برای همین است که شما به واسطه آن تحصیل کمال کنید.

مشابه

◇ «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»^۲ علم پروردگارم به هرچیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی‌شوید؟

◇ «أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»^۳ آیا ندانسته‌اند که خداست که روزی را برای هرکس که بخواهد، گشاده یا تنگ می‌گرداند؟

◇ «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا»^۴ و یقیناً آن‌ها را به حساب آورده و به‌دقت شماره کرده است.

◇ «وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»^۵ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هرچیزی را به عدد شماره کرده است.

۷. دست نیاز به سمت خدا

«فَاسْتَفْتِحُوهُ وَاسْتَجِبْهُوَ وَاطْلُبُوا إِلَيْهِ وَاسْتَمْنِحُوهُ فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَلَا أُغْلِقَ

عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ»^۱

پس از او پیروزی بخواهید و رستگاری بجوید و از او نیازهایتان را طلب نمایید و عطایایش را درخواست کنید که میان او و شما پرده‌ای یا درب بسته‌ای مانع و حائل نیست.

نکته

● «طلب» معمولاً با «الی» متعدی نمی‌شود اما این «الی» که بعد از «اطلبوا» آمده باعث شده که «اطلبوا» متضمن معنای یک فعل دیگر هم باشد، از قبیل درخواست با توجه به عظمت و شأن الهی.

مشابه

◇ «وَ إِذَا سَأَلْتَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^۲ و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به‌هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم.

◇ «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ»^۳ در حقیقت، کسانی را که به جای خدا می‌خوانید، بندگان مثلی شما هستند.

۸. اوصاف الهی

۸.۱. نامحدود در زمان و مکان

«وَإِنَّهُ لِكُلِّ مَكَانٍ وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَّانٍ وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍّ»^۴

۱. اسْتَفْتِحُوهُ: طلب پیروزی کنید؛ از ریشه «فتح» در اصل به معنای گشودن است، بنابراین استفتاح به معنای طلب گشایش و فتح و یاری است.

اسْتَجِبْهُوَ: طلب رستگاری کنید؛ از «نجاح» در اصل به معنای سهل و آسان شدن و به مقصود رسیدن است.

اسْتَمْنِحُوهُ: طلب عطا و بخشش کنید؛ از ریشه «منح» در اصل به معنای واگذار کردن شیر حیوان به خود حیوان است.

سپس به هرگونه عطیه و بخشش اطلاق شده، بنابراین «استمنح» به معنای طلب عطایاست؛ بالتون من المنحة و هی العطية و فی بعض النسخ بالياء يقال استمحت الرجل طلبت عطاءه و محت الرجل أعطيته.

لَا أُغْلِقُ: بسته نشد.

۲. بقره، ۱۸۶.

۳. اعراف، ۱۹۴.

۴. آوان: جمع «آن» به معنای وقت.

إنس: انسان؛ از ماده «أنس» است چون افراد با هم مأنوس‌اند.

جان: پوشیده؛ «جن» یک امر خیالی نیست و قرآن بر وجودش صحه گذاشته است؛ شیطان هم یکی از جن‌ها بوده است؛ اسم جمع للجن و أبو الجن.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۳۱.

۲. انعام، ۸۰.

۳. زمر، ۵۲.

۴. مریم، ۹۴.

۵. جن، ۲۸.

مشابه

- ◇ «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَكَرَمًا»^۱ بخشش بسیارش جز جود و کرم بر او نیفزاید.
- ◇ ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾^۲ بگو: «اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد.
- ◇ ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۳ آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است.

۸.۳. توجه به همه کس و همه چیز در هر حال

- ﴿وَلَا يُلَوِّيه شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ وَلَا يُلْهِيه صَوْتُ عَنْ صَوْتٍ وَلَا تَحْجُزُهُ هَبَّةٌ عَنْ سَلْبٍ وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ وَلَا تُؤْلِيهِ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ وَلَا يُجْنِيهِ الْبُطُونُ عَنِ الظُّهُورِ وَلَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ الْبُطُونِ﴾^۴
- کسی او را از توجه به دیگری باز نمی‌دارد و صدایی او را از صدای دیگر غافل نمی‌سازد. نه عطا کردنش به کسی، مانع گرفتن نعمت از دیگری می‌شود، نه خشم گرفتنش بر کسی او را از رحمت آوردن بر دیگری باز می‌دارد و نه رحمتش بر کسی او را از کیفر دیگری غافل می‌نماید. نهان بودنش، ظهورش را نمی‌پوشاند و عیان بودنش او را از نهان بودنش جدا نمی‌سازد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۲۳.

۲. کهف، ۱۰۹.

۳. نحل، ۹۶.

۴. لَا يُلَوِّيه: او را باز نمی‌دارد؛ از ریشه «لَوَّيَ» به معنای اعراض کردن و سر برگرداندن و منحرف ساختن است. لَا يُلْهِيه: او را مشغول نمی‌کند؛ او را سرگرم و مشغول نمی‌کند که چیز دیگر را فراموش کند؛ «لهو» هم از همین ماده و معنایش همان مشغول کردن است.

لَا تَحْجُزُهُ: او را مانع نمی‌شود؛ از ماده «حَجَزَ» به معنای منع و جلوگیری، مانع او نمی‌شود.

لَا تُؤْلِيهِ: او را واله و حیران نمی‌کند؛ او را سردرگم نمی‌کند؛ از «اوله» به معنای حیرت و سرگردانی از شدت غم و اندوه است و لذا به شخص عاشق غمگین «واله» گفته می‌شود.

لَا يُجْنِيهِ: او را مستور نمی‌دارد؛ از ریشه «جَنَ» به معنای مستور ساختن و پوشاندن است، لذا به کسی که عقلش پوشیده شده، مجنون گفته می‌شود و بر طایفه جن به جهت مستور بودن، این لفظ اطلاق شده و به بچه‌ای که در رحم مادر است «جنین» گفته می‌شود و باغ‌هایی را که زمینش پوشیده از درختان است «جنت» می‌گویند.

او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است.

نکته

- بین خدا و ما نه فاصله مکانی است و نه فاصله زمانی؛ پرده‌ای در کار نیست و اگر می‌بینیم که حجاب و پرده‌ای است، علت این است که ما در حجاب مادیاتیم و از خدا دوریم و گر نه خدا از ما دور نیست.

مشابه

- ◇ ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۱ و هر کجا باشید او با شماست.

۸.۲. خزاین نقصان ناپذیر الهی

- ﴿لَا يَتْلُمُهُ الْعَطَاءُ وَلَا يَنْقُصُهُ الْحِبَاءُ وَلَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ وَلَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ﴾^۲
- بخشیدن رخنه‌ای در گنج او پدید نمی‌آورد و عطا کردن از خزانة‌اش نمی‌کاهد. هیچ درخواست‌کننده‌ای سرمایه‌ی او را به پایان نرساند.

نکته‌ها

- معنای «استقصای نائل» این است که عطاگیرنده، جود و بخشش خداوند را به حد نهایت آن برساند و این موضوع محال است؛ چراکه موجب نقصان و محدودیت می‌گردد که این‌ها از صفات ممکنات است در حالی که خداوند واجب الوجود است.^۳
- ﴿وَلَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ﴾: شما هرچه از خدا بخواهی از خزانه خدا کم نمی‌شود و تمام نمی‌گردد و درخواست درخواست‌کننده کمبودی در خزانه خدا ایجاد نمی‌کند.

۱. حدید، ۴.

۲. لَا يَتْلُمُهُ: در او نقص ایجاد نمی‌کند؛ از ریشه «تَلَمَّ» و «تَلَمَّه» در اصل به معنای لبه چیزی شکستن است؛ سپس به هر کاری که صدمه‌ای به کسی یا چیزی وارد کند اطلاق شده است؛ فی الحائظ و غیره الخلل و الجمع تَلَمَّ كَعْرِفَةٍ و غُرف. الْحِبَاءُ: عطیه و بخشش؛ از ریشه «حَبَو» در اصل به معنای بخشش چیزی بدون انتظار پاداش است و در جمله بالا نیز به همین معناست.

لَا يَسْتَنْفِدُهُ: تمام نمی‌کند؛ باب استفعال از ماده «نَفَدَ» به معنای تمام شد، او را نادر و بی چیز نمی‌کند؛ الشیء ینفد من باب تعب نفاد فنی و انقطع و أنفدت أفنیته.

لَا يَسْتَقْصِيهِ: کم نمی‌کند؛ باب استفعال از «قَصَو» به معنای او را به نهایت نمی‌رساند؛ «استقصاء» به معنای ته کشیدن است.

نَائِلٌ: هرکسی که به بخششی رسیده است؛ العطاء كالنوال و التال.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۳۶؛ فرازی از دعای افتتاح.

نکته‌ها

- منظور «و لا تولهه عن عقاب» این است که روگرداندن و سرگرم شدن مستلزم غفلت از چیزی و پرداختن به چیز دیگری است که پیش از این از آن غافل بوده است.^۱
- غضب و رحمت خدا مثل غضب و رحمت ما نیست که تأثری در دلش باشد؛ چون خدا محل حوادث نیست که الان عصبانی شود و بعد خوشحال؛ این‌ها حالات انسان است ممکن است منظور از غضب خدا این باشد که موجودی از رحمت خدا دور شود و رحمت یعنی موجودی مورد توجه و لطف خدا قرار بگیرد.

۸. ۴. اشاره به وجود نامتناهی خدا

«قَرَّبَ فَنَائِي وَ عَلَا فِدَنَّا وَ ظَهَرَ قَبْطَنٌ وَ بَطْنٌ فَعَلَنَ وَ دَانَ وَ لَمْ يَدْنِ لَمْ يَذَرَأَ الْخَلْقُ بِاِخْتِيَالٍ وَ لَا اسْتِعَانٍ بِهِمْ لِكَلَالٍ»^۲

در عین نزدیکی دور از دسترس است و در عین بلندی به همگان نزدیک است. در عین آشکارگی نهان و در عین نهان بودن هویدا است. به همگان جزا دهد و کسی به او جزا ندهد. آفریدگان را از روی فکر و اندیشه نیافرید و از آنان به‌خاطر رنج و خستگی یاری نخواست.

نکته‌ها

- «قَرَّبَ فَنَائِي...» یعنی با علم و قدرت خود به همه اشیا نزدیک است؛ همچون نزدیکی علت به معلول خود «فَنَائِي» یعنی دور است از اینکه عقول و حواس او را ادراک کنند.^۳
- منظور از «حیله» در اینجا دقت نظر و مهارت در عمل است و معنای بدی ندارد.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۳۶.

۲. فَنَائِي: دور شد، منظور دوری از حواس انسان است.
عَلَا: بلندمرتبه است.

دَانَ: جزا داد؛ از ریشه «دین» گاه به معنای وام دادن و گاه به معنای جزا دادن آمده و در اینجا منظور معنای دوم است؛ الدین: الجزاء و منه الحديث كما تدین تدان أي كما تجازي تجازي بما فعلت و يقال أيضا على القهر والغلبة قال ابن الأثير: و منه الحديث كان علي عليه السلام ديان هذه الأمة أي قاهرهم على الطاعة و في القاموس الدین الحساب و القهر والغلبة والاستعلاء و السلطان و الملك و الحكم.
يَذَرَأُ: خلق می‌کند؛ از «ذرا» یعنی آفریدن.

بِاِخْتِيَالٍ: چاره‌اندیشی؛ باب افعال از ماده «حول و حیل» که هر دو به معنای چاره‌جویی است.
لَا اسْتِعَانٍ: کمک نخواست.

کَلَالٍ: خستگی و تعب؛ معنای مصدری و اسم مصدری دارد و مفهوم آن خسته شدن و خستگی است؛ العجز و الاعیاء.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۴۷.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۹۴.

- «وَ عَلَا فِدَنَّا...»: بلندی و برتری حق تعالی در قیاس وی با آثار و مخلوقات او مانند برتری علت بر معلول است و مقصود از «دَنُو» نزدیکی او با همه شرف و برتری به آفریدگان است.^۱
- «ظَهَرَ قَبْطَنٌ وَ بَطْنٌ فَعَلَنَ»: خدا بطون دارد و مخفی است به جهت اینکه محیط به انسان است، بطون داشتن خدا به واسطه این است که علت شماس است.

مشابه

- ◇ ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ و ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم.
- ◇ ﴿وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ﴾^۳ و چون انسان را نعمت بخشیم، روی برتابد و خود را کنار کشد.
- ◇ ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۴ اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.

۹. وصیت به تقوا و آثار آن

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا الرِّمَامُ وَ الْقَوَامُ»^۵

ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم که زمام و مهار انسان و قوام زندگی اوست.

نکته‌ها

- تعبیر به «زمام» که به معنای افسار است، اشاره به نیروی بازدارندگی تقواست که انسان را در برابر گناهان مهار می‌کند و از سقوط در پرتگاه‌های فساد و گناه و هوای نفس باز می‌دارد.^۶
- «قوام» اشاره به این است که پایه‌های زندگی پاک و آمیخته با سعادت بر آن استوار است.^۷

۱. همان.

۲. ق، ۱۶.

۳. فصلت، ۵۱.

۴. حدید، ۳.

۵. أَوْصِيَكُمْ: از باب افعال از ماده «وصیة» است و به معنی وصیت و سفارش است؛ به سفارشی هم که در حال مرگ می‌کنند از باب اینکه سفارش می‌کند کارهایی را پس از او انجام بدهند به این اعتبار به آن وصیت می‌گویند.
الرِّمَامُ: افسار؛ به افساری می‌گویند که به دهان اسب و شتر می‌بندند برای اینکه آن را کنترل کنند اگر انسان تقوا داشته باشد، تقوا افسار می‌شود و انسان را کنترل می‌کند.

الْقَوَامُ: برپا شدن؛ مایه پایداری و اعتدال.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۳۸.

۷. همان.

مشابه

- ♦ ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۱ این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزکار باشند به میراث می‌دهیم.
- ♦ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.

استعاره

مستعار: زمام

مستعارمنه: بازداشتن و حفظ کردن

مستعارله: تقوا

جامع: واژه «زمام» را برای تقوا استعاره فرموده است؛ زیرا پرهیزکاری مانند زمامی که بر ناکه است، انسان را به راه حق می‌کشد و او را از گرایش به سوی باطل باز می‌دارد و مراد از اینکه تقوا قوام است، این است که بنده را سالک راه خدا می‌گرداند و او را در این راه مقیم و پایمند می‌سازد.

۱.۹. اشاره به آثار تقوا

﴿فَتَمَسَّكُوا بِوُثَائِقِهَا وَاعْتَصِمُوا بِحَبَاقِهَا تَأُولُ بِكُمْ إِلَى أَكْثَانِ الدَّعَةِ وَ أَوْطَانِ السَّعَةِ وَ مَعَاقِلِ الْحِزْرِ وَ مَنَازِلِ الْعِزِّ﴾^۳

۱. مریم، ۶۳.

۲. اعراف، ۹۶.

۳. وَثَائِقُ: وسیله‌های مطمئن؛ جمع «وثیقه» چیزی است که بر آن تکیه و اعتماد می‌کنند.

حَبَاقٍ: جمع «حقیقت»، معنای آن معروف و مشهور است؛ ولی بعضی آن را به معنای رایت (پرچم) گرفته که در هیچ یک از منابع لغت پیدا نشده است.

تَأُولُ: می‌رساند؛ در اصل «تَوَلَّ» بوده و به جهت جزای شرط مقدر واقع شدن، مجزوم شده و به صورت «تَوَلَّ» درآمده از ریشه «اول» به معنای بازگشت، گرفته شده است، بنابراین جمله «تَوَلَّ بِكُمْ» مفهومش این است که شما را باز می‌گرداند.

أَكْثَانِ: مخفیگاه‌ها؛ جمع «کن» به معنای ستر و پرده است؛ جمع کن و هو السَّتر یستر من الحرّ و البرد.

الدَّعَةُ: آرام‌بخش؛ به معنای استراحت و آرامش است؛ أَكْثَانِ الدَّعَةِ: یعنی پوشش‌هایی که محل آرامش و سکون است که منظور بهشت خداست.

أَوْطَانِ السَّعَةِ: منزلگاه‌های پروسعت.

مَعَاقِلِ الْحِزْرِ: قلعه‌های محکم؛ جمع «مقل» به معنای ملجأ و پناهگاه و گاه به معنای کوه‌های بلند آمده که می‌تواند انسان را از خطر سیلاب و مانند آن نجات دهد؛ جمع مقل و هو الملجأ.

به وسیله‌های مطمئن تقوا، تمسک جوید و به حقایق آن، چنگ زنید تا شما را به سر منزل آرامش و جایگاه‌های پروسعت و قلعه‌های محکم و سراهای عزت برساند.

نکته‌ها

- معنای «وَاعْتَصِمُوا بِحَبَاقِهَا» این است که این عبادت‌ها را برای خداوند خالص گردانید و از شائبه ریا و نفاق پاکیزه سازید؛ زیرا خلوص در عبادت تنها طریقه رستگاری و راه رهایی از عذاب الهی است.^۱
- تعبیر به «وُثَائِقُ» به معنای دستگیره محکم، اشاره به جنبه‌های ظاهری تقواست و تعبیر به «حَبَاقٍ» اشاره به جنبه‌های واقعی آن است.^۲
- منظور از «أَكْثَانِ الدَّعَةِ» جاهایی است که از آلام حسی و عقلی خالی و بر کنار باشد و این محل‌ها همان غرفه‌های بهشت و منازل آن است.^۳
- «فَتَمَسَّكُوا بِوُثَائِقِهَا»: این در حقیقت یک تشبیه است. تقوا را به طناب تشبیه کرده و می‌گوید دستگیره‌ها و گره‌های آن را بگیرید.
- «مَعَاقِلِ الْحِزْرِ»: تقوا شما را به پناهگاه‌هایی که حرز است می‌رساند و شما را حفظ می‌کند.

مشابه

- ♦ ﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۴ و بگو: «پروردگارا، مرا در جایی پربرکت فرود آور [که] تو نیک‌ترین مهمان‌نوازی.
- ♦ ﴿لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^۵ ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند، باغ‌هایی خواهند داشت که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. در آنجا جاودانه بمانند؛ [این] پذیرایی از جانب خداست و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۳۸.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۳۹.

۳. همان.

۴. مؤمنون، ۲۹.

۵. آل عمران، ۱۹۸.

۲.۹. ظهور آثار تقوا در قیامت

«فِي يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تُظْلِمُ لَهُ الْأَفْطَارُ وَ تَعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ»^۱
در آن روز که چشم‌ها خیره ماند و همه‌جا را تاریکی فراگیرد و رمه‌های شتران آبستن بی‌صاحب بمانند.

نکته

● آن روزها بهترین سرمایه عرب‌ها شتر بود، آن هم شتری که ده‌ماهه آبستن باشد و وقت زاییدنش نزدیک باشد. در اینجا کنایه است یعنی در قیامت از بهترین مالت غفلت می‌کنی ﴿وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾^۲ یعنی روز قیامت وقتی که نفخ صور شد و این عالم خواست که تمام شود، شتران ده‌ماهه آبستن معطل و رها می‌شوند.

مشابه

﴿يَوْمَ تَرُؤُهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضَعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۳ آن روز که ببینیدش، هر شیردهنده‌ای شیرخواره‌اش را از یاد ببرد و هر آبستنی بار خود بر زمین گذارد و مردم را چون مستان بینی، حال آنکه مست نیستند بلکه عذاب خدا شدید است.

﴿إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾^۴ جز این نیست که [کیفر] آنان را برای روزی

۱. تَشْخَصُ: خیره می‌شود؛ از ریشه «شخوص» به معنای خیره شدن چشم به یک نقطه است، به طوری که از حرکت باز ایستد. این تعبیر معمولاً کنایه از رعب و وحشت است.
الْأَفْطَارُ: مکان‌ها؛ جمع «قطر» به معنای ناحیه.
تَعْطَلُ: رها می‌شود.

صُرُومُ: گله‌ای از شتر؛ جمع «صِرم» در اصل به معنای گله شتران است سپس به مجموعه‌های دیگر انسانی و غیرانسانی اطلاق شده است؛ جمع صرمة بالكسر القطعة من الابل ما بين العشرة إلى الأربعين و القطعة من السحاب و تجمع على صرم مثل سدره و سدر و إما جمع صرم و هي الطائفة المجتمعة من القوم ينزلون بابلهم ناحية من الماء و يجمع على أصرام مثل حمل و أحمال، أو جمع صرماء و هي الناقة القليلة اللبن، و تجمع على صرم وزان قفل و الأخير أظهر.
الْعِشَارُ: شتران باردار ده‌ماهه؛ جمع «عشراء» در اصل به معنای شتر باردار ده‌ماهه است و از آنجا که چنین شتری هم به جهت خودش و هم به جهت بچه‌کاملی که در شکم دارد، بارزش است، این واژه، کنایه از اموال نفیس است؛ من الابل التوق أتى عليها من يوم ارسل الفحل فيها عشرة شهر فزال عنها اسم المخاض و لا يزال ذلك اسمها حتى تضع، و الواحدة عشراء و قال الفيروز آبادي و العشراء من التوق التي مضى لحملها عشرة أشهر أو ثمانية أو هي كالتفساء من النساء و الجمع عشراوات و عشار، أو العشار اسم يقع على التوق حتى تنتج بعضها و بعضها ينتظر نتاجها.

۲. تکویر، ۴.

۳. حج، ۲.

۴. ابراهیم، ۴۲.

به تأخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شود.

﴿وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱ و وعده حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند خیره می‌شود.

﴿كَانَمَا أَغْشِيَتْ وَجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا﴾^۲ گویی چهره‌هایشان با پاره‌ای از شب تاریک پوشیده شده است.

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۳ خدا نورشان را برد و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد.

﴿وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾^۴ وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ وقتی شتران ماده وانهاده شوند و آنکه که وحوش را همی گرد آرند.

۱۰. طلیعه قیامت

﴿وَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَرْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ وَ تَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَذِلُّ الشُّمُ الشَّوَامِخُ وَ الصُّمُ الرِّوَاسِخُ فَيَصِيرُ صَلْدَهَا سَرَابًا رَفَرَقًا وَ مَعْهَدَهَا قَاعًا سَمَلَقًا﴾^۵

۱. انبیاء، ۹۷.

۲. یونس، ۲۷.

۳. بقره، ۱۷.

۴. تکویر، ۳ و ۴.

۵. الصُّورُ: شاخی که به جای شیپور در آن می‌دمند تا صدا دهد؛ اصل «صور» به معنای صدا دادن است.

فَتَرْهَقُ: از کار می‌افتد؛ از «زهق» به معنای هلاکت و نابودی است.

مُهْجَةٍ: قلب‌ها؛ در اصل به معنای خونی است که در درون قلب وجود دارد و حیات آدمی به آن بسته است سپس به خود قلب اطلاق شده است.

تَبْكُمُ: بند می‌آید؛ از «بکم» به معنای لال شدن و از کار افتادن زبان گرفته شده و «بکم» جمع «ابکم» یعنی شخص گنگ و لال.

لَهْجَةٍ: زبان؛ گویش در اینجا به معنای گوینده است.

تَذِلُّ: ذلیل می‌شود.

الشُّمُ: بلندمرتبه؛ جمع «اشم» به معنای مرتفع است؛ جمع اشم يقول جبل اشم ای فیه شمم و ارتفاع و رجل اشم ای بآنفه ارتفاع.

الشَّوَامِخُ: بلندمرتبه‌ها؛ جمع «شامخ» به معنای بلند است، بنابراین «الشَّمُ الشَّوَامِخُ» به عنوان تأیید برای کوه‌های بلند ذکر شده است.

الصُّمُ: جمع «اصم» گاه به معنای ناشنوا و گاه به معنای سنگ‌های سخت می‌آید و در جمله بالا در معنای دوم استعمال شده است.

الرِّوَاسِخُ: ثابت؛ جمع «راسخ» به معنای محکم و پابرجاست.

برمی خیزند و می نگرند.

۱۱. نبودن عذر و شفيعی در صحنه قیامت

«فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ وَلَا حَمِيمٌ يَنْفَعُ وَلَا مَعْذِرَةٌ تَدْفَعُ»^۱

در آن هنگام نه شفيعی است که شفاعت کند و نه دوستی که بلا بگرداند و نه پوزشی که سود بخشد.

مشابه

❖ ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾^۲ برای ستمگران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.

❖ ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ﴾^۳ و در چنین روزی، [دیگر] پوزش آنان که ستم کرده اند سود نمی بخشد و بازگشت به سوی حق از آنان خواسته نمی شود.

❖ ﴿وَلَا يُتْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۴ و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می شود و نه یاری خواهند شد.

۱. حَمِيمٌ: دوست؛ خویش، دوست بسیار صمیمی.

۲. غافر، ۱۸.

۳. روم، ۵۷.

۴. بقره، ۴۸.

و در صور دمیده شود و هر جانی از تن برآید و هر زبانی از سخن گفتن لال گردد و کوه های سرکشیده و صخره های سخت و استوار در هم شکند و فروریزد؛ چنان که سنگ های سخت آن سرابی لرزان شود و بناهای آن به صورت زمینی نرم و هموار درآید.

نکته ها

● صور: بوقی که در آن می دمیدند و صدا می کرد و مفهومش بسیج همگانی بود. حال وقتی که خداوند می خواهد به همه بفهماند که این عالم تمام شد، صدا و علائمی دارد که به «نفخ صور» تعبیر شده است. «نفخ صور» کنایه است یعنی وقتی که فرمان بسیج عمومی داده شد همگی بایستی از اینجا بروید.

● «الشَّمُّ الشَّوَامِخُ»: بلندترین و مرتفع ترین کوه ها ذلیل و رام می شود و از هم می پاشد ممکن هم هست کنایه از آدم ها باشد؛ آن کله گنده های دنیا که اینجا زیر بار فلک نمی روند آنجا ذلیل می شوند و بلندترین مقام های دنیوی فرومی ریزد.

مشابه

❖ ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَرْوُنَهَا﴾^۱ که زلزله قیامت حادثه بزرگی است. آن روز که ببینیدش.

❖ ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾^۲ و در صور دمیده شود پس هرکه در آسمان ها و هرکه در زمین است، بیهوش درمی افتد.

❖ ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۳ بار دیگر در آن دمیده شود، ناگهان از جای

صَلَد: سفت و محکم؛ در اصل سنگ صاف و سختی را گویند که چیزی بر آن نمی روید؛ سپس به معنای بخیل و انعطاف ناپذیر نیز استعمال شده و در اینجا همان معنای اول مراد است.

سَرَاب: آب نما.

رَقْرَقًا: مضطرب؛ به معنای اشک خفیفی است که در چشم حلقه می زند و می درخشد و از آن خارج نمی شود؛ سپس به هر چیز کم و خفیفی اطلاق شده و نیز به معنای برق زدن و تالُلُو نیز به کار رفته است و در جمله بالا به همین معنای اخیر است؛ السَّرَاب بالضم ما ترقق منه أي تحرك و الرقاقة التي كان الماء يجرى في وجهها.

مَعْهَدٌ: محل معهود؛ جایگاهی است که به سوی آن بازمی گردند و در تعبیرات امروز به آموزشگاه نیز اطلاق می شود و «معهدها» در این خطبه به معنای جایگاه کوه هاست.

قَاعًا: زمین مسطح و محکم؛ الأرض السهلة المطمئنة قد انفرجت عنها الجبال والاکام.

سَمَلًا: صاف و مستوی؛ زمین صافی که هیچ جای آن بلندتر از جای دیگر نباشد؛ الصفصف و هی المستوی من الأرض.

۱. حج، ۲۱.

۲. زمر، ۶۸.

۳. زمر، ۶۸.



خطبه ۱۹۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

۱. اشارات کوتاه و پر معنایی به دوران قیام پیامبر ﷺ؛

۲. بعد از توصیه به تقوا، همه مخاطبان خویش را از فریفته شدن در برابر زرق و برق دنیا بر حذر می‌دارد؛

۳. راه نجات را به همگان نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که تا توان دارید از فرصت بهره گیرید.

۲. توصیه به تقوا

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ»

ای بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم.

۳. تحذیر از دنیای ناپایدار

«وَأَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ وَ مَحَلَّةٌ تُنْغِيصُ سَاكِنَهَا ظَاعِنٌ وَ قَاطِنُهَا بَائِنٌ»^۱

و از دنیای فریبنده بر حذر می‌دارم؛ زیرا سرایی است ناپایدار و جایگاه سختی و مشقت است. ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر جدایی از آن هستند.

۴. تشبیه دنیا و ساکنان آن

«تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيِّدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ فَمِنْهُمْ الْغَرِقُ الْوَبْقُ وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى مَتُونِ الْأَمْوَاجِ تَحْفِزُهُ الرِّيَّاحُ بِأَذْيَالِهَا وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ وَ مَا نَجَا مِنْهَا فَإِلَى مَهْلِكٍ»^۲

۱. دَارُ شُخُوصٍ: سرای ناپایدار؛ شخص: من باب منع ایضا شخصا خرج من موضع إلى غيره.

تَنْغِيصٍ: مشقت و تنگی؛ از ماده «نغص» به معنای تیره کردن، منغص: مکدر و تلخ کردن؛ نغص الرجل من باب فرح لم يتم مراده، و البعير لم يتم شربه و أنغص الله عليه العيش و نغصه كدره فتتغصت معيشته تكذرت. ظاعن: کوچ کننده.

قاطن: اقامت کننده؛ از ماده «قطن» به معنای مقیم و ساکن، القاطن: جمع قُطَانٍ و قَاطِنَةٍ و قَطِينٍ: آن که در جایی اقامت کند. بَائِنٌ: دورشونده، جداشونده.

۲. تَمِيدٌ: می لرزد؛ به این پهلوی و آن پهلوی حرکت می دهد و می برد، مضطرب می کند.

مَيِّدَانٌ: اضطراب؛ مصدر است، حرکت توأم با اضطراب؛ «میدان» محل جنبش و حرکت است.

تَقْصِفُهَا: می شکند؛ از ریشه «قصف» به معنای شکستن؛ يقصفه قصفا كسره، و في بعض النسخ تصفها بدل تقصفها من الصق و هو الضرب يسمع له صوت، و منه صفق يده على يده صفقا و صفقة أى ضرب يده على يده، و ذلك عند وجوب البيع.

الْعَوَاصِفُ: طوفان ها، گردبادها، بادهای شدید.

لُجَجٍ: امواج؛ جمع «لُجَّة» دریای عمیق و پهناور را گویند؛ جمع لُجَّة و هی معظم البحر.

الْغَرِقُ: غرق شده؛ غرقا من باب فرح فهو غرق.

الْوَبْقُ: هلاک شده؛ از ریشه «وبق» به معنای هلاکت گرفته شده و صیغه «وَبِقٍ» معنای وصفی دارد و به معنای هلاک شده است؛ من باب وعد و وجل و ورت و بوقا و موبقا هلك فهو وبق.

مَتُونِ الْأَمْوَاجِ: بر پشت موج ها.

تَحْفِزُهُ: به این سو و آن سو می راند؛ از ریشه «حفز» به معنای حرکت دادن و به پیش راندن گرفته شده است؛ يحفزه من باب ضرب دفعه من خلفه و بالرمح طعنه و عن الأمر أزعجه و أعجله و حفز الليل النهار ساقه.

بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ وَلَا مَنَازٍ سَاطِعٌ وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِعٌ.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ وَ مَحَلَّةٌ تُنْغِيصُ سَاكِنَهَا ظَاعِنٌ وَ قَاطِنُهَا بَائِنٌ تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيِّدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ فَمِنْهُمْ الْغَرِقُ الْوَبْقُ وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بُطُونِ الْأَمْوَاجِ تَحْفِزُهُ الرِّيَّاحُ بِأَذْيَالِهَا وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ وَ مَا نَجَا مِنْهَا فَإِلَى مَهْلِكٍ عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْلَمُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْأَعْضَاءُ لَدَنَّةٌ وَ الْمُتَقَلِّبُ فَسِيحٌ وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِزْهَاقِ الْقُوْتِ وَ حُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ.

۱. جلوه‌ای از عصر جاهلیت

«بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ وَلَا مَنَازٍ سَاطِعٌ وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِعٌ»^۱

خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که نه نشانه‌ای از دین برپا بود، نه چراغی فروزان بود و نه راهی آشکار.

نکته‌ها

- «وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِعٌ» یعنی هیچ آیین درست و راه صحیحی که به سوی خدا رهنمون شود و شایسته پیروی باشد، در آن زمان وجود نداشت.^۲
- «وَلَا مَنَازٍ سَاطِعٌ»: در اینجا حضرت کنایه آورده و منظورش این است که وقتی که پیامبر اکرم ﷺ مبعوث شد، راه روشن و واضحی در کار نبود تا مردم راه حق را تشخیص دهند و در چنین زمانی بود که خداوند پیامبر را برانگیخت.

۱. عِلْمٌ: نشانه؛ محرکه ما ينصب في الطريق ليهتدى به و يقال أيضا للجبل أو الجبل المرتفع و الجمع أعلام. مَنَازٍ: چراغ؛ موضع النور و المسرحة كالمنارة و أصلها منورة و جمعه مناور و ذو المنار أبرهة تتبع بن الرأيش لأنه أول من ضرب المنار على طريقه في مغازيه ليهتدى به إذا رجع.

سَاطِعٌ: روشن؛ نور ساطع آن است که اطراف خود را روشن می سازد. برآمدن و طلوع کردن یا از محلی به محل دیگر رفتن است و در اینجا به همین معنای اخیر آمده است؛ الشيء من باب منع سطوعا ارتفع.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۴۲.

ساکنان خود را می‌جنباند چنان‌که طوفان سخت کشتی را در میان امواج دریا می‌جنباند، دسته‌ای از آنان در دل آب فرومی‌روند و می‌میرند و دسته‌ای بر روی موج‌ها نجات یافته‌اند، بادهای می‌وزند و آنان را این سو و آن سو می‌برند و ترسان و هراسان به هر طرف می‌کشانند. آن کسی که در آن مهلکه بمیرد، بازیافتنش ممکن نیست و کسی که نجات یابد پایان کارش مرگ است.

نکته‌ها

- در اینجا حضرت دنیا را به کشتی تشبیه کرده است و می‌فرماید که مثل من و شما در این دنیا مثل اهل کشتی است که کشتی آن‌ها شکسته و خراب شود و عده‌ای به تخته شکسته‌ها می‌چسبند و باد این تخته‌ها را این طرف و آن طرف می‌برد و بالاخره غرق می‌شود. دنیا نیز همین‌گونه است که همیشه با آفات و گرفتاری‌ها همراه است.
- «و مِنْهُمْ النَّاجِي»: موج‌ها را تشبیه کرده به حیوانی که وارونه شده باشد و کسی روی شکم حیوان بیفتد و مثل اینکه شما بر شکم موج سوار شده‌ای.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱ و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزکاری می‌کنند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟
- ◇ ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۲ بگو: «برخورداری [از این] دنیا اندک، و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است، و [در آنجا] به‌قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت.»
- ◇ «إِنَّ لِقَمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهَ وَحَشْوَهَا الْإِيمَانَ وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَقَيْمُهَا الْعَقْلَ وَذَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَسُكَّانُهَا الصَّبْرُ»^۳ لقمان به پسر خویش گفت: فرزندم، دنیا دریای عمیقی است که انسان‌های

تشبیه

مشبه: دنیا؛ ساکنان دنیا

مشبه‌به: دریا؛ سرنشینان کشتی

وجه شبه: تشبیه دنیا به دریا و تشبیه ساکنانش به سرنشینان کشتی آن هم به هنگام طوفان سخت که نتیجه آن غرق شدن گروهی است. امام حال مردم دنیا را بیان می‌کند که چگونه در لابه‌لای انواع مصائب و ناراحتی‌ها قرار دارند، پیوسته امنیت به ناامنی و جمعیت به پراکندگی تبدیل می‌شود.

۵. حق بودن مرگ

«عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاغْلُمُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَ الْأَعْضَاءُ لَدَنَّةٌ وَ الْمُتَقَلَّبُ فَسِيحٌ وَ الْمَجَالُ غَرِيضٌ قَبْلَ إِزْهَاقِ الْفُوتِ وَ حُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقُّوا عَلَيْكُمْ نَزْوَلَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ»^۱

بندگان خدا! اکنون بدانید [یا: عمل کنید] که زبان‌ها باز، و بدن‌ها سالم، و اندام‌ها نرم [و فرمان‌بردار]، و راه بازگشت به خیرات باز، و میدان عمل فراخ است، پیش از آنکه فرصت از دست برود و مرگ در رسد. فرود آمدن مرگ را مسلم شمارید، و چشم به راهش نباشید.

نکته‌ها

- امام علی (ع) در این عبارات پرمعنا به همگان مخصوصاً جوانان هشدار می‌دهد پیش از آنکه دوران پیری و فرسودگی فرارسد و بدن‌ها بیمار و مجال کوتاه، در فرصت خوبی که در

۱. الْأَلْسُنُ: زبان‌ها؛ جمع «لسان».

مُطْلَقَةٌ: آزاد و رها.

لَدَنَّةٌ: آماده؛ از ریشه «لَدَنَهُ» به معنای نرمی گرفته شده است؛ و اللَّدَنَةُ اللَّيْنُ من كل شيء و الجمع لدان ولدن بالضمة، و الفعل لدن من باب كرم لدانة ولدونة أي لان.

الْمُتَقَلَّبُ: محل رفت‌وآمد؛ به معنای محل بازگشت، در اینجا اشاره به میدان عمل است.

فَسِيحٌ: وسیع؛ از ریشه «فَسَحَ» به معنای گستردن و «فَسِيحٌ» به معنای گسترده و وسیع است.

إِزْهَاقِ الْفُوتِ: از دست رفتن فرصت؛ از «زَهَقَ» به معنای کسی را تحت فشار قرار دادن و نیز به معنای نزدیک شدن آمده است؛ بنابراین «ارهاق الفوت» ممکن است اشاره به تحت فشار قرار گرفتن از ناحیه مرگ باشد یا نزدیک شدن به مرگ؛ من باب فرح غشیه و لحقه أو دنا منه سواء أخذه أو لم يأخذه، و الارهاق أن يحمل الانسان على ما لا يطيقه.

لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ: منتظر آمدن آن نباشید.

أَدْنِيَال: دامنه‌ها.

أَهْوَال: جاهای هولناک؛ امواج هولناک یا حرکت‌های هولناک.

مُسْتَدْرَك: برگشت داده شده.

۱. انعام، ۳۲.

۲. نساء، ۷۷.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۶.



اختیار دارید، عمل کنید که بهترین ذخیره و وسیله نجات، عمل صالح است.^۱

● «قَبْلَ إِزْهَاقِ الْفُوتِ»: پیش از آنکه مرگ بیاید و تو را بگیرد، اکنون که سالم هستی از سلامت خودت به نفع آخرت خود و برای خدمت به مردم فعالیت کن پیش از آنکه مرگ شما برسد.

مشابه

◇ «فَاعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَالتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ»^۲ اکنون که در متن زندگی و حیات هستید و پرونده‌ها باز و بساط توبه گسترده است، عمل کنید.



خطبه ۱۹۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، سیاسی

ویژگی: امام‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۹.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علیه السلام است که در آن از فضایل خویش و لزوم پذیرش سخنان و امر و نهی را یادآوری می‌کند. این خطبه از سه بخش تشکیل شده است:

۱. امام علیه السلام اشاره به اطاعت خالصانه خود و دفاع بی‌قید و شرط از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌کند؛

۲. به حوادث مهم از لحظه جان دادن پیامبر تا زمان غسل و نماز بر او و دفن آن حضرت اشاره می‌کند؛

۳. اطاعت فرمانش را به دلیل آن همه سوابق و فضایل و افتخارات بر همه واجب می‌شمرد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۵۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۷.

آن حضرت بودند که به دقت و خالی از هرگونه غرض و سوءنیت، حافظ اسرار مردم و حوادث تاریخ بودند.^۱

۲.۱. فداکاری‌های امام در راه پیامبر

«وَلَقَدْ وَاسَّيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا»^۲

و پیامبر را به جان و دل یاری داده‌ام، آن هم در میدان‌هایی که پهلوانان می‌گریختند و گام‌ها به عقب باز می‌گشت و این شجاعتی بود که خداوند مرا بدان گرامی داشت.

نکته‌ها

● «نَجْدَةً»: می‌توان گفت مفعول‌له یا مفعول مطلق باشد برای یک فعل محذوف؛ یعنی من پیامبر را همراهی کردم و شجاعت به خرج دادم که خدا آن شجاعت را به من اکرام کرده بود.

● اشاره دارد به فداکاری‌های امام علیه السلام در غزوات مهم اسلامی همچون احد و خیبر و احزاب و حنین. تاریخ نشان داده است که حضرت علی علیه السلام از همان نوجوانی و از اولین جنگ در کنار پیامبر بوده است.^۳

۲.۲. در کنار پیامبر در آخرین لحظه‌های عمر

«وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتُهَا

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۵۶.

۲. «وَأَسَّيْتُهُ»: با او مساوات کردم؛ هر دو از یک ریشه و به یک معناست؛ هر دو از «أَسَى» گرفته شده و به معنای شرکت دادن دیگری در چیزی است و «مواسات» به معنای شریک ساختن دیگران در مال و امکانات زندگی است؛ من المواساة يقال واسيته و آسيته و بالهمزة أفصح. المَوَاطِن: صحنه‌ها، میدان‌ها، اسم مکان از «وَطَن» به معنای اقامت گزید.

تَنكُصُ: برمی‌گردد؛ از ریشه «نکص» به عقب بازگشتن و در میدان جنگ به عقب‌نشینی لشکر اطلاق می‌شود؛ عن الشيء نكوصا من باب قعد أحجم عنه، و نکص على عقبیه. رجع قال تعالى ﴿فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ﴾. نَجْدَة: به معنای شجاعت و ایستادگی در برابر دشمن یا حادثه است؛ البأس و الشدة و الشجاعة.

الْأَبْطَالُ: شجاعان.

تَتَأَخَّرُ الْأَقْدَامُ: قدم‌ها می‌لرزد.

أَكْرَمَنِي: اکرام کرد مرا.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۵۸.

وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنِّي لَمْ أُرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ وَلَقَدْ وَاسَّيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَ تَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا وَ لَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ وَ لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ ﷺ وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي فَضَحَّتِ الدَّارُ وَ الْأَفْنِيَّةُ مَلَأَ يَهْطُ وَ مَلَأَ يَعْزُجُ وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْتَاهُ فِي ضَرْيَحِهِ فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا فَأَنْفُذُوا عَلَيَّ بَصَائِرَكُمْ وَ لَتُصَدِّقُنِيَّا تَكُمُ فِي جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَةِ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى مَرَلَةٍ الْبَاطِلِ أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ.

۱. رفتار امام در برابر پیامبر

۱.۱. مطیع فرمان خدا و پیامبر

«وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنِّي لَمْ أُرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ»^۱

اصحاب و یاران رازدار محمد ﷺ به خوبی می‌دانند که من هرگز به معارضه با خدا و پیامبرش برنخاستم.

نکته‌ها

● «مستحفظون» به صورت صیغه اسم مفعول، اشاره به آن گروهی است که اسرار پیامبر و تاریخ صحیح اسلام به آن‌ها سپرده شده بود و این نشان می‌دهد که تنها گروهی از یاران

۱. در این خطبه پنج بار تعبیر «و لقد» آمده است که هر کدام برای تأکید بر مطلب تازه‌ای است. بعضی معتقدند که «واو» در اینجا واو قسم است؛ ولی بعضی از اساتید فن ادب عربی «واو» را مستأنفه دانسته و لام را لام جواب قسم گرفته‌اند و معتقدند که قسم، محذوف آن است. در تقدیر چنین بوده است: «و اقسام بالله لقد...». در کتاب مغنی اللیب آمده است: مشهور این است که در این گونه موارد لام، لام قسم است؛ ولی ابوحنبل نقل می‌کند که در آیه ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ...﴾ لام را لام ابتدا دانسته که برای تأکید است و ممکن است قبل از آن قسم محذوفی باشد. (مغنی اللیب، حرف لام). این احتمال نیز وجود دارد که اساساً اینجا قسمی در کار نباشد، بلکه «لام» و «قد» هر دو برای تأکید است و لذا غالب مترجمان در ترجمه‌های خود معنای قسم را نیاورده‌اند.

الْمُسْتَحْفَظُونَ: رازداران؛ کسانی که حفظ دین به آن‌ها سپرده شده است؛ معتمدان اصحاب حضرت رسول ﷺ؛ مستحفظ: اسم مفعول است از باب استفعال از ماده «حفظ»؛ بصیغه المفعول من استحفظه الشيء ای أودعه عنده و طلب منه أن يحفظه فهو مستحفظ و ذاك مستحفظ.

قَطُّ: هرگز.

عَلَى وَجْهِهِ^۱

رسول خدا ﷺ جان تسلیم کرد در حالی که سرش بر سینه من بود. نفس او بر کف دست من جاری شد و آن را بر چهره خود کشیدم.

نکته

● منظور از «نفس» در جمله «سَأَلْتُ نَفْسَهُ» چیست؟ ۱. نخست اینکه منظور از نفس خون است که در بسیاری از عبارات فقها و ادبا به این معنا آمده؛ «نفس سائله» در کتب فقهی به معنای خون جهنده است و در اشعار عرب نیز به این معنا استعمال شده است و گفته‌اند: پیامبر اکرم ﷺ در آخرین ساعت عمر، مقداری خون از حلق مبارکش بیرون آمد و از دهان بیرون ریخت و طبق این خطبه آن خون در کف دست مبارک علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت به عنوان تبرک به صورت خود مالید؛ ۲. تفسیر دیگر اینکه نفس همان روح مقدس انسانی است که در قرآن مجید بارها به آن اشاره شده است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۲ خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند؛ بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که روح مقدس و پاک پیامبر به هنگام جدا شدن از بدن بر دست علی علیه السلام قرار گرفت و آن حضرت آن را به صورت خود کشید.^۴

مشابه

◇ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۵ خدا جان‌ها را به هنگام مردنشان می‌گیرد.

۳. مراسم غسل پیامبر

﴿وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ ﷺ وَالْمَلَائِكَةُ أَغْوَانِي فَصَبَّجْتُ الدَّارَ وَالْأَفْنِيَّةَ مَلَأَ يَهِيْطُ وَمَلَأَ يَعْرِجُ﴾

۱. قُبِضَ: گرفته شد، قبض روح شد، از دنیا رفت.

سَأَلْتُ: مؤنث «سَأَلَ» به معنای جاری شد، سیلان و سیل و مسیله از همین ماده است.

نَفْسُهُ: خون او، روح او، نقل شده است که حضرت رسول در هنگام وفات مقداری خون از دهانش خارج شده است؛ بسکون الفاء الدّم و بالتحريك واحد الأنفاس.

أَمْرُئُهَا: عبور دادم، گذراندم، کشاندم.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميثم و ابن ابی الحديد و فی ظلال (ذیل خطبه مورد بحث).

۳. زمر، ۴۲.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۶۰.

۵. زمر، ۴۲.

وَمَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي صَرِيحِهِ^۱

غسل دادنش را بر عهده گرفتم و فرشتگان یاریم می‌دادند. در و دیوار خانه فریاد می‌کشیدند، جمعی از فرشتگان فرود می‌آمدند و جمعی دیگر به آسمان می‌رفتند. لحظه‌ای بانگ و فریادشان از گوشم جدا نمی‌شد، بر او درود می‌فرستادند تا او را در مدفنش به خاک سپردیم.

نکته‌ها

- تعبیر به «صريح» اشاره به شکافی است که در زمین برای دفن آن حضرت ایجاد کردند؛ زیرا «صريح» در لغت به همین معناست؛ هرچند امروز صريح به آن چیزی که روی قبر می‌گذارند، اطلاق می‌شود.^۲
- جمله «وُلِّيتُ غُسْلَهُ» ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم ﷺ مرا مسئول و متولی این کار ساخته بود و یاری فرشتگان به منظور احترام و تعظیم و تکریم پیامبر بود.^۳
- «صَبَّجَتِ الدَّارَ وَالْأَفْنِيَّةَ»: در اینجا اسناد مجاز به کار رفته است؛ چون خانه فریاد نمی‌زند بلکه این ملائکه و ساکنان هستند که فریاد می‌زدند؛ مثل اینکه می‌گوییم شهر یکپارچه صدا شده بود.
- «مَلَأَ يَهِيْطُ وَمَلَأَ يَعْرِجُ»: هنگامی که پیامبر از دنیا رفته بود، ملائکه در رفت و آمد و فریاد و فغان بودند. اگر مردم، پیامبر را رها کرده و به سقیفه رفته و مشغول تعیین خلیفه بودند اما ملائکه، پیامبر ﷺ را تنها نگذاشتند.

۱. وُلِّيتُ: متصدی شدم، متولی شدم، به عهده‌ام گذاشته شد.

أَعْوَان: کمک‌کننده‌ها.

صَبَّجَتِ الدَّارُ: خانه فریاد کرد؛ در و دیوار ناله کرد؛ الضجيج: الصياح عند المكروه و الجزع.

الْأَفْنِيَّةُ: فضاهاى جلوى خانه؛ جمع «فناء» به معنای صحن خانه و جوانب آن است؛ الدَّارُ: وزان کساء ما اتَّسع أمامها أو ما امتدَّ من جوانبها و الجمع أفنية و فنى.

يَهِيْطُ: هبوط می‌کند؛ از ماده «هَبَطَ» به معنای پایین می‌آید.

يَعْرِجُ: بالا می‌رود؛ از ماده «عَرَجَ» به معنای بالا می‌رود.

مَا فَارَقْتُ: خالی نشد.

هَيْئَةً: صدای پنهان، صدای آهسته؛ بفتح الهاء الصوت الخفى و قيل الكلام الخفى لا يفهم.

وَارَيْنَاهُ: او را به خاک سپردیم؛ از ریشه «موارات» و از ریشه «ورى» به معنای پوشاندن و پنهان ساختن گرفته شده و در اینجا به معنای دفن کردن است.

صَرِيح: قبر؛ القبر أو الشق وسطه و الأول هو المراد هنا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۶۲.

۳. همان.

اینک با دیده بینا به راه افتید و نیت‌های خود را در پیکار با دشمن خود خالص سازید. سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست من بر طریق حق گام برمی‌دارم و دشمنان بر لغزشگاه باطل قدم می‌گذارند.

نکته‌ها

- تعبیر «جَادَّةُ الْحَقِّ» و «مَزَلَّةُ الْبَاطِلِ» اشاره دارد که حق همچون جاده مستقیم و روشنی است که انسان را به مقصد می‌رساند ولی باطل جاده نیست بلکه لغزشگاه و پرتگاه است.^۱
- منظور از «بصائر» عقاید اهل بیت (علیهم‌السلام) مبتنی بر اینکه آن‌ها بر حق‌اند و دشمن آن‌ها بر باطل است و امام (علیه‌السلام) با سوگند به پروردگار این عقیده آن‌ها را تأیید و تأکید می‌کند که در آنچه دستور می‌دهد بر مقتضای حق و بر طبق آن است و دشمن آن‌ها بر پرتگاه باطل و لغزشگاه انحراف است.^۲
- «جَادَّةُ»: راهی را که حضرت علی (علیه‌السلام) می‌رود، تعبیر به جاده کرده است؛ یعنی یک جاده اصلی است که آدم گم یا پرت نمی‌شود اما به‌درستی که آن‌ها نمی‌دانند جاده اینجاست و آنجا راه نیست و جایی که آن‌ها می‌روند پرتگاه است.
- «وَإِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةٍ الْبَاطِلِ»: در این عبارت حضرت در حقیقت به «مصوبه» جواب می‌دهد که عده‌ای از اهل سنت بودند که می‌گفتند اصحاب پیامبر هیچ‌کدام بر باطل نیستند؛ یعنی علی بر حق است و معاویه هم بر حق است و هرکدام اجتهاد کرده و این‌طور فهمیده است. این‌ها هر دو مجتهد و بر حق‌اند اما ما شیعیان «مخطئه» هستیم و می‌گوییم که اگر دو مجتهد اختلاف نظر دارند، یکی بر حق است و یکی بر خطا و امکان ندارد که هر دو بر حق باشند.

۶. شفافیت سخن امام

«أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ»

آنچه می‌گویم، می‌شنوید. برای خودم و برای شما از خدا آمرزش می‌خواهم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۶۵.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۵۱.

مشابه

- «وَمَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ»: این عبارت کمال حضرت علی را می‌رساند؛ زیرا هر چشمی ملائکه را نمی‌بیند و هر گوشی صدای ملائکه را نمی‌شنود اما حضرت در مقامی بود که سروصدای ملائکه را می‌شنید و رفت‌وآمد آن‌ها را می‌دید.

◇ علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب الوصیه شیخ عیسیٰ ضریر از امام کاظم (علیه‌السلام) چنین نقل می‌کند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ أَصَمِنْتَ دِينِي تَفْضِيهِ عَنِّي قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ تَغْسِلُنِي وَ لَا يُغْسِلُنِي غَيْرُكَ فَيَعْمَى بَصَرُهُ قَالَ عَلِيُّ ﷺ وَ لَمْ يَأْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ جَبْرِئِيلُ ﷺ عَنْ رَبِّي إِنَّهُ لَا يَرَى عَوْرَتِي غَيْرُكَ إِلَّا عَمِيَ بَصَرُهُ قَالَ عَلِيُّ فَكَيْفَ أَقْوَى عَلَيْكَ وَ حُدِي قَالَ يُعِينُكَ جَبْرِئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ»^۱ پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: ای علی، آیا تو ضمانت کردی که بدهی‌های مرا بپردازی؟ عرض کرد آری، فرمود: خدایا تو گواه باش؛ سپس فرمود: ای علی، مرا غسل بده و غیر از تو نباید مرا غسل دهد که نابینا خواهد شد. علی (علیه‌السلام) عرض کرد: «چگونه من به‌تنهایی قادر بر این کار خواهم شد؟» فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل تو را یاری خواهند کرد.^۲

۴. امام سزاوارترین مردم نسبت به پیامبر

«فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟»

آری، در زندگی و مرگ چه کسی سزاوارتر از من به اوست؟!

نکته

- اینجا که حضرت علی (علیه‌السلام) می‌بیند دسته‌ای طرفدار ایشان هستند و دسته‌ای دیگر سراغ معاویه و طلحه و زبیر می‌روند، می‌فرماید من با این همه سوابقی که دارم چرا شما دل‌تان می‌لرزد از اینکه در رکاب من باشید؟ مطمئن باشید که راه من راه حق است و راهی که مقابل من است، باطل است.

۵. نصیحت امام

«فَانْفُذُوا عَلَى بَصَائِرِكُمْ وَ لَتَصْدُقْ نَبَأُكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَّةِ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةٍ الْبَاطِلِ»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۶۳.

۳. فَانْفُذُوا: به پیش روید، حرکت کنید.

تَصْدُقْ: باید صادقانه باشد؛ لزوم صدق و راستی.

مَزَلَّةٍ: لغزشگاه؛ از ریشه «زَلَل» به معنای لغزش گرفته شده، اسم مکان و به معنای لغزشگاه خطرناک است؛ الموضع الذي نزل فيه قدم الانسان كالمزلة.



خطبه ۱۹۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: اسلام‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۱.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی (علیه السلام) است که درباره احاطه علم خداوند به همه جزئیات و سپس تشویق به تقوا و بیان برتری اسلام و قرآن ایراد فرموده است. این خطبه از چند بخش تشکیل شده است:

۱. امام علی (علیه السلام) با تعبیرات زیبایی از علم بی‌پایان خداوند سخن می‌گوید؛
۲. سفارش به تقوا و پرهیزکاری؛
۳. با تعبیراتی شوق‌انگیز که دل‌ها را به سوی خود جذب می‌کند، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و قرآن سخن می‌گوید.

يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ
اِخْتِلَافَ النَّيَّانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ وَ
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبُ اللَّهِ وَ سَفِيرُ وَحْيِهِ وَ رَسُولُ رَحْمَتِهِ.

۱. احاطه علمی پروردگار

«يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اِخْتِلَافَ النَّيَّانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ»^۱
خداوند بانگ و فریاد وحوش را در بیابان‌ها، و گناهان بندگان را در خلوت‌ها، و آمدوشد ماهیان را در دریا‌های ژرف، و تلاطم امواج آب را در اثر وزش تندبادهای می‌داند.

نکته‌ها

- «عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ»: «عجیج» از ماده «عَجَّ» به معنای فریاد است؛ یعنی خداوند به صدا و فریاد حیوانات وحشی در بیابان‌ها آگاهی دارد یا منظور همان فریادهای طبیعی است که وحشی‌ها دارند یا همان‌گونه که انسان‌ها خدا را تسبیح می‌کنند، حیوانات هم با همین ناله و فریادشان خدا را تسبیح می‌کنند.
- ضمیر مستتر در «يَعْلَمُ» به خدا برمی‌گردد و می‌گوید که خداوند از فریاد حیوانات وحشی در بیابان‌ها آگاه است.

۱. عَجِيجَ الْوُحُوشِ: صدای ناله حیوانات وحشی؛ از ریشه «عَجَّ» به معنای فریاد کشیدن و نعره زدن است و معمولاً درباره حیوانات به کار می‌رود؛ عَجًا من باب ضرب و عجیجا أيضا رفع صوته بالتلبیة، و منه الحديث أفضل الأعمال إلى الله العَجَّ و الثَّجَّ، فالعَجَّ رفع الصوت في التلبیة، و الثَّجَّ إسالة الدماء من الذَّبح و النحر فی الاضاحی.
الْفُلُوتِ: صحراها، بیابان‌ها؛ جمع «فلات» به معنای زمین گسترده بی‌آب و علف است و گاه به مطلق دشت‌ها و بیابان‌ها گفته می‌شود.

النَّيَّانِ: ماهی‌ها؛ جمع «نون» به معنای ماهی بزرگ است و گاه به «نهنگ» اطلاق می‌شود؛ جمع نون و هو الحوت.
الْغَامِرَاتِ: عمیق؛ از ریشه «غَمَر» به معنای از بین بردن اثر چیزی است؛ سپس به آب‌های زیادی که تمام چهره زمین با موجودات درون آن را می‌پوشاند، اطلاق شده است و دریای «غامر» همان دریای عمیق است؛ ای کثیر الماء بغمر من یدخله ای یغطیه و یستره، و غمره البحر من باب نصر ای إذا علاه و غطاه.
تَلَاطُمَ: جنب و جوش و تلاطم؛ از ماده «لَطَمَ» به معنای سیلی زد که به باب تفاعل رفته؛ گویی امواج دریا به هم سیلی می‌زنند.

رِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ: بادهای طوفانی، تندبادهای؛ جمع «عاصفه» از ریشه «عاصف» به معنای کاه است و «عاصف» به تندبادی گفته می‌شود که برگ‌های خشکیده و کاه‌مانند را به هر طرف پراکنده می‌کند یا اشیا را همچون کاه از هم متلاشی می‌سازد.

- هدف از این بند می‌تواند هشدار به گناه و خیانت در خلوت‌ها باشد؛ زیرا خداوند از همه آشکار و پنهان‌ها آگاه است.^۱
- «فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ»: خدا رفت و آمد و حرکت ماهی‌ها را در دریا‌های عمیق می‌بیند منظور این است که خدا به همه چیز احاطه دارد.

مشابه

♦ ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به مددش بیاید، سخنان خدا پایان نمی‌یابد و خدا پیروزمند و حکیم است.
♦ ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا﴾^۳ آنچه در زمین درآید و آنچه از آن برآید می‌داند.

۲. شهادت بر رسالت پیامبر

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبُ اللَّهِ وَ سَفِيرُ وَحْيِهِ وَ رَسُولُ رَحْمَتِهِ»^۴

و گواهی می‌دهم که محمد، برگزیده خدا و سفیر وحی او و رسول رحمت وی است.

نکته‌ها

- «نَجِيبُ اللَّهِ»: یعنی انتخاب شده خدا؛ وزن فاعیل در کلام عرب گاهی به معنای اسم فاعل است و گاهی به معنای اسم مفعول.
- «سَفِيرٌ وَحْيِهِ»: «سفارت» به معنای واسطه و وسیله ارتباط است. «سفیر» هم که می‌گویند از باب این است که واسطه ارتباط دو کشور با یکدیگر است. پیامبر، واسطه ارتباط است بین خدا و انسان‌ها؛ چون همه انسان‌ها استعداد و لیاقت گرفتن وحی را ندارند، خداوند پیامبر را مبعوث کرده تا واسطه باشد بین خودش و افراد دیگر.

مشابه

♦ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۵ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۰.

۲. لقمان، ۲۷.

۳. حدید، ۴.

۴. نَجِيبٌ: برگزیده؛ از ماده «نجابت» گرفته شده و به معنای هر موجود باارزش و نفیس و برگزیده است؛ هر چند در فارسی امروز به کسانی گفته می‌شود که در امور جنسی پاک و پاک‌دامن هستند.

سَفِيرٌ: فرستاده شده؛ از ماده «سفر».

۵. انبیاء، ۱۰۷.

خواسته‌ای هم داری خدا باید به تو بدهد پس ابتدای شما دست خداست، آخرتان هم دست خداست، وسطش هم دست اوست.

● «وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْرَعَكُمْ»: «مرامی» در اینجا به معنای پناهگاه است؛ یعنی شما از وحشت‌های این دنیا به پناهگاه خدا روی می‌آورید، یعنی اگر به طور مجازی پناهگاه دیگری را هم برای خودت تصور کنی ولی نهایت همه آن‌ها به سوی خداست پس ابتدا و انتها خداست.

مشابه

◇ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ»^۱ ای مردم، پرستش کنید پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند، آفریده است.

◇ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»^۲ و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید؛ پس ناگهان شما [به صورت] بشری هرسو پراکنده شدید.

◇ «وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۳ و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می‌شود.

۴. آثار تقوا

۱. ۴. دواي دردها

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٍ قُلُوبِكُمْ»

چراکه تقوا دواي درد دل‌های شماست.

نکته

● اشاره به بیماری‌های فکری و روحانی همچون ضلالت و گمراهی است.^۴

مشابه

◇ «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ»^۵ اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزود.

۱. بقره، ۲۱.

۲. روم، ۲۰.

۳. فصلت، ۲۱.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۷۸.

۵. توبه، ۱۲۵.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ وَنَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْرَعَكُمْ فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٍ قُلُوبِكُمْ وَبَصْرٌ عَمَى أَفْعَدَتِكُمْ وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَصَلَاةٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَطُهورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ وَجَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ وَأَمْنٌ فَرَعَ جَانِحَتِكُمْ وَضِيَاءٌ سَوَادِ ظُلُمَتِكُمْ فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِثَارِكُمْ وَدُخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ وَلَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ وَآمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ وَمَنْهَلاً لِحَيْنِ وُرُودِكُمْ وَشَفِيعاً لِدَرْكِ طَلِبَتِكُمْ وَجَنَّةً لِيَوْمِ فَرَعِكُمْ وَمَصَابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ وَسَكناً لِبُطُولِ وَحْشَتِكُمْ وَنَفْساً لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِزْزٌ مِنْ مَتَالِفِ مُكْتَنِفَةٍ وَمَخَافٌ مَتَوَقَّعَةٍ وَأَوَارٍ نِيرَانِ مُوقَدَةٍ فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوءِهَا وَاخْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا وَانْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاكُمِهَا وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا وَهَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا. وَتَحَدَّثَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا وَتَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النِّعَمُ بَعْدَ نُصُوبِهَا وَوَبَلَّتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ إِزْدَاذِهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ وَوَعَظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ وَامْتَنَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ فَعَبَّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ وَاخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ.

۳. توصیه به تقوای الهی

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ وَنَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْرَعَكُمْ»^۱ اما بعد، شما را سفارش می‌کنم به تقوا و پروا از خدایی که شما را آفرید و به سوی او باز می‌گردید، و با قدرت او حاجت‌هایتان برآورده می‌شود، همان خدایی که منت‌های آرزوی شماست و راه راست شما به سوی اوست و هنگام بیم و هراس به او پناه می‌آورید.

نکته‌ها

● «وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ»: «نجاح» یعنی انجام شدن و پیروزی. حضرت می‌فرماید: اگر

۱. ابْتَدَأَ: آغاز نمود.

طَلِبَتِكُمْ: خواست و مطلوبتان؛ بکسر الهمزة ما طلبته.

مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ: آخرین نقطه امید شما.

مَرَامِي: جمع «مرمی» و اسم مکان به معنای جایی است که وقت ترس به آن پناه برده می‌شود.

مَفْرَعٌ: پناهگاه؛ از ریشه «فرع» به معنای ترس و وحشت گرفته شده و این واژه به معنای پناهگاه به کار می‌رود؛ زیرا انسان به هنگام ترس و وحشت به آنجا پناه می‌برد.

نکته‌ها

- اشاره به پاک‌سازی درون از رذایل اخلاقی همچون کبر و حسد و کینه است.^۱
- منظور از سینه‌ها همان دل است؛ چون دل در سینه است. منظور از فساد سینه‌ها همان خلقیات زشت است که اگر می‌خواهید برطرف شود، باید تقوا پیشه کنید.

۵.۴. پاکی جان‌ها

«وَطَهِّرْ دَنَسَ أَنْفُسِكُمْ»^۲

پاک‌کننده آلودگی نفس‌هایتان است.

نکته

- اشاره به آلودگی‌های سطحی و کم‌عمق‌تر که با آب تقوا شست‌وشو می‌شود.^۳

۶.۴. جلای دیدگان

«وَجَلَاءَ عَشَا أَبْصَارِكُمْ»^۴

و جلای پرده دیدگانتان است.

نکته

- اشاره به این است که تقوا بینش درون انسان را تیزتر و چشم بصیرت را روشن می‌سازد.^۵

۷.۴. ایمنی بخش

«وَأَمِّنْ فَرْعَ جَاشِكُمْ»^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۷۸.

۲. دَنَسٌ: چرک، کثافت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۷۸.

۴. جَلَاءٌ: روشنی، شفافی، برطرف کردن.

عَشَا أَبْصَارِكُمْ: چشمان؛ از «عشو» به معنای ضعیف شدن چشم یا جست‌وجو کردن با چشمان ضعیف است و «عشا» که اسم مصدر است به معنای ضعیف دیده به کار می‌رود؛ غشاء: آبصارکم فی بعض النسخ بالغین المعجمة والمد وزان کساء و هو الغطاء قال تعالى «فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» آی جعلنا علی أبصارهم غشاوة و غطاء و فی بعضها بالعين المهملة و القصر سوء البصر باللیل و النهار مصدر عشی یقال عشی عشی من باب تعب ضعف بصره فهو أعشى و المرأة عشواء.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۷۸.

۶. فَرْعَ جَاشِكُمْ: لرزان شدن دل شما؛ به معنای اضطراب ناشی از اندوه و ترس است و از آنجا که قلب انسان (روح انسان) مرکز این امور است، گاهی به خود قلب نیز «جاش» گفته می‌شود و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است؛ جَاشٌ: القلب.

♦ «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود.

۲.۴. بصیرت قلوب

«وَبَصَّرَ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ»^۲

برطرف‌کننده کوری قلب‌هایتان است.

نکته

- اشاره به برطرف شدن موانع و حجاب‌های شناخت در پرتو تقواست.^۳

۳.۴. شفای امراض

«وَشِفَاءَ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ»

و شفای بیماری بدن‌هایتان است.

نکته‌ها

- اشاره به کم‌خوری و رعایت اعتدال در مصرف غذاها در سایه تقواست.^۴
- بسیاری از مرض‌هایی که در جسم‌هاست به علت بی‌بندوباری و بی‌تقوایی است؛ مثلاً در آیه «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»^۵ بسیاری از مرض‌ها به علت زیاده‌روی است.

مشابه

♦ «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»^۶ از درون آن، شهدی که به

رنگ‌های گوناگون است، بیرون می‌آید. در آن برای مردم درمانی است.

♦ «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۷ و ما آنچه برای مؤمنان مایه درمان و

رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم.

۴.۴. اصلاح مفاسد

«وَصَلَّاحِ فَسَادِ صُدُورِكُمْ»

و زداینده تباهی سینه‌هایتان است.

۱. بقره، ۱۰.

۲. بَصَّرَ: بصیرت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۷۸.

۴. همان.

۵. اعراف، ۳۱.

۶. نحل، ۶۹.

۷. اسراء، ۸۲.

و ایمنی بخش ترس دل‌هایتان است.

نکته

- اشاره به اضطراب‌هایی است که انسان در اثر آلودگی به گناه پیدا می‌کند.^۱

مشابه

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾^۲ هرکس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمن‌اند.

۸.۴. روشنایی در تاریکی‌ها

«وَضِيَاءُ سَوَادٍ ظَلَمْتَكُمْ»

و روشنی بخش تاریکی جهل شماست.

نکته‌ها

- اشاره به تأثیر تقوا در برطرف کردن ظلمت جهالت‌ها و بی‌عدالتی‌هاست.^۳
- «سواد» به معنای سیاهی و تاریکی دل است. تقوا سیاهی دل را برطرف می‌کند و روشن می‌گرداند؛ پس اگر تقوا داشته باشید، تمام معایب قلبی شما برطرف می‌شود.

۹.۴. بهترین اثر تقوا، اطاعت حقیقی از خداوند

«فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِنَارِكُمْ وَ دَخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ وَ لَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ وَ أَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ وَ مَنَهَلاً لِحَيْنِ وُزُودِكُمْ وَ شَفِيعاً لِدَرْكِ طَلَبَتِكُمْ وَ جَنَّةً لِيَوْمِ فَرَغِكُمْ وَ مَصَابِيحَ لِيُطَوِّنَ قُبُورَكُمْ وَ سَكَنًا لِيُطَوِّلَ وَحْشَتَكُمْ وَ نَفْسًا لِيَكْرَبَ مَوَاطِنَكُمْ»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۷۹.

۲. نمل، ۸۹.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۰.

۴. شِعَاراً: جامه‌ی زیرین؛ الثَّوبُ الملاصق للبدن و هو الذی یلی شعر الجسد. دِنَارُكُمْ: جامه‌ی روئین؛ روپوش یا هر لباسی که روی لباس‌های دیگر پوشیده شود یا به دوش انداخته شود؛ ما فوق الشَّعَارِ مِنَ الثَّيَابِ.

دَخِيلاً: داخل بدن؛ درون و داخل نفس؛ الرَّجُلُ و دخله و دخيله و دخیله و دخیله و مذهب و خلد.

دُونُ: ظاهراً به معنای پایین، یعنی زیر «دینار» باشد، ولی بعضی به معنای غیر دانسته‌اند.

لَطِيفاً: نفوذ کرده؛ نامرئی و نادیدنی؛ یعنی در قلب خود مواظب باشید نه اینکه به تظاهر اکتفا کنید.

مَنَهَلاً: محلی است که از آنجا در کنار آب قرار می‌گیرند و در فارسی به آن آبشخور گفته می‌شود و از ریشه «نهل» به معنای ابتدای نوشیدن آب است؛ المشرب و الشرب و الموضع الذی فیهِ المشرب.

وُزُودُ: رفتن در کنار آب؛ سپس معنای وسیعی پیدا کرده و به داخل شدن در هر چیزی اطلاق می‌شود.

طاعت و بندگی خدا را پوشش جان خویش سازید نه جامه‌ی پیکر خود و در عمق جان فرمان‌بردار حق باشید نه فقط در ظاهر. فرمان‌برداری از خدا را همانند رگ و پی در تاروپود خود وارد سازید و آن را بر همه‌ی امورتان حاکم کنید. تقوا را چشمه‌ساری گوارا برای هنگام ورودتان و شفیع برای رسیدن به آرزوهایتان و سپری برای روز وحشت و چراغ‌هایی برای اعماق گورهایتان و آرامشی برای ترس‌های طولانی و آسایشی برای اندوه منازل پیش روی خود قرار دهید.

نکته‌ها

- «بَيْنَ أَضْلَاعٍ» مفهومش بین دنده‌هاست و از آنجا که قلب درون سینه قرار دارد و دنده‌ها از هر طرف آن را احاطه کرده، اشاره به قلب دارد.^۱
- طاعت و بندگی خداوند را «شعار» خود قرار دهید. «شعار» به معنای جامه‌ی زیرین و در اینجا کنایه از این است که همیشه ملازم طاعت خداوند بوده و مانند جامه‌ی زیر که با بدن ملازم و پیوستگی دارد، همواره فرمان‌بردار اوامر او باشید و لحظه‌ای سر از فرمانش برنتابید.^۲
- قید «دون دینارکم» اشاره به این است که طاعت خدا را جامه‌ی ظاهر خود قرار ندهید، بلکه آن را در جان خود جای دهید؛ زیرا در غیر این صورت جز فایده‌ای اندک چیزی عاید آن‌ها نخواهد شد.^۳
- جمله «أَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ» اشاره به این است که حاکمیت فرمان خدا باید در تمام مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی جاری باشد.^۴
- جمله‌های «وَمَنَهَلاً لِحَيْنِ وُزُودِكُمْ...» اشاره به آثار مثبت و برکات فراوان اطاعت خدا در زندگی مادی و معنوی انسان‌هاست؛ روح را سیراب می‌کند؛ انسان‌ها را به اهداف والای خود می‌رساند؛ در مقابل مشکلات از او دفاع می‌کند؛ در عالم برزخ و قبر و روز قیامت مایه‌ی آرامش است.^۵

دَرَك: رسیدن؛ دریافتن است؛ تدارک: به جبران کردن چیزی اطلاق می‌شود.

نَفْساً: راه گشایش؛ محرک اسم وضع موضع المصدر الحقیقی من نفس تنفیساً و نفساً ای فَرَج تفریجاً.

کَرَبٌ: مشکلات؛ جمع «کرب» به معنای غم و اندوه.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۶۲.

۳. همان.

۴. همان.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۰.

۵. آثار اطاعت از خدا

۱.۵. نگهدارنده انسان از مهلکه‌ها

«فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ جِزُّ مِنْ مَتَالِفٍ مُكْتَنِفَةٍ»^۱

زیرا طاعت و بندگی خدا، شما را از مهلکه‌های فراگیر که در انتظارتان است، نگاه می‌دارد.

۲.۵. نگهدارنده انسان از وحشت‌ها

«وَمَخَافٍ مُتَوَقَّعَةٍ»

و وحشت‌هایی که (هر لحظه) انتظار می‌رود.

۳.۵. نگهدارنده انسان از آتش دوزخ

«وَأَوَارِ نِيرَانٍ مُوقَدَةٍ»^۲

و حرارت آتش افروخته را از شما باز می‌دارد.

۶. ادامه آثار تقوا

۱.۶. رافع سختی‌ها

«فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوهَا»^۳

هرکس به دامن تقوا چنگ زند، سختی‌هایی که بدو نزدیک گشته از وی دور گردد.

نکته

- آدم‌هایی که با خدا رابطه ندارند و اهل تقوا نیستند هم در دنیا گرفتار سختی هستند و هم در آخرت. بیشتر سختی‌ها به این علت است که انسان خود را با مردم دنیا برای مال و ریاست درگیر می‌کند؛ زیرا نوع بشر به دنبال ریاست و آقایی است و اگر ثروت یا ریاست را از آن‌ها بگیرند، درگیری و کشمکش ایجاد می‌شود. انسان باید در دنیا کار کند اما خودش را با مردم دنیا برای مال و ریاست درگیر نکند.

۱. جِزُّ: پناهگاه؛ صندوق و امثال آن، حفظ کردن و نگهداری است.

مَتَالِف: هلاک‌کننده؛ جمع «مُتَلَف» اسم مکان یا اسم آلت، محل تلف شدن یا وسیله تلف شدن.

۲. أَوَارِ: حرارت آتش و آفتاب است و گاهی به تشنگی حاصل از آن نیز اطلاق می‌شود؛ بَضْمُ الهمزة وزان غراب حرّ النَّارِ وَالشَّمْسِ وَالْعَطَشِ وَاللَّهَبِ.

۳. عَزَبَتْ: دور شد؛ از ریشه «عَزَبَ» در اصل به معنای دور شدن از خانواده برای یافتن مرتع جهت چهارپایان است؛ سپس به هر نوع دور شدن و پنهان گشتن اطلاق شده است. به مردان و زنانی که از همسران خود دور مانده یا اصلاً همسری انتخاب نکرده‌اند، «عَزَبَ» گفته می‌شود.

- «وَأَمِيرًا فَوْقَ أُمُورِكُمْ»: دل، فرمانده کل قواست. اگر به دل رضای خدا را بخواهی و ترس از خدا داشته باشی آنگاه از تمام اعضا و جوارح در راهی که خدا خواسته، استفاده می‌شود اما اگر در دل خودخواه باشیم، این خودخواهی بلایی بر سر انسان می‌آورد.

- «لِحِجِنِ وُزُودِكُمْ»: مسافری که راه دورودرازی را در بیابان‌های بی‌آب و علف تشنه و خسته طی کرده، چیزی که سبب نجات او می‌شود این است که لب شط محل ورودی پیدا کند. در روز قیامت فقط اطاعت خدا که در دنیا ذخیره کرده‌ای، به درد می‌خورد. هرکس آنجا به فکر خویش است و در چنین موقعی تنها عمل تو سبب نجات می‌شود و مال و اولاد دردی را دوا نمی‌کند.

- «شَفِيعًا»: وقتی که انسان کاری را به تنهایی نمی‌تواند انجام دهد، به کمک احتیاج دارد. باید کسی با انسان باشد تا او را از مشکل نجات دهد، به چنین شخصی «شفیع» می‌گویند و در قیامت شفيعی که می‌تواند شما را نجات دهد و به خواسته‌هایتان برساند، اطاعت از خداست.

- «وَجُنَّةً لِيَوْمِ فَرَعِكُمْ»: روز قیامت، روز گرفتاری و ترس است. وقتی که انسان در مقابل دشمن گیر کرده باشد و شمشیر و تیر دشمن به طرف او متوجه باشد، سپر می‌تواند او را نجات دهد. این‌ها همه در کلام حضرت تشبیه است.

- «وَنَفْسًا لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ»: این‌ها همه «مواطن» است و در این موقعیت‌ها برای انسان کرب‌ها و غصه‌ها و حوادثی پیش می‌آید و انسان به چیزی احتیاج دارد که این غصه‌ها را از او دور کند و او را دل‌گرم نماید.

استعاره

مستعار: منهل

مستعار منه: محل ورود

مستعار له: طاعت الهی

جامع: واژه «منهل» را برای طاعت الهی استعاره آورده است؛ زیرا انسان از طریق پرهیزکاری و فرمان‌برداری خداوند می‌تواند در روز رستاخیز از شرابی که ویژه پاکان و نیکوکاران است، سیراب گردد.

مشابه

- ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم.
- ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾^۲ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^۳ و هر که از خدا بترسد، برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد.

۲.۶. شیرینی زندگی

﴿وَ اخْلُوتْ لَهُ الْأُمُورَ بَعْدَ مَرَاتِهَا﴾^۴

تلخی‌های حوادث ناراحت‌کننده به شیرینی مبدل می‌شود.

نکته

- اموری از دنیا که برای دیگران تلخ است، برای آدمی که اهل تقواست، شیرین است؛ زیرا: ۱. او درگیری برای خودش درست نمی‌کند؛ ۲. اگر چیزهایی هم پیش آمد، چون اتکا به خدا دارد و می‌داند که امتحان خداست، ناراحت نیست.

۳.۶. گشایش در زندگی

﴿وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأُمُورُ بَعْدَ تَرَكَمِهَا﴾

امواج فتنه‌هایی که گرداگردش را فراگرفته از او فاصله گیرد.

نکته

- حضرت کسی که خودش را درگیر دنیا می‌کند به کسی که در دریا گرفتار باشد و موج‌ها از اطراف به او فشار بیاورد و او را در تنگنا قرار دهد، تشبیه کرده است.

استعاره

مستعار: امواج

مستعار منه: غرق شدن و نابودی

مستعار له: وضع نامطلوب بدنی و ملکات زشت اخلاقی

۱. اعراف، ۹۶.

۲. طلاق، ۲ و ۳.

۳. اخْلُوتْ: شیرین شد؛ در اصل از «حَلُو» به معنای شیرینی است و «احلولت» که از باب مزید فیه است، معنای کثرت و فزونی را پیدا کرده است، بنابراین «احلول» یعنی بسیار شیرین شد؛ مانند «اعشوشب» که به معنای پرگیا شدن است.

جامع: واژه «امواج» را برای وضع نامطلوب بدنی و صفات زشت اخلاقی استعاره فرموده است؛ همان صفات زشتی که اگر در نفس آدمی زیاد و انبوه شود، آن را در اقیانوس عذاب الهی غرق و نابود خواهد ساخت، رعایت تقوا باعث رهایی نفس از ناهنجاری و محو صفات زشت از صفحه ضمیر او می‌گردد، هر چند این تیرگی‌ها بسیار باشد.

۴.۶. سهولت

﴿وَ أَسهَلَتْ لَهُ الصَّعَابَ بَعْدَ إِضَابِهَا﴾^۱

دشواری‌هایی که وی را به رنج انداخته، برایش آسان شود.

۵.۶. مجد و عظمت

﴿وَ هَظَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ بَعْدَ قُحُوطِهَا﴾^۲

و باران کرامت پس از نایاب شدن بر او می‌بارد.

نکته

- «هَظَلْ» به معنای بارانی است که با دانه‌های درشت پشت سر هم بیاید؛ کرامت خدا تشبیه شده است به باران. حضرت می‌فرماید: کرامت خدا بر چنین شخص بانقوایی سرازیر می‌شود؛ یعنی از هر طرفی محترم و مورد رحمت خدا قرار می‌گیرد.

استعاره

مستعار: هطل

مستعار منه: تمتع و کامیابی

مستعار له: افاضه‌های الهی

جامع: منظور از بارش کرامت در جمله و «هَظَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرَامَةُ» کمالات نفسانی پایداری است که انسان بدان‌ها متمتع و کامیاب می‌گردد و چون افاضه این کمالات شباهت به ریزش باران دارد، لذا واژه «هطل» را برای افاضه آن‌ها استعاره و به کرامت

۱. أَسهَلَتْ: آسان شد.

الصَّعَابُ: مشکلات.

إِضَابُ: خسته کردن؛ مصدر باب افعال است و از ریشه «نَصَب» به معنای خسته شدن گرفته شده است.

۲. هَظَلَتْ: دانه درشت بارید؛ ریزش پی‌درپی باران؛ السَّما هَظَل من باب ضرب امطرت هظلا و هو بالفتح تتابع المطر المتفرق العظيم القطر و المطر الضعيف الدائم. قُحُوطُ: قطع شدن.

۶.۶. نزول رحمت

«وَتَحَدَّثْتُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا»^۱

همچون باران‌های پرپشت بر او فرومی‌بارد و رحمت قطع شده الهی به‌سوی او بازمی‌گردد.

۶.۷. گشایش نعمت‌ها

«وَتَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النَّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا»^۲

نعمت‌هایی که فرونشسته بود، به جوشش در می‌آید.

نکته‌ها

● واژه «تفجّر» کنایه از انواع نعمت‌های دنیوی و اخروی است.^۳

● در این عبارت، حضرت نعمت‌های خدا را به چشمه‌آب گوارایی تشبیه کرده‌اند. اگر آب این چشمه فرورفته باشد، انسان ناراحت می‌شود ولی وقتی که آب دوباره شروع به جوشیدن کند انسان خوشحال می‌شود.

۶.۸. بارش برکت

«وَبَلَّتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ إِزْدَاذِهَا»^۴

و برکت‌های کم شده به فراوانی بر او ریزش می‌کند.

نکته

● در این عبارت، برکت خدا به باران تشبیه می‌شود. باران گاهی با دانه‌های خیلی ریز می‌بارد و چیزی عاید زمین نمی‌شود که به این می‌گویند «رذاذ» در مقابل «وابل».

۱. تَحَدَّثْتُ: جریان یافت؛ از ریشه «حَدَب» در اصل به معنای بلندی‌هایی است که میان پستی‌ها قرار گیرد و به برآمدگی پشت انسان نیز «حَدَب» گفته می‌شود و هنگامی که چیزی بر چیز دیگر احاطه کند، این واژه در آنجا نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا به هین معناست.
نُفُور: فرار کردن‌ها.

۲. نُضُوب: فروکش کردن؛ در اصل به معنای فروکش کردن آب در زمینی است؛ سپس به از بین رفتن هرچیزی اطلاق شده است؛ الماء نضوبا غار.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۶۶.

۴. وَبَلَّتْ: بارید؛ از ریشه «وَبَلَّ» به معنای باران شدید و دانه درشت گرفته شده است و در اینجا به معنای ریزش فراوان برکات الهی است؛ السماء تبل امطرت وایلا و هو المطر الشديد الضخم القطر.
إِزْدَاذ: باران کم، شبنم؛ به معنای باریدن خفیف باران است؛ السماء بتشديد الذال المعجمة امطرت رذاذ، و هو بالفتح كسحاب المطر الضعيف أو الساكن الدائم الصغار القطر كالغبار.

مشابه

◇ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الثُّرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.
◇ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۳ و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.

۷. توصیه به تقوایمندی، اندرز خداوند

«فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَفَعَّلَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ»

تقوای خداوند پیشه کنید؛ همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده است.

۸. مواعظ نبوی

«وَوَعَّظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ»

و به‌وسیله رسالتش شما را اندرز داده است.

۹. نعمت‌های الهی

«وَأَمْتَنَ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ»^۳

و با نعمتش بر شما منت نهاده است.

۱۰. لزوم آمادگی اطاعت و عبادت

«فَعَبَّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ وَ اخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ»^۴

پس توسن وجود خود را برای عبادتش رام و حق طاعت او را به جای آورید.

نکته‌ها

● «فَعَبَّدُوا» از ریشه عبادت اخذ شده به معنای مهیا ساختن و تسلیم نمودن است.^۵
● اطاعت به این است که واجبات خدا را انجام بدهیم و محرمات را ترک کنیم. این حقی است به گردن من و شما و حق اطاعت را خوب از عهده‌اش بریابید که روز قیامت گرفتاری نداشته باشید.

۱. اعراف، ۹۶.

۲. طلاق، ۳ و ۲.

۳. امْتَنَ: منت گذاشت.

۴. عَبَّدُوا: خاضع کنید، خوار کنید، هموار کنید، رام کنید.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۴.

مشابه

- ♦ ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا﴾^۱ و آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، و آیین پایدار [نیز] از آن اوست.
- ♦ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ﴾^۲ اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد.

۱۱.۲. ساخته شدن با عنایت خاص

﴿وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِي﴾^۳

و با عنایت خاص خویش آماده ساخته است.

نکته

- جمله «وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِي» در مورد اموری گفته می‌شود که شخص به‌هنگام انجام گرفتن آن حاضر و ناظر باشد و به عبارت دیگر در برابر چشمان او انجام گیرد و در مورد خداوند، کنایه از نهایت عنایت و مراقبت الهی نسبت به آن است.^۴

مشابه

- ♦ ﴿وَلِيُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾^۵ زیر نظر من پرورش یابی.
- ♦ ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ اذهب أنت وأخوك بآياتي ولا تنيا في ذكرى^۶ تو را خاص خود کردم تو و برادرت آیات مرا ببرید و در رسالت من سستی نکنید.

۱. نحل، ۵۲.

۲. صف، ۹.

۳. اصْطَنَعَ: آماده کرد؛ از ریشه «اصطناع» از باب افتعال است که به معنای ساخته و پرداخته کردن و برگزیدن و پرورش دادن چیزی است؛ افتعال من الصنع و الصنع اتخاذ الخير لصاحبه کذا فی مجمع البیان، و قيل: من الصنعة و هي العطية و الاحسان و الکرامة يقال اصطنعتک لنفسی اخترتک لأمر أستکفیکه و اصطنع خاتماً أمر أن يصنع له. قال تعالی فی سورة طه مخاطباً لموسی علیه السلام و اصطنعتک لنفسی اذهب أنت وأخوک بآياتی و لا تنیا فی ذکری و قال الشارح المعزلی: اصطنعه علی عینه کلمة يقال لما یشتد الاهتمام به، تقول للمصانع: اصنع لی خاتماً علی عینی، أی اصنعه صنعة کالصنعة التي تصنعها و أنا حاضر اشاهدها.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۷.

۵. طه، ۳۹.

۶. طه، ۴۱ و ۴۲.

ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِي وَ أَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ أَذَلَّ الْأَذْيَانَ بِعِزَّتِهِ وَ وَضَعَ الْمُلْكَ بِرَفْعِهِ وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ وَ خَذَلَ مُحَادِّيهِ بِنَصْرِهِ وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ وَ سَقَى مَنْ عَطَشَ مِنْ حَيَاتِهِ وَ أَثَقَّ الْحَيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انفِصَامَ لِعُزَّتِهِ وَ لَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ وَ لَا انْهَادَ لِأَسَاسِهِ وَ لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ وَ لَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ وَ لَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ وَ لَا جَدَّ لِفُرُوعِهِ وَ لَا ضَنْكَ لِطُرُقِهِ وَ لَا وُغُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ وَ لَا سَوَادَ لَوُضْحِهِ وَ لَا عَوَجَ لِانْتِصَابِهِ وَ لَا عَصَلَ فِي عُودِهِ وَ لَا وَعَثَ لِفَجِّهِ وَ لَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ وَ لَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاحٍ فِي الْحَقِّ اسْتَاخَهَا وَ ثَبَّتَ لَهَا أَسَاسَهَا وَ يَتَابِعُ غَرْثَ عُيُونِهَا وَ مَصَابِيحُ شَبَثَ نِيرَانِهَا وَ مَنَارٌ اقْتَدَى بِهَا سَفَارُهَا وَ أَعْلَامٌ قَصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا وَ مَنَاهِلٌ رَوَى بِهَا وَرَادُهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ وَ ذُرْوَةَ دَعَائِمِهِ وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ رَفِيعُ الْبُنْيَانِ مُنِيرُ الْبُرْهَانِ مُضِيءُ النَّيِّرَانِ عَزِيزُ السُّلْطَانِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُعَوِّذُ الْمَنَارِ فَشَرَفُوهُ وَ اتَّبِعُوهُ وَ آدُوا إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ ضَعُّوهُ مَوَاضِعَهُ.

۱۱. آثار و عظمت و ویژگی‌های اسلام

۱۱.۱. دین برگزیده

﴿ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ﴾^۱

آنگاه بدانید این اسلام همان دین خداست که آن را برای خود برگزید.

نکته‌ها

- «اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ»: اشاره به این است که راه رسیدن به قرب خداوند تنها آیین اسلام است.^۲
- دینی که انسان‌ها را به خدا می‌رساند و تسلیم خدا می‌کند، دین مقدس اسلام است و اسلام از ماده «تسلیم» است؛ یعنی انسان صددرصد مطیع و خالص برای خدا باشد ﴿فَلَا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾^۳ ولی چنین نیست. به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

۱. اصْطَفَاهُ: آن را برگزید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۷.

۳. نساء، ۶۵.

۱۱. ۳. مُبْلَغُ اسْلَام؛ برترین آفریده خدا

«وَأَصْفَاهُ خَيْرَ خَلْقِهِ»^۱

و بهترین آفریده خود را برای عرضه آن برگزید.

۱۱. ۴. استواری پایه‌های اسلام بر محبت

«وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ»^۲

و پایه‌های آن را بر محبت خویش قرار داد.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه اساس اسلام را محبت تشکیل می‌دهد.^۳

● ابتدا باید دوست خدا باشی و ایمان به خدا داشته باشی بعد به دستورات عمل کنی.

مشابه

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۴

آیا دین چیزی غیر از محبت است؟ خداوند می‌گوید بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

استعاره

مستعار: دعائم

مستعار منه: قیام و قرار

مستعار له: اهل اسلام یا ارکان آن

جامع: واژه «دعائم» برای اهل اسلام یا برای ارکان آن استعاره شده و وجه مشابهت این است که اسلام مانند سقفی که بر روی ستون‌هایش برپاست بر ارکان خود قیام و قرار دارد.

۱۱. ۵. تفوق اسلام بر سایر ادیان

«أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ»^۱

خداوند ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت بخشیدن به اسلام ضعیف کرد.

نکته

● در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) دین اسلام در جهان جا باز کرده بود و دین‌های دیگر در مقابل آن، موقعیت خود را از دست داده بودند و این ادیان در عین حال که دارای حقایقی بودند اما خرافات و اوهام در آن زیاد بود و دین اسلام خالی از این‌گونه مسائل بود؛ بنابراین اسلام بر ادیان دیگر تفوق پیدا کرده بود.

مشابه

◇ «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲ و هرکه جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیان‌کاران است.
◇ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۳ اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد، تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید.

۱۱. ۶. اعتلای اسلام

«وَوَضَعَ الْمِلَّةَ بِرَفْعِهِ»

و با برافراشتن دیگر مذاهب را به پستی نشاند.

نکته

● ممکن است که منظور خود مردم باشند و ممکن هم هست که منظور آن دین‌ها باشند چون به خود هم «ملة» گفته می‌شود.

۱۱. ۷. اسلام، خوارکننده دشمنان

«وَأَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ»^۴

و با احترام و نفوذ آن، دشمنان را خوار نمود.

۱. أَذَلَّ: پایین آورد.

۲. آل عمران، ۸۵.

۳. صف، ۹.

۴. أَهَانَ: اهانت نمود.

۱. أَصْفَاهُ: آن را بخشید، اختصاص داد.

خَيْرَ: بهترین؛ بفتح الیاء وزان عنبة کالخیرة بسکونها اسم من اخترت الرجل أى فضله على غيره.

۲. أَقَامَ: برپا داشت.

دَعَائِمُهُ: پایه‌ها؛ جمع الدعامه بالكسر عماد البيت و الخشب المنصوب للتعريش.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۸۸.

۴. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۳۷.



نکته‌ها

- مراد از دشمنان اسلام، مشرکان و تکذیب‌کنندگان ادیان دیگر است و مقصود از «اهانت» آن‌ها، کشتار و گرفتن جزیه و تحقیر آنان است.^۱
- و تکریم اسلام عبارت از گرامیداشت آن و اهل اسلام و اینکه مسلمانان را در نفوس دیگران ارجمند و بزرگ داشته است.^۲

۱۱. ۸. درماندگی مخالفان

«وَ خَذَلَ مُحَادِّیْهِ بِنَصْرِهِ»^۳

با یاری اسلام، مخالفان سرسختش را درمانده ساخت.

نکته

- «مُحَادِّیْهِ»: جمع است که در اصل «مُحَادِّین» بوده و چون «ه» اضافه شده «ن» آن افتاده است. «مُحَادِّین» اسم فاعل از باب مفاعله است و دو «دال» در هم ادغام می‌گردد «مُحَادِّ» می‌شود که جمع آن «مُحَادُّون» است.

مشابه

- ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۴ نمی‌یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، ولی با کسانی دوستی کنند که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزند.
- ﴿فَاتِلَوْهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرُّكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾^۵ با آنان بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان کند و شما را بر ایشان پیروزی بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را خنک گرداند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۶۸.

۲. همان.

۳. مُحَادِّیْ: مخالفان سرسخت؛ از «مُحَادِّهِ» به معنای دشمنی کردن و ستیزه نمودن، گرفته شده و ریشه اصلی آن «حَدَّ» است که به معنای طرف و نهایت چیزی است و چون دشمن در طرف مقابل قرار می‌گیرد. «مُحَادِّهِ» به معنای دشمنی کردن آمده است. توجه داشته باشید «مُحَادِّی» در اصل «مُحَادِّین» اسم فاعل صیغه جمع بوده که نون آن به هنگام اضافه، افتاده است؛ مُحَادَّةٌ عَادَةٌ وَ غَاضِبُهُ وَ خَالَفَهُ مَأْخُذٌ مِنَ الْحَدِّ وَ هُوَ الْغَضَبُ. قال تعالى ﴿يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾.

۴. مجادله، ۲۲.

۵. توبه، ۱۴.

۱۱. ۹. منهدم کردن ارکان ضلالت

«وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ»^۱

و با تقویت آن، ارکان ضلالت را در هم کوبید.

استعاره

مستعار: ارکان

مستعارمنه: پایه و ستون

مستعارله: عقاید فاسد

جامع: واژه «ارکان» استعاره است؛ زیرا همان‌گونه که وجود ساختمان بستگی به ستون‌ها و پایه‌های آن دارد، گمراهی نیز به عقاید فاسد و مردمی که دارای آن تباهی‌ها و گمراهی‌ها هستند، وابسته است.

۱۱. ۱۰. سیراب کردن تشنگان

«وَ سَقَى مَنْ عَطَشَ مِنْ حَيَاضِهِ»^۲

تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد.

نکته‌ها

- واژه «سقی» استعاره از افاضه علوم دین و کمالات نفسانی به آن‌هاست.^۳
- واژه «عطش» استعاره است برای آنانی که گرفتاری خود را به جهل و نادانی دانسته و از دانش بی‌بهره‌اند.^۴
- واژه «حیاض» استعاره است برای دانشمندان اسلام که حوض‌های علوم و حکمت دین هستند.^۵
- حضرت امیر علیه السلام دستورات اسلام را به آب تشبیه کرده که مایه حیات است. دستورات

۱. هَدَمَ: نابود کرد.

۲. سَقَى: سیراب نمود.

حَيَاض: چشمه زلال.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۶۹.

۴. همان.

۵. همان.

و علوم اسلامی نیز مایه حیات انسان است. پیامبر و ائمه اطهار و علمای اسلام مثل همان حوض‌هایی هستند که منبع علوم‌اند پس علوم اسلامی به آب تشبیه شده و کسانی که منبع و کانون علوم‌اند به حوض که مخزن آب است، تشبیه شده‌اند.

۱۱. آبگیرهای پُر آب اسلام

«وَأَتَّقِ الْحَيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ»^۱

و آبگیرهایش را برای بردارندگان آب پُر گرداند.

نکته

● امتیازی که اسلام بر دین‌های دیگر دارد، این است که ادیان برحسب مقتضای زمان تغییر می‌کردند اما دین مقدس اسلام تا روز قیامت باقی است. می‌توان جامعه را به مریضی تشبیه کرد که مرض سختی دارد و به پزشک مراجعه می‌کند و پزشک تا مدتی او را زیر نظر می‌گیرد تا نسخه مناسب او را تجویز کند. نسخه‌های جامعه نیز باید به‌روز شود تا مناسب اوضاع فعلی جامعه شود؛ از این‌رو خداوند دین‌های مختلفی به‌وسیله پیامبران می‌آورد.

استعاره

مستعار: مواتح

مستعار منه: استخراج

مستعار له: سران و بزرگان دین

جامع: علما و فقیهان دین مانند کسی که آب را از چاه بیرون می‌کشد، دین و دانش را از سرچشمه حقیقی آن کسب و استخراج کرده‌اند.

۱۲. جاودانگی اسلام

«ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْفِصَامَ لِعُرْوَتِهِ وَلَا فَكًّا لِحَلْقَتِهِ وَلَا انْهَادًا لِأَسَاسِيهِ وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ وَلَا



انْقِلَاعَ لَشَجَرَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ وَلَا عَفَاءَ لَشَرَائِعِهِ وَلَا جَذًّا لِفُرُوعِهِ»^۱
آنگاه اسلام را چنان استوار کرد که هرگز ریسمانش گسیخته نشود، حلقه‌هایش باز نگردد، بنیادش فرونپاشد، ارکانش نابود نشود، درختش از ریشه برنیاید، زمانش به پایان نرسد، احکامش فرسوده نگردد، شاخه‌هایش بریده نشود.

نکته‌ها

- اصول و ارکان اسلام چنان از سوی خداوند تنظیم شده که با گذشت زمان متزلزل نمی‌شود و نیازهای هر زمان و هر مکان در احکام ثابت و متغیرش (باتغییر موضوعات) پیش‌بینی شده و همین جامعیت آن را جاودانه ساخته است.^۲
- دین اسلام نسخ‌شدنی نیست و تا آخر باقی خواهد ماند. در اینجا حضرت در حقیقت تشبیه می‌کند. گویا ما انسان‌ها در چاهی که عالم طبیعت است، زندانی هستیم، حضرت می‌فرماید مطمئن باشید که این طناب محکمی است و پاره نمی‌شود و آن حلقه‌ای هم که بالاست، محکم است و باز نمی‌شود که طناب از آن در برود.
- در اینجا از باب اضافه مشبه به مشبّه‌به، «اسلام» به درخت تشبیه شده و «اسلام» به «درخت» اضافه شده است.
- «وَلَا عَفَاءَ لَشَرَائِعِهِ»: شریعت‌ها و دستورات قرآن کهنه نمی‌شود؛ یعنی قرآن منسوخ نمی‌شود و دینی دیگر بعد از آن نمی‌آید. این جواب کسانی است که قائل به دین جدیدی هستند و می‌گویند اسلام را قبول داریم اما دین جدیدی می‌آید.
- «وَلَا جَذًّا لِفُرُوعِهِ»: دستورات اسلام قطع‌شدنی نیست و این‌طور نیست که بتوان بعضی از دستوراتش را نادیده گرفت و به بعضی عمل کرد. حلال و حرام پیامبر تا روز قیامت حلال و حرام است.

۱. انْفِصَام: ازهم‌گسیختگی؛ شکستن بدون جدا شدن، شکاف برداشتن.

عُرْوَتِهِ: دستگیره؛ گاهی با گره زدن به طناب نیز دستگیره ساخته می‌شود؛ الکوز مقبضه.

انْقِلَاع: ریشه‌کن شدن؛ کنده شدن.

عَفَاء: کهنگی و اضمحلال؛ کهنه و مندرس شدن و در اصل از «عفو» به معنای صرف‌نظر کردن است و چون صرف‌نظر کردن از چیزی سبب پوسیدگی و اندراس می‌شود، این واژه در معنای بالا به کار رفته است.

جَذ: قطع شدن؛ شکستن، پراکنده کردن، بریدن؛ بالذال المعجمة القطع أو القطع المستأصل، و فی بعض النسخ بالحاء المهملة و هو القطع و فی بعضها بالجیم و الذال المهملة و هو القطع أيضا و الفعل فی الجمع کمد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۹۰.

مشابه

﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱ سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۲ محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

استعاره

مستعار: عروة

مستعارمنه: امنیت و سلامت

مستعارله: آنچه انسان به وسیله آن به اسلام متمسک می‌شود

جامع: کسی که به اسلام چنگ زند از هلاکت اخروی رها می‌شود و از عذاب‌هایی که دامن‌گیر پیروان ادیان گذشته شده، ایمنی می‌یابد؛ لذا با ذکر اینکه دستاویز اسلام گنده و گسسته نمی‌شود، به امنیت و دوام سلامت کسی که به آن متمسک می‌شود، اشاره فرموده است؛ زیرا گسسته نشدن دستاویز موجب بقای سلامت کسی است که به آن چنگ زده است.

۱۱. ۱۳. فراخی مسیر

﴿وَلَا ضَنْكٌ لِيُطْرِقَهُ﴾^۳

راه‌های تنگ نگرود.

نکته

این سخن اشاره دارد به اینکه قوانین و تکالیف اسلام برای مکلفان دشوار نیست یا مراد این است که اسلام با سختی ملازمه ندارد و برای کسانی که به آن متعهد می‌شوند، مایه رنج و زحمت نیست؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: من به دین حنیف ساده و آسانی برگزیده شدم.^۴

۱. ابراهیم، ۲۴.

۲. احزاب، ۴۰.

۳. ضَنْكٌ: تنگی؛ این واژه همیشه به صورت مفرد به کار می‌رود.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۱.

۱۱. ۱۴. سهولت مسیر

﴿وَلَا وُعُوثَةٌ لِسَهُولَتِهِ﴾^۱

آسانی‌اش به دشواری نگراید.

نکته

● گاهی راهی کوهستانی و سنگلاخ است که به آن «حزن» می‌گویند در مقابل راهی که صاف باشد به آن «سهل» می‌گویند. زمین سهل نیز گاهی به شکلی است که نمی‌شود در آن راه رفت؛ مثل زمین‌هایی که خیلی خاک دارد.

مشابه

﴿بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ﴾^۲ من به شریعت سهل و آسان مبعوث شده‌ام.

۱۱. ۱۵. روشنایی مطلق راه

﴿وَلَا سَوَادٌ لِيَوْضَحِهِ﴾^۳

و روشنایی‌اش خالی از تیرگی است.

نکته

● «وضوح» به معنای روشنی است و حضرت می‌فرماید روشنی اسلام هیچ سیاهی و تاریکی ندارد. گاهی روشنایی با تاریکی مخلوط است؛ از این رو حضرت می‌فرماید برای روشنی اسلام سیاهی نیست و راهش این قدر روشن است که هیچ تاریکی ندارد.

۱۱. ۱۶. انحراف نداشتن

﴿وَلَا عَوَجٌ لِإِتِّصَابِهِ﴾^۴

قامت راستش کج نشود.

۱. وُعُوثَةٌ: نرمی و سستی زمین؛ مشقت و سختی؛ الطريق و عوثة من باب قرب و تعب إذا شَقَّ عَلَى السَّالِكِ فَهُوَ وَعْثٌ وَقِيلَ: الْوَعْثُ رَمْلٌ دَقِيقٌ تَغِيبُ فِيهِ الْأَقْدَامُ فَهُوَ شَاقٌّ، ثُمَّ اسْتَعِيرَ لِكُلِّ أَمْرٍ شَاقٍّ مِنْ تَعَبٍ وَ أَثَمٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَ مِنْهُ وَعْثَاءُ السَّفَرِ أَيْ شِدَّةُ النَّصَبِ وَ التَّعَبِ.

۲. کافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

۳. وَضَحٌ: سپیدی صبح؛ از ریشه «وَضَح» به معنای ظهور و آشکار شدن است؛ محرَّكة بياض الصبح و القمر و محرَّكة الطريق.

۴. اِتِّصَابٌ: راه مستقیم؛ از ریشه «نَصَب» یعنی برخاستن و ایستادن.

چراغ‌های فروزانش خاموش نشود.

نکته‌ها

- منظور از چراغ‌های اسلام دانشمندان، و مقصود از خاموشی آن‌ها خالی شدن زمین از آنان است.^۱
- دستورات اسلام به چراغ تشبیه شده است. دستورات اسلام به منزله راه است و راهنمایان آن راه، یعنی ائمه علیهم‌السلام و علمای متعهد، چراغ‌هایی هستند که راه اسلام را به انسان می‌نمایانند.

۱۱. ۲۰. شیرینی بدون تلخی

«وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ»

و شیرینی‌اش هیچ‌گاه تلخی ندارد.

نکته‌ها

- اشاره به این است که بسیاری از شیرینی‌های دنیاست که تلخی‌های فراوانی به آن آمیخته شده است، همچون مال و ثروت.^۲
- پرهیزکاران به سبب توجهی که به هدف بلند و مقصد عالی خود دارند، اسلام در کام آن‌ها آن چنان شیرین است که هرگز بر اثر رنج ادای تکالیف احساس تلخی نمی‌کنند.^۳

۱۱. ۲۱. ثابت بودن پایه‌های اسلام

«فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخُهَا وَثَبَّتَ لَهَا آسَاسُهَا»^۴

بنابراین اسلام ستون‌هایی دارد که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته است و اساس آن را ثابت قرار داده است.

نکته‌ها

- «أَسَاخٌ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخُهَا» این گفتار اشاره است به اینکه پروردگار، پایه‌هایی را که اسلام بدان‌ها استوار است بر اساس حق و اسراری ژرف بنا کرده که جز اندکی از مردم

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۹۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. أَسَاخٌ: ثابت کرد؛ از ریشه «سَوَخ» به معنای فرورفتن در چیزی است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای فروبردن می‌آید؛ قوائمهُ فی الأرضِ اى غابت و ساخت بهم الأرضِ اى خسفت و یعدی بالهمزة فیقال: أساخه الله. أَسْنَاخٌ: پایه‌ها؛ جمع «سَنَخ» به معنای اصل و پایه هر چیزی است. آسَاسٌ: به معنای شالوده و ریشه ساختمان؛ جمع «اساس».

استعاره

مستعار: انتصاب

مستعار منه: راستی و استقامت

مستعار له: مستقیم بودن راه اسلام

جامع: واژه «انتصاب» را که ضد «اعوجاج» و کژی است برای مستقیم بودن راه اسلام در رسانیدن انسان به سر منزل حق استعاره آورده، زیرا در دنیا تنها راه راست و صراط مستقیم اسلام است.

۱۱. ۱۷. ستون‌های استوار

«وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ»^۱

و ستونش اعوجاج نپذیرد.

۱۱. ۱۸. مسیری بدون لغزشگاه

«وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ»^۲

راه‌های فراخش صعب‌العبور نشود.

نکته

- منظور این است که سطح این جاده محکم و پیمودن آن برای رهروان آسان است. دلیل اینکه راه اسلام را «فَجَّ» گفته است، این است که اسلام راه مستقیم است و در دستورات و اخلاقیات اسلام از تندروی و کندروی اجتناب شده و راه اسلام راهی بین دو کوه است نه این طرف پرتگاه است و نه آن طرف و تازه می‌گوید رفتن آن هم آسان است.^۳

۱۱. ۱۹. چراغ‌های پرفروغ اسلام

«وَلَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ»^۴

۱. عَصَلَ: اعوجاج و خمیدگی؛ محرکة الاعوجاج فی صلابة و منه العصال بالكسر و هو السهم المعوج. عُودٌ: شاخه بزرگ.

۲. وَعَثَ: لغزندگی؛ صعب‌العبور بودن. فَجَّ: جاده‌های بزرگ، در اصل به معنای دره؛ یعنی فاصله میان دو کوه است؛ سپس به جاده‌های وسیع اطلاق شده است؛ الطريق الواسع بین الجبلین.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۹۱.

۴. انْطِفَاءٌ: خاموشی.

رَوَى بِهَا وَرَآدَهَا^۱

مشعلگاهی است که مسافران بدان راه جویند و نشانه‌هایی است که رهپویانِ گردنه‌ها به آن هدایت شوند و آبشخورهایی است که هرکه به آن درآید سیراب شود.

نکته‌ها

- «نیران» آن شعله‌هایی است که از روی فتیله چراغ بلند شده و آتش فتیله چراغ وقتی بالا و مرتفع است که فتیله چراغ را بالا بکشند. مقصود این است که نور و روشنائی اسلام زیاد است و افراد، کمال استفاده را از آن خواهند نمود.
- «وَ مَنَازٍ اقْتَدَى بِهَا سَفَارَهَا»: حضرت در این جمله با تشبیه کردن دستورات اسلام به مناره‌هایی که در گذشته در بیابان‌ها می‌ساختند و در آن چراغ می‌گذاشتند تا مسافران راه را گم نکنند، اهمیت اسلام را بیان فرموده است.
- «وَ أَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا»: مقصود حضرت این است که اگر راه سعادت و وصول الی‌الله را می‌خواهید به وسیله همین دستورات اسلام پیدا می‌کنید.
- «وَ مَنَاهِلٌ رَوَى بِهَا وَرَآدَهَا»: حضرت در این جمله، اسلام را به آبشخورهای آب تشبیه فرموده است و در حقیقت می‌گوید که اگر می‌خواهید از آب حیات استفاده کنید، دستورات اسلام را پیروی نمایید.

تشبیه

مشبه: اسلام

مشبه‌به: کاخی عظیم

وجه شبیه: اسلام به کاخ عظیمی تشبیه شده که شالوده‌های محکم و ستون‌های قوی

۱. شَبَّتٌ: برافروخته شد، بالا آمد، «شباب» به معنای جوانی هم از همین ماده است به اعتبار رشد و قد کشیدن؛ بَضَمَ الشَّيْنُ بِالْبِنَاءِ عَلَى الْمَفْعُولِ أَيْ أَوْقَدَتْ.

سَفَارٌ: مسافران؛ جمع «سافر» به معنای مسافر است.

فِجَاجٌ: راه‌های بزرگ و وسیع؛ جمع «فَجَّ» به معنای راه وسیع بین دو کوه یعنی دره که در بعضی موارد به معنای دشت و صحرا آمده است.

مَنَاهِلٌ: آبگاه‌ها؛ از ماده «نَهَلَ» به معنای اینکه در نوبت اول آب خورد؛ جمع «مَنَهَلَ» به معنای راه ورود به آب رودخانه و امثال آن.

رَوَى: سیراب شد.

وَرَآدَهَا: واردان؛ جمع «وارد»؛ قال الشارح المعتزلی: و روی رؤادها جمع راند و هو الذی یسبق القوم فیرتاد لهم الماء و الکلاء.

بر این رازها آگاه نیستند و مقصود از این‌ها اسراری است که در عبادات موجود است.^۱

- «فَهُوَ دَعَائِمٌ»: در گذشته و حال چنین بوده است که وقتی بخواهند ساختمانی بسازند اول زمین را حفر می‌کنند و ستون‌های بنا را استوار می‌کنند تا ساختمان خراب نشود و در اینجا می‌فرماید که دستورات اسلام بر پایه و اساس حق و فطرت و عقل و منطق است و با پیشرفت علم متزلزل نمی‌شود.

- «وَوُثِّقَتْ لَهَا آسَاسُهَا»: معنای جمله این است که خداوند ریشه‌های اسلام را محکم قرار داده است و این کنایه است که دین اسلام با پیشرفت علم و تکنولوژی خراب نمی‌شود.

مشابه

◇ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»^۲ اسلام بر پنج پایه بنا شده است بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و حاکمیت امامان و به چیزی همچون ولایت دعوت نشده است.

۱۱. ۲۲. چشمه سارهای اسلام

«وَ يَتَابِعُ غَزْرَتَ عُيُونِهَا»^۳

و چشمه سارهایش پر آب و چراغ‌هایش پرفروغ است.

نکته

- اسلام چراغی است که شعله‌های آن فروزان است. این جمله به ماده و حقیقت اسلام اشاره دارد؛ به این لحاظ که ادله و براهین احکام اسلام در کتاب و سنت موجود است.^۴

۱۱. ۲۳. هدایت در پرتو اسلام

«وَ مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا وَ مَنَازٍ اقْتَدَى بِهَا سَفَارَهَا وَ أَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا وَ مَنَاهِلٌ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۳. يَتَابِعُ: چشمه‌ها؛ جمع «ینوع» به معنای چشمه آب؛ العین ینبع منه الماء أى یخرج و قیل: الجدول الكثير الماء و هو أنسب.

غَزْرَتْ: فوران کرد؛ از ریشه «غزارت» به معنای کثرت و فراوانی گرفته شده است؛ الماء بضم الزاء المعجمة غزاره کثر فهو غزیر.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۳.

دارد و در کنار آن باغستان و چشمه‌های پرآبی قرار دارد و برای رسیدن به آن در مسیر راه چراغ‌هایی در شب تاریک و نشانه‌هایی در روز قرار داده شده، به گونه‌ای که پویندگان این راه نه در شب‌ها گمراه می‌شوند و نه در روزها، و در مسیر راه آبگاه‌هایی است که مسافران تشنه را سیراب می‌کند.

۱۱. ۲۴. خشنودی خداوند در گرو اسلام

«جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ وَ ذُرْوَةَ دَعَائِمِهِ وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ»^۱
خداوند نهایت خشنودی و بالاترین ستون‌ها [قوانین] و برترین مرتبه طاعت خویش را در اسلام نهاده است.

نکته

● در اینجا کنایه از بلندی دستورات اسلام است و معنای جمله این است که خداوند منتهای رضایت خود را و بلندی اطاعت خود را در اسلام قرار داده است.

مشابه

❖ ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۲ و هرکه جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود.

❖ امام باقر (علیه السلام): «أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَصْلِ الْإِسْلَامِ وَ فَرْعِهِ وَ ذُرْوَتِهِ وَ سَنَامِهِ قَالَ قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ أَصْلُهُ الصَّلَاةُ وَ فَرْعُهُ الزَّكَاةُ وَ ذُرْوَتُهُ وَ سَنَامُهُ الْجِهَادُ»^۳ آیا تو را از فرع و اصل اسلام و قله رفیع آن باخبر نسازم. راوی عرض می‌کند: آری، فدایت شوم. می‌فرماید: اصلش نماز و فرعش زکات و قله رفیع آن جهاد است.

۱۱. ۲۵. قدرت و اقتدار اسلام

«فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ رَفِيعُ الْبُنْيَانِ مُنِيرُ الْبُرْهَانِ مُضِيءُ النَّيِّرَانِ عَزِيزُ السُّلْطَانِ

۱. ذُرْوَةُ: بزرگ‌ترین؛ قله کوه و بلندترین جای هر چیز؛ الشیء بالكسر و الضمّ أعلاه.

سَنَامٌ: قله بلند؛ کوهان شتر که به مجاز به بلندترین جای هر چیز اطلاق می‌شود؛ بالفتح وزان سحاب أيضا أعلاه.

۲. آل عمران، ۸۵.

۳. منهاج البراعه، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُعَوِّذُ الْمَنَارِ»^۱

بنابرین اسلام در نزد خدا دینی است که ارکانش پابرجا، بنیانش رفیع، برهانش روشنگر، چراغش فروزان، سلطه‌اش شکست‌ناپذیر و نشانه‌هایش بلند است که ستیز با آن ناممکن است.

نکته‌ها

- «فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ...» اشاره به این است که اسلام بر پایه‌های محکمی از دلایل عقلی و منطقی و معجزات روشن استوار است.^۲
- «رَفِيعُ الْبُنْيَانِ» اشاره به گستردگی و عظمت برنامه‌های اسلام است که شامل همه اصول و فروع زندگی مادی و معنوی انسان‌ها می‌شود.^۳
- «مُضِيءُ النَّيِّرَانِ» اشاره به علوم و دانش‌های روشنی‌بخشی است که از اسلام سرچشمه می‌گیرد.^۴
- «عَزِيزُ السُّلْطَانِ» اشاره به شکست‌ناپذیری حاکمیت اسلام یا اشاره به شکست‌ناپذیری دلایل و براهین متقن و قوی آن است.^۵
- «مُعَوِّذُ الْمَنَارِ» اشاره به این است که هیچ‌کس قدرت ستیز با اسلام راستین را ندارد.^۶

۱. رَفِيعُ الْبُنْيَانِ: بنایی بلندمرتبه.

مُنِيرُ الْبُرْهَانِ: دلیلی درخشنده.

مُضِيءُ النَّيِّرَانِ: شعله‌های روشنی‌بخش.

عَزِيزُ السُّلْطَانِ: برهانی نیرومند.

مُشْرِفُ الْمَنَارِ: مناره‌ای بلندپایه.

مُعَوِّذُ: غبار؛ از ریشه «عوز» به معنای کمبود و نایاب شدن گرفته شده است؛ الشیء عوزا من باب تعب عَزَّ فُلْمَ یُوجِدُ، و عزت الشیء أعوزه من باب قال احتجت إليه فلم أجده، و أعوزنی مثل أعجزنی وزنا و معنی، و أعوز الرجل إعوزا افتقر، و أعوزه الدهر أفقره.

الْمَنَارُ: برانگیزاننده؛ اسم مکان از ماده «نار، یثور» به معنای تحریک‌کننده، فتنه‌گر؛ در اینجا اسم فاعل یعنی «مُثِير» است که به دلیل هم‌وزن شدن با «المنار»، «المثار» گفته شده است؛ الغبار یثور ثورا و ثورانا هاج، و ثار به الناس آی وثبوا علیه، و فلان أثار الفتنه آی هیجها، و المثار مصدر أو اسم للمكان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۹۴.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، ص ۶۹۵.

- «مُشْرِفُ الْمَنَارِ»: «منار» ستون‌های بلندی است که بر فراز آن چراغ روشن می‌کردند تا مسافران در بیابان‌ها راه مقصد را گم نکنند.^۱

۱۲. وظیفه ما در برابر اسلام

- «فَسَرُّوهُ وَاتَّبِعُوهُ وَادُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ وَصَعُّوهُ مَوَاضِعَهُ»^۲
اکنون که چنین است آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته‌اش قرار دهید.

نکته

- این دینی است که پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب برای استقرار آن بسیار شکنجه دیدند. مسلمانان صدر اسلام چقدر فداکاری برای آن کرده‌اند پس به دستورات اسلام عمل کنید و به واجبات الهی توجه نمایید.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ وَاقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاعُ وَأَظْلَمَتْ بِهَجْثِهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَخَسَنَ مِنْهَا مِهَادٌ وَأَزِفَ مِنْهَا قِيَادٌ فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا وَاقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَانْفِصَامٍ مِنْ حَلَقَتِهَا وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا وَتَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَقَصْرٍ مِنْ طُولِهَا جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَكَرَامَةً لِأَمَّتِهِ وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَرِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ.

۱۳. نگاهی به عصر جاهلیت و طلوع اسلام

۱.۱۳. بعثت پیامبر و ویژگی‌های عصر بعثت

«ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ»^۱

آنگاه خداوند محمد ﷺ را به حق برانگیخت، در زمانی که دنیا رو به پایان نهاده بود.

نکته‌ها

- «ثُمَّ» برای تراخی است و در اینجا مقصود حضرت از تراخی به حسب ذکر است نه تراخی به حسب زمان؛ چون معلوم است که از نظر زمان خدا ابتدا عالم را خلق نموده و بعد از آفرینش بشر شروع به فرستادن پیامبران نموده است.
- منظور از دین در عبارت‌های قبل، دنیا و شیوه زندگی مردم زمان بعثت پیامبر است. پایان دنیا نیز به معنای هلاک و نابودی آنان در اثر تباهی و گمراهی است.^۲
- «حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ»: این عبارت می‌رساند که نه این باشد که پیامبر اکرم ﷺ پیامبر آخرالزمان و آخرین پیامبران است، مثل اینکه دنیا یک مرحله را گذرانده تا به زمان پیامبر اکرم ﷺ رسیده است؛ به این معنا که بشریت ابتدا طفل بوده و در اثر تربیت‌های پیامبران رشد کرده و آخر رشد بشریت وقتی است که آن دستور آخر برایش می‌آید.

۲.۱۳. ظهور آخرت

«وَاقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاعُ»^۳

و نشانه‌های آخرت ظاهر شده بود.

۱. دَنَا: نزدیک شدن.

الْإِنْقِطَاعُ: پایان یافتن.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳. اِطْلَاعٌ: فرارسیدن؛ از ریشه «طلوع» به معنای ظاهر شدن گرفته شده و به معنای سرکشیدن و آگاهی گرفتن و مشرف بر چیزی شدن؛ الاشراف من موضع عال.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۶۹۴.

۲. سَرَّفُوهُ: آن را گرامی بدارید.

صَعُّوهُ: آن را قرار دهید.

۳.۱۳. ظلمت دوران

«وَأَظْلَمَتْ بَهْجَتُهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ»^۱

روشنایی نشاط انگیز آن به ظلمت گراییده بود.

نکته

● منظور از این سخن تابش انوار پیامبران پیشین و روشنی شرایع و احکام آن هاست و مراد از تاریکی آن در هنگام بعثت پیامبر ﷺ کهنگی و تباهی آثار این پیامبران است.^۲

۴.۱۳. رنج مردم

«وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ»^۳

و مردمش را در سختی قرار داده بود.

نکته

● این جمله کنایه از این است که دنیا سختی هایش را پدیدار ساخته و فتنه ها را میان مردم آن برانگیخته بود و اشاره به گسیختگی نظام اجتماع عرب و جنگ ها و غارتگری هایی است که در میان آنان متداول و آن ها را در آستانه نابودی قرار داده بود.^۴

۵.۱۳. بستر ناهموار دنیا

«وَحَشْنٌ مِنْهَا مِهَادٌ»^۵

در زمانی که بسترش ناهموار بود.

نکته ها

● این سخن اشاره به نداشتن آرامش و آسایش زندگی در آن دوران است؛ زیرا این ها جز در سایه نظام ادیان الهی و شرایع آسمانی به دست نمی آید.^۶

۱. بَهْجَتُهَا: درخشش، خرمی و شادابی.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۶.

۳. سَاقٍ: در اصل به معنای ساق پاست و چون برای انجام کارهای مشکل و پیچیده، انسان ناچار است بر ساق پا بایستد، این واژه کنایه از شدت و مشقت است؛ الشَّدة: قال تعالى ﴿وَالْتَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾ ای اتصلت آخر شدة الدنيا بأول شدة الآخرة.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۶.

۵. حَشْنٌ: ناهموار شد.

مِهَادٌ: بستر؛ در اصل به معنای بستر است سپس به زمین های صاف و گسترده، اطلاق شده است؛ بالكسر كالمهد موضع يهتأ للصَّبَى والفراش.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۶.

● ضمیر در «مِنْهَا» به دنیا برمی گردد.

۶.۱۳. زوال حیات

«وَأَزَفَ مِنْهَا قِيَادٌ»^۱

و حیاتش رو به زوال می رفت.

نکته

● حضرت در این عبارت دنیا را به شتری که افسار آن را فردی گرفته و آن را به طرف سقوط و پرتگاه می کشد، تشبیه کرده است.

۷.۱۳. پایان عمر دنیا

«فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مَدَّتِهَا»

عمرش پایان می گرفت.

۸.۱۳. نزدیکی علامت های زوال

«وَأَقْتَرَابٌ مِنْ أَشْرَاطِهَا»^۲

و علامت های زوالش نزدیک شده بود.

نکته

● این عبارت بیان می کند که بعثت پیامبر در شرایطی بوده است که اهل دنیا داشتند بر اثر کشت و کشتارها از بین می رفتند.

۹.۱۳. نابودی مردم

«وَتَصَرُّمٌ مِنْ أَهْلِهَا»^۳

زمانی که مردمش در حال زوال بود.

۱. أَزَفَ: نزدیک شد؛ از ریشه «ازوف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

قِيَادٌ: آمادگی برای زوال؛ از ماده «قید» به معنای در بند کشیدن گرفته شده و «قیاد» طنابی است که آن را در گردن حیوان و مانند آن می افکنند و به پیش می کشند. جمله «ازف منه قیاداً» به این معناست که گویی طنابی به گردن دنیا افکنده اند و آن را به سوی پایش می کشانند؛ الرَّجُلُ الْفَرَسُ قودا من باب قال و قیادا بالكسر و هو نقيض السَّوْق؛ قال الخليل: القود أن يكون الرجل أمام الدابة أخذاً بقيادها، و السَّوْقُ أن يكون خلفها، فان قادها لنفسه قيل: اقتادها، و المقود بالكسر الحبل يقاد به، و القیاد مثله مثل لحاف و ملحف.

۲. أَشْرَاطٌ: نشانه ها؛ جمع «شَرَط» به معنای علامت است.

۳. تَصَرُّمٌ: قطع شدن، پایان گرفتن؛ از ریشه «صرم» به معنای قطع و بریدن گرفته شده است.

۱۳. ۱۰. امور دنیا درهم شکسته

«وَأَنْفِصَامٍ مِنْ حَلَقَتِهَا»^۱

حلقه‌هایش درهم شکسته بود.

نکته

- واژه «حلقه» کنایه از نظام دنیا و مردم آن به وسیله قوانین الهی و ادیان آسمانی است و کلمه «انفصام» اشاره به تباهی این نظام است.^۲

۱۳. ۱۱. گسستگی اسباب دنیا

«وَأَنْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا»^۳

اسبابش از هم گسیخته بود.

نکته‌ها

- «سبب» همان طناب یا زنجیری است که با آن نظم و اتصال برقرار می‌کنند. طناب از موهای زیادی تشکیل شده که کم‌کم باز می‌شود و طناب پاره می‌گردد. در این عبارت می‌گوید آن طنابی که نظم دنیا را برقرار کرده بود، منظورش همان قوانین الهی و قوانینی است که مطابق عقل و منطق است و نظم را در بشر برقرار می‌کرد و مطابق فطرت انسان‌ها هم بود. این عبارت کنایه از این است که در انتها شیرازه دنیا از هم می‌پاشد.
- مراد امام علیه السلام از جمله «و انتشار من سببها» رواج اسباب فساد در این نظام‌های الهی است؛ زیرا زندگی درست و سودمند در دنیا زمانی تحقق می‌یابد که بر اساس قوانین شرعی و احکام آسمانی باشد.^۴

۱۳. ۱۲. پوسیدگی نشانه‌ها

«وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا»^۵

پرچم‌هایش کهنه و پوسیده شده بود.

۱. انْفِصَامٌ: جدا شدن.

حَلَقَتِهَا: گردی هر چیز، در اینجا به معنای حلقه‌ای از طناب است که به جای دستگیره استفاده می‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۷.

۳. أَنْتِشَارٌ: پراکنده شدن؛ از ماده «نَشَرَ» به معنای پخش شدن، متلاشی شدن.

سَبَبُهَا: اسباب؛ معنای جمع دارد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۷.

۵. عَفَاءٌ: کهنه شده؛ به معنای مصدری و اسم مصدری به کار می‌رود؛ یعنی زوال و اضمحلال. عفو و گذشت نیز از همین معنا گرفته شده است؛ زیرا بر اثر عفو، گناهان گذشته مضمحل می‌شود.

۱۳. ۱۳. آشکار شدن زشتی‌ها

«وَتَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا»^۱

عیوبش آشکار شده بود.

نکته

- حضرت می‌فرماید که کهنه شدن علامت‌ها و ظاهر شدن زشتی‌های دنیا و به کوتاهی گرایدن بلندی آن، همه از علامت‌های ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

۱۳. ۱۴. کوتاهی عمر روزگار

«وَقَصْرِ مِنْ طُولِهَا»^۲

و طول عمرش به کوتاهی گرایده است.

نکته

- زیرا دنیا تنها زمانی طولانی و پایدار و از صلاح برخوردار است که قوانین الهی در آن حکم‌فرما باشد؛ بنابراین کوتاهی و ناپایداری آن هنگامی است که نظام شرعی بر آن حکومت نداشته و تباهی آن را فراگرفته باشد.^۳

۱۴. نقش رسالت پیامبر در آن دوران

۱. ۱۴. ابلاغ رسالت

«جَعَلَهُ اللَّهُ [سُبْحَانَهُ] بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ»

در این هنگام خداوند سبحان او را فرستاد تا پیامش را به مردم برساند.

نکته

- ضمیر در «جَعَلَهُ» به خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بر می‌گردد؛ یعنی وقتی که راحتی دنیا از میان رفت و دنیا به طرف سقوط کشیده شد و مدت دنیا در شرف تمام شدن بود و علامت‌های آخرت نزدیک می‌شد و عمر طولانی دنیا کوتاه می‌شد، خداوند پیامبر را فرستاد تا رسالت او را به مردم برساند و امت اسلام را به کرامت برساند و به آن‌ها عظمت بدهد.

۱. عَوْرَاتِهَا: عیب‌ها؛ جمع «عورة» به معنای زشتی است؛ السوءة و کلّ امر یستحی منه.

۲. طُولُهَا: امتداد آن؛ ضد «قصر» و به معنای درازا و بلندی است؛ الامتداد یقول طال الشيء؛ طولاً بالضمّ امتدّ و خلاف العرض، و فی بعض النسخ من طولها وزان عنب و هو حبل تشدّ به قائمة الذّابة أو تشدّ و تمسک طرفه و ترسلها ترعى، و طال طولک و طیلک و طیلک آی عمرک أو مکثک أو غیبتک.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۷.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۱ و بر پیامبر جز ابلاغ آشکار [وظیفه‌ای] نیست.
- ◇ ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۲ بر تو فقط ابلاغ آشکار است.

۱۴. ۲. سبب کرامت

«وَكِرَامَةً لِّأُمَّتِهِ»

و سبب کرامت و افتخار امتش قرار داد.

نکته

- او را سبب بزرگواری امت خود گردانید؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ مردم خود را برای به دست آوردن عزت کامل و کرامت پایدار دعوت می‌کرد و مایه ارجمندی آنان گردید.^۳

۱۴. ۳. همچون فصل بهار

«وَرَبِيعًا لِّأَهْلِ زَمَانِهِ»

و بهاری برای مردم روزگارش بود.

استعاره

مستعار: ربیع

مستعار منه: بهجت و سرور

مستعار له: پیامبر

جامع: واژه «ربیع» برای رسول اکرم ﷺ استعاره آورده؛ زیرا همان‌گونه که فرارسیدن فصل بهار به سبب سرسبز شدن زمین و رویش چراگاه‌ها مایه خوشحالی چهارپایان و چاقی و فربهی آنهاست، پیامبر اکرم ﷺ نیز برای مسلمانان و دانشمندان موجب بهجت و سرور، و سبب برخورداری و کامیابی هرچه بیشتر آنها از دانش و حکمت بوده است.

۱۴. ۴. مایه سربلندی

«وَرَفْعَةً لِّأَعْوَانِهِ»^۱

و مایه سربلندی یاران بود.

۱۴. ۵. اسباب شرف

«وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ»

و موجب شرف یارانش بود.

۱. عنکبوت، ۱۸.

۲. نحل، ۸۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۸.

۱. رَفْعَةً: بالا برنده.



۱۵.۲. زوال ناپذیری قرآن

«وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقُدهُ»^۱

چراغی که فروغ آن زوال نپذیرد.

نکته

- این عبارت بیان می‌دارد که هیچ‌وقت از روشنائی قرآن کم نمی‌شود و خاموش نمی‌گردد. قرآن مانند تورات و انجیل نیست که به مرور زمان به دست تحریف‌کنندگان نابود شود و قرآن در این مورد فرموده است ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲

مشابه

- ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۳ قطعاً برای شما از جانب خدا روشنائی و کتابی روشنگر آمده است.
- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^۴ ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به‌سوی شما نوری تابناک فروفرستاده‌ایم.

۱۵.۳. دریای ژرفناک

«وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ»

دریایی که ژرفایش درک نشود.

نکته

- اشاره به اسرار پنهانی و دقایق علوم است که فقط خاصان درگاه الهی به آن می‌رسند و هرچه علم پیشرفت کند و عقل بشر شکوفاتر شود، باز هم به عمق معانی آن نمی‌رسند.

۱. لَا يَخْبُو: خاموش نمی‌شود؛ از ماده «خَبَو» به معنای خاموش شدن گرفته شده است.
تَوْقُد: افروختگی، شعله‌ور شدن.

۲. حجر، ۹.

۳. مانند، ۱۵.

۴. نساء، ۱۷۴.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۰۶.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقُدهُ وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ وَمِنْهَا جَاءَ لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ وَشُعَاعًا لَا يَظْلِمُ ضَوْؤُهُ وَفُوقَانًا لَا يُخْمدُ بُرْهَانُهُ وَتَبْيَانًا لَا تُهْدمُ أَرْكَانُهُ وَشِفَاءً لَا تُخْشى أَسْقَامُهُ وَعِزًّا لَا تُهْزمُ أَنْصَارُهُ وَحَقًّا لَا تُخْذلُ أَعْوَانُهُ فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ وَتَبَايِعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ وَأَثَافِي الْإِسْلَامِ وَبُئْيَانُهُ وَأُودِيَةُ الْحَقِّ وَغِيْطَانُهُ وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَمَنَاهِلٌ لَا يَغِيْضُهَا الْوَارِدُونَ وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجُهَا الْمُسَافِرُونَ وَأَعْلَامٌ لَا يَغْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَظَمَةِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَمَحَاجٍ لَطُرُقِ الصُّلَحَاءِ وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَحَبْلًا وَثِيقًا عَزُوثُهُ وَمَعْقِلًا مَنِيْعًا ذُرُوثُهُ وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَسَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَهُدًى لِمَنْ اتَّخَذَهُ وَغُدْرًا لِمَنْ اتَّخَذَهُ وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ وَجَنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

۱۵. ویژگی‌های مهم قرآن

۱۵.۱. نوری بدون خاموشی

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ»^۱

سپس خداوند قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، نوری که چراغ‌هایش خاموش نگردد.

نکته‌ها

- مراد آن حضرت نور علم و اخلاق است که قرآن مشتمل بر آن‌هاست.^۲
- در این جمله حضرت با آوردن کلمه «انزل» که به معنای «پایین فرستادن» است، اشاره به این معنا فرموده که قرآن از عالم بالا فروفرستاده شده است.
- اینکه «مَصَابِيح» را به صورت جمع آورده به این دلیل است که قرآن هر دستورش به منزله یک چراغ است و هر دستورش در یک جهت راهنمای بشر به سوی سعادت است؛ پس قرآن با آن همه دستورات سعادت‌بخشی که دارد، کتابی سرشار از نور است.

۱. لَا تُطْفَأُ: خاموش نمی‌شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۷۸.

مشابه

- ♦ در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «لَا تُخْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلِي غَرَائِبُهُ»^۱ عجایب آن شمردنی نیست و غرایب آن فرسودگی ندارد.
- ♦ امام صادق علیه السلام: «فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲ قرآن در هر زمانی نو است و نزد هر قوم و ملتی تا روز قیامت تازه و پرتراوت است.

استعاره

مستعار: بحر

مستعار منه: عمق و ژرفنا؛ محل گوهرهای گران بها

مستعار له: قرآن

جامع: «بحر» از دو نظر برای قرآن استعاره شده است، یکی از نظر عمق اسرار آن است و همان گونه که با فرو رفتن در دریای ژرف به قعر آن نمی توان رسید، خردها و اندیشه ها نیز از اینکه بر اسرار قرآن احاطه پیدا کنند و به عمق معانی و مقاصد آن برسند ناتوانند؛ دیگر به ملاحظه این است که قرآن معدن نفایس علوم و فضایل است، همان گونه که دریا محل گوهرهای گران بهاست.

۴.۱۵. راهی بدون گمراهی

«وَمِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجَهُ»^۳

و راهی که پیمودنش به گمراهی نمی انجامد.

نکته

- اشاره به این است که کسانی که از طریق واضح و صراط مستقیم الهی بهره گیرند، هرگز گرفتار گمراهی نمی شوند.^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۱۳.

۳. مِنْهَا جَا: راهها؛ به راه روشن و آشکار گفته می شود؛ از ماده «نَهَج» به معنای پیمودن چنین راهی است؛ المنهاج و النهج وزان فلس الطريق الواضح، و نهج الطريق نهجا من باب منع سلكه، و يضل من باب الافعال و في بعض النسخ بصيغة المجزء. لَا يُضِلُّ: گمراه نمی کند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۰۶.

مشابه

- ♦ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ»^۱ قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید، و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند، مژده می دهد.

۵.۱۵. روشنایی بدون تاریکی

«وَشُعَاعاً لَا يُظْلِمُ ضَوْءُهُ»

پرتوی که روشنایی آن تاریک نگردهد.

مشابه

- ♦ «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۲ و این کتاب را که روشنگر هرچیزی است بر تو نازل کردیم.

۶.۱۵. جداکننده حق از باطل

«وَفُوقَانَا لَا يُخَمِّدُ بُرْهَانُهُ»^۳

عاملی برای جداسازی حق از باطل که برهانش خاموش نگردهد.

نکته

- اشاره به این است که هنگامی که حق و باطل به هم آمیخته شود، آنچه مطابق قرآن است حق و آنچه مخالف آن است باطل.^۴

مشابه

- ♦ «هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ»^۵ مردم را راهبر، و [متضمن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است.

۱. اسراء، ۹.

۲. نحل، ۸۹.

۳. فُوقَان: دلیل قانع کننده؛ آنچه فاروق و جداکننده حق از باطل است.

لَا يُخَمِّدُ: خاموش نمی شود؛ از ماده «خمد، خمود» به معنای فرونشستن زبانه آتش است؛ فروکش نمی کند، بی تأثیر نمی شود؛ أَخَمَدَ، إِخْمَاداً النَّارَ: آتش را خاموش کرد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۰۶.

۵. بقره، ۱۸۵.

است: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطْبِئُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ»^۱

مشابه

- ❖ «قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ»^۲ به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست.
- ❖ «وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۳ و ما آنچه برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم.

۹.۱۵. شکست ناپذیر

«وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ»

عزتی که هرگز یارانش شکست نخورند.

نکته

- قرآن در بین مردم و امت پیروانی دارد که برای آن‌ها مایه عزت و شرافت است و هیچ گاه شکست نمی خورد. نمونه آشکار آن مسلمانان صدر اسلام هستند که بر دو ابرقدرت روم و ایران پیروز شدند. وقتی که مسلمانان صدر اسلام معتقد به آیه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»^۴ بودند که در مقابل نیروی عظیم دشمن ایستادگی کردند و آن‌ها را از پای درآوردند.

۱۰.۱۵. پیروزی یاران قرآن

«وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ»^۵

و حقی که مددکارانش مغلوب و خوار نشوند.

نکته

- مراد از یاران قرآن مسلمانان اند که آن را تصدیق کرده و به آن عزت یافته، و به آن پناه جسته، و بر طبق آن راه خدا را می پویند. آشکار است که این یار و یاوران را کسی نمی تواند شکست دهد، و خداوند هرگز آنان را بی کس و درمانده نخواهد گذاشت.^۶

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲. یونس، ۵۷.

۳. اسراء، ۸۲.

۴. بقره، ۲۴۹.

۵. لَا تُخْذَلُ: خوار نمی شود؛ از ماده «خَذَلَ» به معنای یاری کردن، بی یاور نمی شود، تنها گذاشته نمی شود.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۸۰.

استعاره

مستعار: خمود

مستعار منه: روشنگری

مستعار له: خمودی نپذیرفتن قرآن

جامع: واژه «خمود» استعاره است، زیرا ادله و براهین قرآنی از لحاظ تابندگی و روشنگری به آتش فروزانی شبیه است که شعله های روشنی بخش آن فرو نمی نشیند و امام (علیه السلام) این صفت آتش را که خمودی نمی پذیرد به قرآن نسبت داده است.

۷.۱۵. استواری ارکان

«وَتَبَيَّنَا لَا تُهْذَمُ أَرْكَانُهُ»^۱

بنایی که ارکانش منهدم نشود.

نکته

- مقصود این است که مبانی قرآن بر پایه هایی استوار است که هیچ وقت ویران نمی شود.

تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه به: بنایی محکم

وجه شبیه: قرآن تشبیه به بنایی شده است که ارکان و ستون های آن چنان مستحکم است که هرگز ویران نمی شود که این اشاره به جاودانگی تعلیمات قرآن است.

۸.۱۵. شفا بخش

«وَشِفَاءٌ لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ»^۲

درمانی که در آن بیم بیماری نباشد.

نکته

- پیامبر به منزله طبیب و قرآن شفای روح هاست و حضرت علی (علیه السلام) درباره پیامبر فرموده

۱. لَا تُهْذَمُ: از بین نمی رود.

أَرْكَانُ: پایه ها و ستون ها؛ جمع «رکن» است.

۲. لَا تُخْشَى: ترسیده نمی شود.

أَسْقَامُهُ: مریضی ها؛ جمع «سَقَم» یا «مَقَم» به معنای بیماری.

۱۱.۱۵. معدن ایمان

«فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ»^۱

قرآن معدن ایمان و کانون آن است.

نکته‌ها

- «مَعْدِنُ الْإِيمَانِ» اشاره به این است که دلایل معارف اسلامی از توحید و اثبات وجود خدا گرفته تا مسئله معاد به صورت گسترده آمده است.^۲
- ضمیر «هُوَ» به قرآن بازمی‌گردد؛ یعنی قرآن معدن ایمان است.
- «بُحْبُوحَتُهُ»: به معنای وسط و مرکز است و ضمیر متصل به آن به ایمان بازمی‌گردد؛ یعنی قرآن مرکز ایمان است.

۱۲.۱۵. قرآن چشمه دانش

«وَيَنْبِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ»

چشمه‌سارهای دانش و دریا‌های علم است.

نکته

- «يَنْبِيعُ» جمع «ينبوع» به معنای چشمه است. این کلمه از نظر ترکیب عطف به «معدن» در جمله پیشین است؛ بنابراین «هو» در ابتدای این جمله و جملات بعدی نیز هست.

۱۳.۱۵. باغ عدالت

«وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُذْرَانُهُ»^۳

و باغ‌های عدالت و برکه‌های عدل است.

نکته

- قرآن به «مسیل» یعنی محل عبور سیل تشبیه شده؛ زیرا همچنان که باران رحمت خدا از مسیل عبور می‌کند و در زمین‌های گود می‌ماند، قرآن نیز محل عبور رحمت خداست و در حقیقت قرآن را به بارانی که سبب حیات است، تشبیه کرده و همان‌طور که آب باران در زمین‌های گود می‌ماند و اطراف آن گیاهان فراوانی می‌روید قرآن نیز به هر قلبی که وارد شود، موجب روشن شدن آن و هدایت در راه خدا می‌شود.

۱. بُحْبُوحَة: وسط؛ کانون و وسط چیزی.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۰۹.

۳. رِيَاضٌ: باغ‌ها؛ جمع «روضة» به معنای باغ است.

غُذْرَان: محلی که در آن آب جمع می‌شود؛ جمع «غدير» به معنای آبگیر و برکه است و به معنای رودخانه نیز آمده است و در اصل گودالی است که بر اثر سیل، آب در آن جمع می‌شود؛ جمع الغدير و هو النهر.

تشبیه

مشبه: عدالت

مشبه‌به: باغ و استخر

وجه شبیه: امام علی (ع) عدالت را تشبیه به باغ و استخرهایی کرده که باغ را آبیاری می‌کند و به یقین جامعه‌ای که عدالت در آن اجرا می‌شود، همان زیبایی باغ و خرمی و طراوت ناشی از آبیاری کافی است و جامعه‌ای که غرق ظلم و تبعیض گردد، به بیابان خشک و سوزان و خالی از آب و علف می‌ماند.

۱۴.۱۵. پایه‌های اسلام

«وَأُثْفِي الْإِسْلَامَ وَبُنْيَانُهُ»^۱

آبگیرهای آن، پایه‌های اساسی اسلام است.

۱۵.۱۵. دشت سرسبز دین

«وَأُودِيَةُ الْحَقِّ وَغَيْطَانُهُ»^۲

و نهرهای حق و دشت‌های خرم و سرسبز دین است.

استعاره

مستعار: اودیه

مستعارمنه: محل دسترسی

مستعارله: قرآن

جامع: قرآن، معدن حق و محل دسترسی به آن است؛ همچنان که دره‌ها و زمین‌های هموار جایگاه آب و گیاه است.

۱. أُثْفِي: سنگی که دیگر روی آن قرار می‌گیرد؛ جمع «أثفیه» از ماده «أثف» به معنای ثبات و استقرار گرفته شده و «أثفیه» به سنگ‌های ثابتی گفته می‌شود که دیگر را روی آن می‌گذارند. گاه این واژه به سه پایه هم اطلاق می‌گردد؛ بفتح الهمزة و تشدید الیاء کأثاف جمع الاثفیه بالضم و بالكسر و هو الحجر یوضع علیه القدر و الاثافی الأحجار الموضع علیها القدر علی شکل مثلث.

۲. أُودِيَةُ: نهرها، وادی‌ها؛ جمع «وادی» به معنای دره که مسیر آب است. مشتق از «وَدی» به معنای جاری شد. غَيْطَان: سرزمین صاف و محکم؛ جمع «غیط» به معنای شدت و زمین وسیع است.

افرادی که به قرآن پناه می آورند، گمراه نمی شوند و به راه حق و حقیقت هدایت می شوند.

۱۵. ۲۰. پنهان نبودن نشانه های قرآن

«وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ»^۱

و نشانه هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی ماند.

نکته

- در این عبارت حضرت قرآن را تشبیه فرموده اند به تابلوهایی که رونندگان یک جاده را هدایت می کند و اگر به آن علائم توجه کنند، هیچ گاه گمراه نمی شوند و این گونه معنا می شود که قرآن برای پیمایندگان راه سعادت چنان راهنمایی است که حتی کورها را هم هدایت و راهنمایی می کند.

۱۵. ۲۱. زمین مرتفع

«وَأَكَاْمٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ»^۲

تپه هایی است که رونندگان راه حق از آن تجاوز نکنند.

نکته

- حضرت فرموده قرآن مانند آن سنگ چین های کنار راه، راهنمایی است که مسافران و روی آورندگان آن راه هرگز از آن تجاوز نمی کنند.

استعاره

مستعار: اعلام؛ آكام

مستعار منه: راهنما

مستعار له: دلایل و اماراتی که در طریق شناخت قرآن و احکام آن وجود دارد

جامع: همچنان که نشانه ها و کوه ها رهروان را در راه ها راهنمایی می کنند، این ادله و امارات نیز بیانگر احکام و راهنمای مقاصد قرآن هستند.

۱. السَّائِرُونَ: سیرکننده ها.

۲. أَكَاْمٌ: تپه ها؛ به معنای «اکمه» به معنای تپه بلندی است که از سنگ یا شن تشکیل شده باشد؛ بالتحریک التلّ، و قیل: شرفة کالترابیه و هو ما اجتمع من الحجارة فی مکان واحد، و ربما غلط و الجمع اکم و اکمات مثل قصبة و قصب و قصبات و جمع الاکم اکام مثل جبل و جبال، و جمع الاکام اکم بضمتین مثل کتاب و کتب و جمع الاکم اکام مثل عنق و أعناق هكذا قال الفيومي.

لَا يَجُوزُ: عبور نمی کند.

الْقَاصِدُ: مسافر و روی آورنده.

۱۵. ۱۶. دریای بی پایان

«وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ»^۱

دریایی است که هرچه از آن برگیرند، پایان نمی گیرد.

۱۵. ۱۷. چشمه های کاستی ناپذیر

«وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ»^۲

و چشمه هایی است که هرچه از آن بردارند کم نمی شود.

۱۵. ۱۸. آبشخور قرآن

«وَمَنَاهِلٌ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ»^۳

و آبشخورهایی که هرچه از آن برکشند، فروکش نکند.

۱۵. ۱۹. هدایت رونندگان راه قرآن

«وَمَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ»^۴

منزل هایی است که مسافران راهش را گم نکنند.

نکته

- در این جمله مردم به مسافران و قرآن به منازل تشبیه شده است و مقصود این است که

۱. لَا يَنْزِفُ: تمام نمی کند؛ از ریشه «نَزَف» به معنای آب از چیزی کشیدن است؛ «مستنزفون» به کسانی گفته می شود که آب را آن قدر از چاه یا استخر می کشند که پایان می گیرد.

الْمُسْتَنْزِفُونَ: کشندگان آب؛ کسانی که بخواهند تمام آب آن را بکشند؛ از ماده «نَزَف» به معنای برکشیدن کامل است؛ «منتزفون» اسم فاعل از همان لغت است.

۲. لَا يُنْضِبُ: کم نمی کند؛ در اصل از ریشه «نَضَب» به معنای فرورفتن آب در زمین است و جمله «لا ينضبها» مفهومش این است که آب آن چشمه ها را پایان نمی دهد؛ الماء نضوبا من باب قعد غار فی الأرض و ينضب بالكسر من باب ضرب لغة.

الْمَاتِحُونَ: کشندگان آب؛ جمع «ماتح» از ریشه «مَتَح» به معنای آب کشیدن از چاه یا چشمه است. اگر بخواهند از چاهی آب بردارند دو صورت دارد: اگر از همان بالای چاه آب بردارند «ماتح» می گویند و اگر بروند پایین و آب بردارند «مابح» گفته می شود.

۳. مَنَاهِلٌ: آبگاه ها؛ جمع «منهل».

لَا يَغِيضُ: کم نمی کند؛ از ماده «غِيض» در اصل به معنای فروکش کردن و فروبردن به صورت لازم و متعدی است و در جمله بالا به معنای کاستن آمده است؛ الماء غيضا من باب سار نضب و قلّ، و غاضه الله بتعدّي ولا يتعدّي فالماء مغيض قال الشارح المعترلی و روی لا يغيضها بالضمّ علی قول من قال أغضت الماء و هی لغة غیر مشهورة.

الْوَارِدُونَ: به کسانی که از راه می رسند گفته می شود؛ جمع «وارد».

۴. مَنَازِلٌ: به محلی می گویند که مسافر برای رفع خستگی در آن به طور موقت پیاده می شود؛ جمع «منزل» است.

۲۱.۱۵. فروشاننده عطش دانشمندان

«جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ»^۱

خداوند آن را فروشاننده عطش دانشمندان قرار داد.

استعاره

مستعار: ری

مستعارمنه: سیراب کردن

مستعارله: قرآن

جامع: واژه «ری» را استعاره برای قرآن آورده؛ زیرا همان گونه که آب رنج تشنگی را برطرف می کند، قرآن درد نادانی را از نفوس بشری می زداید.

۲۲.۱۵. بهار دل ها

«وَرَبَّيْعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ»

بهار دل های فقیهان است.

نکته

● در این جمله، قرآن به فصل بهار تشبیه شده؛ یعنی قرآن برای فقها و موشکافان همانند بهار، فصلی پرفایده است که در آن به علوم قرآن دست می یابند و از نسیم روح بخش آن لذت می برند. علوم قرآن برای مردمان فقیه بهار پرثمر است.

۲۳.۱۵. جاده های وسیع

«وَمَحَاجٍ لِّطُرُقِ الصَّالِحِينَ»^۲

و جاده های وسیع صالحان قرار داده است.

۲۴.۱۵. داروی شفا بخش

«وَدَوَاءٍ لِّئِسِّ بَعْدَهُ دَاءٌ»

دارویی است که با بهره گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی ماند.

نکته

● معمولاً بعد از هر درمانی امراض مختلفی وجود دارد. حضرت با بیان این جمله این



نکته را گوشزد کرده است که اگر قرآن دوی امراض است اما درمانی است که بعد از آن عوارض و بلاهای گوناگونی وجود ندارد.

۲۵.۱۵. روشنایی مطلق

«وَنُورًا لِّئِسِّ مَعَهُ ظُلْمَةٌ»

و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود.

۲۶.۱۵. دستاویزی مطمئن

«وَحَبْلًا وَثِيقًا عَزُوتُهُ»^۱

ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن است.

مشابه

◇ ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.

۲۷.۱۵. پناهگاه

«وَمَعْقِلًا مِّنِيْعًا ذُرْوَتُهُ»^۳

و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن می شود.

نکته

● اصولاً وقتی که انسان از خطر یا دشمن به پناهگاه پناه می برد باید به نحوی باشد که از خطر مصون بماند. در این جمله حضرت می فرماید قرآن پناهگاهی است که بلندای آن از هجوم دشمنان به درون آن جلوگیری می کند.

تشبیه

مشبه: قرآن

مشبه به: معقل (پناهگاه)

وجه شبیه: مصونیت انسان از مخاطرات. حضرت در اینجا قرآن را به دژ محکمی تشبیه کرده که بر فراز کوه بلندی قرار دارد و رهروان این راه همچون کوهنوردان باید

۱. حَبْلًا: طنابی که در این گونه تعبیرها به معنای طناب نجات غریق است.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. مَعْقِل: پناهگاه، سنگر؛ از ریشه «عقل» به معنای بازداشتن گرفته شده، زیرا پناهگاه انسان را از گزند حوادث دور می کند. مَنِيع: بلندمرتبه؛ جلوگیری کننده از تجاوز دشمن؛ صفت مشبهه از ماده «منع» است به معنای جلوگیری و منع کننده ذُرْوَتُهُ: دیوار بلند؛ قلّه کوه و بلندترین جای هر چیز.

و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید.

نکته

- اشاره به این است که نه تنها انسان در عقاید و اعمال خود می تواند تکیه به قرآن کند، بلکه براهین قرآنی در مقابل مخالفان، خواه در مبدأ و معاد باشد و خواه در برنامه های زندگی، بهترین برهان است.^۱

۱۵. ۳۳. قرآن شاهد و گواه

«و شَاهِدًا لِّمَنْ خَاصَمَ بِهِ»^۲

و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد.

نکته

- تأکید بر این دارد که هرکس قرآن را شاهد و گواه خود در برابر خصم بگیرد، بهترین شاهد محسوب خواهد شد.^۳

۱۶. نتیجه احتجاج با قرآن

۱. ۱۶. پیروزی

«و فَلَجًا لِّمَنْ حَاجَّ بِهِ»^۴

و سبب پیروزی است برای آن کس که به آن احتجاج کند.

۱. ۱۶. نجات دهنده

«و حَامِلًا لِّمَنْ حَمَلَهُ»

قرآن نجات دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند.

نکته

- کسانی که در دنیا حامل معارف قرآن و حافظ آیات آن هستند، قرآن در قیامت حامل و نگهدارنده آن هاست.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۱۴.

۲. خَاصَمَ: احتجاج کرد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۱۴.

۴. فَلَجًا: پیروزی و ظفر؛ بِالضَّمِّ اسم من الفلج و هو الظفر و الفوز و فلج بحجته أثبتتها، و أفلح الله حجته أظهرها. حَاجَّ: استدلال کرد.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۸۴.

از طناب های محکمی که به نقاط بالاتر کوه بسته می شود و دستگیره های محکمی دارد، استفاده کنند تا به آن دژ برسند و آن دژ در جایی قرار دارد که دشمن به آن دست نمی یابد و هرکس در سایه آن قرار گیرد، قدرتی شکست ناپذیر می یابد و آن کس که در آن وارد شود، سالم می ماند.

۱۵. ۲۸. عزت و قدرت

«و عِزًّا لِّمَنْ تَوَلَّاهُ»

و عزت و قدرتی است برای کسی که تحت ولایتش قرار گیرد.

۱۵. ۲۹. محل امن

«و سِلْمًا لِّمَنْ دَخَلَهُ»^۱

ایمنی و سلامتی برای هرکه به آن راه یابد.

نکته

- ورود قرآن بر افراد به معنای گرایش انسان ها به قرآن است. هرکس که به قرآن گرایش پیدا کند از هجوم حوادث و امراض روحی محفوظ مانده و سلامت خواهد بود.

۱۵. ۳۰. راهنما بودن قرآن

«و هُدًى لِّمَنِ اتَّبَمَّ بِهِ»^۲

قرآن راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند.

۱۵. ۳۱. عذر بودن قرآن

«و عُذْرًا لِّمَنِ اتَّخَذَهُ»^۳

عذری برای هرکه آن را مرام خویش سازد.

نکته

- در روز قیامت خداوند با همه افراد محابّه خواهد کرد. حال هرکسی که در دنیا به قرآن عمل کرده و قرآن را الگوی خود قرار داده باشد در قیامت عذر خوبی دارد که من به قرآن عمل کرده ام.

۱۵. ۳۲. برهان

«و بُرْهَانًا لِّمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ»

۱. سِلْمًا: محل سالم ماندن.

۲. اتَّبَمَّ بِهِ: اقتدا کرد به آن.

۳. اتَّخَذَ: منتسب کرد، پذیرش مذهب و آیین؛ از ریشه «نحله» به معنای ایمان و مذهب گرفتن است.



۲.۱۶. مرکب راهوار

«وَمَطِيَّةٌ لِّمَنْ أَعْمَلَهُ»^۱

و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد.

نکته

- کسی که قرآن را به کار گیرد، قرآن همانند شتر راهواری که انسان را از بیابان و شنزار نجات می‌دهد، در روز قیامت او را از نگرانی‌های آن روز نجات خواهد داد.

استعاره

مستعار: مطیه

مستعارمنه: نجات دادن

مستعارله: برای قرآن از نظر اینکه نجات‌دهنده است

جامع: همچنان که به‌کارگیری مرکب سواری در راه‌های دورودراز موجب رهایی از خطر است عمل به دستورات قرآن نیز موجب نجات انسان و سعادت او می‌شود.

۳.۱۶. نشانه افتخار

«وَأَيَّةٌ لِّمَنْ تَوَسَّعَ»^۲

نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه‌گذاری کند.

نکته

- این سخن از نظر تدبیر و اندیشیدن در مثل‌ها و داستان‌ها و آیات قرآن است؛ زیرا در این‌ها نشانه‌ها و عبرت‌هاست.^۳

مشابه

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^۴ به‌یقین، در این [کیفر] برای هوشیاران عبرت‌هاست.

۱. مَطِيَّةٌ: مرکب راهوار؛ حیوان سواری.

أَعْمَلَ: به کار انداختن و به کار گرفتن.

۲. تَوَسَّعَ: علامت‌گذاری کرد؛ از «وَسَمَ» به‌معنای علامت‌گذاری گرفته شده است. این ماده گاه به‌معنای زیبایی نیز به کار می‌رود.

۳. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۳۸۴.

۴. حجر، ۷۵.

۴.۱۶. سپری مطمئن

«وَجُنَّةٌ لِّمَنْ اسْتَلَّامٌ»^۱

و سپری مطمئن برای هرکه آن را به تن کند.

نکته

- واژه «اسْتَلَّامٌ» کنایه از مجهز شدن به سلاح قرآن است.^۲

۵.۱۶. دانش پرارزش

«وَعِلْمًا لِّمَنْ وَعَى»^۳

دانشی برای هرکه آن را به خاطر سپارد.

۶.۱۶. گفتاری والا

«وَحَدِيثًا لِّمَنْ رَوَى»

و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید.

نکته

- اشاره به حدیث نقلی و احادیثی که از ناحیه وحی به دست آمده است.^۴

مشابه

﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^۵ و راست‌گوتر از خدا در سخن کیست؟﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾^۶ پس اگر راست می‌گویند، سخنی مثل آن بیاورند.

۷.۱۶. بهترین قاضی

«وَحُكْمًا لِّمَنْ قَضَى»

و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند.

۱. اسْتَلَّامٌ: زره پوشید؛ از ریشه «لَنَمَ» به‌معنای جمع کردن و التیام بخشیدن و هماهنگ نمودن میان دو چیز است و «استلام» به‌معنای پوشیدن زره یا سایر ابزار جنگ است، گویی میان این ابزار و بدن خود هماهنگی ایجاد می‌کند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۳۸۴.

۳. وَعَى: حفظ کرد، نگه داشت، آگاه شد؛ الحدیث وعیا من باب وعد حفظه و جمعه و تدبیره.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۱۵.

۵. نساء، ۸۷.

۶. طور، ۳۴.



خطبه ۱۹۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۳۷ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: وصیت به نماز^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۲.

پیشگفتار خطبه

این خطبه سفارش و تشویق بر سه امر است: ۱. درباره نماز که دستور داده است به آن توجه کامل داشته و بر آن محافظت شود؛ زیرا انسان برای نظم حال و مراقبت از ضمیر خود در هنگام نماز به توجه و محافظت نیازمند است تا مبادا وسوسه‌های شیطانی نمازش را به ریا و خودنمایی بیالاید یا توجه او را از نماز به سویی دیگر معطوف سازد؛ ۲. محافظت بر اوقات نماز و ادای واجبات و ارکان آن به گونه‌ای که شایسته است؛ ۳. کوشش در زیاد به جا آوردن نماز و تقرب جستن به درگاه باری تعالی به وسیله آن است؛ زیرا نماز برترین عبادت‌ها و بالاترین وسیله تقرب جستن به اوست.

نکته

● احکامی که قاضیان در داوری‌های خود بدان نیاز دارند در قرآن است. به جای واژه «حُکماً»، «حُکماً» نیز روایت شده و در این صورت معنا این است که قرآن داوری است که قاضیان بدان رجوع می‌کنند و نمی‌توانند پا از حکم او بیرون گذارند.^۱

مشابه

◇ ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هرچند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد.

◇ ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۳ نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۳۸۵.

۲. نساء، ۱۳۵.

۳. مائده، ۸.

مشابه

◇ ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾^۱ نمازها و نماز میانه را پاس دارید.

۱.۳. زیاد نماز خواندن

﴿وَأَسْتَكْثِرُوا مِنْهَا﴾^۲

بسیار نماز بخوانید.

مشابه

◇ روایت معروف نبوی ﷺ آمده است: «الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْثَرَ»^۳ نماز بهترین کار است. هرکس بخواهد به مقدار کم به جا می‌آورد و هرکس بخواهد به مقدار زیاد.

◇ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الصَّلَاةُ وَالْبِرُّ وَالْجِهَادُ»^۴ بهترین اعمال نزد خداوند متعال نماز است و نیکوکاری و جهاد.

۱.۴. تقرب به خدا به وسیله نماز

﴿وَتَقَرَّبُوا بِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾^۵

و به وسیله آن به خدا تقرب جویند؛ زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات مخصوص واجب است.

مشابه

◇ ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾^۶ نماز بر مؤمنان در وقت‌های معین واجب گشته است.

◇ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»^۷ نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری است.

۱. بقره، ۲۳۸.

۲. استکثروا: زیاد بخوانید.

۳. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴۰.

۵. تقرَّبوا: نزدیکی بجویند.

کتاباً: نوشته شده، واجب.

مَوْقُوتًا: وقت برای آن قرار داده شده یا مقرر و تعیین شده.

۶. نساء، ۱۰۳.

۷. کافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سَأَلُوا مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ إِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبُ حَتَّ الْوَرَقِ وَ تَطْلُقُهَا إِبْلَاقُ الرَّبِّ وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَمَةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَ لَا قُوَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَ لَا مَالٌ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ رَجُلًا لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَصَبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

۱. نماز

۱.۱. مراعات نماز

﴿تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ﴾^۱

امر نماز را مراعات کنید.

نکته

● منظور از «تعاهد» سرکشی و اصلاح کردن است. این تعبیر در مورد کسی که به املاک و مزارع خود سرکشی کرده و در اصلاح آن می‌کوشد به کار می‌رود؛ بنابراین جمله بالا اشاره به این است که آموزش‌های خود را در مورد واجبات و مستحبات و مکروهات نماز ادامه دهید به گونه‌ای که هر روز نماز شما از نمازهای روزهای گذشته بهتر باشد.^۲

۱.۲. محافظت از نماز

﴿وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا﴾

و در محافظت آن بکوشید.

۱. تعاهدوا: مراعات کنید؛ عهد خود را تجدید کنید، توجه کنید و در نظر بگیرید؛ و روی تعهدوا بدله یقال تعهدت الشیء و تعاهدته ترددت إليه و تفقدته و أصلحته، و حقیقتة تجدید العهد به. و فی الدعاء عند الحجر الأسود: میثاقی تعهدتہ لشهد لی بالموافاة يوم القيامة، و فی رواية العلل عن أبي عبد الله عليه السلام تعاهدته بدله، أى جددت العهد به، قال الفيومي: قال الفارابي: تعهدته أفصح من تعاهدته، و قال ابن فارس و لا يقال تعاهدته، لأنّ التعاهد لا يكون إلا من اثنين و يرده كلام أمير المؤمنين عليه السلام على رواية السيد، و دعاء الحجر على رواية العلل و ما فی الحديث من قوله: تعاهدوا نعالكم عند أبواب مساجدکم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۲۵.

نکته

● حضرت در این جمله گناهان را به ریسمان تشبیه فرموده که همان‌گونه که ریسمان از خسارت زدن حیوان جلوگیری می‌کند، این گناہانی هم که شیطان به گردن ما می‌اندازد ما را از رسیدن به مقصود اصلی که کمال و تعالی است، باز می‌دارد ولی نماز زنجیرهای شیطان را برمی‌دارد و ما را آزاد می‌کند.

۱.۲. تشبیه نماز به نهر آب

«وَسَبَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَمَةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ»^۱

رسول خدا ﷺ نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه کرده که بر در خانه انسان است و او شبانه‌روزی پنج بار خود را در آن می‌شوید، آیا دیگر هیچ آلودگی در او باقی خواهد ماند؟

مشابه

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۲ نماز انسان را از فحشا و منکرات باز می‌دارد.

تشبیه

مشبه: نماز

مشبه‌به: چشمه آب

وجه شبه: کلمه «حَمَّة» به معنای چشمه آب گرمی که به عنوان درمان استفاده می‌شود. امام نماز را به چشمه آب خاصی تشبیه می‌کند که آثار فوق‌العاده‌ای در زدودن آلودگی‌ها دارد.

۱.۸. نماز؛ اولویت مؤمن

«وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رَجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ»^۱ رَجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ

۱. شَبَّهَ: تشبیه نمود.

حَمَّة: چشمه آب گرم؛ بفتح الحاء المهملة كل عين فيها ماء حار ينبع يستشفى بها الأعداء، وفي بعض النسخ بالجيم وهي البئر الكثيرة الماء.

فَمَا عَسَى: «ما» به معنای استفهام و «عسى» از افعال مقاربه و فاعل آن ضمیری است که به «ما» برمی‌گردد.

الدَّرَنِ: چرک و آلودگی؛ محرکة الوسخ.

۲. عنكبوت، ۴۵.

۱.۵. دلیل اهتمام به نماز

«أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۱

مگر پاسخ دوزخیان را نشنیدید که وقتی از آنان پرسیده می‌شود: «چه چیز شما را وارد جهنم کرد؟ می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم».

مشابه

«وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمُسْكِينِ»^۲ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»^۳

و به درویشان طعام نمی‌دادیم و با آنان که سخن باطل می‌گفتند هم‌آواز می‌شدیم و روز قیامت را دروغ می‌انگاشتیم.

۱.۶. آثار نماز

۱.۶.۱. ریزش گناه

«وَإِنَّهَا لَتَنَحُّ الذُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقِ»^۴

نماز گناهان را فرومی‌ریزد، همچون فروریختن برگ از درختان.

۱.۶.۲. گشاینده طناب معاصی

«وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرَّبْقِ»^۵

ریسمان معصیت را از گردن گناهکاران می‌گشاید آن‌گونه که مهار از گردن حیوانات باز می‌شود.

۱. أَلَا تَسْمَعُونَ: آیا نمی‌شنوید.

سَلَكَ: انداخت، قرار داد، داخل کرد.

سَقَر: دوزخ؛ در اصل از «سقر» به معنای دگرگون شدن و ذوب گشتن و تغییر رنگ دادن و آزار دیدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده است و چون جهنم این آثار را به نحو اشد دارد، یکی از نام‌هایش «سقر» است. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که «سقر» نام بخش خاصی از دوزخ است که جایگاه متکبران است.

۲. مدثر، ۴۴ تا ۴۶.

۳. لَتَنَحُّ: می‌ریزد؛ در اصل به معنای جدا کردن برگ‌های درختان است و گاه در جدا کردن اشیای دیگر نیز به کار می‌رود. حَتَّى الْوَرَقِ: ریختن برگ‌ها؛ الرّجل الورق من الشجر حتا من باب مدّ أسقطه و أزاله، و تحاتت الشجرة تساقط ورقها.

۴. تُطْلِقُ: آزاد می‌کند.

الرَّبْق: بندگان؛ جمع «ربق» به معنای طنابی است که دستاويزهای متعددی در آن است و معمولاً هنگامی که می‌خواهند حیوانات را به صف کنند هر کدام را به یکی از آن دستاويزها می‌بندند؛ وزان عنب جمع ربق بالكسر وزان حمل جبل فيه عذّة عری یشدّ به البهم، و كل عروّة ربقة.

الصَّلَاةُ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ^۱

کسانی از مؤمنان قدر نماز را شناختند که زیور و زیبایی متاع دنیا و چشم‌روشنی‌هایی چون فرزندان و اموال آنان را از نماز بازداشت و به خود مشغول نساخت که خدای سبحان می‌فرماید: «مردانی که آنان را تجارت و دادوستد از ذکر خدا و اقامه نماز و ادای زکات باز نمی‌دارد.»

نکته‌ها

- کسانی که شیرینی ایمان و یقین به خداوند و لذت نزدیکی به او را درک کرده‌اند و به اسرار اهداف نماز پی برده‌اند، خداوند به همان اندازه به آن‌ها پاداش می‌دهد.^۳
- «قُرَّةُ عَيْنٍ»: یعنی چیزی که چشم انسان به وسیله آن آرام و قرار می‌گیرد. وقتی که انسان گم‌کرده‌ای دارد و حالت انتظاری نسبت به کسی یا چیزی دارد، چشمش این طرف و آن طرف می‌گردد تا اینکه گم‌کرده‌اش را پیدا کند وقتی پیدا کرد آرام می‌شود ولی مردان خدا حتی اگر بهترین مال و اولاد را هم داشته باشند باز هم نماز را بر همه این‌ها مقدم می‌دارند.
- اینکه «بیع» را بعد از «تجارت» ذکر فرموده، ذکر خاص بعد از عام است. تجارت به مطلق راه‌های درآمد گفته می‌شود و یکی از راه‌های درآمد بیع و خریدوفروش است.

مشابه

﴿الْمَالُ وَالتَّبَنُّونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۲ دارایی و فرزند پیرایه‌های این زندگانی دنیاست و کردارهای نیک که همواره بر جای می‌مانند، نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آن‌ها نیکوتر است.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾^۵ و آنان که می‌گویند: ای

پروردگار ما، از همسران و فرزندانمان دل‌های ما را شاد دار.

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾^۱ مردانی که هیچ تجارت و خریدوفروشی از یاد خدا و نمازگزاردن و زکات دادن بازشان ندارد.

۱. ۹. به رنج انداختن رسول برای نماز

﴿وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَصِيبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبَشِيرِ لَهُ بِالْحَجَّةِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ﴿وَأُمِرُوا أَهْلُكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^۲ فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ﴾^۳

رسول خدا ﷺ با آنکه بشارت رفتن به بهشت را از خداوند دریافت کرده بود، خود را برای نماز به رنج می‌افکند؛ چون خدای سبحان به او فرموده بود: «کسان خود را به نماز فرمان ده و بر آن شکیا باش»؛ از این‌رو پیامبر کسان خود را به نماز فرمان می‌داد و خود نیز در راه اقامه آن بردباری می‌کرد.

نکته

- خداوند برای اینکه پیامبرش مقامات والا پیدا کند به او دستور می‌دهد که ای پیامبر اهل خودت را به نماز امر کن و خودت هم در نماز صابر و بردبار باش؛ یعنی اگرچه نماز خواندن مشقت دارد ولی می‌فرماید که اهل خودت را به نماز امر کن و خود نیز بر نماز صابر و بردبار باش.

مشابه

﴿مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ فِي جَمَاعَةٍ فَظَنُّوا بِهِ كُلَّ خَيْرٍ وَ أَجِزُوا شَهَادَتَهُ﴾^۴ هرکه پنج نماز شبانه‌روز را به جماعت بخواند به او خوش‌گمان باشید و گواهی‌اش را بپذیرید.

۱. نور، ۳۷.

۲. متاع: وسیله یا چیزی برای بهره‌برداری و لذت بردن، منظور هر کالای باارزشی است.

قُرَّةُ عَيْنٍ: روشنی چشم؛ «قره» در اصل به معنای خنکی است و خنکی چشم یا روشنی آن به معنای شادمانی است. لَا تُلْهِيهِمْ: غافل نمی‌کند؛ باب افعال از ماده «لهو» به معنای سرگرم نمی‌کند، مشغول نمی‌کند.

إِقَام: مصدر باب افعال، «إقوام» و بعد «اقامه» شده که در حال اضافه آخر آن حذف شده است؛ أصله إقوام مصدر أقوم مثل أكثر أكرم إكراما، و التاء في إقامة عوض من العين الساقط بالاعلال، فلما اضيفت اقيمت الاضافة مقام حرف التعويض.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۲.

۴. کهف، ۴۶.

۵. فرقان، ۷۴.

۱. نور، ۳۷.

۲. طه، ۱۳۲.

۳. نَصِبًا: خسته و فرسوده؛ صفت مشبهه از ریشه «نصب» به معنای خستگی و کوفتگی است؛ نصباً کتعب وزناً و معنی فهو نصب.

اصْطَبِرَ: صبرپذیر باش؛ باب افتعال از ماده «صبر».

يَصْبِرُ: وادار به صبر نمودن؛ از ماده «صبر» به معنای شکیبایی است؛ این فعل غالباً به صورت لازم به کار می‌رود ولی گاه معنای متعدی هم دارد و در جمله بالا همین معنا اراده شده است؛ بالتثقیل ای یأمرها بالصبر من صبرته ای حملته علی الصبر بوعده الأجر، و قلت له: اصبر و یروی بالتخفیف ای یحبس علیها نفسه.

۴. بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۶.

خواهید یافت.

۱.۲. زکات سپری برای آتش دوزخ

«فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً وَمِنَ النَّارِ حِجَازاً وَوَقَايَةً»^۱

هرکس زکات را با رغبت بپردازد برای او کفاره گناهان و سپر نگهدارنده آتش دوزخ خواهد بود.

نکته

- اشاره دارد که نخستین شرط برای قبولی زکات آن است که با میل و رغبت و به عنوان امثال فرمان خداوند و جلب رضای او آن را بپردازد.^۲

مشابه

- ◇ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ»^۳ سرزمین قیامت سراسر آتش است، مگر سایه مؤمن؛ زیرا صدقه اش بر او سایه می افکند.
- ◇ «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»^۴ هیچ چیز مانع قبول انفاق هایشان نشده مگر آنکه به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده اند و به نماز حاضر نمی شوند جز با بی میلی و جز به کراهت انفاق نمی کنند.

۲.۲. افسوس نخوردن از پرداخت زکات

«فَلَا يُتْبِعَنَّ أَحَدٌ نَفْسَهُ وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ»^۵

انسانی که زکاتش را پرداخته نباید ذهنش را بدان مشغول دارد و بر ادای آن افسوس خورد.

مشابه

- ◇ «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً»^۶ جز این نیست که شما را برای خدا اطعام می کنیم و از شما نه پاداشی می خواهیم نه سپاسی.

۱. حِجَازاً: حاجز، مانع.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۳۴.

۳. کافی، ج ۴، ص ۳.

۴. توبه، ۵۴.

۵. فَلَا يُتْبِعَنَّ: دنبال نکند؛ چشم ندوزد؛ بنون التَّوَكُّيدِ مَثْقَلَةٌ من اتبعت فلانا لحقته؛ قال تعالى فَاتَّبِعُهُمْ فِرْعَوْنُ يَجُنُّدُهُ أَى لِحَقْتَهُم.

لَا يُكْثِرَنَّ: زیاد نگرداند.

لَهْفَهُ: حسرت؛ تأسف، اندوه و افسوس است.

۶. دهر، ۹.

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً وَمِنَ النَّارِ حِجَازاً وَوَقَايَةً فَلَا يُتْبِعَنَّ أَحَدٌ نَفْسَهُ وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُونٌ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعَمَلِ طَوِيلُ النَّدَمِ.

۲. زکات دومین دستور عبادی

«ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ»^۱

سپس زکات در کنار نماز وسیله تقرب به خداوند قرار داده شد.

نکته ها

- «قربان» به معنای چیزی است که موجب تقرب به سوی خدا می شود و می دانیم نماز، رابطه خلق با خالق و زکات، رابطه خلق با سایر بندگان خداست که ارتباط با آن ها نوعی ارتباط با خدا محسوب می شود.^۲
- زکات یک معنای عام دارد: کمک های مالی را زکات می گویند اما در اصطلاح اهل اسلام زکات و خمس در مقابل هم قرار گرفته اند. یکی از امتیازات اسلام این است که مالیات دادن را عبادت قرار داده است و زکات و خمس باید قربه الی الله پرداخت شود تا سبب کمال انسان بشود.

مشابه

- ◇ «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۳ و نماز را برپای دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.
- ◇ «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۴ و به مردمان سخن نیک بگویید و نماز بخوانید و زکات بدهید.
- ◇ «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»^۵ نماز بگزارید و زکات بدهید. هر نیکی را که پیشاپیش برای خود روانه می کنید نزد خدایش

۱. قُرْبَان: وسیله تقرب؛ کفرقان اسم لما يتقرب به إلى الله من أعمال البر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۳۴.

۳. بقره، ۴۳.

۴. بقره، ۸۳.

۵. بقره، ۱۱۰.

۳.۲. انسان جاهل در امر پرداخت زکات

«فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُوتٌ الْأَجْرُ صَالُّ الْعَمَلِ طَوِيلُ النَّدَمِ»^۱

زیرا کسی که زکات را با بی میلی ادا کند و از خدا امید برتر از آن را داشته باشد از سنت اسلام بی خبر است و پاداش حقیقی را از دست داده، عملش تباہ شده، و پشیمانی بلندمدتی در انتظارش است.

نکته ها

- کسی که زکات دهد و کار خیر انجام بدهد اما طیب نفس نداشته باشد و چشم و دلش دنبال این مال باشد، ارزش کار خود را نمی داند و اعتقادش ضعیف است. خدا در این مورد فرموده است: ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲
- «مَغْبُوتٌ الْأَجْرُ»: پاداش و مزد عمل در مقابل خلوص و طیب عمل است. گاهی عملی از نظر کمیت خیلی کم است اما چون با خلوص همراه است، کیفیتش بالاست و اجرش زیاد.
- «صَالُّ الْعَمَلِ»: عملی که خلوص ندارد در قیامت گم می شود و بهره ای از آن برده نمی شود.

مشابه

- ◇ ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۳ در راه خدا انفاق کنید و خویشتن را به دست خویش به هلاکت میندازید.
- ◇ امیرمؤمنان علی (ع): «وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ»^۴ هرگاه توانگر از بخشیدن مال خود بخل ورزد، فقیر آخرتش را به دنیا خواهد فروخت.
- ◇ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾^۵ از دارایی هایشان صدقه بستان تا آنان را پاک و منزّه سازی.

۱. مَغْبُوتٌ: خسارت یافته.

۲. بقره، ۱۱۰.

۳. بقره، ۱۹۵.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۲.

۵. توبه، ۱۰۳.

ثُمَّ آدَاءَ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمُبِينَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أَطْوَلَ وَلَا أَعْرَضَ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا وَلَوْ اِمْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَا مَتْنَعَنَ وَلَكِنْ أَشْفَقَنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَعَقَلَنَ مَا جَهَلُ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُمْ وَهُوَ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ لَطَفَ بِهِ خُبْرًا وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

۳. ادای امانت

«ثُمَّ آدَاءَ الْأَمَانَةِ فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا»^۱

پس از آن ادای امانت است که هرکس امانت دار خوبی نباشد، زیان کرده است.

نکته

- منظور از ادای امانت در اینجا چیست؟ بعضی از شارحان برای آن محدودیت قائل شده و آن را به معنای ولایت و امامت یا مانند آن دانسته اند، در حالی که قرار گرفتن ادای امانت بعد از نماز و روزه، نشان می دهد که مفهوم عامی از آن اراده شده است؛ زیرا ادای امانت پایه همه فعالیت های مثبت اجتماعی است که اگر خیانت در امانت ها راه یابد، اعتماد همگان متزلزل می شود، همکاری اجتماعی از میان می رود و محیطی مملو از سوءظن و فساد و نابسامانی به وجود می آید.^۲

مشابه

- ◇ امام صادق (ع): «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَآدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى النَّبِيِّ وَالْفَاجِرِ»^۳ امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود جز با راست گویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکردار.
- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۴ ای کسانی که ایمان آورده اید، می دانید که نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت

۱. خَابَ: خسارت دید؛ زیان کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۴۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴. انفال، ۲۷.

خیانت ورزید.

- ♦ ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ﴾^۱ و اگر کسی از شما دیگری را امین دانست، آن کس که امین دانسته شده، امانت را بازدهد.
- ♦ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾^۲ آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را مراعات می‌کنند.

۱.۳. عرضه امانت الهی

﴿إِنَّهَا عَرْضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمُبِينَةِ وَالْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةِ وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمُنْصُوبَةِ فَلَا أَطُولُ وَلَا أَعْرُضُ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمُ مِنْهَا﴾^۳

این امانت بر آسمان‌های برافراشته و زمین‌های گسترده و کوه‌های مرتفع که از آن‌ها طولانی‌تر و عریض‌تر و برتر و بزرگ‌تر پیدا نمی‌شود، عرضه شد.

نکته

- این احتمال وجود دارد که مقصود از امانت همین بار مسئولیت باشد که یکی از مصادیق آن خلیفه‌اللهی و ولایت امری است که از جانب خدا به انسان تفویض شده است. افاضه از طرف خداوند به‌طور دائمی و همیشگی وجود دارد، منتها هر موجودی بر حسب ساختمان وجودی و استعدادش از فیض خداوند استفاده می‌کند.

مشابه

♦ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۴ ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه

۱. بقره، ۲۸۳.

۲. مؤمنون، ۸.

۳. عُرِضَتْ: عرضه شد.

الْمُبِينَةِ: بنا شده؛ از ریشه «بناء» گرفته شده که مفهوم آن روشن است و چون وجود «بناء» در ساختار زمین و آسمان مطلب واضحی است، نیاز به بیان ندارد؛ بر این اساس این واژه اشاره به مفهوم مهم‌تری می‌کند و آن بلندی و رفعت و عظمت بناست.

الْمَدْحُورَةِ: گسترده؛ از ریشه «دحو» به‌معنای گستردن گرفته شده است و منظور از «دحو الارض» این است که در آغاز همان‌گونه که علم زمین‌شناسی نیز تأکید می‌کند، تمام سطح زمین را آب‌های حاصل از باران‌های سیلابی نخستین فراگرفته بود. این آب‌ها به‌تدریج در گودال زمین جای گرفتند و خشکی‌ها از زیر آب سر برآورد و زمین آماده سکونت انسان‌ها شد.

۴. احزاب، ۷۲.

کردیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت را بر دوش گرفت که او ستمکار و نادان بود.

۲.۳. انسان؛ پذیرای امانت الهی

﴿وَلَوْ أَمْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولِ أَوْ عَرَضِ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَا مَمْتَنَعٌ وَ لَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَ عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱

و اگر چیزی به‌جهت طول و عرض یا قدرت و عزت از پذیرش امانت خودداری می‌کرد همانا آسمان و زمین و کوه بودند، [و چه چیز بزرگ‌تر از آن‌هاست؟] ولی آن‌ها از کیفر [به جای نیاوردن حق آن] ترسیدند و آنچه انسان که ضعیف‌تر از آن‌ها بود، ندانست، آن‌ها فهمیدند؛ [زیرا که انسان ستمکار و نادان است].

نکته‌ها

- مقصود از «عَقَلْنَ» تعقل کردن آسمان و زمین و کوه‌هاست.
- حضرت در این جمله تصریح فرموده که آسمان و زمین و کوه‌ها به‌اندازه‌ای تعقل داشتند که فهمیدند مسئولیت سنگینی است و این انسان است که به‌حسب طبع اولیه خود جاهل است و بر اثر استعدادی که دارد می‌تواند به‌وسیله دو بال «علم» و «عمل» از ظلم و جهل رهایی پیدا کند.
- این سخن که بار امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردند و آن‌ها نپذیرفتند کنایه از سنگینی بار امانت است و گرنه آن‌ها در حد شعور انسان نیستند و اینکه می‌گوید آن‌ها تعقل کردند هم کنایه از این است که اگر انسان‌ها کمی با خود بیندیشند حتی آن‌قدر که سایر اجسام شعور دارند به بزرگی این بار امانت پی می‌برند.

مشابه

♦ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲ ما این امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت که او ستمکار و نادان بود.

۴. احاطه علمی خداوند

﴿إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ لَطْفَ بِهِ

۱. احزاب، ۷۲.

۲. اَمْتَنَعَ: امتناع ورزد و بر اثر بی‌اعتنایی از انجام کار خودداری کند.

۳. احزاب، ۷۲.

خُبْرًا وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا^۱

بر خدای سبحان و متعال آنچه بندگان در شب و روزشان می‌کنند، پوشیده نیست؛ از کارهای ریز و ناپیدایشان آگاه است و دانشش آنان را فراگرفته.

نکته‌ها

- تعبیر به «عباد» شامل همه انسان‌ها چه مسلمان و کافر و چه کوچک و بزرگ می‌شود و مقدم داشتن شب بر روز برای این است که شب مخفیگاهی است برای بسیاری از انسان‌ها.^۲
- حضرت در این جمله به این نکته خیلی ظریف اشاره می‌کند که خداوند بر این انسان ظلوم و جهولی که استعداد رسیدن به ملکوت اعلا را دارد، احاطه دارد و هر کاری را که او انجام بدهد بر خداوند پوشیده نیست.
- جمله «لَطَفَ بِهِ خُبْرًا» با توجه به اینکه یکی از اوصاف پروردگار «لطیف» است و لطیف به کسی گفته می‌شود که به امور ظریف و دقیق آشناست، ناظر به این معناست که حتی کوچک‌ترین و مخفی‌ترین اعمال بندگان از خداوند پنهان نمی‌ماند.^۳

مشابه

- ◇ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۴ چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند. دقیق و آگاه است.
- ◇ ﴿كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾^۵ خدا با آن‌ها بود و خدا به هر چه می‌کردند، احاطه داشت.
- ◇ ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۶ خدا خیانت چشم‌ها را و آنچه در سینه‌ها پنهان می‌کنند، می‌داند.

۱. مُقْتَرِفُونَ: کسانی که مرتکب گناه شده‌اند؛ به‌دست‌آوردندگان، کسب‌کنندگان؛ ما العباد مقترفون: آی مکتسبون له من خیر أو شرّ حسن أو قبیح.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۴۸.

۳. همان.

۴. انعام، ۱۰۳.

۵. نساء، ۱۰۸.

۶. غافر، ۱۹.

۵. گواهی اعضا

«أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»^۱

اعضای شما گواهان خدا هستند و اندام‌هایتان سپاهیان حق‌اند، ضمیرهایتان جاسوسان او و خلوت‌هایتان بر او آشکار است.

نکته‌ها

- «اعضا» جمع «عضو» مفهوم عامی دارد که شامل عضوهایی می‌شود که انسان با آن‌ها کارهایی انجام می‌دهد؛ مانند دست و پا و عضوهایی که به‌ظاهر کاری با آن انجام نمی‌دهد؛ مانند دنده‌ها و پهلوها ولی «جوارح» جمع «جارحه» با توجه به ریشه لغوی که «جرح» به معنای اکتساب است، تنها اشاره به اعضایی است که انسان با آن عملی انجام می‌دهد و کار نیک می‌کند یا بد مرتکب شود و به این ترتیب ذکر «جوارح» بعد از «اعضا» از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.^۲

- «ضمایر» جمع «ضمیر» به معنای باطن و درون انسان است و در اینجا می‌تواند اشاره به وجدان انسان باشد که قاضی و داوری درونی است.^۳

- «خلوات» جمع «خلوة» به معنای جایی است که عموم مردم به آن راه ندارند و از آنجا که بسیاری از گناهان در خلوت انجام می‌شود، در جمله بالا روی آن تکیه شده است.^۴

مشابه

- ◇ ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۵ روزی که زبان‌شان و دست‌هایشان و پاهایشان به زیانشان بر کارهایی که می‌کرده‌اند، شهادت دهند.
- ◇ ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۶ امروز بر دهان‌هایشان مهر می‌نهم و دست‌هایشان با ما سخن خواهند گفت و پاهایشان شهادت خواهند داد که چه می‌کرده‌اند.

۱. ضَمَائِرُكُمْ: باطن‌های شما؛ جمع «ضمیر» به معنای دل و اندرون انسان است. عِيَان: آشکار؛ بالكسر المعاینه يقال لقاء عيانا أى معاينة لم يشك فى رؤيته إياه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۴۹.

۳. همان.

۴. همان.

۵. نور، ۲۴.

۶. یس، ۶۵.



خطبه ۲۰۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: تشریح سیاست دینی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۸.

پیشگفتار خطبه

این خطبه به سیاست معاویه که مملو از دروغ و عوام‌فریبی و مکر و حيله بود، اشاره می‌کند و می‌فرماید: من از او به فنون این‌گونه سیاست‌ها آشناترم اما تقوا و ترس از خدا هرگز به من اجازه نمی‌دهد که این روش جنایت‌آلود را برگزینم.

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِّوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللّٰهُ مَا أَسْتَغْفِلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أَسْتَغْمِرُ بِالشَّدِيدَةِ.

۱. سیاست یا فریب کاری

«وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِّوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللّٰهُ مَا أَسْتَغْفِلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أَسْتَغْمِرُ بِالشَّدِيدَةِ»^۱

به خدا سوگند معاویه از من سیاست مدارتر و زیرک تر نیست ولی او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود.

نکته ها

- «يَغْدِرُ» از ماده «غدر» به معنای نیرنگ و پیمان شکنی گرفته شده و معمولاً خلف وعده را «غدر» می گویند که در مقابل وفای به عهد است. اگر انسان در مقابل خدا یا مردم وعده هایی داده باشد و از رفتن زیر بار آن ها فرار کند و به وعده های خود عمل نکند می گویند «غادر» است؛ یعنی خیانت کردن به وعده در حقیقت نوعی مکر است.
- «يَفْجُرُ» از «فجور» به معنای گناه است و «فجور» نتیجه نیرنگ است؛ زیرا نیرنگ راه گناه را هموار می سازد.^۲
- حضرت می خواهد بفرماید سیاست دو جور است: ۱. سیاستی که بر اساس اسلام و مبانی اسلامی بر تقوا و عدالت استوار است؛ ۲. سیاستی که بر پایه فسق و فجور و گناه استوار است و اساساً حکومت های کنونی دنیا برای تثبیت قدرت خود از این راه استفاده می کنند که معاویه هم یکی از آن ها بود.

۲. خیانت، دور از شأن امام

«وَلَوْ لَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَى النَّاسِ»^۳

۱. بِأَذْهَى: سیاست مدار؛ از ریشه «ذهی» به معنای شدت هوشیاری و زیرکی می آید و گاه به معنای مصیبت و حادثه بزرگ و در جمله بالا همان معنای اول اراده شده است؛ بسكون الهاء والذَّهَاء الفکر والارب وجودة الرأى.
يَغْدِرُ: حيله می زند؛ غدرًا من باب ضرب و نصر نقض عهده.
يَفْجُرُ: گناه می کند؛ معصیت و جنایت می کند، «فجور» به معنای انحراف از حق، دروغ و زنا نیز به کار برده می شود؛ يفجر من باب قتل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۵۴.

۳. كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ: ناپسند بودن حيله گری.

اگر غدر و خیانت ناپسند نبود، من سیاست مدارترین مردم بودم.

نکته

- امام اشاره به این می کند که سیاست دو گونه است؛ سیاست شیطانی و سیاست آمیخته با تقوا و پرهیزکاری که نوع اول بی قید و شرط و آمیخته با گناه است و نوع دوم در چهارچوب ارزش های الهی است.^۱

۳. کفر و انکار نتیجه مکر

«وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِّوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲
اما هر مکرى گناهی است و هر گناهی نوعی کفر و انکار است. در روز قیامت هر نیرنگ بازی پرچم و نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود.

نکته ها

- «كُفْرًا» به معنای پوشیدن است. آن شخصی که کفر می ورزد در حقیقت روی عقل و فطرت خود را می پوشاند و در اینجا معنا این است که کسی که مکر و حيله می کند با این مکر و حيله حقیقت را می پوشاند و برای مخفی کردن هر حقیقت، گناهی جداگانه برای خود ثبت می کند.
- «لِّوَاءٌ»: به معنای علامت و نشانه است. این کلام حضرت صراحت دارد به اینکه هر جنایت کاری در روز قیامت علامت مخصوص به خود دارد که به وسیله آن علامت شناخته می شود.

۴. صفای دل امام

«وَاللّٰهُ مَا أَسْتَغْفِلُ بِالْمَكِيدَةِ وَلَا أَسْتَغْمِرُ بِالشَّدِيدَةِ»^۳

به خدا سوگند مکر و خدعه غافل گیرم نسازد و سختی ها ناتوانم نگرداند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۵۴.

۲. غَدْرَةٌ: نیرنگ؛ غدرًا من باب ضرب و نصر نقض عهده.

فُجْرَةٌ: گناه؛ يفجر من باب قتل.

لِّوَاءٌ: پرچم.

۳. مَا أَسْتَغْفِلُ: اغفال نمی شوم؛ باب استفعال و مجهول از ماده «غفلت» به معنای غافل گیر نمی شوم.

لَا أَسْتَغْمِرُ: ناتوان می شوم؛ از ریشه «غمز» به معنای ناتوان ساختن گرفته شده است و به معنای فشردن و بدگویى کردن نیز آمده و در اینجا همان معنای اول اراده شده است؛ بالزاء المعجمة من الغمز و هو العصر باليد يقال غمزه غمزا من باب ضرب، و الغمز محرّكة الرّجل الضعيف؛ الرّجل الضعيف قال الشارح البحراني: و روى بالراء المهملة أى لا استجهل بشدايد المكاييد، انتهى. و لعلّه من الغمر بالتحريك و هو من لم يجزّب الامور والأول أصوب وأنسب.



نکته

● این سخن در واقع پاسخی است به آن‌ها که می‌گویند در برابر افراد فاجر و بی‌دین تنها کسانی مانند آن‌ها می‌توانند بایستند و افراد دین‌دار و درستکار در چنگال آن‌ها گرفتار خواهند شد. امام علیه السلام در پاسخ این سخن می‌فرماید: ممکن است انسان اهل نیرنگ و فجور نباشد ولی راه‌ورسم اهل نیرنگ و فجور را بشناسد تا هرگز در دام آن‌ها گرفتار نشود.^۱



خطبه ۲۰۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نهروان در کوفه، سال ۳۸ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اخلاقی، سیاسی، اجتماعی
ویژگی: پویندگان راه حق و باطل^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۲.

پیشگفتار خطبه

امام در این کلام به چند نکته اشاره می‌کند: ۱. رهروان راه حق را به اعتماد به نفس دعوت می‌کند که هرگز از کمی پویندگان این راه وحشی نداشته باشند؛ ۲. رضایت داشتن از اعمال دیگران باعث می‌شود که در سرنوشت آن‌ها شریک باشند؛ ۳. توصیه می‌کند که راه واضح و شفاف و روشن را برگزینید تا به مقصد برسید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۷، ص ۷۵۵.

در این دنیا است.^۱

● دراز بودن زمان گرسنگی اشاره به عذاب‌ها و شکنجه‌های طولانی است که بر اثر فرورفتن در خوشی‌ها و لذت‌های دنیا در آخرت دامن‌گیر انسان می‌شود.^۲ این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از گرسنگی، بی‌بهره بودن در طول قیامت نباشد بلکه مقصود این باشد که مردم روزگار برای متاع دنیا خیلی تلاش می‌کنند و بعد از تلاش کردن اگر به دست بیاورند، دوام آن خیلی کم است.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: سفره

وجه شبیه: همان‌گونه که سفره محل گرد آمدن طعام‌های رنگارنگ است، دنیا نیز محل اجتماع لذت‌های گوناگون است.

۳. خشنودی و خشم دلیل اجتماع مردم

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ»^۳

ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم مردم را گرد محوری جمع می‌کند.

نکته

● اشاره به این دارد که تمامی کسانی که هم‌بستگی فکری و رضایت قلبی دارند در یک گروه جای می‌گیرند؛ بنابراین رضایت داشتن در عملی که بر گناه است سبب شرکت در نتیجه آن عمل می‌شود. به این معنا که نه تنها شرکت در عمل بلکه رضایت قلبی داشتن نیز سبب شرکت در نتیجه می‌شود.^۴

مشابه

◇ «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي المَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاغِبُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ»^۵ و کسی که به عملی راضی باشد نظیر این است که آن را انجام داده باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۰۵.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۰۵.

۳. سُخْطٌ: خشم و غضب؛ ضد رضایت به معنای ناخشنودی و خشم است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۶.

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳.

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعَهَا قَصِيرٌ وَ جُوعَهَا طَوِيلٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ وَإِنَّمَا عَقَر نَاقَةٌ تُمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوها فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خَوَارِ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَارَةِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي النَّيْبِ.

۱. کمی پویندگان راه حق

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»^۱

ای مردم در طریق هدایت از کمی پویندگانش وحشت نکنید.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که اگر رهروان جاده هدایت کم هستند به جهت جاذبه‌های دنیا است.^۲
- اگر کسی راه خود را با عقل و منطق تشخیص داده باشد، دیگر اگر در آن راه تنها هم بماند، نباید وحشتی داشته باشد؛ مثلاً حضرت ابراهیم با عقل و منطق صحیح راه‌وروش مشرکان را مردود شمرده و با دلیل درست راه خداپرستی و توحید را انتخاب کرده است و این دیگر وحشت و شک کردن ندارد.

۲. دلیل کم بودن رهروان راه حق

«فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعَهَا قَصِيرٌ وَ جُوعَهَا طَوِيلٌ»^۳

که مردم بر سر سفره‌ای نشسته‌اند که زمان سیری آن اندک و مدت گرسنگی آن بس طولانی است.

نکته‌ها

- ذکر کوتاهی مدت سیری و بهره‌برداری از سفره دنیا کنایه از کوتاهی مدت عمر آدمی

۱. لَا تَسْتَوْجِسُوا: وحشت نکنید.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۴.

۳. مَائِدَةٌ: سفره غذاخوری؛ از ماده «مید، میمید» به معنای نیکی کردن.

شَبَعَ: سیر شدن؛ معنای مصدری دارد و به معنای سیر شدن به طور کامل است.

قَصِيرٌ: کوتاهی و ضد درازی؛ اسْتَقْصَرَ، اسْتَقْصَرَا: او را کوتاه شمرد.

جُوعٌ: گرسنگی؛ أَجَاعَ، إِجَاعَةً: او را گرسنه کرد، از دادن غذا به او خودداری کرد و او را گرسنه نمود.

حضرت صالح در خواست معجزه کردند و حضرت صالح نیز با معجزه یک شتر از سنگ برای آن‌ها بیرون آورد و معروف است که یک نفر به نام «غدار بن سالف» بود که شمشیر زد و پای ناقه را قطع کرد ولی در آیه قرآن جمله «فَعَقَرُوهَا» به صورت صیغه جمع آمده است؛ زیرا همگی به عمل او راضی بودند و این رضایت خود را به صورت تشویق او به این عمل زشت نشان داد و خداوند این عمل را به قوم ثمود نسبت داده است.^۱

● عبارت «أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خَوَارِ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ» اشاره به این دارد که هنگامی که میخ آهنین در آتش گداخته شود با سرعت بیشتری در زمین فرومی‌رود. شهر و آبادی آن‌ها بر اثر زلزله‌ای وحشتناک با سرعت درون زمین فرورفت.^۲

مشابه

- ◇ ﴿عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ﴾^۳ مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت.
- ◇ ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ اللَّهِ﴾^۴ بر قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من، الله را بپرستید. شما را هیچ خدایی جز او نیست. از جانب خدا برای شما نشانه‌ای آشکار آمد. این ماده شتر خدا، برایتان نشانه‌ای است. ره‌ایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی دردآور شما را فرا خواهد گرفت.
- ◇ ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعادٌ بِالْقَارِعَةِ ۚ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ﴾^۵ قوم ثمود و عاد روز رستاخیز را دروغ انگاشتند اما قوم ثمود به آن بانگ سهمگین هلاک شدند.
- ◇ ﴿وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾^۶ و قوم ثمود که در آن وادی سنگ را می‌بریدند.

اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب به این عمل راضی باشد او نیز نزد خدا با قاتل شریک خواهد بود.

۴. ماجرای گناه پی کردن ناقه

﴿وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ﴾^۱ ﴿فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ﴾^۲ ﴿فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خَوَارِ السَّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَارَةِ﴾^۳

شتر ثمود را فقط یک نفر پی کرد اما عذاب خداوند همه آنان را فراگرفت؛ چون همگی از آن کار خشنود بودند. خدای سبحان فرمود: «همه آن را پی کردند و پشیمان شدند». زمانی نگذشت که زمینشان صدا کرد و فرورفت؛ چونان صدای فرورفتن آهن داغ در زمین نرم و هموار.

نکته‌ها

● ناقه ثمود همان ناقه صالح است. قوم ثمود همان قوم حضرت صالح بودند که از

۱. شعراء، ۱۵۷.

۲. عَقَرَ: پی کرد؛ از ریشه «عقر» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است و هنگامی که در مورد حیوان به کار می‌رود به معنای پی کردن یعنی پایین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن است. یکی دیگر از معانی آن کشتن و نحر کردن است؛ العقر: عند العرب قطع عرقوب الناقة ثم جعل التحر عقرا لأن نحر البعير يعقره ثم ينحره. ناقه ثمود: ثمود، قومی در عربستان بود که در اثر معصیت هلاک شد. ناقه ثمود شتری بود که خدا به عنوان معجزه پیامبرشان حضرت صالح (علیه السلام) آفریده بود.

فَعَمَّهُمْ: عمومی، همه.

حَارَتْ: مانند صدای گاو صدا کرد؛ از ریشه «خوار» به معنای صدای گاو و گوساله و شتر و مانند آن است و «خواره» صیغه مبالغه آن است؛ الخوار: بالضّم صوت البقر والغنم والسهم والحدور المنخفض من الأرض، والأرض الخوارة الكثيرة الخوار.

حَارَتْ أَرْضُ: نرم شدن زمین.

بِالْخَسْفَةِ: فرورفتن؛ از ماده «خسف» به معنای فرورفتن و فروبردن در زمین؛ أَخَسَفَ، إِخْسَافَاتِ الارضُ: زمین با آنچه بر آن بود فرورفت؛ خسف: المكان غار في الأرض وخسفه الله يتعدى ولا يتعدى.

السَّكَّةِ: میخ و گاو آهن؛ السكة: بالكسر حديدة الفدان التي تثير بها الأرض.

الْمُحْمَاةِ: به چیزی می‌گویند که در آتش گداخته شده باشد؛ اسم مفعول از ریشه «احماء» به معنای داغ کردن و گداختن گرفته شده؛ حميت: الحديدية تحمى من باب تعب فهي حامية إذا اشتد حرّها بالنار و يعدى بالهمزة فيقال أحميتها فهي محماة.

الْخَوَارَةِ: نرم و سست؛ از ریشه «خوار» یعنی صدای گاو است؛ غرش دهنده، زمین شوره‌زاری که پوست نازک روی آن خشک و زیر آن نرم باشد که هنگام راه رفتن فرو می‌رود و صدا می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۷.

۲. همان.

۳. اعراف، ۱۴۸.

۴. اعراف، ۷۳.

۵. حاقه، ۵ و ۴.

۶. فجر، ۹.



۵. پیمودن راه آشکار

«أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التَّيِّهِ»^۱

ای مردم، آن کس که راه آشکار بپوید به آب می‌رسد اما کسی که مخالفت کند در بیابان سرگردان خواهد شد.

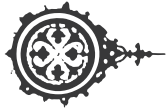
نکته

● منظور از «الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ» راهی است که قرآن و سنت و دلیل عقل ارائه داده که انسان‌ها را به آب حیات معنوی رهنمون می‌شود و آن‌ها که به بیراهه می‌روند از آن محروم شده و در کفر و بی‌ایمانی جان می‌دهند.^۲

مشابه

◊ «وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَا جِئْتُ نَبِيًّا وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ»^۳ من نشانه روشنی بر حقانیت خویش از پروردگارم دارم و به طریق پیامبرم گام برمی‌دارم و در راهی آشکار پیش می‌روم.

خطبه ۲۰۲



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: هنگام به خاک سپردن حضرت فاطمه زهرا در مدینه، سال ۱۱ هجری
مخاطب: جمعی از اصحاب
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: بیان درد و اندوه امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه سخنی است که از سوز دل امام هنگام دفن حضرت فاطمه (علیها السلام) حکایت می‌کند. درد و دلی است پرسوز و گداز که مولا با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره مصائب حضرت زهرا و مصیبت خودش به سبب فراق زهرا (علیها السلام) حکایت دارد.

۱. سَلَكَ: پیمودن راه؛ سَلَكَ، سَلُوكًا و سُلُوكًا: راه افتاد و آن را پیمود.

التَّيِّهِ: بیابان بی‌سروته؛ وادی خشک و بی‌آب است و به معنای مصدری یعنی به معنای «سرگردانی» نیز آمده است؛ التَّيِّهِ: بكسر التاء المفازة التي لا علامة فيها يهتدى بها، و تاه الانسان في المفازة يتيه ضلّ عن الطريق.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ وَ السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلْدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِ لِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ فَلَقَدْ وَ سَدْتُكَ فِي مَلْخُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَلَقَدْ اسْتَرْجَعْتُ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذْتُ الرَّهْيْنَةَ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي ذَاكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ وَ سَتَبَّيْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفَهَا السُّؤَالُ وَ اسْتُخْبِرَهَا الْحَالُ هَذَا وَ لَمْ يَطْلُ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَّعٌ لَا قَالٍ وَ لَا سَيِّمٍ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أَقِمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ.

۱. سلام و درود بر پیامبر

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ وَ السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ»^۱
سلام و درود بر تو ای رسول خدا از سوی خودم و از سوی دخترت (زهرا) که هم اکنون در جوار تو فرود آمده و به سرعت به تو ملحق شده است.

نکته‌ها

- «النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ» این جمله نشان می‌دهد که قبر بانوی اسلام در کنار قبر پیامبر بود و نظریه کسانی که قبر مقدس آن حضرت را در خانه‌اش می‌دانند، تقویت می‌کند. و روایاتی نیز در این مورد آمده است؛ از جمله: «دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّيَّةٍ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ»: از حضرت رضاء علیها السلام درباره قبر فاطمه علیها السلام پرسیدم، فرمود: در خانه خود به خاک سپرده شد، سپس چون بنی‌امیه مسجد را توسعه دادند، جزء مسجد شد.^۲
- «السَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ» اشاره به مصائب شدید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دارد که او را در

۱. النَّازِلَةُ: فرودآینده؛ «نزول»: پایین آمدن است و «نازله» اسم فاعل آن به معنای پایین‌رونده است. علت آوردن این تعبیر این است که به حسب ظاهر بدن میت را داخل قبر می‌گذارند و داخل قبر پایین‌تر از سطح زمین است. جَوَارُ: از «جار» به معنای همسایگی است؛ «فی جوارک» ظرف است برای «نازله» یعنی پایین‌رونده است در همسایگی تو.
السَّرِيعَةُ: شتابان.
اللَّحَاقِ: محلق شدن؛ از ماده «لَحَقَ» به معنای ادراک و رسیدن است؛ «لحوق» به معنای ملازمت و «لحاق» به معنای ادراک مناسب است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۳.

بهترین سال‌های جوانی به دیار باقی منتقل ساخت.^۱

۲. سنگینی درد مصیبت پیامبر

«قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلْدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِ لِي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ»^۲

ای رسول خدا، بر مرگ دخت برگزیده تو شکیبایی ام اندک شد و طاقت و توانم از دست رفت ولی مرا که غم بزرگ جدایی تو را دیده‌ام و رنج مصیبت تو را کشیده‌ام جای شکیبایی است.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه گرچه مصیبت زهرا علیها السلام فوق العاده جانکاه است ولی درد مصیبت پیامبر از آن، سنگین‌تر و جانکاه‌تر بود. پیامبر به منزله پدر علی علیه السلام و افزون بر آن، رهبر، راهنما، معلم، استاد و خلاصه، همه‌چیز امام بود.^۳
- «صَفِيَّتِكَ» به جایگاه حضرت فاطمه علیها السلام نزد خداوند و پیامبرش اشاره می‌کند.^۴
- «عَنْ صَفِيَّتِكَ»: از نظر ترکیب جار و مجرور و متعلق به «صبری» است.
- در عرب رسم است که وقتی بخواهند به مصیبت‌دیده‌ای تسلیت بگویند می‌گویند «عَزَاكَ اللَّهُ».

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۳.

۲. قُلْ: کم؛ فعل ماضی از «قلیل» است به معنای کم شد.

صَفِيَّة: دختر؛ از ریشه «صفو» به معنای صاف و پاک گرفته شده و «صفی» به معنای برگزیده است. در اینجا امام از دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان صفیه او یاد می‌کند تا علو شأن او را نشان دهد.

رَقَّ: ضعیف شد، کم شد؛ از «رقيق» به معنای ضعیف شدن است یعنی ضعیف شده است صبر من از دوری دخترت، تَجَلْدِي: شکیبایی ام؛ از ریشه «جلد، جلاده» گرفته شده که به معنای صبر و استقامت است و «تجلد» در اینجا اشاره به طاقت و صبر بر مصیبت است.

النَّاسِ: صبر و شکیبایی کردن؛ گاه به معنای اقتدا کردن آمده و گاه به معنای غمگین شدن که در اینجا معنای دوم مناسب‌تر است؛ زیرا سخن از غم و اندوه است نه اقتدا کردن.

فُرْقَة: جدایی؛ بالضم اسم من الافتراق.

فَادِح: سخت و مشکل؛ از ریشه «فدح» به معنای سنگین بار کردن گرفته شده و در اینجا به معنای مصیبت سنگین است. تَعَزُّ: بردباری کردن؛ از ریشه «عزاء» به معنای صبر بر مصیبت؛ عزایه: تعزیه قلت له: أحسن الله عزاک أي رزقک الصبر الحسن، والعزاء اسم من ذلک مثل سلّم سلاما و کلم کلاما، و تعزّی هو تصبّر و شعاره أن یقول: «إنا لله و إنا الیه راجعون».

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۴.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۲.

۳. هنگام رحلت پیامبر

«فَلَقَدْ وَصَّيْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَفَاضْتُ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي نَفْسَكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱

زیرا من با دست خود تو را در بستر قبر خواباندم و سرت بر سینه من بود که جان به جان آفرین تسلیم کردی؛ پس ما از خداییم و به خدا باز می گردیم.

نکته ها

- شرح غم و اندوه و تحمل رنج فراوانی است که در هنگام به خاک سپردن رسول اکرم ﷺ به امام دست داد، در حالی که روح مبارکش میان سینه و گلوی علی علیه السلام از بدن شریفش خارج شد.^۲
- علت سنگین بودن رحلت رسول خدا برای حضرت امیر علیه السلام یکی این بوده که حضرت از کودکی در دامان پیامبر بوده و در شدايد و سختی ها پیامبر اسلام ﷺ را یاری کرده است و دلیل دیگر این است که رسول خدا ﷺ هنگام جان دادن سرش در دامان حضرت بوده است و تمام حالات رسول خدا ﷺ را در آن هنگام دیده است.
- «فَلَقَدْ وَصَّيْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ»: این جمله کنایه است از اینکه با دست خودم توی قبرت لحد درست کردم و زیر سرت را آراستم آن هنگام که بدن مبارک تو را در لحد قرار دادم.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۳ ای روح آرامش یافته، خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد.

۴. شدت اندوه امام در شهادت زهرا(س)

«فَلَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةُ وَأَخَذَتِ الرَّهْيْنَةَ أَمَّا حُزْنِي فَسَرَمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ إِلَىٰ أَنْ

۱. وَصَّيْتُ: بالش؛ از «وساده» یعنی بالش و این واژه به معنای بالش زیر سر نهادن است.

مَلْحُودَةُ: شکاف؛ از ریشه «لَحَد» به معنای شکافی است که در داخل قبر در یک سمت آن ایجاد می کنند و میت را در آن قرار می دهند تا هنگام پر کردن قبر، خاکها بر روی میت ریخته نشود.

فَاضْتُ: بیرون رفت؛ پر شدن، جاری شدن.

نَحْرِي: گلو؛ به بالای سینه «نَحْر» گفته اند و جمع آن «نَحُور» است، الْمُنْحُور: جمع «مَنَاحِير» به معنای بالای سینه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۱۲.

۳. فجر، ۲۷ و ۲۸.

يَخْتَارُ اللَّهُ لِي ذَاكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ»^۱

آن امانت [که نزد من سپرده بودی] بازگردانده شد و آن روح گروگان در بدن گرفته شد اما از این پس اندوه من همیشگی است و شبم با بیداری می گذرد تا زمانی که خداوند همان جایگاه را که تو در آن اقامت کرده ای برای من برگزیند.

نکته ها

- تعبیر به «الْوَدِيعَةُ» اشاره است به اینکه پیامبر ﷺ در آستانه رحلتش دست فاطمه را گرفت و در دست علی گذارد و فرمود «یا أبا الحسن، هذه ودیعة الله وودیعة رسوله محمد عندك، فاحفظ الله واحفظنی فیها، وإِنَّكَ لِفَاعِلٌ»^۲ ای اباالحسن، این ودیعه خدا و ودیعه رسولش نزد توست حق خداوند و حق مرا در مورد آن رعایت کن و می دانم که رعایت خواهی کرد.^۳
- یکی از معانی «الرَّهْيْنَةُ» نعمت بزرگ است و حضرت زهرا علیها السلام بزرگترین نعمتی بود که خدا به علی علیه السلام داده بود.^۴
- «حُزْنِي فَسَرَمَدٌ» هر زمان که حضرت به یاد فاطمه زهرا علیها السلام می افتاد، غم و اندوهش تجدید می شد.^۵
- «وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ» کنایه از اینکه بسیاری از شبها به یاد آن بانوی عزیز می افتم و

۱. اسْتَرْجَعْتُ: برگردانده شد؛ از ماده «رَجَعَ» به معنای رجوع، برگشتن و برگرداندن؛ اِزْتَجَعَ، اِزْتَجَاعًا إِلَى الشَّيْءِ: آن چیز را به من برگردانید؛ اُزْجَع، اِزْجَاعًا: آن چیز را بازگردانید یا پس داد.

الْوَدِيعَةُ: آنچه به ودیعه گذارند.

الرَّهْيْنَةُ: گرو؛ از ماده «رهن» به معنای گرو.

سَرَمَدٌ: ابدی؛ به معنای دائم و طولانی است و گاه به چیزی که آغاز و انجامی ندارد، سرمدی گفته می شود.

مُسَهَّدٌ: زمان بیداری در شب؛ از ماده «سَهَد» به معنای بیدار ماندن و بی خوابی کشیدن گرفته شده است. در اینجا «مُسَهَّد» به عنوان وصف برای لیل آمده است؛ السهد: بالصَّم الأرق و قد سهد سهدا من باب فرح، و السهد بضمتين القليل النوم، و سهدته فهو مسهد أي مورك و هو ذو سهدة يقظة.

يَخْتَارُ: برمیگزیند.

مُقِيمٌ: اقامت کننده.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۷.

خاطره او خواب را از چشم من می رباید.^۱

استعاره

مستعار: ودیعه

مستعار منه: امانت

مستعار له: نفس

جامع: در مناسبت استعاره کلمه «ودیعه» دو احتمال است: ۱. آنکه ارواح در این بدن ها از آن نظر که باید در حفظ آن کوشش شود تا به سوی صاحب خود برگردند، مانند امانت هستند؛ ۲. زن در پیش مرد امانت است، چنان که می گویند: «زن ها امانت های ارزشمندی هستند».

استعاره

مستعار: الرهینه

مستعار منه: گرفتار شدن

مستعار له: نفس

جامع: مناسبت استعاره کلمه «الرهینه» آن است که تمام نفس ها در گرو وفای به عهدی هستند که با خدای خود داشته اند و آن پیمانی است که در هنگام فرود آمدن از او گرفته اند که به سوی او برگردند، در حالی که از خشم او در امان باشند و به او امر او عمل کنند و از غضب او در امان باشند و از راهی که پیامبر برای آن ها معین کرده منحرف نشوند.

۵. مصائب دردناک حضرت زهرا (س)

«وَسَتَّبْتُكَ ابْنُكَ بِتَضَافِرِ أُمِّكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِيهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخِيرَهَا الْحَالَ هَذَا

وَلَمْ يَطْلُ الْعَهْدُ وَلَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ»^۱

به زودی دخترت تو را خبر دهد که چگونه امت جمع شدند و بر او ستم کردند. در پرسیدن از او اصرار بورز و خبر حال ما را از او بخواه؛ این در حالی بود که از مرگ تو زمان چندانی نگذشته بود و تو از یادها نرفته بودی.

نکته ها

- واژه «تضافر» اشاره به این است که گروهی از امت در انجام این جرائم و مصیبت هایی که بر حضرت زهرا (علیها السلام) وارد شد، شرکت داشتند و از آنجا که عده ای با سکوتشان این کار را تأیید کردند، این کار به همه امت نسبت داده شده است.^۲
- این جمله اشاره به شکایت امام (علیه السلام) از مردم، به حضور پیامبر است که به اعتقاد او پس از رحلت آن حضرت، حقش را که خلافت بود و فدک که حق زهرا (علیها السلام) بود ظالمانه غصب کردند و هر دو از حق خود دور و محروم شدند، علاوه بر ستم هایی که بر خود آن حضرت رفت و سخنان ناروایی که به او گفتند، با آنکه از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی نگذشته بود و دستور قرآن به دوستی ذوی القربی (خویشان پیامبر) هنوز تازه و برای همه معلوم بود.^۳
- «وَاسْتَخِيرَهَا الْحَالَ»: از این جمله استفاده می شود که بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مدینه مسائلی رخ داده که حضرت هم نخواست که آن ها را فاش کند و به همین مقدار اکتفا فرموده و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خواسته که از دخترشان سؤال کنند.
- «هَذَا»: اشاره است به آن همه ظلمی که نسبت به حضرت زهرا (علیها السلام) و خاندان پیامبر شده بود؛ یعنی این فشارها و ظلم ها را در حق پیامبرت انجام دادند در حالی که هنوز از رحلت او زمانی نگذشته و هنوز فراموش نشده بود.

۱. سَتَّبَيْتُكَ: خبر می دهد.

تَضَافِرٍ: اجتماع کردن؛ از ریشه «ضَفَرَ» به معنای تعاون و همکاری بر انجام چیزی.

هَضْمٌ: ستم کردن؛ ظلم کردن و شکستن؛ هضمه: هضم من باب ضرب دفعه عن موضعه فانهضم، و قيل: هضمه كسره وهضمه حقه نقصه هكذا في المصباح، وقال في القاموس: هضم فلانا ظلمه و غصبه كاهتضمه و تهضمه فهو هضميم. استخیرها: از او خبر بگیر.

لَمْ يَطْلُ: طول نکشید؛ از ماده «طَوَّل» به معنای زمان طولانی، بلندی، درازی.

لَمْ يَخُلْ: خالی نشد.

فَأَخْفِيهَا: اصرار در سؤال و خبر گرفتن؛ الاحفاء: فی السؤال المبالغة فيه والاستقصاء.

الْعَهْدُ: در اینجا به معنای زمان است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۸.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۱۴.

۱. همان، ص ۳۶.

۶. خطاب امام به پیامبر و حضرت زهرا(س)

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودِّعٌ لَا قَالٍ وَلَا سَيِّمٍ فَإِنْ أَنْصَرِفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَإِنْ أَقِمَ فَلَا عَنْ سُوءٍ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ»^۱

سلام بر شما باد؛ سلام کسی که وداع می‌کند، نه سلام کسی که رنجیده و دل‌تنگ است. اگر از کنار تو بروم نه به سبب ملالت است و اگر بمانم نه به خاطر بدگمانی به وعده‌ای است که خداوند به صابران داده.

نکته‌ها

● مقصود حضرت این است که هنگام خداحافظی از شما غضبناک نیستم و نیست که بر اثر ماندن بر مزار شما خسته شده باشم.

● حضرت زهرا(س) از زبان پیامبر(ص)

پیامبر در مورد مقام والای دخترش و عصمت و پیراستگی او از گناه احادیثی آورده‌اند:

۱. «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي»^۲ فاطمه پاره تن من است هرکس او را به خشم آورد، مرا خشمگین کرده است.

۲. «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْضَبُ لِعِضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^۳ یا فاطمه، خداوند به غضب تو در غضب آید و به رضای تو راضی گردد.

۳. «يَا فَاطِمَةُ! أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ» دخترم فاطمه! آیا به این کرامتی که خدا به تو داده راضی نمی‌شوی که تو سرور زنان این امت و سرور زنان جهان باشی.^۴

۱. مُودِّعٌ: وداع‌کننده، خداحافظی‌کننده.

قَالٍ: خشمگین؛ از ریشه «قَلَاء» به معنای بیزار بودن گرفته شده و «قال» به کسی می‌گویند که از چیزی بیزار باشد؛ قلبیت: الرجل أقلیه من باب رمی قلبی بالكسر والقصر و مقلية ابغضه فانا قال.

سَيِّمٍ: دل‌تنگ؛ دل‌گیر؛ از ریشه «سَنَمَت» به معنای ملال و کسل شدن و «سَم» به کسی گفته می‌شود که چنین حالتی دارد؛ سَمٌ: الشيء ساما و ساما و سامة مل منه فهو سؤم و سَمٌ.

مَلَالَةٌ: ملالت و خستگی، زدگی از چیزی.

ان أَقِمَ: اگر اقامت گزینم؛ أقام: بالبلد إقامة اتخذها وطننا فهو مقيم.

۲. مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۳۳۲.

۳. نهج الحق، ص ۲۷۰.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۰.

● احترام خانه حضرت زهرا(س) در قرآن و سنت

۱. «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۱ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود.

هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر این آیه را در مسجد تلاوت کرد و فرمود مقصود خانه پیامبران است و ابوبکر در حالی که اشاره به خانه حضرت زهرا(س) می‌کرد، گفت: این خانه از آن‌هاست و پیامبر(ص) فرمود: بله. برجسته‌ترین آن‌هاست.

۲. پیامبر(ص) مدت نه ماه به خانه دخترش می‌آمد و این آیه را می‌خواند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲.

● هتک حرمت خانه حضرت زهرا(س)

با همه سفارش‌های پیامبر(ص) متأسفانه برخی حرمت آن خانه را نادیده گرفتند و روایاتی از نصوص اهل سنت در مورد هتک حرمت به خانه حضرت زهرا(س) وجود دارد؛ به عنوان نمونه بلاذری در کتاب انساب الاشراف نقل می‌کند: «ابوبکر به دنبال علی(ع) فرستاد تا بیعت کند ولی علی(ع) از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله آتش حرکت کرد و با فاطمه(س) در مقابل باب خانه روبه‌رو شد، فاطمه(س) گفت: ای فرزند خطاب می‌بینم درصدد سوزاندن خانه من هستی، عمر گفت: بلی این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است»^۳.

● محل دفن حضرت زهرا(س)

یکی از مصائب دختر گرامی پیامبر(ص) این است که محل دفنش هنوز نامعلوم است. برخی آن را در بقیع و برخی در داخل خانه در کنار مسجد پیامبر(ص) و برخی در روضه^۴ می‌دانند.^۵

● زمان شهادت بانوی اسلام

در مورد تاریخ وفات آن حضرت نیز اختلاف وجود دارد. طبق روایت معروفی از امام صادق(ع) با گذشت ۷۵ روز از رحلت پدر بزرگوارش دیده از جهان فروبست و مطابق

۱. نور، ۳۶.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۱.

۴. آن مقدار از مسجد که میان قبر پیامبر و منبر آن حضرت قرار دارد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۳.



حدیث دیگری، فاصله بین رحلت پیامبر و شهادت حضرت زهرا (ع) ۹۵ روز بود.^۱

مشابه

«وَاِهَّاهَا وَ الصَّبْرُ اَيْمَنُ وَ اَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوِلِينَ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ وَ اللَّيْثَ لِرَامًا مَعْكُوفًا وَ لَأَعْوَلْتُ اِغْوَالَ الشَّكْلِ عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبَعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا وَ تُهَضَّمُ حَقُّهَا وَ تُمْنَعُ اِزْتِهَارُهَا وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَ إِلَى اللَّهِ يَارَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ يَارَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرَّضْوَانُ»^۲ آه، آه ولی شکیبایی می‌کنم که شکیبایی زیباتر و بهتر است و اگر بیم آن نبود که نظام حاکم از جایگاه قبر تو آگاه شوند، پیوسته در کنار قبر تو می‌ماندم و ناله‌هایی همچون ناله‌های مادری که به داغ فرزندش گرفتار شده برای این مصیبت بزرگ سر می‌دادم. (ای رسول گرامی) خدا می‌بیند که دخترت پنهان به خاک سپرده می‌شود و حقش بر باد می‌رود و او را از ارثش محروم می‌کنند. حال آنکه زمان زیادی نگذشته و نامت فراموش نشده است. ای رسول خدا، این شکایت را به درگاه حق و به نزد تو می‌آورم. ای رسول خدا، تسلیت مرا بپذیر. درود و سلام و رضوان خدا بر تو و بر دخترت زهرا باد.

خطبه ۲۰۳



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۶.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه کوتاه امام (ع) در مورد زهد در دنیا و تشویق به آخرت چند نکته مهم را بیان می‌فرماید: اینکه دنیا گذرگاهی بیش نیست و جایگاه اصلی انسان سرای آخرت است و انسان باید روح خود را از دنیا برون فرستد پیش از آنکه جسم او بیرون رود. هنگام خروج انسان از دنیا مردم به اموالی که از خود باقی گذاشته، می‌نگرند و فرشتگان به اعمالی که آن‌ها از پیش فرستاده‌اند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۵۹.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَآخِرُ جُؤَا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فِيهَا اخْتَبِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَلَا تَخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.

۱. گذرگاه بودن دنیا

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»^۱
ای مردم، دنیا تنها سرای عبور و آخرت خانه جاودانه است، حال که چنین است از این گذرگاه خود برای محل استقرار خویش، توشه بگیرید.

نکته‌ها

- بسیاری از مشکلات از اینجا ناشی می‌شود که انسان دنیا را سرای باقی می‌نگرد؛ از این رو به اندوختن مال و ثروت، از هر طریق و به هر قیمت می‌پردازد و در صرف آن برای مقاصد خیر بخل می‌ورزد و بر این اساس مرتکب اعمال خلاف فراوانی می‌شود و توبه را به تأخیر می‌اندازد.^۲
- عبارت «مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»: به معنای جای ماندن و جای قرار گرفتن است. اینکه روی سنگ قبرها می‌نویسند «آرامگاه ابدی» به اعتبار آخرت است، مثل اینکه صاحب این قبر از دنیا گذشته و وارد آخرت شده است و گرنه همین قبر هم خانه ابدی نیست؛ چون قبر برزخ است و عالم برزخ هم ابدی نیست و با آمدن روز قیامت عالم برزخ هم به پایان می‌رسد.

مشابه

﴿الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا﴾^۳ دنیا پلی است، از آن بگذرید و آبادش نکنید.

۱. مَجَاز: گذرگاه؛ از ریشه «جواز» به معنای عبور گرفته شده و در اینجا به معنای گذرگاه است؛ هر چند معنای مصدری نیز دارد. مجاز در کلام را از آن رو مجاز گویند که متکلم از معنای حقیقی می‌گذرد و به معنای دیگری که مناسب آن است، دست می‌یابد؛ المجاز: مصدر میمی من جاز المكان يجوز جوازا و جوازا إذا سار فيه و عبره.
مَمَرٌ: گذرگاه؛ اسم مکان از ماده «مَرَّ» یعنی گذشت، راه مرور و گذشت.
مَقَرٌّ: اقامتگاه پایدار؛ اسم مکان از «قَرَّ» به معنای محل قرار؛ القرار: اسم من قَرَّ الشيء قَرًّا من باب ضرب استقر بالمكان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۰.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۷.

﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾^۱ آنان که زندگی دنیا را از آخرت دوست‌تر دارند و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند و آن را منحرف می‌خواهند، سخت در گمراهی هستند.

﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُخْضَرِينَ﴾^۳ چیزهایی که به شما داده شده است، بر خورداری و آرایش این زندگی دنیوی است. حال آنکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندنی‌تر است. چرا در نمی‌یابید؟ آیا آن کس که او را وعده‌های نیک داده‌ایم و آن وعده‌ها را خواهد دید، همانند کسی است که او را از متاع این جهانی برخوردار کرده‌ایم و در روز قیامت هم به بازخواستش فرامی‌خوانیم؟

۲. پرده‌داری ممنوع

«وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ»^۴

پرده‌های حرمت خود را نزد خداوندی که اسرار شما را می‌داند، پاره نکنید.

نکته

- این جمله اشاره به عدم تجاهر به گناه است؛ زیرا گناه پنهانی، در واقع یک گناه است و گناه آشکار، به جهت پرده‌داری و آلوده ساختن محیط اجتماع چند گناه محسوب می‌شود.^۵

مشابه

﴿مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَّةُ﴾^۶ بر هر بنده‌ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی چهل گناه کبیره مرتکب شود، چون مرتکب چهل کبیره شد، پرده‌ها از او برداشته شود.

۳. زهد در دنیا

«وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ»

پیش از آنکه بدن‌هایتان را از دنیا خارج کنند، دل‌هایتان را از آن بیرون کنید.

۱. ابراهیم، ۳.

۲. قصص، ۶۱ و ۶۰.

۳. لَا تَهْتِكُوا: پاره نکنید، برطرف نکنید؛ هتک حرمت نیز به معنای صدمه زدن به حریم شخصیت انسان است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۰.

۵. کافی، ج ۲، ص ۲۷۹.

نکته‌ها

- خارج ساختن قلوب کنایه از ترک تعلقات دنیوی و وابستگی‌ها به زرق و برق دنیاست.^۱ مقصود حضرت این است که به ظواهر فریبنده دنیا دل نبندید و به فکر قبر و عذاب‌های قبر باشید.
- عبارت «مَنْ قَبِلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا» هشدار است بر ناپایداری این جهان. منظور سخن این نیست که مسلمانان از نیازهای زندگی بی‌بهره باشند یا از پیشرفت‌های اقتصادی از دیگران عقب بمانند بلکه منظور وابستگی شدیدی است که انسان را وادار به هرگونه قانون‌شکنی می‌کند.^۲

۴. دنیا سرای امتحان

«فَفِيهَا اخْتِبِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ»^۳

چراکه شما در دنیا آزمایش می‌شوید و برای غیر آن آفریده شده‌اید.

نکته

- این گفتار امام اشاره به این است که آزمایش در این دنیا از عنایات و توجهات خداست؛ چون باعث بیداری انسان برای آخرت می‌شود. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۴

مشابه

- ◇ «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^۵ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم.
- ◇ «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۶ ما هرچه در روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا امتحانشان کنیم که کدامشان به عمل بهترند.
- ◇ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۷ هرکسی طعم مرگ

را می‌چشد و شما را به خیر و شر می‌آزماییم و همه به نزد ما باز می‌گردید.

- ◇ «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَائِرُ الْقَرَارِ»^۱ ای قوم من، این زندگی دنیا فقط کالایی [ناچیز] است و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است.

۵. سؤال مردم و سؤال فرشتگان

«إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ»^۲

هنگامی که انسان می‌میرد، مردم می‌گویند چه چیز باقی گذاشت؟ ولی فرشتگان می‌گویند چه چیز پیش از خود فرستاد؟

نکته‌ها

- منظور از «ناس» در اینجا دنیاپرستان هستند که همیشه سؤالشان از مال و اموال است در حالی که رابطه آن‌ها با آن اموال به کلی بریده شده و نقطه مقابل آن‌ها فرشتگان هستند که تمام توجه آن‌ها به مسائل معنوی و الهی است.^۳
- همراه آوردن دو لفظ «ما ترک» و «ما قدم» این مفهوم را بیان می‌کند که امور مادی و دنیوی جداشدنی است و کارهای نیک پیش فرستاده و برای آخرت انسان، ماندنی و سودمند است، پس باید به کارهای شایسته بیشتر توجه کرد و به امور مادی دنیا که جداشدنی و رهاکردنی است، اعتنایی نکرد.^۴

مشابه

- ◇ «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۵ روزی که نه مال سود می‌دهد و نه فرزندان مگر آن‌کس که با قلبی سلیم به نزد خدا بیاید.
- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَتَنظَّرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ»^۶ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و هرکس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۱.

۲. همان.

۳. اخْتَبِرْتُمْ: آزمایش شده‌اید، «مخبر» به معنای آزمایشگاه.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۱۶.

۵. عنکبوت، ۳ و ۲.

۶. کهف، ۷.

۷. انبیاء، ۳۵.

۱. غافر، ۳۹.

۲. مَا قَدَّمَ: چه چیزی فرستاد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۳.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۱۷.

۵. شعراء، ۸۸ و ۸۹.

۶. حشر، ۱۸.

لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ رَأَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَرَأَهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۱ این آیه اشاره به کسی است که اموالی دارد که از روی بخل چیزی از آن را در راه خدا انفاق نمی کند سپس می میرد و آن را برای کسی باقی می گذارد که با آن اطاعت یا معصیت پروردگار را انجام می دهد. هرگاه با آن مال اطاعت خدا کند، صاحب اصلی مال نتیجه آن را در ترازوی عمل بازماندگان می بیند در حالی که آن مال متعلق به او بوده و اگر با آن معصیت خدا کند درواقع کمک به معصیت کرده و او را تقویت نموده تا نافرمانی خدا کند.

۶. انفاق در راه خدا

«لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ فَقَدْ مُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَلَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ»^۱
خدا بر پدرانتان رحمت آورد! مقداری برای آخرت پیش فرستید تا برایتان ذخیره شود و تمام دارایی خود را بر جای نگذارید که به زیان شما باشد.

نکته‌ها

- عبارت «لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ» معمولاً در مقام تعجب توأم با احترام ذکر می شود و معادل آن در فارسی «درود بر پدرانتان» یا «رحمت خدا بر پدرانتان» است.^۲
- منظور از جمله «فَقَدْ مُوا بَعْضًا» این است که انسان تا زنده است با دست خود بخشی از اموال خویش را در راه خدا به محرومین یا برای کارهای خیر بپردازد.^۳
- تعبیر به «بعض» برای این است که انسان نباید وارثان خود را که غالباً نیازمند هستند، محروم کند.^۴
- عبارت «قَرْضًا عَلَيْكُمْ» اشاره به این است که اگر تمام اموال خود را برای وارثان بگذارید روز قیامت حسابش بر شماست و منافعتش در دنیا برای دیگران.^۵

مشابه

- ◇ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾^۶ کیست آن کس که به خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟
- ◇ امام صادق (ع) در تفسیر آیه: ﴿يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾^۷ این گونه خداوند اعمال آن ها را به آنان نشان می دهد که مایه حسرت او هستند؛ فرمود: «هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ

۱. لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ: احتمالاً برای تعجب یا ممکن است برای دعا باشد.

لَا تُخْلِفُوا: باقی نگذارید؛ بعد از مرگ خود به جا نگذارید، به ارث نگذارید.
قَرْضًا عَلَيْكُمْ: بر ضرر شما.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۳.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۶۴.

۶. بقره، ۲۴۵.

۷. بقره، ۱۶۷.

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۲.



خطبه ۲۰۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: یاران امام

موضوع: اخلاقی

ویژگی: آخرت‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه هشداری است به همه انسان‌ها که زندگی دنیا کوتاه است و منازل وحشتناکی از قبر، برزخ و قیامت در پیش روست که باید آماده آن شوند. هشداری است به قطع وابستگی‌های بی‌حد و حساب به دنیا و اینکه عمر دنیا کوتاه است و پایان عمر نزدیک و هشداری است برای فراهم کردن زادوتوشه تقوا.

- مفهوم از «عرجه» این است که علاقه به اقامت در دنیا را کم کند و همچون دنیاپرستان دنیا را عملاً جاودان نپندارد.^۱
- کلام «رَحِمَكُمُ اللَّهُ» معترضه است؛ یعنی جمله دعایی است که با اصل مطلب هم چندان ارتباطی ندارد و شاید هم منظور حضرت این بوده که اگر رحمت خدا شامل افراد نشود در آخرت بهره‌ای نمی‌برند.

مشابه

- ◇ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را خواهد یافت و سپس نزد آن دانای نهان و آشکارا برگردانده می‌شوید تا به کارهایی که کرده‌اید آگاهتان سازد.
- ◇ «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»^۳ به‌راستی که بی‌هوشی مرگ فرامی‌رسد. این است آنچه از آن می‌گریختی.
- ◇ «نَحْنُ قَدْ زُنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»^۴ ما مرگ را بر شما مقدر ساختیم و ناتوان از آن نیستیم.

تشبیه

مشبه: جامعه بشری

مشبه‌به: کاروان

وجه شبیه: امام، جامعه بشری را به کاروانی تشبیه کرده که مقصد مهمی در پیش دارد و او به‌عنوان رهبر کاروان به همه کاروانیان فریاد می‌زند که برخیزید و آماده حرکت شوید.

۲. آمادگی برای سفر آخرت

«وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَخْضَرُتْكُمْ مِنَ الرَّادِ»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۷۱.

۲. جمعه، ۸.

۳. ق، ۱۹.

۴. واقعه، ۶۰.

۵. انْقَلِبُوا: برگردید؛ از ماده «قَلَب» به معنای برگرداندن، انقلاب؛ انصراف و برگشتن.

يَخْضَرُتْكُمْ: اشاره به فرصت‌هایی است که در پیش روی انسان وجود دارد.

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا يَخْضَرُتْكُمْ مِنَ الرَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا. وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَّةٌ وَ كَانَتْكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشَبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطَعَاتُ الْأُمُورِ وَ مُعْضَلَاتُ الْمَحْذُورِ. فَقَطِّعُوا عَلَاقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا بَرَادَ التَّقْوَى.

۱. بانگ کوچ از دنیا

«تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا»^۱

مهیا و آماده شوید، خدا شما را رحمت کند که در میان شما بانگ کوچ سر داده‌اند. میل ماندن در دنیا را بکاهید.

نکته‌ها

- در کلمه «الرحیل» که به معنای کوچ کردن است دو احتمال می‌رود: ۱. مقصود از آن سفر به وسیله مرگ است که در این صورت ندادنده حوادث و اتفاق‌های روزانه است که ناگزیر موجود را به نابودی و مرگ فرامی‌خواند؛ ۲. ممکن است منظور از «رحیل» سفر به سوی خدا با ریاضت‌های کامل باشد که در این صورت ندادنده آن، پیامبر خدا و قرآن و اولیای خدا خواهند بود؛ سپس امام علیه السلام دستور می‌دهد که انسان باید نسبت به دنیا و ماندن در آن علاقه زیاد نشان ندهد بلکه فقط به مقدار لازم به آن توجه کند.^۲
- معنای آماده بودن به این است که در مورد کارهای گذشته توجه کنیم و خلاف‌های گذشته را جبران نماییم و برای آینده هم عمل بهتری انجام دهیم.

۱. تَجَهَّزُوا: آماده شوید؛ از ماده «جَهَزَ» به معنای آماده شوید، جهاز و لوازم سفر را فراهم کنید؛ جهاز هم به فتح صحیح هست و هم به کسر آن؛ جهاز: المسافر ما يحتاج إليه فی قطع المسافة و هو بالفتح و به قرء السبعة فی قوله تعالى «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ» و الكسر لغة قليلة، و جهاز العروس و المیت بالفتحین أيضا ما يحتاجان إليه و جهزته تجهيزا هیأت جهازه فتحجهز.

نُودِيَ: ندا داده شد.

بِالرَّحِيلِ: کوچ کردن، مصدر است.

أَقِلُّوا: کم کنید.

الْعُرْجَةُ: اقامت، توقف، محل توقف، تَعَرَّجَ عَلَى الْمَكَانِ: یعنی مرکب خود را در آنجا متوقف کرد؛ العرجة: بالضمة الإقامة من عرج تعرجا و تعرج تعرجا أى أقام و حبس المطیة على المنزل.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۲۰.

حالاتی است که با درجات مختلف برای گناهکاران در آخرت وجود دارد و روشن است که انسان ناگزیر است که به این منزل‌ها وارد شود و در آن‌ها تا زمان عبور توقف کند؛ چون توقف آن‌ها در آن منزلگاه‌ها طولانی‌تر و سختی‌های آنان در آن منزل‌ها هولناک‌تر است.^۱

● سختی‌های پس از مرگ در این جمله به عبور از گردنه تشبیه شده است؛ زیرا عبور از گردنه مشکل است و حضرت خواسته است بفهماند مراحل پس از مرگ بسیار مشکل است.

مشابه

❖ ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۲ و هیچ‌یک از شما نیست که وارد جهنم نشود و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو.

استعاره

مُسْتَعَار: عَقَبَةٌ كُنُودًا

مُسْتَعَارِمنه: رنج و سختی

مُسْتَعَارله: مرگ

جامع: امام علیه السلام لفظ «عقبه» را با صفت «کنود» برای مرگ استعاره آورده است و مناسبت این تشبیه، برخورد سخت با مرگ داشتن و با درد و رنج روحی منزلگاه‌های مرگ را تا پایان آن سپری کردن است.

۴. چشم در چشم مرگ

«وَ اَعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ تَحَوُّكُم دَانِيَةً وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشَبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهَمَّتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ وَ مُعْضَلَاتُ الْمَحْذُورِ»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۲۰.

۲. مریم، ۷۱.

۳. مَلَاحِظٌ: دیدگاه‌ها؛ جمع «ملحظ» مصدر میمی به معنای نگاه کردن یا با گوشه چشم نگاه کردن است؛ از ماده «لحاظ» است و معنایش ملاحظه و نگاه کردن است؛ لملاحظ: جمع الملحظ مصدر میمی بمعنی اللحظ يقال لحظه و إليه لحظا من باب منع و لحظانا بالتحريك نظر بمؤخر عينيه.

الْمَنِيَّةُ: مرگ؛ از ریشه «منی» به معنای تقدیر گرفته شده و از آنجا که مرگ در سرنوشت انسان مقدر است، این واژه به مرگ اطلاق می‌شود.

دَانِيَةٌ: نزدیک؛ از ریشه «دنو» به معنای نزدیک.

بِمَخَالِبِ: چنگال‌ها؛ جمع «مخلب» ناخن و چنگال حیوانات یا پرندگان است؛ من السباع كالظفر من غيرها.

و همراه توشه شایسته‌ای که دارید به‌سوی خدا بازگردید.

نکته‌ها

- «انْقَلِبُوا» اشاره به تحول درونی دارد؛ یعنی توجه خود را از دنیاپرستی به تهیه زادوتوشه آخرت بازگردانید.^۱
- «بِخَضَرَتِكُمْ» اشاره به توانایی‌ها و فرصت‌هایی است که انسان‌ها در اختیار دارند.^۲
- در این عبارت حضرت می‌فرماید از این زادوتوشه‌های خوبی که خداوند در دنیا در اختیارتان گذاشته به طرف آخرت برگردید. در راه خدا به نیازمندان کمک کنید تا خداوند در آخرت از نعمت‌های آنجا به شما بدهد ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۳.

۳. لزوم تحصیل زادوتوشه برای سفری سخت

«فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كُنُودًا وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بَدَّ مِنْ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا»^۴

زیرا گردنه سخت و منزلگاه‌های مخوف و هولناکی در پیش دارید که باید در آن‌ها وارد شوید و نزد هر یک توقف کنید.

نکته‌ها

- گردنه سخت و منزلگاه‌های خوفناک اشاره به مرگ و منزلگاه‌های آخرت است؛ زیرا در روایتی از امام صادق می‌فرماید: در قیامت پنجاه موقف است و هر موقعی به اندازه هزار سال از سال‌های دنیا به طول می‌انجامد.^۵
- و منظور امام علیه السلام از منازل ترس‌آور و هولناک، منزلگاه‌های پس از مرگ از قبیل قبر و بقیه

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۷۱.

۲. همان.

۳. آل عمران، ۹۲.

۴. أَمَامَكُمْ: در جلوی شما؛ منظور مراحل است که بعد از مرگ در جلوی انسان وجود دارد و انسان ناگزیر است از آن‌ها بگذرد.

عَقَبَةٌ: گردنه.

کُنُودًا: صعب العبور؛ از ریشه «کاد» به معنای شدت و صعوبت گرفته شده و عقبه «کنود» گردنه سخت و صعب العبور است؛ عقبه کنود: کفور و کاداء ای صعبة شاقة من تكادني الأمر شق على.

لَا بَدَّ: چاره‌ای نیست.

مَهُولَةٌ: هولناک؛ از ریشه «هول» به معنای ترس است و «مهول» اسم مفعول یعنی خوفناک؛ هاله: الأمر هولا أفرعه، و الهول المخافة و الجمع أهوال و هول هائل و مهول كمصون تاكيد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۷۲.



بدانید که مرگ از نزدیک به شما چشم دوخته و گویی چنگال‌های خود را در پیکرتان فرو برده، و رویدادهای سخت و سنگین و توان‌فرسا بر شما هجوم آورده.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که میان انسان و مرگ در هیچ سن‌وسالی فاصله وجود ندارد. هر لحظه ممکن است حادثه ناگهانی رخ دهد.^۱
- امام علی(ع) در این عبارت بعضی از لوازم مرگ را به صورت کنایه آورده است: ۱. نگاه دائمی و غضبناک با گوشه چشم را گرفته و آن را کنایه از این قرار داده است که مرگ در کمین آنان می‌باشد و از آن‌ها صرف‌نظر نمی‌کند؛ ۲. «دانیه» کنایه از این است که نگاه‌های مرگ به آن‌ها نزدیک است؛ ۳. ذکر چنگال‌ها و فروبردن آن، کنایه از بلاها و دردهای هلاکت‌زایی است که هنگام مرگ به انسان گنهکار می‌رسد.^۲

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه‌به: حیوان درنده

وجه شبه: در این جمله حضرت مرگ را به یک حیوان درنده که دارای چنگال است تشبیه کرده است. این موی سفید و آن زانوی سست و ریختن دندان‌ها همه این‌ها به منزله چنگال‌های مرگ است که در انسان فرورفته و او را به مرگ تحویل می‌دهند

تَشَبَّهْتُ: فروبرد؛ از ریشه «نَسَب» به معنای فرورفتن است؛ نشبا من باب تعب علق.

ذَهَمْتُ: هجوم کرده است؛ از ریشه «ذَهَم» به معنای غافل‌گیر ساختن است.

مُفْطِعَاتُ: دشواری‌ها؛ جمع «مَفْطَعَه» به معنای حادثه‌ای است که بیش از حد شدید باشد.

مُعْضَلَاتُ: شدید؛ جمع «مَعْضَلَه» یعنی چیزی که فوق‌العاده انسان را در تنگنا قرار دهد. به جاده تنگ نیز «مَعْضَلَه» گویند؛ مُعْضَلَاتُ الْمُحْذَرِّ: چیزهای ترسناک خمیده که مشکلات امور را به آن تعبیر کرده‌اند؛ المعضلات: السَّدايد من أعضل به الأمر اشتدّو فی نسخة الشارح المعتزلی مضلعات المحذور و فسرّها بالخطوب التي تضلع أي تجعل الانسان ضلعا أي معوجا. أقول: لعلّه أخذ من ضلع السيف ضلعا من باب فرح اعوج، و لا قیمن ضلعك بالتحريك و بالسكون أيضا و هو الاعوجاج خلقة و لكن الأظهر أن يكون مأخوذا من أضلعه الذين أثقله حتى یمیل صاحبه عن الاستواء و حمل مضلع وزان محسن أي ثقيل و ان كان مرجعه أيضا إلى الأول. و روی معضلات المحذور بالطاء المشالة، قال الشارح المعتزلی: أراد الامور التي تجعل الانسان ظالعا أي یغمر فی مشیه لثقلها علیه و الماضی ظلع بالفتح یظلع ظالعا فهو ظالع، و فی القاموس ظلع البعير كمنع غمز فی مشیه، و الظالع المائل و الظلاع كغراب داء فی قوانم الدابة لا من سیر و لا تعب.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۷۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۲۱.

و فرار از چنگال مرگ برای هیچ‌کس میسر نیست ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾^۱.

۵. لزوم قطع علائق دنیا

﴿فَقَطَّعُوا عَلاَئِقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهَرُوا بِرَادِ التَّقْوَى﴾^۲

وابستگی‌های دنیا را به خود قطع کنید و بر توشه تقوا تکیه کنید.

نکته‌ها

- منظور از قطع علائق دنیا، وابستگی شدید به مال و مقام و فرزند است؛ آن‌گونه وابستگی که انسان را از خدا غافل کند و ارتکاب به گناه را آسان سازد.^۳
- تعبیر به «اسْتَظْهَرُوا بِرَادِ التَّقْوَى» اشاره به این دارد که در این سفر پر خوف و خطر آخرت، انسان نیاز به تکیه‌گاهی دارد و تکیه‌گاهی بهتر از توشه تقوا نیست.^۴
- حضرت در این عبارت می‌فرماید که دل‌بستگی‌های خود را نسبت به دنیا قطع کنید و به وسیله توشه تقوا، پشتوانه خود را قوی نمایید تا هنگام رسیدن به عقبات و گردنه‌ها بتوانید خود را نجات دهید.

۱. نساء، ۷۸.

۲. اسْتَظْهَرُوا: کمک بگیرید؛ از ریشه «استظهار» به معنای کمک گرفتن از شخص یا چیزی است و ریشه اصلی آن «ظَهَرَ» به معنای پشت است. واژه پشتیبانی به معنای تقویت می‌آید.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۷۵.

۴. همان.



خطبه ۲۰۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از بیعت طلحه و زبیر در
مدینه، اواخر سال ۳۵ هجری
مخاطب: طلحه و زبیر
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: روش حکومتی امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۴.

پیشگفتار خطبه

این سخن پاسخی است به پاره‌ای از ایرادهای طلحه و زبیر که انتظار داشتند امام علیه السلام در حکومت، سهم عظیمی برای آنها قائل شود و در همه امور با آنها مشورت نماید. امام نکاتی را بیان فرمودند که مسیر حکومت امام را روشن ساخت.

مسلمانان است.^۱

● خواسته‌های طلحه و زبیر به‌عنوان دو شخصیت سابقه‌دار و صحابی پیامبر خدا ﷺ در سه چیز خلاصه می‌شد: ۱. چون دو شخصیت سابقه‌دار در اسلام بودند، خواسته بودند که حضرت امیر ﷺ آن‌ها را از مشاوران درجه اول خود قرار دهد و در کارها و حوادث مهمی که در امور خلافت وجود دارد با آن‌ها مشورت کند؛ ۲. امیرالمؤمنین ﷺ هم مانند خلیفه دوم و سوم مساوات و برابری را هنگام تقسیم بیت‌المال رها کند و به آن دو سهم بیشتری از بیت‌المال داده شود؛ ۳. امیرالمؤمنین ﷺ، زبیر را حاکم کوفه و طلحه را حاکم بصره کند.

۲. بسته بودن راه انتقاد و خرده‌گیری بر امام

«أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُكُمْ عَنْهُ أَمْ أَيُّ قَسِمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْكُمْ بِهِ أَمْ [أَوْ] أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهْلْتُهُ أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ»^۲

آیا به من نمی‌گویید چه حقی برای شما بود که آن را از شما بازداشتیم؟ یا در کدام سهمیه خود را بر شما مقدم ساختیم؟ یا کدام حق بود که مسلمانی به من ارجاع داد و من از حلش عاجز بودم یا حکمش را ندانستم یا در شناخت و اجرای آن به خطا رفتم؟

نکته

● طلحه و زبیر در زمان خلافت خلفای پیشین منصب و مقامی نداشتند و پس از روی کار آمدن علی ﷺ هم چیزی از دست آن‌ها گرفته نشد؛ بنابراین حقی از آن‌ها ضایع نشده و چیزی از دست آن‌ها نرفته است تا بخواهند برای رسیدن به آن پافشاری و جنگ و خون‌ریزی به راه بیندازند؛ ازاین‌رو حضرت از آن‌ها می‌پرسد شما دو نفر در چه چیز حق داشته‌اید که شما را از آن بازداشته‌ام؟

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۸۱.

۲. قَسِمٌ: بهره، سهمیه، امتیاز؛ قسمته: قسماً من باب ضرب فرزه أجزاء فانقسم والقسم بالكسر اسم منه، ثم اطلق على الحصّة والنصيب فيقال: هذا قسمي والجمع أقسام مثل حمل وأحمال.

دَفَعْتُ: دفع نمودم.

اسْتَأْثَرْتُ: خود را مقدم داشتم؛ از ریشه «استیثار» یعنی چیز خوبی را به خود اختصاص دادن. گاه نیز به‌معنای استبداد و انحصارطلبی تفسیر شده و ریشه اصلی آن «اثر» به‌معنای علامت است؛ استأثر: بالشئ استبد به أي انفراد به من غیر مشارک له فيه.

ضَعُفْتُ: ناتوان گشتم.

أَخْطَأْتُ: خطا رفتم.

لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسِيرًا وَ أَرْجَأْتُمَا كَثِيرًا أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْءٍ كَانَ لَكُمْ فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُكُمْ عَنْهُ أَمْ أَيُّ قَسِمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْكُمَا بِهِ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهْلْتُهُ أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ. وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنْتَ النَّبِيُّ ﷺ فَافْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمَا وَ لَا رَأْيَ غَيْرِكُمَا وَ لَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلْتُهُ فَاسْتَشِيرَكُمَا وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمَا. وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَ لَا وَلِيَّتُهُ هَوَى مِنِّي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ وَ أَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ فَلَيْسَ لَكُمْ وَ اللَّهُ عِنْدِي وَ لَا لِغَيْرِكُمَا فِي هَذَا عُثْبَى. أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ. ثُمَّ قَالَ ﷺ: رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ.

۱. بهانه‌جویی طلحه و زبیر

«لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسِيرًا وَ أَرْجَأْتُمَا كَثِيرًا»^۱

برای امر ناچیزی [شریک نکردن امام آنان را در حکومت] خشمگین شده‌اید و چیزهای فراوانی را [ادای وظیفه در رعایت مصلحت مسلمانان] واگذاشته‌اید.

نکته‌ها

● منظور از ناچیز، ترک مشورت با آن‌هاست و منظور از امور مهم و فراوان، مصالح

۱. نَقَمْتُمَا: خشم کردید؛ از ریشه «نَقَمَ» در اصل به‌معنای انکار کردن یا ایراد گرفتن بر شخص یا چیزی است خواه با زبان باشد یا با عمل (از طریق مجازات) انتقام نیز از همین ریشه است و در اینجا به‌معنای ایراد گرفتن لفظی است؛ نَقَمْتُ: علیه امره و نَقَمْتُ منه نقما من باب ضرب و نَقَمْتُ أَنْقَمُ من باب تعب لغة إذا عتبه و کرهته أَشَدَّ الْكَرَاهَةِ بِسُوءِ فَعْلِهِ وَ اللُّغَةُ الْأُولَى هِيَ الْفَصِيحَةُ وَ بِهِمَا قَرَأَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا﴾ أَيْ وَ مَا تَطْعَنُ فِينَا وَ تَقْدَحُ، وَ قِيلَ: لَيْسَ لَنَا عِنْدَكَ ذَنْبٌ وَ لَا رَكْبَنَا مَكْرُوهَا.

یَسِيرًا: ناچیز و اندک.

أَرْجَأْتُمَا: به عقب انداختید؛ از ریشه «ارجاء» به‌معنای به تأخیر انداختن گرفته شده است و ریشه اصلی آن «رجاء» به‌معنای امیدواری است و از آنجا که انسان در بسیاری از مواقع کاری را به امید رسیدن به هدفی به تأخیر می‌اندازد، این واژه در این معنا استعمال شده است؛ أَرْجَأْتُهُ: بالهمزة آخرته.

- «أَيُّ قَسَمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْكُمَا»: مقصود این است که در تقسیم عادلانه بیت المال کدام قسمت را به شما ندادم و به خود اختصاص داده و برای خود برداشته‌ام؟
- «أَمْ [أَوْ] أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ...»: اموری که انجامش بر زمین می‌ماند به یکی از سه علت است:
 ۱. یا اینکه آن فردی که متولی امر است ضعف اراده دارد و به همین علت کار به زمین می‌ماند؛
 ۲. متولی امر راه حل مسئله را نمی‌داند؛ ۳. در تطبیق حکم بر مصداق خطا می‌کند و به این علت احتیاج به مشورت دارد و حضرت در این جمله به هر سه مورد اشاره فرموده است.

۳. بی رغبتی امام به خلافت

«وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا»^۱

به خدا سوگند من به خلافت رغبتی نداشتم و به زمامداری شما علاقه‌ای نشان ندادم. این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و به اصرار مرا به آن واداشتید.

نکته‌ها

- این گفتار امام علیه السلام مقدمه‌ای است برای جواب اعتراض اول آن‌ها که می‌پنداشتند آن حضرت به خلافت تمایل دارد و دوستدار حکومت و امارت است و به همان سبب خود را بر آن دو ترجیح داده است. امام علیه السلام این پندار نادرست را با این مقدمه درهم می‌شکند و پس از آن علت پذیرفتن حکومت مسلمین از طرف آن حضرت به یاری کردن و بر پا داشتن حق منحصر می‌شود؛ چنان‌که خود حضرت در موارد زیادی به روشنی آن را بیان فرموده است و در این صورت اشکال آن‌ها برطرف شده و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.^۲
- امام در این عبارت اشاره می‌کند که پیش‌دستی در قبول خلافت ظاهری نکرده و اصرار افرادی چون طلحه و زبیر حجت را تمام کرده است.^۳

۴. پیروی از قرآن و سنت رسول الله (ص)

فَلَمَّا أَفْضْتُ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا

۱. إِزْبَةٌ: خواسته و نیاز؛ از ریشه «أَزَبَ» در اصل به معنای شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند.
دَعَوْتُمُونِي: مرا دعوت کردید.
حَمَلْتُمُونِي: مرا وادار کردید؛ حمله: علی‌الامر یحمله فانحمل أغراه به.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۲۷.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۸۳.

اسْتَسَنَّ النَّبِيُّ ﷺ فَأَقْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتِجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمَا وَلَا رَأْيَ غَيْرِكُمَا»^۱
و آنگاه که زمام حکومت را به دست گرفتم به کتاب خدا و قانونی که برای ما مقرر داشته و ما را به آن فرمان داده و به آنچه پیامبر ﷺ سنت قرار داده، نگریستم و از آن پیروی نمودم. من در این باره به نظر شما و نظر دیگران نیازی نداشتم.

نکته‌ها

- مشورت کردن صحیح است ولی در مسائل قطعی اسلام و فرمان‌های صریح خدا و پیامبر ﷺ مشورت مفهومی ندارد.^۲
- «فَلَمْ أَحْتِجْ فِي ذَلِكَ...»: شما که اعتراض دارید که چرا مشورت نکرده‌ام، اگر مقصودتان این است که چرا حکم آن را از شما نپرسیدم، جوابش این است که هنوز کاری را که حکمش را ندانم پیش نیامده است و اگر مقصودتان این است که چرا در تقسیم بیت‌المال تبعیض قائل نشدم، جوابش این است که مسلمان‌ها در تقسیم بیت‌المال برابر هستند و من در کتاب و سنت خدا دلیل نابرابری آن‌ها را نیافته‌ام.

۵. روی گردان نبودن حضرت از مشورت

«وَلَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلْتُهُ فَاسْتَشِيرَكُمَا وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمَا»

و حادثه‌ای روی نداده که حکم آن را ندانم تا مشورت شما و برادران مسلمانم را بخواهم و اگر چنین بود از شما و از دیگران روی برنمی‌تافتم.

نکته‌ها

- امام علیه السلام از این جهت که باب علم پیامبر بود در امور جاری کشور نیازی به مطالعه یا پرسش از این و آن نداشت و حکم تمامی مسائل و مشکلات جامعه را می‌دانست حتماً طلحه و زبیر، امام را با خلفای پیشین مقایسه می‌کردند و همان‌طور که آن‌ها در امور جاری مشورت می‌کردند، توقع داشتند که علی علیه السلام هم در امور مشورت کند.
- مقصود حضرت از عبارت «الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ...» این است که اگر موردی برای مشورت پیدا شد، من از مشورت با شما یا دیگران اعراض نمی‌کنم؛ پس علی علیه السلام از مشورت روی گردان نیست و اهل مشورت است منتها مشورت در جایی است که انسان حکم موضوعی را نداند.

۱. أَفْضْتُ إِلَيَّ: به من رسید؛ از باب افعال از ماده «فَضَا» به معنای به من رسید.
اسْتَسَنَّ: سنت قرار داد؛ باب استفعال از ماده «سَنَنَ» به معنای به عنوان سنت پذیرفت.
أَقْتَدَيْتُ: اقتدا کردم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۸۳.

در چیزی که خداوند آن را روشن ساخته و حکمش را صادر فرموده، نیازی به مشورت با شما نداشتیم. به خدا سوگند نه شما و نه غیر شما نمی‌توانند در این موضوع اعتراضی به من داشته باشند.

نکته‌ها

- این بند به موضوع عدالت و مساوات اشاره دارد. امام می‌گوید که از دین خود آگاهی کامل دارد و با روشنی در آن گام برداشته و در آن پای می‌فشارد و او در هیچ صورتی حاضر نیست که خشنودی مردم را به بهانه خشم خداوند به دست آورد.^۱
- اگر ضمیر «أَمْضَى» را به «اللَّهُ» برگردانیم، یعنی خداوند حکم را بیان کرده و آن را هم امضا فرموده است. احتمال هم دارد که ضمیر در «أَمْضَى» به «رسول الله» برگردد. در این صورت معنای عبارت چنین می‌شود: خداوند حکم مسئله را بیان فرموده و رسول خدا هم در هنگام عمل به آن، آن را امضا کرده است.
- «عُتْبَى»: به معنای عتاب و بازخواست است؛ یعنی شما حق ندارید در اینکه من مطابق دستور خدا و عمل رسول الله عمل کرده‌ام مرا مورد عتاب و بازخواست قرار دهید که چرا چنین کرده‌ام و به معنای رضایت هم آمده است؛ یعنی شما حق ندارید که از من بخواهید رضایت شما را جلب کنم. حضرت بر مبنای حق و عدالت عمل کرده است و چنین شخصی مورد عتاب و بازخواست قرار نمی‌گیرد.

۸. دعای امام برای شکیبایی در برابر حق

«أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ»^۲

خداوند دل‌های ما و شما را به سوی حق برگرداند و به ما و شما شکیبایی عنایت فرماید.

نکته

- طلحه و زبیر با آن مقام شامخی که در زمان رسول خدا داشتند، هواپرستی آن‌ها موجب شد آن مقام از دست برود. علاقه زبیر به حضرت علی (علیه السلام) زبانزد اصحاب رسول خدا بود ولی در آخر عمر به همراهی طلحه و عایشه جنگ جمل را به راه انداختند و در نهایت هم در همین جنگ کشته شدند.

۹. یاری حق و قیام علیه ستمگر

«ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲. أَلْهَمَنَا: ما را عنایت کرد.

۶. حکم تقسیم بیت المال، حکم پیامبر

«وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسُوءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَ لَا وَلِيَّتُهُ هَوَىٰ مِنِّي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ»^۱

و اما اعتراضی که شما در امر تقسیم بیت‌المال به طور مساوی داشتید، این حکمی نبوده که به رأی خود صادر کرده باشم یا مطابق خواسته دلم باشد بلکه من و شما می‌دانیم این همان دستوری است که پیامبر اکرم ﷺ آورده و انجام داده است.

نکته

- این عبارت امام بیان می‌کند که عمل مساوات و برابری که در تقسیم بیت‌المال انجام دادم و شما را هم‌سنگ دیگران قرار دادم، نه از اندیشه خودم بود و نه هواوهوسی را پیروی کردم، بلکه من و شما خود می‌دانیم که خداوند آن را تمام و تکمیل کرده و از حکم به آن در لوح محفوظ فراغت یافته و آن را برای عمل به زمین فروفرستاده است و نیازی به ایجاد حکم جدید یا تکمیل آن نیست.^۲

مشابه

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۳ شخص رسول‌الله ﷺ برای شما مقتدای پسندیده‌ای است.

۷. بی‌نیازی از مشورت

«فَلَمْ أَحْتِجْ إِلَيْكُمْ مِمَّا قَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ وَ أَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ فَلَيْسَ لَكُمْ وَ اللَّهِ عِنْدِي وَ لَا لِغَيْرِكُمْ فِي هَذَا عُتْبَى»^۴

۱. الْأُسُوءَةُ: الگو؛ منظور امام در اینجا پیروی از سنت پیامبر است و نیز ممکن است به رعایت مساوات و برابری در توزیع اموال اشاره داشته باشد؛ الاسوءة: بالضّم و الكسر القدوة.

وَلِيَّتٌ: عهده‌دار شدم؛ از ماده «وَلَى» به معنای متصدی آن نشده‌ام. فُرِغَ: فارغ شد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۵، ص ۴۲۸.

۳. احزاب، ۲۱.

۴. قَسْمِهِ: تقسیم کردن آن.

عُتْبَى: ملامت و عتاب؛ از ریشه «عَتَب» در اصل به معنای ناراحتی باطنی است و هنگامی که به باب افعال برده شود به معنای زایل کردن این ناراحتی است و چون سرزنش کردن طرف مقابل یکی از اسباب فرونشاندن خشم درونی است «عتبی» به معنای سرزنش کردن می‌آید؛ عتب: علیه عتبا من باب ضرب و قتل لانه فی تسخّط، و أعتبني الهمزة للسلب أي أزال الشكوى و العتاب، و العتبی وزان فعلی اسم من الاعتاب.



عَلَى صَاحِبِهِ^۱

خدا رحمت کند کسی را که هرگاه حقی را ببیند آن را یاری کند و اگر ستمی را مشاهده کرد آن را دفع نماید و به یاری صاحب حق برخیزد.

نکته‌ها

- «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ»: دیدن حق و دریافتن حق به این است که در راه شناخت حق قدم بردارد و بخواهد که حق را بشناسد. اگر انسان برای شناخت حق حرکت کرد و حق را شناخت، باید آن را یاری کند.
- «وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ»: افراد جامعه نباید در امور آن بی تفاوت باشند. هرکسی باید به اندازه توانش از حق دفاع کند و مخالف ظالم باشد. حضرت در کلام آخر عمرشان به حسنین علیهما السلام فرمودند: «وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^۲

● تقسیم اموال بیت المال به طور مساوی

امام علیه السلام زمانی بر روی کار آمد که مردم به تبعیض های زمان خلیفه دوم و سوم خو گرفته بودند و امام علیه السلام اموال بیت المال را به صورت مساوی تقسیم می کرد که این برای افرادی مانند طلحه و زبیر سخت بود. بخشی از اموال بیت المال مانند زکات، مصارف مختلفی داشت مانند: «مؤلفه قلوبهم»^۳ و همچنین «عاملین علیها»^۴ یا قضات و مانند این ها که هر یک متناسب با زحمات و موقعیتشان سهمی از زکات را دریافت می کردند؛ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در غنائم جنگی میان سواره و پیاده تفاوت قائل می شد. علاوه بر این موارد بقیه اموال بیت المال به صورت مساوی تقسیم می شد.^۵

مشابه

﴿إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَيَبِىءٌ﴾^۶ حق سنگین اما گواراست و باطل سبک اما بیماری زاست.

خطبه ۲۰۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: به هنگام نبرد صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: اخلاقی، نظامی
ویژگی: اخلاق شیعی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۷.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علیه السلام هنگامی ایراد کردند که شنیدند بعضی از یارانش مانند حجر بن عدی و عمرو بن حمق در ایام جنگ صفین به شامیان دشنام می دادند. امام آن ها را خواست و از این کار نهی کرد. این سخن نشان می دهد که امام علیه السلام در عین قاطعیت در برابر دشمن از خشونت های بی مورد که نشانه ضعف شخصیت است، جلوگیری می فرمود.

۱. آغان: کمک کرد.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. کسانی را که می خواستند با محبت به اسلام وارد کنند.

۴. آن ها که برای گردآوری زکات تلاش کردند

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۸۸.

۶. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۷۶.

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لِكَيْتَكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ أَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ وَ يَزْعُمُوا عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ.

۱. نهی از بدگویی به دشمن

«إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لِكَيْتَكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ»^۱
من خوش ندارم که شما دشمناندهنده باشید. اگر شما رفتار آنان را افشا کنید و حالشان را بازگو نمایید، گفتارتان صواب‌تر و عذرتان پذیرفته‌تر خواهد بود.

نکته‌ها

- «سَبَّاب» به کسی گفته می‌شود که بسیار بدگویی می‌کند و حقیقت «سَبِّ» بدگویی کردن و دشنام دادن همراه با هتک حرمت است. لعن کردن یکی از مصداق‌های «سَبِّ» است.^۲
- هیچ مؤمنی را نباید سَبِّ و لعن کرد و در مورد کافران و مخالفان نیز اصل بر ترک آن است؛ چراکه غالباً با دو اثر منفی همراه است یکی اینکه چه بسا طرف مقابله به مثل کند و به مقدسات توهین کند و دیگر اینکه ممکن است این گونه بدگویی‌ها آن‌ها را تحریک کند و پافشاری آن‌ها در کفر و ضلالت بیشتر شود.^۳

۱. أَكْرَهُ: ناراحت می‌شوم؛ از ماده «کراهه» یعنی خوشم نمی‌آید که شما دشمنان بدهید در قرآن آمده است: ﴿عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ (بقره، ۲۱۶) پس به چیزی که انسان از آن خوشش نمی‌آید مکروه گفته شده که برحسب لغت به چیز حرام هم مکروه گفته شده است؛ یعنی چیزی که انسان از آن کراهت دارد، منتها اگر خیلی باعث کراهت باشد، حرام است و اگر کم باعث کراهت باشد، مکروه است.

سَبَّابِينَ: ناسزاگویان؛ از ماده «سَبَّ» به معنای دشنام، لعن. این احتمال هم هست که «سَبَّاب» صیغه مبالغه باشد که اگر این احتمال صحیح باشد، لازمه‌اش این است که اصحاب آن حضرت زیاد به اصحاب معاویه دشنام می‌داده‌اند؛ السَّبِّ: الشتم کالسَّبَاب بکسر السین و تخفیف الباء من سَبَّه سَبَّه من باب نصر، و رجل مسَّب بکسر المیم و سَبَّ و السَّبَّاب كثير السَّبِّ، و التسابب التشاتم و رجل سَبَّه بالضَّمَّ أى يكثر الناس سَبَّه و سببه كهزمة أى كثير السَّبِّ للناس و السَّبَّابَةُ الأَصْبَعُ التي تلي الإبهام لآنها يشار بها عند السَّبِّ.

وَصَفَّيْتُمْ: وصف کردید.

أَصَوَّبَ: صواب‌تر؛ از ماده «صَوَّبَ» به معنای گفتار صحیح؛ اسْتَصَابَ الرَّأْيُ أى الفعل: آن اندیشه یا کار را درست و صواب دانست.

أَبْلَغَ: بلیغ‌تر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۰۰.

۳. همان.

- علت اساسی کراهت حضرت این است که دشنام جنبه انتقام‌جویی دارد و کسی که دشنام می‌دهد در حقیقت قصد دارد از دشمن انتقام بگیرد و دین مقدس اسلام این گونه انتقام‌جویی را مذمت کرده است و حدودی که در اسلام وجود دارد، برای تأدیب و اصلاح جامعه است و شارع می‌خواهد که جامعه آن «حد خوردن» را ببیند تا تأدیب شود.

- امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اینکه در جنگ با معاویه شرکت کرده، قصدش انتقام‌جویی نبوده و هدفش این است که مردمی را که طغیان کرده و قصد بر هم زدن نظام مسلمین را دارند سرجایشان بنشانند اما مشاهده می‌کند که اصحابش به اصحاب معاویه دشنام می‌دهند. درباره اصل جنگ حضرت اصرار ندارد؛ زیرا شاید آن‌ها بدون جنگ و خون‌ریزی تسلیم حق شوند ولی زمانی که می‌بیند اصحابش با دشنام دادن موجب خون‌ریزی می‌شوند و همین دشنام است که جنگ را به راه می‌اندازد، آن‌ها را نصیحت فرموده که من خوشم نمی‌آید که شما دشنام بدهید.

مشابه

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱ چیزهایی را که آنان به جای «الله» می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به «الله» دشنام دهند.

۲. شیوه برخورد با دشمن

﴿وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ أَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ وَ يَزْعُمُوا عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ﴾^۲

۱. انعام، ۱۰۸.

۲. احْقِنْ: حفظ فرما؛ از ریشه «حقن» در اصل به معنای نگهداری و حفظ چیزی است و هنگامی که در مورد دماء به کار می‌رود مفهومش جلوگیری از خون‌ریزی است؛ حقنت: الماء فى السقاء حقنا من باب نصر جمعته فيه و حقنت دمه خلاف هدرته أى منعه أن يسفك.

ذَاتَ بَيْنٍ: مؤنث «ذا» که به معنای صاحب است؛ ذات البین: آنچه در بین است؛ البین: بالفتح من الأضداد يطلق على الفرقة والوصل قال تعالى ﴿لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ﴾ أى وصلکم و يكون اسما و ظرفا متمكنا قال الفيومی: البین يطلق على الوصل و على الفرقة و منه ذات البین للعداوة و البغضاء و قولهم لاصلاح ذات البین أى لاصلاح الفساد بین القوم، و المراد إسكان النائرة و بین ظرف مبهم لا يتبين معناه إلا بالاضافة إلى اثنين فصاعدا أو ما يقوم مقام ذلك كقوله تعالى ﴿عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ﴾.

يَزْعُمُوا: باز می‌گردد؛ از ماده «زَعَو» به معنای خودداری کردن و بازگشتن از کاری گرفته شده است. گاهی واژه «زَعَو» به صورت رباعی به کار رفته همان معنا را می‌دهد؛ عن القبيح ارتدع عنه و رجع.

الْغَيِّ: گمراهی؛ مصدر «غَوَى» به معنای گمراهی؛ الغي: الضلال و روى العمى بدله.

لهج: به آن حریص شد؛ از ریشه «لهج» به معنای وابستگی و شیفتگی به چیزی و حریص بودن به آن است؛ لهج: بالشىء لهجا من باب تعب أولع به.

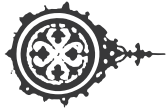


بهتر است به جای ناسزا گفتن بگویید: خداوندا، خون‌های ما و خون‌های ایشان را از اینکه بر زمین بریزد، حفظ کن و روابط میان ما و آنان را اصلاح فرما. این گروه را هدایت نما و از گمراهی نجات ده تا کسی که جاهل به حق است آن را بشناسد و کسی که شیفته گمراهی است از آن بازایستد.

نکته

● گاهی میان دو نفر اختلاف ایجاد می‌شود و بعد که درصدد رفع اختلاف برمی‌آییم ممکن است یکی از دو طرف به حسب ظاهر اظهار مسرت کند ولی در واقع نگرانی او تمام نشده باشد اما گاهی این اختلاف به‌طور کلی برطرف می‌شود و در ظاهر و واقع اختلافی وجود ندارد. در این جمله حضرت می‌خواهد به‌گونه‌ای اختلاف برداشته شود که از صمیم قلب این عداوت ریشه‌کن شود و جنگ و خون‌ریزی برطرف گردد.

خطبه ۲۰۷



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در گرماگرم نبرد صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: اعتقادی
ویژگی: امامت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۷.

پیشگفتار خطبه

این سخن کوتاه را امام علیه السلام در روزهای جنگ صفین هنگامی که مشاهده کرد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام شتاب برای جنگ دارند، بیان فرمود که ناظر به حفظ آن‌ها از آسیب‌هاست تا نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله آن‌ها باقی بماند.



اُمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدِنِي، فَإِنِّي أَنَفْسُ يَهْدَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ
الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى الْمَوْتِ لَيْلًا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

۱. لزوم حفظ نسل پیامبر

«اُمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدِنِي فَإِنِّي أَنَفْسُ يَهْدَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى الْمَوْتِ لَيْلًا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱
این جوان را به فرمان من از جنگ مانع شوید. مبدا پشتم را بشکند؛ زیرا دریغم می آید که با شهید شدن این دو جوان [یعنی حسن و حسین علیهما السلام] نسل رسول خدا ﷺ قطع شود.

نکته ها

- تعبیر به «اُمْلِكُوا» از ریشه «ملک» تأکیدی است برای جلوگیری کردن از شتاب امام حسن علیهما السلام به سوی میدان جنگ؛ زیرا انسان هنگامی که مالک چیزی می شود آن را با تمام معنا در اختیار می گیرد.^۲
- مقصود از عبارت «هَذَا الْغُلَامَ» امام حسن مجتبی علیهما السلام است؛ یعنی از جانب من جلوی این جوان را بگیرد. امام روی حفظ حسن و حسین علیهما السلام حساسیت داشت؛ زیرا این دو نفر دو یادگار رسول خدا ﷺ بودند و حضرت می داند که حفظ نسل پیامبر به حفظ حسنین علیهما السلام است.
- امام برای اینکه تصور نشود که این تأکیدات از مهر فرزندی نشئت می گیرد، فرمود من هدف بزرگ تری دارم و آن حفظ نسل رسول خداست.^۳
- «يَهْدَيْنِ»: اسم اشاره برای تثبیه است و مقصود امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند.

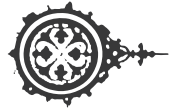
۱. اُمْلِكُوا: محکم نگه دارید؛ مالک شوید، بر او مسلط شوید، در اختیار بگیرید؛ فعل امر حاضر از باب افعال از ماده «مَلَكَ» به معنای مالک شدن است؛ در اینجا با «عَن» متعدی شده و دو احتمال دارد: الف. اینکه امام در میدان نبرد باشد و امام حسن علیهما السلام هم همراه آن حضرت به میدان رفته باشد؛ ب. حضرت امیر علیهما السلام در میدان نبرد نباشد که این احتمال بهتر است زیرا در این صورت به معنای «عوضاً و بدلاً عَنِّي» می آید؛ ملک نفسه منعها من السَّقُوطِ فی شَهَوَاتِهَا و ما تَمَالَكْ آن فعل ای لم یقدر علی حبس نفسه، والعبد أَمْلَكَ بالكسر ای احجروا علیه کما یحجر المالك علی مملوكه، قال الزَّائِدُ فی محکی کلامه: املکوا ای امسکوه لأجلی یقال ما تمالک أن قال، ای ما تماسک. قال البحرانی: أَمْلَكُوهُ شَدُوهُ و اضبطوه. الْغُلَامُ: جوان؛ این کلمه در فارسی به معنای نوکر استعمال می شود.

يَهْدَيْنِي: مرا در هم می کوید؛ از ریشه «هَدَّ» در اصل به معنای منهدم شدن و فرو ریختن همراه با صدای شدید است؛ سپس در امور معنوی نیز به کار رفته و به غم و اندوه شدیدی که روح انسان را در هم می کوید، اطلاق شده است؛ الهَدَّ: الهمد بَشَدَّةٍ و الکسر.

أَنَفْسُ: دریغ می کنم؛ از ریشه «نَفَسَ» به معنای مضایقه کردن و نگهداری چیزی و از دست ندادن آن است. اشیای نفیس اشیایی است که انسان حاضر نیست به آسانی آن را از دست بدهد؛ نفس: به من باب فرح ضَنْ و بخل. نَسْلُ: فرزندان؛ نسل؛ انسل: الولد و نسل نسلا من باب ضرب کثر نسله و تناسلوا توالدوا ای ولد بعضهم من بعض.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۰۸.

۳. همان.



خطبه ۲۰۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از حکمیت، سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: سیاسی

ویژگی: کوفیان سست پیمان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۰.

پیشگفتار خطبه

در جنگ صفین وقتی که عمروعاص و کسانی که با او بودند، قرآن ها را بر سر نیزه کردند تا سپاهیان علی را بفریبند در حالی که آثار فتح و پیروزی لشکر امام علیهما السلام کاملاً آشکار بود و در چند قدمی پیروزی کامل بودند. امام این سخنان را هنگامی که اصحابش در خصوص حکمیت دچار اختلاف شدند، ایراد فرمود.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَى مَا أُحِبُّ حَتَّى نَهَكْتُكُمْ الْحَرْبَ
وَقَدْ وَاللَّهِ أَخَذْتُ مِنْكُمْ وَتَرَكْتُ وَهِيَ لِعَدُوِّكُمْ أَنَّهُكَ. لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا
فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَكُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مِنْهِيًا وَقَدْ أَحْبَبْتُ
الْبَقَاءَ وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ.

۱. خستگی از جنگ

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَى مَا أُحِبُّ حَتَّى نَهَكْتُكُمْ الْحَرْبَ وَقَدْ وَاللَّهِ
أَخَذْتُ مِنْكُمْ وَتَرَكْتُ وَهِيَ لِعَدُوِّكُمْ أَنَّهُكَ»^۱

ای مردم، رابطه من با شما همواره به گونه ای بود که دوست داشتم، تا آنکه جنگ شما را خسته و فرسوده کرد. قسم به خدا، جنگ گروهی از شما را گرفت و جمعی را باقی گذاشت اما برای دشمنانتان زیان بارتر و فرساینده تر بود.

نکته ها

- این سخن در واقع پاسخ به طرفداران ادامه جنگ است. آن ها که می دانستند پایانش پیروزی است ولی متأسفانه در اقلیت بودند. امام در این سخن از یک سو عذر خود را در پذیرش پیشنهاد آتش بس و قبول حکمیت در مقابل این اقلیت بیان می کند و از سوی دیگر اعتقاد واقعی خود را به لزوم ادامه جنگ تا پیروزی نهایی در برابر اکثریت خسته از جنگ بیان می کند و کثرت شهدا را مجوز تسلیم در برابر خواسته های انحرافی دشمن نمی داند.^۲
- عبارت «وَقَدْ وَاللَّهِ أَخَذْتُ مِنْكُمْ» به این معناست که این جنگ بعضی را شهید کرد و بعضی را رها کرد و به شهادت نرساند؛ البته این از طبیعت جنگ و جهاد است که در جنگ عده ای شهید می شوند و عده ای معلول می شوند و عده ای نیز سالم می مانند.

۲. حب بقای در دنیا

«لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا وَكُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مِنْهِيًا

۱. نَهَكْتُكُمْ: شما را ضعیف کرد؛ از ریشه «نَهَكَ» در اصل به معنای کهنه کردن و فرسودن است و در مواردی که انسان به رنج و تعب شدید می افتد و در هم کوبیده می شود به کار می رود؛ نهکته: الحمى نهکاً من باب منع و تعب هزلته، و نهکه السلطان عقوبة بالغ فيه، و نهکت الثوب لبسته حتى خلق و بلی.

أَنَّهُكَ: ناتوان تر، خسته کننده تر، خردکننده تر.

الْحَرْبُ: جنگ؛ مؤنث سماعی و قد تذكّر ذهاباً إلى معنى القتال فيقال حرب شديد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۱۴.

وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ»^۱

دیروز امیر شما بودم و امروز مأمور شما شدم، دیروز نهی می کردم و امروز مرا نهی می کنید! شما می خواهید زنده بمانید و من حق ندارم [یا: وظیفه ندارم، یا: نمی توانم] شما را به کاری که میل ندارید وادار سازم.

نکته ها

- این سخن، پاسخی است به دو گروه: اقلیتی که طرفدار ادامه جنگ تا پیروزی بودند و درباره قبول امر حکمین و پایان نبرد در آستانه پیروزی ایراد داشتند و اکثریتی که تسلیم پیشنهاد دشمن شده بودند.^۲
- مقصود از دیروز، جنگ جمل و از امروز جنگ صفین است. حضرت فرموده است: در جنگ جمل با آن موقعیتی که طرف مقابل یعنی عایشه و طلحه و زبیر داشتند، من فرمان می دادم و شما عمل می کردید و پیروز هم شدیم و در این جنگ صفین که هیچ هم نبود، شما فرمانده شدید و به جای اینکه فرمان مرا ببرید، بهانه گیری کردید و فرمان دادید و از هر جهت مرا شکست دادید و با ارباب و تهدید به مرگ خواسته های خود را بر من تحمیل کردید.
- «وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ...»: مقصود حضرت این است که شما در جنگ خسته شده و بر اثر کراهت از ادامه جنگ می خواهید هرچه زودتر کار جنگ را تمام کنید و من هم قدرت ندارم که شما را به جنگی که به آن کراهت دارید، وادارم. در واقع قصد حضرت این بود که ریشه ظلم و باطل را از بین ببرد اما آن ها می خواستند به جنگ پایان دهند و خودشان از درگیری نجات یابند.

۱. أَحْبَبْتُمُ: دوست داشتید.

أَحْمِلَ: وادار می سازم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۱۴.



خطبه ۲۰۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ جمل در بصره، سال
۳۶ هجری
مخاطب: علاء بن زیاد
موضوع: اخلاقی، اجتماعی
ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۸.

پیشگفتار خطبه

این سخن امام علی (علیه السلام) اشاره به داستان عیادت علی (علیه السلام) از یکی از یارانش به نام علاء بن زیاد حارثی در بصره دارد و هنگامی که حضرت خانه وسیع او را دید این سخن را ایراد فرمود و تذکری پرمعنا به او و به همه انسان‌هایی که زندگی شبیه به او دارند داد.

● «أَخْوَج» افعل تفضیل از «حاجة» و به معنای نیازمندتر است و این «كنت» هم مانند «كنت» در جمله قبل زائد و برای تأکید معنای جمله است؛ یعنی «حتماً در آخرت به این خانه احتیاج بیشتری داری».

۲. راه صحیح استفاده از ثروت

«و بَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرَىٰ فِيهَا الضَّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ»^۱

آری، اگر بخواهی با این خانه به آخرت دست یابی [و مکانی وسیع و آسوده در آن برای خود فراهم آوری]، در این خانه میهمانی ده، صله رحم به جای آور و حقوق آن را در مصارفش بپرداز. در این صورت به وسیله این خانه به آخرت دست یافته‌ای.

نکته‌ها

- در روایات آمده است که یکی از نشانه‌های سعادت انسان، داشتن خانه وسیع است؛ مثلاً در حدیثی آمده است: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكُنُ الْوَاسِعُ»^۲ مفهوم این عبارت این است که نباید مانند افراد تنبل و بی‌همت در جایی که امکانات فراهم است به خانه‌های تنگ و تاریک و کوچک قناعت کرد، چون این خانه‌ها بهانه خوبی هستند برای ترک صله رحم.^۳
- عبارت «تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ» ذکر خاص بعد از عام است و در واقع این عبارت مخصوص به مهمان‌داری از خویشان است. صله رحم مراحل دارد که دعوت کردن به منزل و ناهار و شام دادن به آن‌ها یکی از آن‌هاست.
- مقصود از جمله «مَطَالِعُ الْحُقُوقِ» راه‌های شرعی مصرف مال از قبیل زکات و صدقه و جز این‌هاست و روشن است که وقتی در آن خانه این حقوق واجب را رعایت کند، در آخرت هم به خانه‌ای چنین بزرگ و با عظمت خواهد رسید و این کارها باعث نزدیک شدن او به خداوند می‌شود.^۴

۱. إِنْ شِئْتَ: اگر بخواهی.

تَقْرَى: مهمان‌نوازی می‌کنی؛ از ریشه «قراء» به معنای پذیرایی کردن از میهمان است؛ قریت: الضعیف اقرب من باب رمی. تُطْلِعُ: آشکار می‌کنی؛ از ریشه «طلوع» به معنای ظهور و بروز گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای ظاهر کردن و خارج نمودن است.

مَطَالِعُ: محل‌های طلوع؛ جمع «مطلع»؛ «مطلع حق» جایی است که حق باید به آنجا برسد و ادا شود.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۶۱۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۴۰.

۴. همان.

مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا [أَمَّا] وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتُ أَخْوَجَ وَ بَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرَىٰ فِيهَا الضَّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ قَالَ وَ مَا لَهُ قَالَ لَيْسَ الْعِبَاءُ وَ تَخَلَّى عَنِ الدُّنْيَا قَالَ عَلِيٌّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ يَا عَدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَمَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَّا رَحِمَتِ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي حُشُونَةٍ مَلَبَسَكَ وَ جُشُونَةٍ مَا كَلِمَتِكَ قَالَ وَيَحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.

۱. خانه آخرت

«مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا [أَمَّا] وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتُ أَخْوَجَ»^۱

با این خانه بزرگ در دنیا چه می‌کنی، حال آنکه در آخرت به آن نیازمندتر خواهی بود!

نکته‌ها

- اسلام از روی غریزه زندگی و ثروت را دوست دارد و اسلام از ثروت‌اندوزی به‌طور مشروع نهی نمی‌کند، به‌شرطی که این ثروت در راه حق و جلب خشنودی خدا به کار گرفته شود و سبب فخر فروشی نگردد.^۲
- در این جمله حضرت می‌توانستند «كُنْتُ» را حذف کنند و بفرمایند «مَا تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا» پس این «كنت» زائد است ولی برای تأکید معنای جمله می‌آید و معنای «به چه درد دنیایت می‌خورد» را محکم می‌کند.

۱. كُنْتُ: منظور امام از این بیان استمرار است.

تَصْنَعُ: انجام دهی.

بِسَعَةٍ: بزرگی؛ مصدر «وَسَّعَ، يَسِّعُ» است و در اصل «وسع» بوده و او آن حذف شده است و در عوض یک «ة» به آخرش اضافه شده است و معنای آن همان وسعت است؛ وسع: المكان القوم و وسع المكان يسع أى اتسع يتعدى و لا يتعدى و المصدر سعة بفتح السين و به قرء السبعة فى قوله تعالى ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ﴾ و کسرها لغة و به قرء بعض التابعين قال الفيومى قيل: الأصل فى المضارع الكسر و لهذا حذف الواو لوقوعها بين ياء مفتوحة و كسرة ثم فتحت بعد الحذف لمكان حرف الحلق، و مثله يهب و يقع و يدع و يلغ و يطأ و يضع، و الحذف فى يسع و يطأ مما ماضيه مكسور شاذ لا تهم قالوا: فعل بالكسر مضارعه يفعل بالفتح و استثنوا أفعالا ليست هذه منها.

أَخْوَجُ: نیازمندتر.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۲.

● حرف «فاء» در عبارت «فَإِذَا أَنْتَ...» جواب «إِنْ» شرطیه‌ای است که در جمله «بَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ» بود.

مشابه

♦ ذَكَرَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَغْنِيَاءَ فَوَقَعَ فِيهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «اسْكُتْ فَإِنَّ الْغَنَىٰ إِذَا كَانَ وَصُولًا لِرَجْمِهِ وَبَارًا بِأَخْوَانِهِ أَضْعَفَ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ»^۱ ساکت باش! شخص غنی هرگاه صله رحم به جای آورد و نسبت به برادران دینی خود نیکوکار باشد، خداوند پاداش او را دو برابر می‌کند زیرا می‌فرماید: اموال شما و اولادتان چنان نیست که شما را به خداوند نزدیک کند، مگر کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد، آن‌ها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف دارند و در غرفه‌های بهشتی در امنیت به سر می‌برند.

۳. شکایت علاء بن زیاد از زهد برادرش

«فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ قَالَ وَمَا لَهُ قَالَ لَيْسَ الْعِبَادَةُ وَتَحَلَّى [مِنْ] عَنِ الدُّنْيَا قَالَ عَلِيُّ بِهِ»^۲

علاء گفت: ای امیر مؤمنان! از برادرم عاصم بن زیاد نزد تو شکایت دارم. امام فرمود: برای چه؟ گفت: عبايي بر تن کرده و از دنیا دل کنده. امام فرمود: او را نزد من حاضر کنید.

۴. توبیخ زهبانیت

«فَلَمَّا جَاءَ قَالَ يَا عَدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ»^۳

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. أَشْكُو: شکایت می‌کنم؛ گله می‌کنم، متوسل می‌شوم.

الْعِبَادَةُ: منظور عبايي پشمی که زبر است و اهل ریاضت برای شکنجه خود آن را بدون لباس زیر می‌پوشیده‌اند.

تَحَلَّى: کناره و خلوت اختیار کرده.

عَلِيُّ بِهِ: او را نزد من بیاورید.

۳. عَدِيَّ: دشمن کوچک؛ دشمنک، تصغیر عدو که عَدِيَّ بوده و با قلب و ادغام عَدِيَّ شده است؛ عدی نفسه: تصغیر عدو و اصله عدیو و فحذفت إحدى الواوین و قلبت الثانية ياء تخفيفاً ثم ادغمت ياء التصغير فيها.

اسْتَهَامَ: گنج و متحیر ساخت؛ از ریشه «هیم» به معنای سرگردانی و تحیر و اضطراب و بی‌هدف به هر سو رفتن است. از باب استفعال به معنای سرگردان کردن است؛ هام: یهیم خرج علی وجهه لا یدری این یتوجه فهو هائم و استهام بک آی جعلک هائما، وقال الشارح البحرانی: ای اذهبک لوجهک و زین لک الهیام و هو الذهاب فی التیه.

الْخَبِيثُ: پلید؛ مراد شیطان است.

رَحِمْتَ: رحم کردی.

هنگامی که عاصم بن زیاد نزد امام علیه السلام آمد، امام به او فرمود: ای دشمنک خویشتن! شیطان پلید تو را گمراه ساخته. آیا به زن و فرزند خود رحم نکردی؟!

نکته‌ها

- «عَدِيَّ» تصغیر «عَدُو» به معنای دشمن کوچک است. امام می‌خواهد به این وسیله هم او را که از مسیر اعتدال خارج شده، تحقیر کند و هم کارش را عداوتی نسبت به خویش بشمارد.^۱
- این توبیخ‌ها و سرزنش‌ها به این خاطر است که اسلام رهبانیت و ترک دنیا را به این شکل برای پرداختن به دنیا هرگز توصیه نمی‌کند و آن را انحراف از مسیر حق می‌شمرد.^۲
- عبارت «أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ» اشاره است به آیه «قُلْ أَجَلٌ لَّكُمْ الطَّيِّبَاتِ»^۳ که مقصود از طیبات چیزهای پاک و پاکیزه است.

۴. ریاضت سبب برتری نیست

«أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ»^۴

می‌پنداری خداوند چیزهای پاکیزه را برایت حلال کرده ولی خوش ندارد که از آن‌ها بهره‌مند شوی؟ تو نزد خدا بی‌مقدارتر [و کوچک‌تر] از آن هستی [که با تو چنین کند].

نکته

- «أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» اشاره به این است که این‌گونه افراد که از جامعه مسلمان کناره‌گیری می‌کنند، گمان می‌کنند که ریاضت سبب برتری آنان بر سایر مردم است و گویی خداوند دستورات ویژه‌ای به آن‌ها داده است و امام می‌فرماید که تو کوچک‌تر از آن هستی که خداوند دستور خاصی برای تو صادر کرده باشد.^۵

مشابه

♦ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. مانده، ۴.

۴. الطَّيِّبَاتِ: پاکیزه‌ها.

يَكْرَهُ: کراهت دارد.

أَهْوَنُ: پست‌تر.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۲۷.

۶. پاسخ امام به عاصم

«قَالَ وَيُحَكِّ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ [الْحَقِّ] الْعَدْلَ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ»^۱

امام فرمود: وای بر تو! من مانند تو نیستم؛ زیرا خداوند بر پیشوایان عادل واجب کرده که زندگی خود را در سطح مردم ضعیف [و تهی دست] قرار دهند تا فقر مستمندان آنان را دچار اندوهی هلاکت بار نسازد.

نکته‌ها

- بر اساس این سخن افراد عادی جامعه در بهره‌گیری از مواهب حیات به صورت معتدل و دور از اسراف آزاد هستند ولی پیشوایان اسلام باید به زندگانی ساده همچون ضعیفای جامعه روی آورند تا مایه تسکین و آرامش برای قشرهای محروم گردد.^۲
- فرق «ویحک» با «ویلک» در این است که کلمه «ویل» را در خشونت به کار می‌برند ولی «ویح» را به هنگام ترحم و دل‌سوزی؛ پس مقصود حضرت در این مورد دل‌سوزی و ترحم به عاصم است.
- عبارت «بِضَعْفَةِ النَّاسِ» می‌رساند که خدا بر پیشوایان عدل واجب کرده زندگی خود را مطابق با مردمان ضعیف نگاه دارند.
- «كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ»: وقتی که رئیس مسلمانان زندگی فقیرانه داشته باشد، هم فقرا خوش‌حال‌اند که زندگی آن‌ها با رئیس مسلمانان یکسان است و هم ثروتمندان خجالت می‌کشند که اسراف و زیاده‌روی کنند.

۱. وَيُحَكِّ: وای بر تو.

أُمَّةُ الْحَقِّ: پیشوایان حق؛ فی بعض النسخ أُمَّةُ الْعَدْلِ بدله.

يَقْدَرُوا: اندازه‌گیری کنید، تنظیم نمایید؛ یقدروا: أنفسهم فی بعض النسخ بالتخفيف مضارع قدر من باب ضرب و فی بعضها بالتثقیل و المعنی واحد مأخوذان من القدر بمعنی التضييق قال تعالى ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ أو بمعنی قیاس الشیء بالشیء و يقال أيضا هذا قدر هذا و قدره أى مماثله.

يَتَّبِعُ: تهییج می‌کند؛ از ریشه «بِيع» یعنی به هیجان درآمدن و شوریدن و گاه به معنای کثرت نیز می‌آید؛ البیغ: ثوران الدّم و تبیغ علیه الأمر اختلط و الدّم هاج و غلب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۲۸.

الحياة الدنيا خالصة يوم القيامة^۱ بگو: چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی‌های خوش طعم را حرام کرده است؟ بگو: این چیزها در این دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آن‌ها باشد.

◇ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاَهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاَهُ»^۲ کسی که دنیای خویش را به کلی برای آخرت ترک کند از ما نیست و همچنین کسی که آخرت خود را برای دنیایش.

◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آن چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید و اگر خدا را می‌پرستید، سپاسش را به جای آورید.

◇ «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»^۴ از چیزهای حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید بترسید.

۵. پاسخ عاصم برای توجیه خود

«قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةٍ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةٍ مَا كَلِك»^۵

ای امیر مؤمنان، تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر می‌بری در حالی که پیشوا و امام ما هستی و بر ما لازم است که به تو اقتدا کنیم.

نکته

- در حقیقت عاصم به حضرت اعتراض می‌کند که اگر خدا این نعمت‌ها را برای استفاده بندگان خلق فرموده و مؤمنین باید از آن‌ها استفاده کنند پس چرا لباس خودت لباس متوسطی است و چرا تو خود از نان خشک و بدون خورش استفاده می‌کنی. حضرت در آن روز در موقعیت خوبی بود. در جنگ جمل پیروز شده بود و حکومت حضرت تثبیت شده بود. مثل اینکه عاصم می‌خواهد به حضرت بگوید: شما که الان در وضعیت خوبی قرار گرفته‌اید و رئیس مسلمین هستید، چرا با این وضعیت هستید؟

۱. اعراف، ۳۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶.

۳. بقره، ۱۷۲.

۴. مانده، ۸۸.

۵. جُشُوبَةٌ مَا كَل: غلظت خوراک؛ نامطبوعی خوراک؛ از ریشه «جَشَب» گرفته شده و به معنای خشونت است و غذایی که در آن نان تنها باشد و نان خورشی نباشد، آن را «جَشَب» می‌گویند؛ جَشَب: و مجشوب غلیظ و قیل الذی لا ادام معه.



خطبه ۲۱۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: علمی، اعتقادی

ویژگی: حدیث شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۱.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علی (ع) در پاسخ کسی فرمود که از او درباره احادیث بدعت‌زا و روایات مختلفی که در بین مردم است، پرسش نمود و درباره اقسام حدیث و راویان حدیث سخن می‌گوید.

۱. سرچشمه‌های اختلاف اخبار

«إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذِبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا»^۱

احادیثی که در میان مردم است برخی حق و برخی باطل است، برخی راست و برخی دروغ است، بعضی ناسخ و بعضی منسوخ است، برخی عام و برخی خاص است، پاره‌ای محکم و پاره‌ای متشابه است و پاره‌ای مستند به حافظه راستین و پاره‌ای توهمی است.

نکته‌ها

- در این عبارات امام علیه السلام سخنانی را که از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای مردم نقل می‌شود برشمرده است. صدق و کذب از ویژگی‌های خبر است ولی حق و باطل اعم از این دو است؛ زیرا شامل افعال نیز می‌شود و ناسخ و منسوخ، عام و خاص و متشابه را نیز فرامی‌گیرد.
- مقصود از کلمه «حِفْظًا» چیزی است که از بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌طور کامل حفظ شده باشد. «وهم» سخنی است که در آن غلط و اشتباه رخ داده باشد؛ مثلاً خیال کرده که عام است در صورتی که خاص باشد یا ثابت بودن آن را تصور کرده در حالی که منسوخ باشد.^۲
- «حَقٌّ»: صفت مشبیه از ماده «حَقَّقَ» به معنای ثابت است و در مقابل آن باطل است یعنی چیزی که ثابت نیست.
- «و نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا»: ممکن است حکمی در زمانی بوده که با حدیثی ثابت شده و بعد آن حکم با حدیث دیگری از بین رفته و مردم آمدن آن حکم را فهمیده ولی منسوخ شدن آن را نفهمیده‌اند؛ پس برخی احادیث آورنده حکم هستند و برخی دیگر از بین برنده همان حکم.

مشابه

﴿مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا﴾^۳ هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر

۱. ناسخاً: آیه یا حدیثی که حکم سابق را نسخ و باطل کند.

منسوخاً: آیه یا حدیثی که حکم آن باطل و نسخ شده است.

محکماً: آیه یا حدیثی که معنای آن صریح و روشن باشد.

متشابهاً: آیه یا حدیثی که در معنای آن احتمال‌های متعدد وجود داشته باشد.

حفظاً: مستند به حافظه.

وهماً: توهم شده، خیال شده؛ آمیخته به توهم شده؛ الوهم: من خطرات القلب أو مرجوح طرفی المتردد فيه، و الجمع أوهام و وهم فی الحساب کوجل غلط، و وهمت فی الشیء من باب وعد أى ذهب و همی إليه و وقع فی خلدی و روى و هما بالفتح و السكون کلیهما.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۴۸.

۳. بقره، ۱۰۶.

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذِبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَ عَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسَ رَجُلٌ مُتَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُتَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) رَأَاهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَلَقِفَ عَنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ثُمَّ يَقُولُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالدَّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالتُّهَاتِ فَوَلَوْهُمْ الْأَعْمَالُ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ وَ آخِرُ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَلَمْ يَهَمْ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ وَ حَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ فَكَلَامٌ خَاصٌّ وَ كَلَامٌ عَامٌّ فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِهِ وَلَا مَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ وَيُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَ مَا قُصِدَ بِهِ وَ مَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَ يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّائِيُّ فَيَسْأَلَهُ (عليه السلام) حَتَّى يَسْمَعُوا وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِى مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَ حَفِظْتُهُ فَهَذِهِ وَجُوهٌ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ وَ عَلَيْهِمْ فِي رَوَايَاتِهِمْ.

نکته

- «لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ»: صفت است برای رجال و در حقیقت تأکید «انما» را می‌کند؛ یعنی جز این نیست که راویان حدیث چهار دسته هستند که دسته پنجمی برای آن نیست.

۱.۳. منافق

«رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدًا»^۱

نخست منافقی که اظهار ایمان می‌کند و خود را مسلمان نشان می‌دهد، نه احساس گناه می‌کند و نه از معصیت دوری می‌جوید، بلکه از روی عمد به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندد.

نکته

- «لا يتأثم» اشاره به این معنا دارد که چون شخص منافق به‌عنوان فردی گنهکار که در آخرت به کیفر و عذاب دچار خواهد شد، شهرت ندارد، بنابراین کسی از او ترس و بیمی نداشته از او دوری نمی‌کند و علت آنکه جامعه گفته‌های او را می‌پذیرند آن است که تظاهر به اسلام و مصاحبت پیامبر کرده و ادعا می‌کند که خود سخنان آن حضرت را شنیده، در حالی که مردم از نفاق باطنی او بی‌خبرند.^۲

مشابه

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾^۳ هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند و هرگز بر ایشان یابوری نمی‌یابی.

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾^۴ چون منافقان نزد تو آیند، گویند:

۱. مُظْهِرٌ: اظهارکننده.

مُتَصَنِّعٌ: کسی که آنچه در خود ندارد، ظاهر می‌کند؛ از ریشه «صنع» به‌معنای کسی است که ظاهرسازی می‌کند و عمل نادرست خود را خوب جلوه می‌دهد؛ التَّصَنُّعُ: تکلّف حسن السّمت و التّزین.

لَا يَتَأَثَّمُ: از گناه نمی‌هراسد؛ باب تفعّل از ماده «أَثِمَ» به‌معنای از گناه خودداری نمی‌کند.

لَا يَتَحَرَّجُ: از گناه و جرم نمی‌ترسد؛ از ریشه «حَرَجَ» به‌معنای گناه کردن گرفته شده و هنگامی که به باب تفعّل می‌رود به‌معنای پرهیز از گناه است؛ التّحَرُّجُ: مجانبة الاثم و الحرج أى الضيق يقال تحرج أى فعل فعلا جانب به الحرج كما يقال تحنث إذا فعل ما يخرج به عن الحنث، قال ابن الاعرابی: للعرب أفعال تخالف معانيها ألفاظها قالوا: تحرج و تحنث و تأثم و تهجد إذا ترك الهجود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۰.

۳. نساء، ۱۴۵.

۴. منافقون، ۱.

اینکه بهتر از آن را می‌آوریم.

﴿ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ ﴾^۱ بعضی از آیه‌ها محکّمات اند، این آیه‌ها أم الکتاب اند.

۲. سخن پیامبر درباره جاعلان حدیث

«وَإِذَا لَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۲

در زمان رسول خدا ﷺ چندان به او دروغ بستند که پیامبر در میان مردم به سخن برخاست و فرمود: «هرکس از روی عمد بر من دروغ ببندد جایگاه او آتش دوزخ باد.»

نکته

- نسبت دروغ دادن به پیامبر اکرم ﷺ از روی عمد، مجازاتش آتش دوزخ است ولی چون انسان جایز الخطاست اگر به اشتباه چیزی که احتمال دروغ بودن آن را نمی‌دهد به آن حضرت نسبت دهد و بعد معلوم شود که دروغ بوده، اشکال ندارد.

مشابه

﴿ قَدْ كَثُرْتُ عَلَى الْكَذَابَةِ وَ سَتَكُثُرُ بَعْدِي فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ﴾^۳ کسانی که بر من دروغ می‌بندند، زیاد شده‌اند؛ هرکس به‌عمد بر من دروغ ببندد، جایش در آتش است.

۳. اقسام راویان حدیث

«وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالحَدِيثِ أَرْبَعَةٌ رَجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ»^۴

کسانی که حدیثی برای تو نقل می‌کنند چهار دسته‌اند که پنجمی ندارند:

۱. آل عمران، ۷.

۲. كُذِبَ: دروغ گفته شد.

قَامَ: اقامه کرد.

مُتَعَمِّدًا: انجام‌دهنده از روی عمد؛ از ماده «عَمِد».

فَلْيَتَّبِعُوا: باید آماده کند؛ از ریشه «بواء» به‌معنای مراجعت کردن و منزل گرفتن است و به صاف و مسطح کردن محل و مکان نیز گفته می‌شود؛ بنابراین جمله «فَلْيَتَّبِعُوا» یعنی مهیا و آماده سازد و منزل بگیرد؛ بَوَاءُ: منزلا و فی منزل أنزله فيه، و بَوَاءُ دارا اسكنته إياها و تبوء بيتا اتخذهُ مسكنا.

مَقْعَدُهُ: جایگاه و محل نشستن؛ گاه به تشک کوچکی که روی آن می‌نشینند نیز اطلاق می‌شود.

۳. الاحتجاج (طبرسی)، ج ۲، ص ۴۴۷.

۴. أَتَاكَ: به تو رسید.



شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۱ ای پیامبر، با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن.

۱.۳. ۱. قداست دادن به صحابه یکی از شگردهای منافقان

«فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَأَاهُ وَسَمِعَ مِنْهُ وَلَقِفَ عَنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ»^۲
اگر مردم بدانند که او منافقی دروغ‌گوست حدیث را از او نمی‌پذیرند و سخنش را راست نمی‌شمارند ولی می‌گویند: او یار پیامبر است. رسول خدا ﷺ را دیده و از او حدیث شنیده، و از او فراگرفته؛ از این رو، سخن او را می‌گیرند [و می‌پذیرند].

نکته

● ضمیر جمع در «قَالُوا» به «ناس» برمی‌گردد. عمل آن‌ها این است که از روی عمد به رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندند.

۱.۳. ۲. استناد امام به توصیف قرآن از منافقان

«وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ»
خداوند [در قرآن] ویژگی‌های منافقان را برای بیان فرموده و اوصاف آنان را به روشنی برای بازگفته.

نکته

● مقصود این است که خداوند علامت‌های نفاق را برای شما بیان کرده. آن‌ها را به شما شناسانده است؛ بنابراین هرکس این اوصاف و نشانه‌ها را داشت، منافق است گرچه جزء صحابه پیامبر باشد.

۱.۳. ۳. تسلط منافقان بر مردم

«ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أُمَّةٍ الضَّلَالَةِ وَالْدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَابْتِهَانٍ فَوَلَّوهُمْ

الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ»^۱

اینان پس از پیامبر باقی ماندند و خود را با دروغ و بهتان [و نیرنگ] به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش دوزخ نزدیک ساختند. آنان نیز امور مملکت را به این منافقان سپردند و زمام امور مردم را به دست ایشان دادند.

نکته‌ها

- منظور از پیشوایان ضلالت و گمراهی، حکام بنی‌امیه بودند که احادیث پیامبر ﷺ را ملعبه خود ساختند و بهترین ابزار کار آن‌ها منافقان زمان پیامبر ﷺ بودند و به وسیله آن‌ها فضای احادیث نبوی را تاریک کردند.^۲
- «بِالزُّورِ وَابْتِهَانٍ» اشاره به اموری است که وسیله تقرب جستن منافقان به بنی‌امیه بود؛ از باب نمونه: اخباری جعل می‌کردند در فضیلت و ولایت و فرمانروا بودن آنان از قول پیامبر و در مقابل، از آن‌ها مال و ثروت و پول و پاداش می‌گرفتند و سرپرستی کارها و فرمانروایی بر مردم به آنان داده می‌شد.^۳
- «بِالزُّورِ وَابْتِهَانٍ»: جارومجرور است و ممکن است متعلق به «تَقَرَّبُوا» باشد که در این صورت معنا این می‌شود که این منافقان به وسیله دروغ و بهتان به حکام جور نزدیک شدند و ممکن است جارومجرور متعلق به «الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ» باشد که در این صورت معنا این می‌شود که این‌ها با کسانی که با دروغ و بهتان «دعاة الی النار» بودند، نزدیک شدند.
- «فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا»: مقصود این است که این افراد بعد از رسول خدا ﷺ بر جای ماندند و با دروغ و بهتان به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش نزدیک شدند، آنگاه آن‌ها این افراد را پُست و مقام دادند.

۱. بَقُوا: ماندند.

الدُّعَاةِ: دعوت‌کنندگان؛ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ: به حکام جوری گفته می‌شود که مردم را به آتش دعوت می‌کنند. بِالزُّورِ: در اصل به معنای چیزی است که از حد وسط به طرفی متمایل شده باشد. از آنجا که دروغ از حق منحرف شده و به باطل گراییده به آن زور گفته می‌شود.

ابْتِهَانٍ: افتراء، دروغ.

فَوَلَّوهُمْ: سپردند؛ آن‌ها را به ولایت منصوب کردند.

الْأَعْمَالَ: منظور عمل سیاسی و اداری است؛ جمع «عمل».

رِقَابٍ: گردن‌ها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۴۸.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۰.

۱. توبه، ۷۳.

۲. لَمْ يُصَدِّقُوا: تصدیق نمی‌کنند.

لَقِفَ: فراگرفت؛ از ریشه «لَقِفَ» به معنای گرفتن چیزی با سرعت است که در تعبیرات معمولی تعبیر به ربودن و قاپیدن می‌شود؛ لَقِفَا: لَقِفَا مِنْ بَابِ سَمْعٍ وَ لَقِفَانَا بِالْتَحْرِيكِ تَنَاوَلَهُ بِسُرْعَةٍ قَالَ تَعَالَى: تَلَقَّفْ مَا يَأْكُفُونَ.



مشابه

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾^۱ منافقان خدا را فریب می دهند و حال آنکه خدا آن ها را فریب می دهد.

۳. ۱. ۴. نتیجه کار منافقان

«فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا»^۲

حاکمان جور به وسیله منافقان به خوردن دنیا مشغول شدند.

۳. ۱. ۵. فریب دادن افکار عمومی

«وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»^۳

بی شک مردم در کنار حاکمان و در پی دنیایند، مگر کسی که خداوند حفظش نماید.

نکته

● در این مورد جمله معروفی وجود دارد که «الناس على دين ملوكهم». هرگاه گروه فاسد با نقشه های حساب شده و تبلیغات گسترده وارد شوند، می توانند افکار عمومی را فریب دهند و گروه های زیادی را به دنبال خود بکشانند.^۴

۳. ۲. خطاکاران

«وَرَجُلٌ ثَلَاثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدَيْهِ وَبِزُورِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۵

نفر دوم کسی است که سخنی را از پیامبر شنیده اما آن را خوب حفظ نکرده و در نتیجه بی آنکه قصد دروغ بستن داشته باشد در نقل آن اشتباه کرده، حدیث را در دست دارد و آن را برای دیگران نقل می کند و خود نیز به آن عمل می کند و می گوید: من آن را از رسول خدا ﷺ شنیدم.

۱. نساء، ۱۴۲.

۲. فَأَكَلُوا: خوردند، آكلَ، مُؤَاكَلَةً وَإِكَالًا؛ با او غذا خورد، او را غذا داد.

۳. الْمُلُوكُ: پادشاهان.

عَصَمَ اللَّهُ: خدا نگه دارد؛ خدا حفظ کند؛ من المکروه من باب ضرب حفظه و وقاه.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۴۹.

۵. لَمْ يَحْفَظْهُ: آن را حفظ نکرد.

عَلَى وَجْهِهِ: به طور کامل.

وَهُم: اشتباه کرد.

بِزُورِيهِ: روایت می کند آن را.



نکته

● راوی احادیث باید آن ها را به درستی ثبت و ضبط کند و بدون کم و زیاد نقل کند تا حدیثش پذیرفته شود؛ بنابراین سخن راوی کم دقت پذیرفته نیست هر چند نیکوکار باشد.^۱

۳. ۲. ۱. راوی خطاکار بدون سوء نیت

«فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهُمْ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَرَفَضَهُ»^۲

اگر مسلمانان می دانستند که او اشتباه کرده از او نمی پذیرفتند و اگر خود او نیز از خطایش آگاه بود، آن حدیث را رد می کرد.

نکته

● فرق این دسته با دسته اول این است که دسته اول عمداً حدیث جعل می کردند و به دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت می دادند ولی این دسته در حفظ حدیث اشتباه کرده اند و هیچ اطلاعی از اشتباه خود ندارند و هیچ تعمدی در دروغ گفتن ندارند؛ به گونه ای است که اگر بدانند در آن حدیث اشتباهی رخ داده به طور کلی آن حدیث را رها می کنند نه برای کسی نقل می کنند و نه خود به آن عمل می نمایند.

۳. ۳. نا آگاه حدیث ناشناس

«وَرَجُلٌ ثَلَاثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِشْيَاءَ يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ»

سومین نفر کسی است که سخنی را از پیامبر ﷺ شنیده که حضرت در ابتدا به آن امر فرموده و سپس از آن نهی کرده و او از نهی حضرت بی اطلاع است یا آنکه از پیامبر شنیده که از کاری نهی کرده سپس حضرت به آن امر نموده و او نمی داند؛ پس حکم نسخ شده را حفظ کرده اما حکم نسخ کننده را به خاطر نسپرده.

نکته

● اشاره به این دارد که علت به غلط افتادن ناقل حدیث و همچنین سبب گمراه شدن مردم با شنیدن از او، یک موضوع است و آن آگاه نبودن آنان از نسخ روایت است.^۳

مشابه

◇ پیامبر ﷺ: «نَهَيْتُكُمْ عَنْ ثَلَاثٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ إِلَّا فَرْوُوهَا وَنَهَيْتُكُمْ عَنْ إِخْرَاجِ

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۰.

۲. لَمْ يَقْبَلُوهُ: قبول نکردند.

لَرَفَضَ: رد کرد؛ ترک کرد، رها کرد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۲.

چهارمین نفر کسی است که بر خدا و بر رسولش دروغ نبسته و به جهت ترس از خدا و بزرگداشت رسول خدا ﷺ از دروغ بیزار است.

نکته

● دروغ به خدا و رسول مثل ساختار است، سبب می شود اصل و اساس دین لطمه ببیند و تا روز قیامت مردم در اشتباه باشند؛ به همین دلیل هم دروغ بستن به خدا و رسول روزه را باطل می کند اما دروغ های دیگر گرچه گناه و معصیت دارد ولی موجب بطلان روزه نیست.

۱.۴.۳. نقل حدیث، بی کم و کاست

«وَلَمْ يَهَمْ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ [سَمِعَهُ] لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ»^۱

و دچار اشتباه هم نشده، بلکه آنچه شنیده به همان صورت به خاطر سپرده و همان گونه که شنیده برای دیگران نقل کرده، بی آنکه چیزی بر آن افزوده یا از آن کاسته باشد.

۲.۴.۳. حدیث شناس واقعی

«فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ وَ حَفِظَ الْمُنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ»^۲

او ناسخ را حفظ کرده و به آن عمل می کند و از منسوخ آگاه است و از آن دوری می گزیند، خاص و عام و محکم و متشابه را شناخته و هر یک را در جایگاه خود قرار داده است.

نکته

● اشاره به این دارد که راویان صادق احاطه فراوان به اخبار مختلف دارند و گرفتار تناقض نمی شوند.^۳

۱. لَمْ يَهَمْ: اشتباه نکرد؛ از ریشه «وهم» به معنای مطلق خیال و گمان و گاه به معنای خیال و گمان باطل و اشتباه است. لَمْ يَزِدْ: اضافه نکرد.

لم يَنْقُصْ: کم نکرد؛ از ماده «نقص» به معنای کم کردن و کم شدن؛ انْتَقَصَ: کم کرد او را.

۲. فَجَنَّبَ عَنْهُ: از آن دوری کرد؛ از ماده «جنب» به معنای دوری کردن، اجْتَنَبَ، اجْتَنَابًا: از او دور شد؛ اجْتَنَبَ، اجْتَنَابًا: او را دور کرد.

الْمُحْكَمَ: آیات روشن و صریحی که محتاج تأویل نباشد.

الْمُتَشَابِهَ: آیاتی که تنها راسخان در علم از آن آگاهی دارند و معنای صحیح آن را می دانند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۵۹.

لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ مِنْ مَنَى بَعْدَ ثَلَاثٍ أَلَا فَكُلُوا وَادْخُرُوا وَنَهَيْتُكُمْ عَنِ النَّبِيدِ أَلَا فَانْبِذُوا وَكُلْ مُسْكِرٍ حَرَامٍ^۱ پیش از این، شما را از سه چیز نهی می کردم: الف. از زیارت قبور نهی می کردم، [ولی هم اکنون این نهی را برداشتم] پس به زیارت آن ها بروید؛ ب. پیش از این شما را از بیرون بردن گوشت های قربانی از منی پس از گذشت سه روز، نهی می کردم، ولی از حالا می توانید پس از گذشت سه روز نیز آن ها را بیرون برده و بخورید و ذخیره نمایید؛ ج. از نیبذ و شراب انداختن نهی می کردم، حال توجه کنید اعلام می کنم که شراب بیندازید ولی مسکر آن حرام است.

۱.۳.۳. نا آگاهی غیر عمدی

«فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنَسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنَسُوخٌ لَرَفَضُوهُ» این شخص اگر می دانست آن حکم نسخ شده آن را رد می کرد [و برای دیگران نقل نمی کرد]، و مسلمانان نیز وقتی آن حدیث را از او شنیدند اگر می دانستند که نسخ شده آن را رد می کردند.

نکته ها

● موارد نسخ چه در قرآن و چه در احادیث همه از این قبیل است که حکمی در شرایط خاص برای مدت محدودی وضع می شده و بعد از تغییر شرایط نسخ می گردیده است. نسخ فقط در زمان پیغمبر که باب وحی گشوده بود، صورت می گرفت و بعد از آن حضرت هیچ گونه نسخی صورت نگرفت.^۲

● مقصود از جمله «فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنَسُوخٌ لَرَفَضَهُ» این است که این ناقل حدیث انسان بد و لجوجی نیست، قصد عناد ندارد و قصد نسبت دروغ به رسول خدا ﷺ نیز ندارد، حدیث اولی را که شنیده به قصد امر یا نهی عمل می کند و برای دیگران هم می گوید تا عمل کنند و اگر می دانست که حدیث دیگری در خنثی کردن حدیث اول از رسول خدا ﷺ رسیده است، این ناقل هم از حدیث اول دست برمی داشت و از آن پس نه خود به آن عمل می کرد و نه برای دیگران نقل می نمود.

۴.۳. حافظان واقعی حدیث

«وَ آخِرُ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۳

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۵۸.

۳. مُبْغِضٌ: دشمنی کننده؛ از ماده «بغض» به معنای کینه، دشمنی. تَعْظِيمٌ: بزرگداشت.

۴. اقسام صحابه

۴.۱. توجیه کنندگان نا آگاه

«وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْكَلَامُ لَهُ وَجَهَانِ فَكَلَامٌ خَاصٌّ وَكَلَامٌ عَامٌّ فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِهِ وَلَا مَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ وَيُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَمَا [قَصْدًا] قَصِدَ بِهِ وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ»^۱

گاهی پیامبر ﷺ سخنی می گفت که دو جنبه داشت: سخنی خاص و سخنی عام بود، آنگاه کسی که نمی دانست مراد خدای سبحان و پیامبر ﷺ از آن کلام چیست، آن را می شنید و بدون آنکه معنا و مقصود و هدف از آن را بداند، آن را توجیه می کرد.

نکته ها

● منظور از خاص و عام معنای لغوی آن است؛ یعنی حکمی که مخصوص مورد معینی بوده و حکمی که جنبه عمومی داشته.^۲

● «فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ وَيُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ...»: مقصود این است که شنونده با اینکه مقصود گوینده را نمی داند و علت ایراد آن کلام را نمی فهمد ولی کلام را بر آنچه که خود می فهمد توجیه می کند. این ها نه مقصود رسول خدا ﷺ را می دانستند و نه در مورد آن سؤال می کردند چه بسا با اینکه می فهمیده اند اشکالاتی در این حدیث وجود دارد ولی بر اثر خجالت کشیدن یا نداشتن استعداد برای رفع شبهات حاضر به پرسیدن از رسول خدا ﷺ نبودند.

۴.۲. پرسشگری صحابه

«وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيَجِبُونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلَهُ ﷺ حَتَّى يَسْمَعُوا»^۳

همه یاران رسول خدا ﷺ این گونه نبودند که [هر چیزی را] از آن حضرت بپرسند و معنایش را بجویند، حتی گاهی دوست می داشتند که عربی بیابانی یا تازه واردی از راه برسد و از حضرت چیزی بپرسد و آنان پاسخش را بشنوند.

نکته ها

● اشاره به این دارد که برخی از اصحاب زیاد اهل تحقیق و جست و جوگری نبودند و

۱. يُوجِّهُهُ: توجیه می کند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۶۲.

۳. يَسْتَفْهِمُهُ: می فهمد.

الطَّارِئُ: تازه وارد؛ اسم فاعل از ماده «طَرَأَ» یعنی از دور به صورت ناگهانی وارد شد، شخص تازه وارد، غریب و بیگانه؛ طَرء: فلان علینا بالهمز طَرَأَ ای جاء بغتة من بلد آخر فهو طارئ بالهمز.

ابتکار طرح سؤالات مختلف نداشتند ولی اگر کسی مسئله جدیدی را مطرح می کرد از آن استقبال می کردند.^۱

● «اعرابی» به افرادی گفته می شود که در خارج از شهر و در بیابان ها زندگی می کنند و مقصود از «طاریء» مسافر یا هر انسان از راه رسیده است و مقصود این است که بسیاری از اصحاب رسول خدا ﷺ آن قدر حال پرسش نداشتند که دوست می داشتند یک مرد بیابانی پیدا شود و سؤالی بکند و آن ها جوابش را بشنوند.

۴.۳. پرسشگری امام

«وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَحَفِظْتُهُ»^۲

اما من هر چه برایم پیش آمد از پیامبر پرسیدم و آن را به خاطر سپردم.

۷. عوامل اختلاف در احادیث

«فَهَذِهِ وَجُوهٌ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ وَعَلَيْهِمْ فِي رَوَايَاتِهِمْ»

[در هر حال] این ها علل و عوامل اختلاف مردم در احادیث است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۶۷.

۲. كَانَ لَا يَمُرُّ بِي: برای من پیش نمی آمد.



خطبه ۲۱۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: اعتقادی، علمی
ویژگی: خدانشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام به شگفتی‌های آفرینش خلقت و زمین و آسمان از آغاز خلقت گرفته تا به امروز سخن می‌گوید و نکاتی را بیان می‌فرماید: ۱. قدرت عظیم الهی در آفرینش جهان؛ ۲. آغاز خلقت زمین و آسمان و اینکه در ابتدا توده عظیمی از ماده مذاب بوده است؛ ۳. تشکیل لایه جدید بر سطح این دریای مذاب و سپس تشکیل کره زمین و سایر کرات آسمانی؛ ۴. پیدایش چین‌خوردگی‌های زمین و تشکیل کوه‌ها و قله‌ها؛ ۵. حمد و تسبیح خداوند به سبب این آفرینش عظیم.

از نشانه‌های قدرت جبروتی و شگفتی لطایف آفرینش خداوندی است که از آب دریای عمیق و دارای امواج بلند و متراکم که بر هم می‌خورند و صدایی مهیب داشتند، زمین خشک را پدید آورد.

نکته‌ها

- «اقتدار» از ریشه قدرت و نیز «جبروت» که صیغه مبالغه است، معنای سلطه کامل دارد؛ بنابراین سرچشمه آفرینش عظیم آسمان‌ها، قدرت عظیم پروردگار و ابداع لطیف و ظریف اوست.^۱
- عبارت «لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ» به آفرینش نیکوی جهان اشاره دارد که بر قدرت و بزرگی آفریدگار دلالت می‌کند.^۲
- در اینجا حضرت می‌خواهد درباره خلقت عالم صحبت کند و از این راه عظمت و بزرگی خداوند جهان را بیان نماید و می‌فرماید که از قدرت و توانایی خداوند و از لطایف نوظهور صنعت او این است که از آب دریا، ماده‌ای خشک آفریده است.
- «الْمُتَقَاصِفِ يَبَسًا جَامِدًا»: مقصود این است که اصل اولیه عالم آب بوده که بر اثر برخورد با یکدیگر کف تولید کرده و آن کف خشک شده و آسمان از آن آفریده شده است.

مشابه

❖ ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^۳ و عرش او بر روی آب بود.

۲. پیدایش آسمان‌های هفت گانه

«ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ اِزْتِاقِهَا فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهَ وَ قَامَتْ عَلَى حَدِّه»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۷۴.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۱.

۳. هود، ۷.

۴. فَطَرَ: آفرید؛ ايجاد کرد؛ افْطَرَّ، افْطَارًا الأمر: آن چیز را بدعت کرد، امر نوینی به وجود آورد.

أَطْبَاقًا: طبقات؛ جمع «طبق» به معنای طبقاتی است که روی هم قرار گرفته‌اند؛ جمع طبق کاسباب و سبب و هو غطاء کل شیء، و الطبق من کل شیء ما ساواه.

فَتَقَ: پاره کرد، از هم جدا کرد؛ شکافتن و اصل خلقت به معنای شکافتن است، چون موجودی باز می‌شود و موجود دیگری از آن بیرون می‌آید؛ مثل اینکه هسته شکافته می‌شود و جوانه از آن بیرون می‌آید و با رشد و نمو به صورت درخت در می‌آید.

اِزْتِاقَ: پیوسته بودن؛ از ریشه «رَتَقَ» به معنای پیوستگی که ضد آن «فَتَقَ» به معنای گشودن است.

فَاسْتَمْسَكَتْ: محکم شد؛ از ماده «مَسَكَ» به معنای گرفتن و نگاه داشتن است، استمساک: به معنی چنگ زدن و قصد نگاه داشتن است.

وَ كَانَ مِنْ اِقْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ اَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الرَّاخِرِ الْمُتَقَاصِفِ يَبَسًا جَامِدًا ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ اِزْتِاقِهَا فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهَ وَ قَامَتْ عَلَى حَدِّه وَ أَرْسَى أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُشْعَنْجِرُ وَ الْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهَ وَ أَدْعَنَ لِهَيْبَتِهِ وَ وَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ وَ جَبَلَ جَلَامِيدَهَا وَ نُشُوزَ مُثُونِهَا وَ أَطَوَّادَهَا [أَطَوَّادَهَا] فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا وَ الزَّمَهَا قَرَارَاتِهَا [قَرَارَاتِهَا] فَمَضَتْ رُءُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا وَ أَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُثُونِ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعَ أَنْصَابِهَا فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا وَ أَطَالَ أَنْشَارَهَا وَ جَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا وَ أَرَزَهَا فِيهَا أَوْتَادًا فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا أَوْ تَسْبِخَ بِحُمْلِهَا أَوْ تَرْوَلَ عَنْ مَوَاضِعِهَا فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا وَ أَجَمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةٍ أَكْنَفَهَا فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا وَ بَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا فَوْقَ بَحْرِ لُجْجِي رَاكِدٍ لَا يَجْرِي وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي تُكَرِّزُهُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَ تَمْخُضُهُ الْعَمَامُ الدَّوَارِفُ اِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى.

۱. آغاز آفرینش جهان

«وَ كَانَ مِنْ اِقْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ وَ بَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ اَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الرَّاخِرِ الْمُتَرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ يَبَسًا جَامِدًا»^۱

۱. اِقْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ: قدرت جبروتی‌اش؛ از ماده «جبر» به معنای تسلط، قهر و غلبه؛ الجبروت: و زان ملکوت فعلوت من الجبر و هو القهر و الغلبة، و الجبار من جملة الأسماء الحسنى قال الصدوق: معناه القاهر الذى لا ینال، و له التجبر و الجبروت أى التعظم و العظمة و يقال للتحلة التى لا تنال: جبارة.

بَدِيع: آفریدگار و مبتکر؛ صفت مشبیه و به معنای چیز تازه و نوظهور.

لَطَائِف: جمع «لطیفه» است به معنای دقیق و معمولاً چیزی که ریزه‌کاری دارد به آن دقیق و لطیف اطلاق می‌شود.

الرَّاخِر: لبریز؛ از ریشه «رُخِر» به معنای پر شدن گرفته شده؛ بحر زاخر: دریای عظیم مملو از آب را گویند؛ زخر: البحر کمنع امتد أمواجه و ارتفع

الْمُتَقَاصِف: متلاطم؛ از ریشه «قَصَف» به معنای شکستن، گروهی که یکدیگر را در هم بکوبند؛ در این جمله اشاره به امواج خروشان است که یکدیگر را در هم بکوبند؛ قصف: الرعد اشتد صوته و تقاصف البحر تراحم أمواجه.

يَبَسًا: خشک؛ بضم و فتح اول به معنای خشکیدن و آن این است که چیزی تر بوده سپس بخشد، اسْتَبْسَّ، اسْتَبْسًا الری: آب دهان خشک شد؛ الیس: قال الشارح المعتزلی بالتحریک المكان یكون رطباً ثم یبس و منه قوله تعالی ﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ﴾ و الیس بالسكون الیابس خلقة یقال حطب یبس هكذا یقول أهل اللغة و فیہ کلام لَأَنَّ الحطب لیس یابسا خلقة بل کان رطباً من قبل. فالأصوب أن یقال: لا تكون هذه اللفظة محرکة إلا فی المكان خاصّة، انتهى و قال الفیومی: شیء یبس ساکن الباء بمعنی یابس، و حطب یبس کانه خلقة و مکان یبس إذا کان فیہ ماء فذهب، و قال الفارابی: مکان یبس و یبس و کذلک غیر المكان.

۳. آفرینش زمین

«وَأَرْسَىٰ أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُتَعَنِّجُ وَالْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ وَادْعَنَ لِهَيْبَتِهِ وَوَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِحَشْيَتِهِ»^۱

و خداوند زمین را بر دریایی سبز و روان استوار و پابرجا ساخت؛ دریایی که مطیع فرمان خدا، و در برابر هیبت جلال او تسلیم و جریان آبش از خشیت او ساکن است.

نکته‌ها

- اشاره به باران‌های عظیم و سیلابی است که در آغاز پیدایش زمین، همه کره زمین را به صورت دریایی عظیم فرامی گرفت و آب‌ها با گذشت زمان در زمین فرونشستند و خشکی‌ها از آب سر برآوردند.^۲
- تسلیم بودن دریای محیط جهان ماده در برابر فرمان الهی و پذیرش بزرگی و عظمت او، حکایت از آن دارد که این عالم سراسر، امکان است و محتاج و نیازمند به قدرت خداوند و تحولات و تغییراتی که در آن پیدا می شود همه به اراده حق تعالی است.^۳
- «ارسی» در این جمله به معنای ثابت و میخ کوب کردن زمین است؛ یعنی خداوند زمین را ثابت نموده است و این معنا منافاتی با متحرک بودن زمین ندارد.
- امام علی (ع) «ارضا» را بدون «الف و لام» و با تنوین آورده که منشأ این احتمال است که زمین یا زمین‌های دیگری غیر از این زمین ما وجود داشته باشد و انسان‌های دیگری هم

۱. اُرسى: استوار نمود؛ از ریشه «رسو» به معنای ثابت و راسخ شدن.

الأخضر: سبزرنگ؛ مراد دریاست به معنای سبزرنگ که اشاره به دریا‌های عمیق است که از کثرت عمق به رنگ سبز دیده می شود.

المتعنج: پرآب‌ترین نقطه دریا؛ از ریشه «تعجرت» به معنای جریان آب و مانند آن است؛ سیال و پرآب؛ المتعنج: بصیغه الفاعل کما فی النسخ السائل من ماء أودع و بفتح الجیم وسط البحر و لیس فی البحر ماء یشبهه، هكذا قال الفیروزآبادی، وقال الجزری فی حدیث علی (ع) یحملها الأخضر المتعنج، هو أكثر موضع فی البحر ماء و المیم و التون زایدتان و منه حدیث ابن عباس فاذا علمی بالقرآن فی علم علی (ع) كالقراءة فی المتعنج، و القراءة الغدير الصغير.

القَمَقَام: دریای عظیم، در اصل از «قَمَمَه» به معنای جمع کردن گرفته شده است و به دریای عظیم و حوادث مهم از این جهت «قَمَقَام» گفته می شود که آب‌های زیاد و مشکلات فراوان در آن جمع است؛ القَمَقَام: بالفتح کما فی النسخ و قد یضم البحر.

المُسَخَّر: تسخیر شده؛ فی بعض النسخ بالخاء المعجمة و فی بعضها بالجیم من سجر التَّهَر ملاء و تسجیر الماء تَجْجیره. ادَّعَن: اعتراف نمود؛ از ماده «دعن» به معنای طاعت، انقیاد؛ ادَّعَنَ لَهُ: فروتنی کرد او را، فرمان برداری کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۷۶.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۷.

سپس از آن آب طبقاتی آفرید، آنگاه هفت آسمان را پس از آنکه بسته [و به هم پیوسته] بودند از هم باز کرد. آن آسمان‌ها به فرمان خداوند خود را نگاه داشتند و بر حد خود [و اندازه‌ای که برایشان مقرر شده بود] قرار گرفتند.

نکته‌ها

- منظور حضرت از جمله «قَامَتْ عَلَى حَدِّهِ» آن است که آسمان‌های هفت‌گانه بر طبق اندازه و شکل و هیئتی که خداوند برای آن‌ها معین کرده است، قرار گرفته و از آن تجاوز نکرده‌اند.^۱
- ضمیر در «مِنْهُ» به «يَسَّأ جَامِدًا» برمی گردد.
- «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»: لازم نیست که مقصود از هفت آسمان، آن هفت آسمانی که در هیئت بطلمیوسی گفته شده، باشد بلکه هفت چیز است که در بالا قرار دارد و ممکن است که مقصود هفت کهکشان باشد. حضرت به زبان آن روز سخن گفته و ما نمی دانیم که مقصود چیست. شاید مقصود هفت سیاره‌ای است که در ذهن مردم است.

مشابه

- ♦ ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾^۲ آیا کافران نمی دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آن‌ها را گشودیم و هرچیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی آورند؟
- ♦ ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾^۳ آن که هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید.
- ♦ ﴿أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾^۴ آیا نمی بینید چگونه خدا هفت آسمان طبقه طبقه را بیافرید؟
- ♦ ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾^۵ الله، همان خداوندی است که آسمان‌ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید برافراشت.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۷.

۲. انبیاء، ۳۰.

۳. ملک، ۳.

۴. نوح، ۱۵.

۵. رعد، ۲.

در آن زندگی کنند.

۴. آفرینش کوهها

«وَجَبَلٌ جَلَامِيدًا وَ تُشُورٌ مُتُونَهَا وَ أَطْوَادُهَا فَارَسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا وَ أَلَزَمَهَا قَرَارَاتِهَا فَمَضَتْ رُءُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ وَ رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ»^۱

خداوند صخره‌ها و تپه‌ها و کوه‌های محکم آن را آفرید و آن‌ها را در محل خود ثابت نگه داشت و در قرارگاهشان مستقر نمود. قله کوه‌ها در هوا پیشروی کرد و ریشه‌های آن در آب فرو رفت.

نکته

● «و رَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ»: ریشه این کوه‌ها در آب قرار گرفته است. ممکن است مقصود حضرت از این آب همان آب دریاها و چشمه‌ها باشد و ممکن است مقصود همان ماده مذاب باشد که در زمین وجود دارد.

مشابه

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا﴾^۲ اوست که زمین را بگسترده و در آن کوه‌ها و رودها قرار داد.

۱. جَبَلٌ: کوه؛ از ریشه «جبل» به معنای آفرینش گرفته شده است و ریشه اصلی آن «جَبَلٌ» به معنای کوه است و از آنجا که کوه موجودی ثابت است به آفرینش تغییر ناپذیر «جبله» گفته شده است.

جَلَامِيدٌ: سنگ‌های سخت؛ جمع «جَلَمُود» به معنای صخره و کوه؛ الجلمد: بالفتح الجلمود بالضمّ الحجر العظيم الصلب.

تُشُورٌ: قسمت‌های مرتفع زمین؛ جمع «نشز» به معنای تپه و قطعات مرتفع زمین است. این واژه معنای مصدری نیز دارد و به معنای خودداری کردن از انجام وظیفه است. مانند نشوز زن در برابر همسر؛ التَّشُورُ: جمع النشز بالفتح المكان المرتفع.

مُتُونٌ: محکم؛ جمع «متن» به معنای محکم و گاه به معنای صاف و مستوی می‌آید. در اینجا همان معنای اول مراد است؛ المتن: ما صلب من الأرض و ارتفع.

أَطْوَادٌ: کوه‌های عظیم و بلند؛ جمع «طود» به معنای کوه بلند است؛ الطود: بالفتح الجبل أو العظيم منه. قَرَارَاتٌ: محل‌های استقرار؛ قَرَارَةٌ: محل استقرار، قرارگاه؛ موضع القرار و فی بعض النسخ قراراتها بصيغة الجمع.

مَرَاسِي: توقفگاه‌ها، لنگرگاه‌ها؛ جمع «مرسی».

أَلَزَمَهَا: ثبوت و دوام؛ لَزِمَ الشيءُ: ثابت ماند و پابرجا شد.

رَسَتْ: نفوذ کرد، پایدار شد، ثابت و محکم شد؛ رست: آبی ثبوت و فی بعض النسخ رسبت يقال رسب فی الماء کنصر و کرم رسوبا ذهب سفلا.

﴿وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾^۱ و بر زمین کوه‌های بزرگ افکند تا شما را نلرزاند.

﴿وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ﴾^۲ در آن کوه‌های بلند پدید آوردیم.

۱.۴. ریشه کوه‌ها در زمین

«فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا وَ أَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونٍ أَقْطَارِهَا وَ مَوَاضِعٍ أَنْصَابِهَا فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا وَ أَطَالَ أَنْشَارَهَا»^۳

کوه‌ها را از سطح زمین بالا کشید و پایه‌های آن‌ها را در اعماق زمین و قرارگاهشان ثابت نگه داشت. قله‌ها را مرتفع ساخت و تپه‌ها را گسترش داد.

نکته

● این جمله نشان می‌دهد که کوه‌های علاوه بر قامت کشیده‌ای که در بیرون دارند ریشه‌های عمیقی نیز در زیر زمین دارند؛ همان ریشه‌هایی که آن‌ها را از درون به هم پیوند می‌دهد، درست مانند درختی که هر قدر ساقه و شاخه‌هایش در آسمان بیشتر پیش می‌رود ریشه‌هایش در اعماق زمین فروتر خواهد رفت؛ زیرا قامت بلند و استوار را ریشه‌های عظیم و محکم نگه می‌دارد.^۴

۱. نحل، ۱۵.

۲. مرسلات، ۲۷.

۳. فَأَنْهَدَ: برآورد؛ از ریشه «نهود» به معنای برآمدن و برجسته شدن؛ نهَد: ثدی الجارية كمنع و نصرأى كعب و ارتفع. سُهُولُهَا: بیابان‌ها؛ از ماده «سهل» به معنای همواری و آسانی، مثل زمین هموار و کار آسان؛ السَّهْلُ: من الأرض ضدَّ الحزن. أَسَاخَ: استوار نمود؛ از ریشه «سوخ» به معنای فرو رفتن در آب است؛ أَسَاخَ: فروبرد. قَوَاعِدٌ: پایه‌ها.

مُتُونٍ أَقْطَارِهَا: نقطه‌های زمین.

أَنْصَابٌ: اجسامی هستند که آن را در جایی نصب می‌کنند و نصب گاه معنای جمعی دارد و گاه معنای مفرد؛ الأنصاب: جمع النصب بالفتح و یحرک و هو العلم المنسوب و بالضمّ و بضمتین کَلَّ ما جعل علما و کَلَّ ما عبد من دون الله.

فَأَشْهَقَ: بالا برد؛ از ریشه «شهوق» به معنای بالا رفتن گرفته شده؛ اشْهَقَ: بالا برد.

قِلَالٌ: جمع «قله»؛ بالكسر جمع قلة بالضمّ و هی أعلى الجبل.

أَنْشَارٌ: قسمت‌های مرتفع زمین؛ جمع «نشز» از ریشه «نشوز» گرفته شده.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۷۹.

۲.۴. فواید کوه‌ها

۱.۲.۴. حفظ آرامش زمین

«وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا وَارْزَاهَا فِيهَا أَوْتَادًا فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا»^۱

و کوه‌ها را ستون زمین قرار داد و مانند میخ‌هایی بر زمین کوبید تا هنگام حرکت خود ساکنانش را نلرزاند و آنچه حمل می‌کند، نریزد و از جای خود منحرف نشود.

نکته‌ها

● «وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا»: از قرآن استفاده می‌شود که اگر کوه‌ها نبودند بیش از این‌ها زلزله می‌شد و دائماً پوسته زمین باز می‌شد و مواد مذاب آن بیرون می‌آمد و در بسیاری از جاهای زمین حفره‌هایی پیدا می‌شد و ممکن بود که خسارات زیادی وارد کند ﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾^۲

● در جمله «فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا» امام اشاره روشنی به حرکت زمین در آن عصر و زمان فرموده که همه دانشمندان هیئت در آن عصر، زمین را ساکن می‌پنداشتند و می‌فرمایند عین اینکه زمین حرکت می‌کند، آرام است و اهل خود را متزلزل نمی‌سازد.^۳

● از عبارت «تَسِيخَ بِحِمْلِهَا» چنین استفاده می‌شود که اگر کوه‌ها میخ‌های زمین نبودند زمین با تکان خوردن ساکنانش را در خود فرومی‌برد؛ به این دلیل که هرگاه زمین بلرزد،

۱. عِمَادًا: تکیه‌گاه؛ بالكسر الخشبۃ الّتی يقوم علیها البیت و الأنبیة الرّقیعة العالیة.

أَرْزَ: ثابت و استوار نمود؛ از ریشه «رَزَّ» به معنای فروبردن؛ أَرَزَ: یأرز بتقدیم المهملة كنصر و ضرب و علم ای ثبت، و أَرَزَ بتشدید المعجمة ای أثبت، و فی أكثر النسخ بالتخفیف و فتح العین و فی بعضها بالتشدید قال فی التّهایة فی کلام علی علیه السّلام أَرَزَهَا فیها أوتادا ای أثبتها إن كانت الرّای مخففة، فهی من أَرزت الشجرة تأرز إذا أثبت فی الأرض، و إن كانت مشددة فهی من أَرزت الجراة إذا أدخلت ذنبها فی الأرض لتلقى فیها بیضها، و رززت الشیء فی الأرض رزّا أثبتّه فیها و حینئذ تكون الهمزة زایدة، انتهى. قیل: و روی أَرزها بالمد من قولهم شجرة أرزة ای ثابتة فی الأرض.

أَوْتَاد: میخ‌ها؛ جمع «وَتَد» به معنای میخ.

تَمِیدَ: می‌لرزد، تکان می‌خورد؛ از ریشه «مَید» به معنای حرکت و لرزش و اضطراب.

تَسِیخَ: فرومی‌برد؛ فرو رود که با جر متعدی شده به معنای فروبرد.

تَزُولَ: از بین می‌رود.

۲. انبیاء، ۳۱.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۸۰.

رویه و پهنه زمین که انسان‌ها بر روی آن هستند در آب فرو می‌رود و مقصود امام علیه السلام از فرو بردن زمین همین است، بنابراین کوه‌ها همان‌طور که از لرزش زمین ممانعت می‌کنند، از اینکه زمین ساکنانش را فروبرد یا از جای خود کنده شود نیز ممانعت می‌کنند.^۱

● در این عبارت حضرت سه فایده مهم را برای وجود کوه‌ها بیان فرموده‌اند: الف. «أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا» زمین به واسطه وجود کوه‌ها رام شده و از حرکت‌های زلزله‌آسا بازمانده است؛ ب. «أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا»: زمین به واسطه وجود کوه‌ها انسان‌ها را در خود فرو نمی‌برد؛ ج. «أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا»: به واسطه وجود کوه‌ها اجزای زمین از هم جدا نمی‌شوند و هر قطعه‌ای از قطعات آن به گوشه‌ای نمی‌افتد.

تشبیه

مشبه: کوه‌ها

مشبه‌به: میخ

وجه شبّه: امام علیه السلام کوه‌هایی که به عنوان تکیه‌گاه بر روی زمین قرار گرفته‌اند را در محکم بودن به میخ‌های محکم تشبیه می‌کند.

۵. آرام بودن طبیعت دریا

«فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةٍ أَكْثَفَهَا فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا»^۲

پس پاک و منزّه است خداوندی که زمین را پس از موج زدن آب‌هایش نگاه داشت و با پایان دادن به دوران رطوبتش آن را خشک کرد؛ سپس آن را برای مخلوقاتش بستری آرام و فرش گسترده قرار داد.

نکته

● «فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا»: در این عبارت حضرت زمین را تشبیه به گهواره کرده است و در

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۸.

۲. مِیَاهِهَا: آب‌ها؛ از ماده «ماء» به معنای آب؛ مَوْجَانِ مِیَاهِهَا: صیغه فعلان بالتحریک فی المصدر تدلّ علی الاضطراب کالمیدان و النزوان و الخفقان، و قد قال علیه السّلام فی الخطبة الاولى: ووتد بالصخور میدان أرضه.

أَجْمَدَ: خشک کرد؛ از ماده «جَمَدَ» به معنای جامد، بی حرکت.

مِهَاد: گسترده؛ بالكسر الفراش و الموضع یهین للصبی و یوطاء.

برایش صفت آورده شده.

- «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى»: مقصود این است که دقت در خلقت زمین و آسمان و موجودات جهان هستی که مخلوقات خداوند هستند، باعث عبرت می شود برای کسانی که از عذاب خدا می ترسند.

مشابه

- ◇ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى»^۱ در این عبرتی است برای کسی که می ترسد.

قرآن هم آمده است ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾^۱

۵. ۱. تأثیر عوامل بیرونی بر دریا

«فَوْقَ بَحْرِ لُجْجٍ رَّاكِدٍ لَا يَجْرِي وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي تُكْرِكُهُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَ تَمْخُضُهُ الْغَمَامُ الدَّوَارِفُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى»^۲

بر فراز دریایی پهناور و راکد که جریانی نداشت و ایستاده بود و حرکت نمی کرد، تنها بادهای شدید آن را بر هم می زد و ابرهای باران را به حرکتش در می آورد. در این امور درس عبرت بزرگی است برای کسانی که اهل خشیت اند و احساس مسئولیت دارند.

نکته ها

- جمله «تَمْخُضُهُ الْغَمَامُ الدَّوَارِفُ» اشاره به آن است که دریا در اثر آمدن باران با شدت تکان می خورد، طوفانی و مضطرب می شود و این اضطراب به واسطه حرکتی است که باران در دریا ایجاد می کند چون با شدت به دریا می ریزد و آن را به حرکت در می آورد یا از آن جهت است که باران همراه با باد است و در نتیجه آن در دریا موج و طوفان به وجود می آورد.^۳
- «تُكْرِكُهُ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ»: یکی از نعمت های خداوند همین امواج دریاست. اگر موج دریا نبود شاید آب دریاها فاسد می شد. این موج موجب می شود آب های دریا به هم بخورد و آب ها با هم مخلوط شود و در نتیجه سالم بماند و قابل استفاده باشد.
- «الْغَمَامُ» مفرد است ولی چون معنای جمعی دارد «الدَّوَارِفُ» که جمع «ذارفه» است

۱. نبأ، ۶.

۲. لُجْجٍ: متراکم، عمیق؛ اللَّجَّة: بالضمّ معظم البحر.

لَا يَسْرِي: حرکت نمی کند.

تُكْرِكُهُ: آن را می برد و می آورد؛ از ریشه «کرکه» از ریشه تکرار و رباعی است به معنای تکرار؛ الكركة: تصريف الرياح السحاب إذا جمعت بعد تفرق وأصله تكرر من التكرار وكركرته عني أي دفعته ورددته.

الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ: بادهای توفنده.

تَمْخُضٌ: مثل مُشْك می جنباند؛ از ریشه «مخض» به معنای تکان دادن شیر یا ماست است برای گرفتن کره؛ سپس به هر تکان دادن شدیدی اطلاق می شود؛ مخض: اللبن يَمْخُضُهُ من باب نصر و ضرب و منع استخراج زبده بصَبِّ الماء فيه و تحريكه.

الْغَمَامُ: ابر، ابر تاریک؛ الغمام: جمع الغمامة كالسحاب والسحابة لفظاً و معناً أو خصوص البيضاء منها. الدَّوَارِفُ: پرباران؛ از ریشه «ذرف» به معنای سیلان اشک از چشم یا هرگونه سیلان آب است و «ذوارف» جمع «ذارفه» به معنای جاری و روان است؛ ذرف عینه: أي سال دمعها و ذرفت العين دمعها أي أسال يتعدى و لا يتعدى.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۵۸.

۱. نازعات، ۲۶.



خطبه ۲۱۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: بعد از صفین در آستانه حرکت

به سمت کوفه، سال ۳۷ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی

ویژگی: گواهی خواهی از تاریخ و زمین و آسمان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۳.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در واقع خطابی است به درگاه پروردگار متعال، آمیخته با دعا برای پیروزی لشکریان اسلام و نفرین بر سست‌عنصرانی که دست از یاری حق برمی‌دارند و اتمام حجتی است بر آن‌ها در برابر خداوند بزرگ. این کلام نشان می‌دهد که تا چه اندازه امام از سستی و بی‌توجهی مردم کوفه به امر جهاد با غارتگران شام ناراحت بود.

- حضرت در این عبارت «عدالت و جور» را به «گفتار» نسبت داده و فرموده «گفتار ما عدل است و ظلم نیست».
- عبارت «غَيْرُ الْجَائِزَةِ» یا برای تأکید است یا برای اینکه می‌خواهند بفرمایند عدالتی که من می‌گویم عدالت نسبی نیست تا بگویند عدالت علی نسبت به مردم کوفه عدالت است ولی نسبت به مردم شام ظلم و نارواست.
- «وَالْمُضْلِحَةَ غَيْرِ الْمُفْسِدَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا»: حضرت می‌خواهد با ساقط کردن معاویه از قدرت و حکومت، مردم را به عدالت برساند. آن حضرت با مخاطب قرار دادن خداوند عرض می‌کند: خدایا این مقاله و گفتار من است ولی مردم زیر بار نرفته و از فرمان‌برداری من امتناع کردند.
- «نَسْتَشْهَدُ»: از باب استفعال است و یکی از معانی این باب طلب است. حضرت در این جمله از خداوند متعال طلب گواهی و شهادت کرده است و عرض می‌کند که خدایا تو را گواه می‌گیریم بر اینکه مردم به ما چه کردند.
- «أَكْبَرُ الشَّاهِدِينَ...»: شاهد وقتی می‌خواهد در موردی شهادت بدهد باید قضیه را خوب دریافته باشد و موضوع را فراموش نکرده باشد و هنگام شهادت هم بتواند آن را ادا کند و در بیان شهادت هم حقیقت را بگوید و رعایت دوستی و رفاقت را نکند، گرچه این شهادت به ضرر برادرش هم باشد، استتکاف نکند و حقیقت را بگوید و خیانت نکند؛ از این جهت خداوند بالاترین شهادت‌دهندگان و «اکبر الشاهدین» است.

مشابه

- ◇ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ﴾^۱ و روزی باشد که از هر امتی شهادتی از خودشان بر خودشان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا بر آنان شهادت دهی.
- ◇ ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۲ تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.
- ◇ ﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾^۳ بگو: شهادت چه کسی از هر شهادتی بزرگ‌تر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است.

۱. نحل، ۸۹.

۲. بقره، ۱۴۳.

۳. انعام، ۱۹.

اللَّهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا الْعَادِلَةَ غَيْرَ الْجَائِزَةِ وَالْمُضْلِحَةَ غَيْرَ الْمُفْسِدَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا [غَيْرِ الْمُفْسِدَةِ] فَأَبَى بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلَّا التَّكْوِصَ عَنْ نُصْرَتِكَ وَالْإِبْطَاءَ عَنْ إِعْزَازِ دِينِكَ فَإِنَّا نَسْتَشْهَدُكَ عَلَيْهِ يَا أَكْبَرَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً وَنَسْتَشْهَدُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أَسْكَنْتَهُ أَرْضَكَ وَسَمَاوَاتِكَ ثُمَّ أَنْتَ بَعْدَ الْمُغْنَى عَنْ نُصْرِهِ وَالْإِجْدُلُ لَهُ بِذَنْبِهِ.

۱. خداوند؛ بزرگ‌ترین شاهد

«اللَّهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا الْعَادِلَةَ غَيْرَ الْجَائِزَةِ وَالْمُضْلِحَةَ غَيْرَ الْمُفْسِدَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا [غَيْرِ الْمُفْسِدَةِ] فَأَبَى بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلَّا التَّكْوِصَ عَنْ نُصْرَتِكَ وَالْإِبْطَاءَ عَنْ إِعْزَازِ دِينِكَ فَإِنَّا نَسْتَشْهَدُكَ عَلَيْهِ يَا أَكْبَرَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً»^۱

خداوند! هر بنده‌ای از بندگانت سخن ما را شنید، سخنی که بر پایه عدل است نه ستم و اصلاح‌کننده است نه فاسدکننده در دین و دنیا و پس از شنیدنش جز روی گرداندن از یاری تو و سستی در پشتیبانی دین تو کاری نکرد، پس ما تو را ای بزرگ‌ترین شاهدان در ادای شهادت علیه او به شهادت می‌گیریم.

نکته‌ها

- این سخن امام علیه السلام در زمینه دعوت به جهاد در برابر شامیان بر دو وصف تأکید دارد: ۱. این سخنی است در مسیر عدالت و هیچ ستمی در آن نیست؛ ۲. سبب اصلاح مردم است و هیچ فسادی در آن نیست و آثار مثبت آن در دین و دنیای مردم ظاهر می‌شود.^۲
- «أَيُّمَا»: به معنای «آئی» است و «ما» در آن زائده‌ای است که برای تأکید آمده.

۱. مَقَالَتَنَا الْعَادِلَةَ: سخن عادلانه؛ منظور از «مقاله» در اینجا برنامه سیاسی و حکومتی است که امام علیه السلام مردم را به سوی آن دعوت می‌کرد.

الْجَائِزَةُ: ظالمانه.

الْمُضْلِحَةُ: اصلاحگر؛ بضم المیم اسم فاعل من باب الافعال و كذلك المفسدة.

أَبَى: امتناع کرد.

التَّكْوِصُ: اعراض؛ مصدر و به معنای خودداری و عقب‌نشینی؛ نکص: عن الأمر نکصا و نکوصا نکاء کأ عنه و جبن و أحجم، و علی عقبیه رجع عما کان علیه من خیر قال الفیروزآبادی خاص بالرجوع عن الخیر، و وهم الجوهري فی اطلاقه أو فی الشر نادرا.

الْإِبْطَاءُ: کُندی؛ از ریشه «بطو» به معنای کندی کردن و تأخیر انداختن.

إِعْزَازُ: تقویت کردن؛ یاری دادن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۸۶.

بر گروه بسیاری غلبه کند.

- ❖ ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۱ و فرشتگان نیز شهادت می‌دهند و خدا شهادت را بسنده است.
- ❖ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۲ ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی.

۲. شهادت همه موجودات

﴿وَنَسْتَشْهَدُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أَسْكَنْتَهُ أَرْضَكَ وَسَمَآوَاتِكَ ثُمَّ أَنْتَ بَعْدَ الْمُغْنَى عَنْ نَصْرِهِ وَالْآخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ﴾^۱

و هر آنچه در زمین و آسمان‌های ساکن کرده‌ای، علیه او به شهادت می‌گیریم؛ با این حال تویی که ما را از یاری او بی‌نیاز می‌سازی و او را به کیفر گناهش می‌رسانی.

نکته‌ها

- «جَمِيعَ مَا أَسْكَنْتَهُ أَرْضَكَ وَ سَمَآوَاتِكَ» اشاره به فرشتگان و انسان‌ها و جن است؛ زیرا تعبیر ساکن ساختی، با آن تناسب دارد.^۲
- حضرت در این عبارت‌ها، خدا و فرشتگان و بندگان را بر کسی که سخنان عدالت‌خواهانه او را شنیده و سپس از آن اعراض کرده و از یاری دین خدا خودداری کرده، به شهادت و گواهی گرفته است. امام علیه السلام با سخنانش که راهنمای آن‌ها و اصلاح‌کننده امور دین و دنیای آنان بود، ایشان را به جهاد با دشمنان دین دعوت می‌کرد ولی پاسخ آن‌ها جز سر باز زدن از جنگ و نافرمانی از دستورات آن حضرت چیز دیگری نبود؛ لذا در این سخنان خدای را به گواهی می‌گیرد تا به این وسیله یاران خود را به جنگ تشویق کند و از تأخیر در آن باز دارد و این‌گونه، احساسات آنان تحریک می‌شود و در برابر فرمان او سر فرود می‌آورند و او را اطاعت می‌کنند و نیز آنجا که گفتار خود را به عدالت و اصلاح توصیف می‌فرماید، توجه شنوندگان را به آن جلب می‌کند.^۳
- «ثُمَّ أَنْتَ بَعْدَ الْمُغْنَى عَنْ نَصْرِهِ وَالْآخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ»: این جمله حضرت به خوبی می‌فهماند که نباید مأیوس باشیم. اگر همه قدرت‌ها و مردم از کمک به شما استنکاف کنند، شما به خدا امید داشته باشید؛ چون ممکن است که خدا از عالم غیب فرجی برساند.

مشابه

- ❖ ﴿كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً يَأْذُنُ اللَّهُ﴾^۴ به خواست خدا چه بسا گروه اندکی که

۱. نَسْتَشْهَدُ: شاهد می‌گیریم.

أَسْكَنْتَ: ساکن کردی.

الْمُغْنَى: بی‌نیازکننده.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۸۸.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۶۱.

۴. بقره، ۲۴۹.

۱. نساء، ۱۶۶.

۲. فاطر، ۱۵.



خطبه ۲۱۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اعتقادی

ویژگی: توحید^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه امام علیه السلام از دو بخش تشکیل شده است: ۱. از صفات جمال و جلال خداوند مخصوصاً احاطه علم او به همه موجودات سخن به میان آمده است؛ ۲. از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و امدادهای الهی نسبت به او و از پیشرفت‌های سریع او سخن گفته شده است.

۲. علم بی پایان خداوند

«الْعَالِمُ بِلَا اكْتِسَابٍ وَلَا اِزْدِيَادٍ وَلَا عِلْمٌ مُسْتَفَادٍ الْمَقْدَّرِ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا رَوِيَّةٍ وَلَا ضَمِيرٍ»^۱
 عالم است بی آنکه علمش اکتسابی باشد یا بر آن افزوده شود یا از کسی فرا بگیرد و تقدیرکننده همه امور است بدون اندیشه و خاطر.

نکته ها

- عبارت «الْمَقْدَّرِ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ» یعنی تمام کارها را بر طبق خواسته خود و به اندازه معین به وجود آورده و در این کار از اندیشه و تدبیر منزّه بوده است.^۲
- «وَلَا اِزْدِيَادٍ»: علم خداوند زیاد نمی شود؛ یعنی علم او ثابت است و همیشه در یک سطح است، برخلاف علم ما که در تزاید است و ساعت به ساعت یا روزه به روز زیادتر می شود، علم خدا این طور نیست و از همان اول همه چیز را می دانسته؛ از این رو هیچ وقت چیزی به علم او افزوده نمی شود.

مشابه

- ◇ ﴿أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ﴾^۳ آیا نمی دانند که هر چه را که پنهان می کنند و هر چه را که آشکار می سازند، خدا می داند.
- ◇ ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۴ علم پروردگار من همه چیز را در بر گرفته است. آیا پند نمی گیرید؟
- ◇ ﴿وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۵ علم خدا بر همه چیز احاطه دارد.

۳. بی معنا بودن تاریکی و روشنایی در وجود خداوند

«الَّذِي لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمُ وَلَا يَسْتَضِيءُ بِالْأَنْوَارِ»^۶

۱. الْمَقْدَّرُ: تقدیرکننده.

رَوِيَّةٌ: دقت و تأمل، به کارگیری قوای فکری.

ضَمِيرٌ: باطن، به ذهن سپردن مطلبی.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۶۴.

۳. بقره، ۷۷.

۴. انعام، ۸۰.

۵. طلاق، ۱۲.

۶. لَا تَغْشَاهُ: او را فرامی گیرد؛ نمی پوشاند.

لَا يَسْتَضِيءُ: روشنی نمی گیرد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ الْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِفِينَ الظَّاهِرِ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ وَ الْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ الْعَالِمِ بِلَا اكْتِسَابٍ وَلَا اِزْدِيَادٍ وَلَا عِلْمٌ مُسْتَفَادٍ الْمَقْدَّرِ لِجَمِيعِ الْأُمُورِ بِلَا رَوِيَّةٍ وَلَا ضَمِيرٍ الَّذِي لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمُ وَلَا يَسْتَضِيءُ بِالْأَنْوَارِ وَلَا يَزْهَقُهُ لَيْلٌ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ نَهَارٌ لَيْسَ إِذْرَاكُهُ بِالْإِبْصَارِ وَلَا عِلْمُهُ بِالْإِخْبَارِ أَرْسَلَهُ بِالضِّيَاءِ وَقَدَّمَ فِيهِ الْإِصْطِفَاءَ فَفَرَّقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ وَسَاوَرَ بِهِ الْمَغَالِبَ وَ دَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَ سَهَّلَ بِهِ الْحَزُونََ حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ.

۱. خداوند؛ آشکار و پنهان

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ الْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِفِينَ الظَّاهِرِ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاطِرِينَ وَ الْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ»^۱

سپاس خدای را که از همانندی با آفریده ها برتر و از گفتار توصیف کنندگان بالاتر است. با شگفتی های تدبیرش برای بینندگان آشکار و با جلال عزتش از اندیشه غوطه وران در وهم [و خیال] پنهان است.

نکته

- «الْحَمْدُ لِلَّهِ»: شما هر موجودی را که ستایش می کنید به این علت است که آن را دارای کمال تشخیص داده اید. هیچ گاه انسان چیزی را به خاطر نقصی که در آن وجود دارد ستایش نمی کند. ستایش انسان هم در برابر خداوند متعال به خاطر همه کمالاتی است که در خداوند وجود دارد و کمال هر موجودی وابسته به کمال خداوند است.

مشابه

- ◇ ﴿أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۲ و هر چه به جز او می خوانند باطل است و خداست بلندمرتبه و بزرگوار.

۱. عَلِيٌّ: بلندمرتبه.

شَبِّهِ: مشابهت؛ بالتحریک کالشیبه و الشبیه بمعنی المثل و المشابه و شَبَّهت الشیء بالشیء أقمته مقامه بصفة جامعة بينهما و أشبه الولد أباه و شابهه إذا شاركه فی صفة من الصفات.

مَقَالٌ: گفتار.

الْمُتَوَهِّمِينَ: گاه به معنای پندار و گمان و خیال می آید و گاه به معنای اندیشیدن و فکر کردن و در اینجا معنای دوم مورد نظر است و شاهد آن تعبیر به «فکر» است که قبل از آن ذکر شده است.

۲. لقمان، ۳۰.

نکته

● «أَرْسَلَهُ بِالضِّيَاءِ»: در این جمله حضرت دین و دستورات خدا را به «ضیاء» یعنی روشنایی تشبیه فرموده است. در قرآن آمده است ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾^۱ در این آیه خورشید را «ضیاء» و ماه را «نور» نامیده است و معلوم می‌شود که آن جرم نورانی که نورش از خودش است، «ضیاء» و آن جرمی که نورش از دیگری است و از خود نور ندارد، «نور» نامیده می‌شود.

۲.۶. برگزیده

«وَقَدَّمَهُ فِي الْأَصْطَفَاءِ»^۲

و در برگزیدن بر همه مقدم داشت.

نکته

● «قَدَّمَهُ فِي الْأَصْطَفَاءِ» ممکن است اشاره به خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ باشد یا اشاره به برتری او بر همه انبیا و خلق جهان است.^۳

۳.۶. متحدکننده زیر پرچم توحید

«فَرَّتَقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ»^۴

به وسیله او شکاف‌ها را ترمیم کرد.

نکته

● منظور از «الْمَفَاتِقَ» اختلاف گسترده‌ای است که در عربستان وجود داشت و پیامبر اکرم ﷺ به آن‌ها پایان داد و همه را زیر پرچم توحید متحد ساخت.^۵

خداوندی که تاریکی‌ها او را نمی‌پوشاند و روشنی از نورها نمی‌گیرد.

نکته

● خداوند، کسی است که تاریک‌ها او را نمی‌پوشاند و از روشنایی‌های جهان، نور نمی‌گیرد؛ زیرا که از جسم بودن و عوارض آن که مربوط به امور مادی می‌باشد، به دور است.^۱

۴. بی‌معنا بودن شب و روز برای خداوند

«وَلَا يَرْهَقُهُ لَيْلٌ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ نَهَارٌ»^۲

شب او را در نمی‌یابد و روز بر او نمی‌گذرد.

۵. نامحدود بودن احاطه علمی خداوند

«لَيْسَ إِدْرَاكُهُ بِالْإِبْصَارِ وَلَا عِلْمُهُ بِالْإِخْبَارِ»^۳

نه ادراکش به وسیله چشم است و نه علمش با شنیدن [و خبر گرفتن] است.

مشابه

◇ «كُلُّ مَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَزْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۴ آنچه

با فکر و پندار خود با دقیق‌ترین مفاهیم در ذهن خویش ترسیم می‌کنید مخلوق و ساخته شما و همانند خودتان است و به‌سوی شما بازمی‌گردد.

◇ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۵ چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند. دقیق و آگاه است.

۶. ویژگی‌های پیامبر

۱.۶. فرستاده شده با نور

«أَرْسَلَهُ بِالضِّيَاءِ»

خداوند وی را با نور فرستاد.

۱. یونس، ۵.

۲. قَدَّمْ: مقدم داشت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۹۶.

۴. رَتَّقَ: ترمیم کرد؛ از ریشه «رَتَّقَ» به معنای به هم پیوستن؛ رتقت: الفتن رتقا من باب قال سددته فارتقت. مَفَاتِقَ: شکاف‌ها؛ از ریشه «فَتَّقَ» به معنای شکافتن، جمع «مَفَتَّق» به معنای محل‌های شکافته شده؛ فتق: الثوب شقّه فانفتق و تفتق و الفتق أيضا شقّ عصا الجماعة و وقوع الحرب بينهم و مفتق الثوب محلّ شقّه و يجمع على مفاتق كمقعد و مقاعد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۹۶.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۶۴.

۲. لَا يَرْهَقُهُ: او را نمی‌پوشاند؛ از ریشه «رَهَقَ» در اصل به معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و به معنای سخت‌گیری یا مسلط شدن چیزی نیز آمده است؛ رهق: الدّین رهقا من باب تعب غشيه و رهقت الشیء أدركته.

۳. بِالْإِخْبَارِ: خبرها؛ فی أكثر النسخ بالكسر مصدر اخبر و فی بعضها بالفتح جمع الخبر و كذلك الابصار.

۴. الوافی، ج ۱، ص ۴۰۸.

۵. انعام، ۱۰۳.

۴. ۶. غلبه بر زورگویان

«وَسَاوَرِ بِهِ الْمُغَالِبَ»^۱

و با او بر زورمندان چیره شد.

نکته‌ها

- «فَرَّقَ بِهِ الْمُفَاتِقَ وَ سَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ»: خداوند به وسیله پیامبر اکرم ﷺ کمبودها و شکاف‌ها را برطرف کرد. در جامعه و مخصوصاً در جامعه عرب، فساد زیاد بود و همه این‌ها شکاف است. خداوند به وسیله پیامبر این شکاف‌ها را اصلاح کرد و کمبودها را برطرف نمود.
- عبارت «وَسَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ» اشاره به کوتاه کردن دست ظالمان و زورمندان از گریبان مستضعفان و محرومان است که به برکت اسلام به وقوع پیوست.^۲

۵. ۶. برطرف کننده سختی‌ها

«وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ»

و توسط او سختی را آسان نمود.

۶. ۶. هموارکننده ناهمواری‌ها

«وَسَهَّلَ بِهِ الْحَزُونََ حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ»^۳

و ناهمواری را هموار کرد تا آنکه گمراهی را از راست و چپ برطرف ساخت.

نکته‌ها

- عبارت «حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ» اشاره به پایان گرفتن همه مفاسد است؛ یعنی

۱. سَاوَرَ: حمله کرد؛ از ریشه «سور» به معنای غلبه کردن و چیره شدن و شوریدن؛ ساور: فلان و ائبه سوارا و مساورة و ساوره اخذه براسه و الوثوب الظفر.

الْمُغَالِبَ: پیروزمندان؛ غلبه: غلبا و غلبا و غلبه و مغلبا قهره و المغلب وزان معظم المغلوب مرارا و المحكوم له بالغلبة ضدّ، و المغلبي وزان مسلنقى الذى يغلبك و يعلوك.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۹۶.

۳. حَزُونَةٌ: ناهمواری؛ ضد سهولت به معنای خشن و ناصاف بودن؛ الحزونة: ضدّ السهولة و الحزن ما غلظ من الأرض و السهل ما لان منها.

سَرَّحَ: برطرف کرد؛ از ریشه «تسريح» به معنای رها ساختن و عقب راندن گرفته شده است و به همین مناسبت به طلاق نیز «تسريح» گفته می‌شود و ریشه اصلی آن «سرح» و «سروح» به معنای آزاد و رها شدن است؛ سرحت: المرأة تسريحا طلقها قال تعالى ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ﴾ أَوْ أَى تَطْلِيقٍ.

انواع گمراهی‌ها از چپ و راست و از هرسو به وسیله پیامبر و آیینش به عقب رانده شدند.^۱

- تعبیر به «یمین و شمال» ممکن است اشاره به افراط و تفریط‌ها باشد یا اشاره به همه راه‌هایی که به فساد منتهی می‌شود.^۲
- «وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَ سَهَّلَ بِهِ الْحَزُونََ»: خداوند به وسیله پیامبر مشکلات را رام کرد. برای بشر در آن زمان زندگی عاقلانه‌ای که با اخلاق و منطق و فطرت منطبق باشد، وجود نداشت و خداوند به وسیله پیامبر این مشکلات را از سر راه برداشت و زندگی را برای آن‌ها آسان نمود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۱۹۶.

۲. همان.



خطبه ۲۱۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: پیامبرشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۷.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علیه السلام بعد از شهادت به عدالت پروردگار به قسمتی از صفات برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده که نشان می‌دهد جوهر ذاتی پیامبر از هر نظر جوهر پاکی بوده است و سپس از عالمان ربانی و صفات برجسته آنها و طرز برخوردشان با مردم سخن می‌گوید و اندرزهای کوتاه و پرمعنایی بیان می‌کند که مایه پرورش تقوا می‌شود.

تکوینی و تشریعی شامل می شود.^۱

مشابه

- ✦ «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»^۲ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد
- ✦ «أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبَعِيَ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا»^۳ آیا داور دیگری جز خدا طلب کنم و حال آنکه اوست که این کتاب روشن را بر شما نازل کرده است؟
- ✦ «إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ خدا میان آنان در روز قیامت حکم می کند.
- ✦ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»^۵ حکم تنها حکم خداست. حقیقت را بیان می کند و او بهترین داوران است.

۲. وصف پیامبر

۲.۱. قرار دادن پیامبر در بهترین گروه آفریدگان

«كُلَّمَا نَسَخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا»^۶

خداوند هرگاه مخلوقات را دو گروه کرد، پیامبرش را در بهترین گروه قرار داد.

۱. همان.

۲. نحل، ۹۰.

۳. انعام، ۱۱۴.

۴. حج، ۱۷.

۵. انعام، ۵۷.

۶. نَسَخَ: قرار داد؛ از ریشه «نسخ» به معنای انتقال و جابه‌جا کردن چیزی است؛ به نوشتن چیزی از روی نوشته‌ای دیگر «استنساخ» و نسخه‌برداری گفته می‌شود. «نسخ» در احکام نیز از این ریشه گرفته شده؛ زیرا حکمی جای حکم دیگری را می‌گیرد و در اینجا اشاره به انتقال نطفه از پدری به پدر دیگر است که از طریق وراثت و یزگی‌های پدران به فرزندان منتقل می‌شود؛ نسخت: کتاب نسخا من باب منع نقلته و انتسخته کذلک، و نسخت الشمس الظل ای ازالته قال ابن فارس: و کل شیء خلف شیئا فقد انتسخه فیقال انتسخت الشمس الظل و الشیب الشباب ای ازاله و کتاب منسوخ و منتسخ منقول، و النسخة الكتاب المنقول و تناسخ الأزمنة و القرون تتابعها و تداولها، لأن کل واحد ينسخ حکم ما قبله و یثبت الحکم لنفسه، و منه تناسخ الموارث لأن الارث لا یقسم علی حکم المیت الاول بل علی حکم الثاني و کذلک ما بعده. فِرْقَتَيْنِ: دو گروه.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ وَعَدْلٌ وَحَكَمٌ فَصَلَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ سَيِّدُ عِبَادِهِ كُلَّمَا نَسَخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا لَمْ يُسْهِمِ فِيهِ عَاهِرٌ وَلَا ضَرَبَ فِيهِ فَاجِرٌ إِلَّا وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَ لِلْحَقِّ دَعَائِمَ وَ لِلطَّاعَةِ عِصْمًا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ وَ يُثَبِّتُ [بِهِ] الْأَفِيدَةَ فِيهِ كِفَاءً لِمُكْتَفٍ وَ شِفَاءً لِمُسْتَفٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّ عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْتَحْفَظِينَ عِلْمُهُ يَصُونُونَ مَصُونَهُ وَ يُفَجِّرُونَ عُيُونَهُ يَتَوَاصِلُونَ بِالْوِلَايَةِ وَ يَتَلَقَّوْنَ بِالْمَحَبَّةِ وَ يَتَسَاقُونَ بِكَاسِ رَوْحِيَّةٍ وَ يَصْدُرُونَ بِرِيَّةٍ لَا تَشُوبُهُمُ الرِّيْبَةُ وَ لَا تُسْرِعُ فِيهِمُ الْغِيْبَةُ عَلَى ذَلِكَ عَقَدَ خَلْقَهُمْ وَ أَخْلَقَهُمْ فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ وَ بِهِ يَتَوَاصِلُونَ فَكَانُوا كَتَفَاضِلِ الْبَذَرِ يُتَتَقَّى فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَ يُلْقَى قَدْ مَيَّرَهُ التَّخْلِيصُ وَ هَذَبَهُ التَّمْحِيصُ فَلْيَقْبَلِ أَمْرُكَ كَرَامَةً بِقَبُولِهَا وَ لِيُخَذَرْ قَارِعَةٌ قَبْلَ حُلُولِهَا وَ لِيُنْظَرَ أَمْرُكَ فِي قَصِيرِ أَيَّامِهِ وَ قَلِيلِ مَقَامِهِ فِي مَنْزِلٍ حَتَّى يَسْتَبْدِلَ بِهِ مَنْزِلًا فَلْيُضْنَعْ لِمُتَحَوِّلِهِ وَ مَعَارِفِ مُنْتَقِلِهِ فَطُوبَى لِمَنْ لَدَى قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَ تَجَنَّبَ مَنْ يُزِيدِيهِ وَ أَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرٍ مِنْ بَصَرِهِ وَ طَاعَةَ هَادٍ أَمْرَهُ وَ بَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ وَ تُقَطَّعَ أَسْبَابُهُ وَ اسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ وَ أَمَاطَ الْحُوبَةَ فَقَدْ أَقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ هُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ.

۱. خداوند، بهترین داور

«أَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ وَعَدْلٌ وَحَكَمٌ فَصَلَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَ سَيِّدُ عِبَادِهِ»^۱

شهادت می‌دهم که خداوند عدل محضی است که عدالت ورزیده و حاکمی است که حق و باطل را از هم جدا ساخته و شهادت می‌دهم که محمد بنده خدا و فرستاده او و سرور بندگانش است.

نکته‌ها

- «عَدْلٌ» معنای مصدري دارد و برای تأکید است؛ یعنی ذات خداوند عین عدالت است.^۲
- «حَكَمٌ» به معنای داور است و معنای وسیعی دارد که داورى خداوند را در همه زمینه‌های

۱. عَدْلٌ: عدالت ورزید.

فَصَلَ: جدا کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۰۲.

نکته

- امام در این عبارت کلمه «نسخ» را که به معنای نابودی و زوال است، به معنای تقسیم به کار برده و فرموده است: خداوند جامعه را به دو گروه خیر و شر تقسیم کرده است.^۱

۲.۲. پاکی نسب پیامبر

«لَمْ يُسْهِمْ فِيهِ عَاهِرٌ وَلَا ضَرْبٌ فِيهِ فَاجِرٌ»^۲

نه آلوده‌دامنی در تبارش سهیم شد و نه فاسقی در آن شرکت جست.

نکته

- معنای این سخن امام این است که در نسب شریف پیامبر برای زناکار بهره‌ای نبوده و در اصل و ریشه او، گناه دخالت نداشته است؛ «ضرب فی کذا بنصیب» یعنی برای او در آن بهره‌ای است. این دو جمله اشاره است به پاکی و طهارت و منزّه بودن اصل و ریشه و نژاد رسول خدا ﷺ از آلودگی به زنا و فحشا.^۳

مشابه

- ◇ «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ لَمْ تُنَجَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبَسْكَ الْمُذْلِهَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا»^۴ گواهی می‌دهم که تو نوری بودی در صلب والای پدران و رحم پاک مادران و هرگز عصر جاهلیت با تمام آلودگی‌هایش تو را آلوده نساخت و جامه‌های سیاه آن بر تو پوشانده نشد.
- ◇ «لَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أَخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا لَمْ يَدْئَسْنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۵ پیوسته خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۰.

۲. لَمْ يُسْهِمْ: سهم‌دار نشد؛ باب افعال از ماده «سهم» به معنای صاحب سهم نشده؛ سهم: بالبناء علی المفعول من اسهمت له أعطيته سهماً أى نصيباً.

عَاهِرٌ: زناکار؛ شخص فاسق و فاجر و آلوده‌دامن؛ عهرا من باب تعب زنا و فجر فهو عاهر و عهر عهورا من باب قعد لغة و فی الحديث: الولد للفراش وللعاهر الحجر، أى إنما يثبت الولد لصاحب الفراش و هو الزوج و للعاهر الجنبه «الخبيثة» و لا يثبت له نسب و هو كما يقال له التراب أى الخبيثة لأن بعض العرب كان يثبت النسب من الزنا فأبطله الشرع. ضَرْبٌ فِيهِ: در آن بهره و نصیب به دست آورد، شریک شد.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۱.

۴. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۲.

۵. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

پاک‌دامن منتقل کرد تا اینکه متولد شدم؛ در حالی که هرگز مرا به آلودگی‌های جاهلیت آلوده نساخت.

۳. اهل حق و نیکی

«أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَ لِلْحَقِّ دَعَائِمَ وَ لِلطَّاعَةِ عِصْمًا»^۱

آگاه باشید خداوند برای خیر و نیکی، اهلی قرار داده و برای حق، ستون‌هایی و برای اطاعت فرمانش پاسدارانی.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که در هیچ عصر و زمانی، این راه بدون رهرو نمی‌ماند و برنامه خیر و حق و اطاعت تعطیل نمی‌شود. آن‌ها کسانی هستند که اراده‌های قوی و نیات پاک دارند.^۲
- «لِلْحَقِّ دَعَائِمٌ»: حق همیشه از ناحیه کسانی حفظ می‌شود، از آن افراد به ستون و پایه حق تعبیر شده است.

- عبارت «وَلِلطَّاعَةِ عِصْمًا» یعنی برای اطاعت خدا مانعی از باطل وجود دارد که خداوند توسط پاسداران دینی از آن مانع حفظ می‌کند، پاسدارانی همچون اهل بیت (علیهم‌السلام).

مشابه

- ◇ «وَالْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدُنُهُ»^۳ حق همواره با شما و در میان شما و از ناحیه شماست و به‌سوی شما می‌آید و شما اهل حق و معدن آن هستید.
- ◇ «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»^۴ پس هرکه کار نیکی را به‌رغبت انجام دهد، بداند که خدا شکرگزارنده‌ای داناست.
- ◇ «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»^۵ و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می‌کردند و به آن‌ها انجام دادن کارهای نیک را وحی کردیم.

۱. دَعَائِمٌ: پایه‌ها؛ جمع «دعامه» به معنای ستون؛ الدعامه: بالكسر ما يستند به الحائط إذا مال يمنعه من السقوط و الجمع دعائم كعمائم، و يستعار بسيد القوم فيقال هود عامة القوم كما يقال: هو عمادهم.

عِصْمًا: نگهبانان؛ جمع «عصام» به معنای دستگیره و وسیله برداشتن؛ عصمه: الله من المكروه من باب ضرب حفظه و وقاه، و الاسم العصمة بالكسر و يجمع على عصم وزان عنب و جمع الجمع أعصم و عصمة و جمع الجمع أعصام.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۰۴.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۲.

۴. بقره، ۱۵۸.

۵. انبیاء، ۷۳.

﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾^۱ این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.

۵. اوصاف علمای ربانی

۱. ۵. حافظان علم الهی

«وَاعْلَمُوا أَنَّ عِبَادَ اللَّهِ الْمُستَحْفَظِينَ عِلْمُهُ يَصُونُونَ مَصُونَهُ وَيَفَجَّرُونَ عُيُونَهُ»^۲
بدانید که بندگان خدا که حافظان علم او هستند آن را به خوبی حفظ می کنند و چشمه های آن علوم را جاری می سازند.

نکته ها

- عبارت «يَصُونُونَ مَصُونَهُ» شاید به این معنی باشد که علم الهی را از دسترس ناهلان حفظ می کنند و شاید به این معنا باشد که این علوم را به خوبی پاسداری کرده و در انتقال آن از نسلی به نسل دیگر می کوشند.^۳
- منظور از علم خداوند، دین خداست.^۴
- «الْمُسْتَحْفَظِينَ»: اسم مفعول است و در اینجا به معنای کسی است که از او خواسته شده علم خدا را حفظ کند. کسانی که از آن ها خواسته شده علم خدا را حفظ کنند و حفظ هم کرده اند، در درجه اول پیامبر خدا ﷺ است که علمش از ناحیه خداوند است و آن حضرت کانون علم و منبع وحی است و در درجه بعد ائمه هستند.
- «وَيَفَجَّرُونَ عُيُونَهُ»: در اینجا حضرت علم را به آب تشبیه فرموده البته سینه های علما را به چشمه تشبیه فرموده است، آب مایه حیات انسان و همه موجودات است، علم هم مانند آب حیات، معنویات انسان را تأمین می کند. اگر آب یک مرتبه سرازیر شود، مردم را غرق می کند، علم هم مانند چشمه به طور ملایم و به اندازه ظرفیت هرکس داده می شود.

۴. امدادهای الهی به رهروان راه حق

«وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ وَيُثَبِّتُ [بِهِ] الْإِفْتِدَاءَ فِيهِ كِفَاءً لِمُكْتَفٍ وَشِفَاءً لِمُسْتَفٍ»^۱
شما هنگام هر طاعتی، یار [و مددکاری] از جانب خداوند دارید که [حقیقت را] بر زبان ها می گوید و دل ها را استحکام می بخشد. در یاری خداوند کفایت است برای خواهان کفایت، و شفاست برای جوینده شفا.

نکته ها

- امام علی (ع) در این جمله شنندگان خود را تشویق و وادار می کند که همواره مطیع فرمان خدا باشند تا سرانجام بتوانند خویش را اهل بهشت قرار دهند و در جمله «إِنَّ لَكُمْ... مِنَ اللَّهِ» با این بیان که برای آن ها موقع اطاعت و عبادت الهی از ناحیه خداوند کمک و یاری می رسد.^۲
- عبارت «فِيهِ كِفَاءً لِمُكْتَفٍ وَشِفَاءً لِمُسْتَفٍ» به این معناست که هرکس طالب کمالات نفسانی و شفای بیماری های درونی و خصوصیات اخلاقی است، بداند که این سخن او را کفایت و دردهای او را درمان می سازد.^۳
- «يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ»: حضرت نسبت «يقول» را به خدا داده، یعنی وقتی که بناست خدا به شما کمک کند، خدا با زبان ها سخن می گوید؛ یعنی زبان شما را باز می کند و سختتان را به خوبی بیان می کنید یا در موقع گرفتاری خدا کسانی را می فرستد که با زبانشان تو را راهنمایی می کنند.

مشابه

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۴ خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند.

۱. يُثَبِّتُ: استحکام می بخشد؛ از ماده «ثَبَّتَ» به معنای استحکام بخشیدن.

مُكْتَفٍ: کفایت شده؛ کفی: الشيء کفیه کفایة فهو کاف إذا حصل به الاستغناء عن غیره ازدواج قال السَّارح المَعْتزلی: فیه کفء لمکْتَفٍ و شفاء لمُسْتَفٍ، الوجه فیه کفایة فَإِنَّ الهمز لا وجه له ههنا لِأَنَّهُ مِنْ بَابِ آخِرٍ وَلِکَنَّهُ أَتَى بِالْهَمْزَةِ لِلْإِزْدَوَاجِ بَيْنَ کِفَاءٍ وَ شِفَاءٍ کَمَا قَالُوا: الْغَدَايَا وَالْعَشَايَا، وَ کَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَازُورَاتٌ غَیْرَ مَاجُورَاتٍ، تَأْتِي بِالْهَمْزَةِ وَالْوَاحِدَ لِلْإِزْدَوَاجِ.

مُسْتَفٍ: طالب شفا؛ اسم فاعل باب افتعال از «شفاء» که معنای طلب نیز در آن نهفته است؛ یعنی کسی که طالب شفا باشد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۲.

۳. همان.

۴. ابراهیم، ۲۷.

۱. فرقان، ۳۲.

۲. مُسْتَحْفَظِينَ: حافظان؛ از ریشه «حَفَظَ» گرفته شده و به معنای کسانی است که حفاظت چیزی به آن ها سپرده شده است.

يَصُونُونَ مَصُونَهُ: به طرز شایسته حفظ می کنند.

يَفَجَّرُونَ عُيُونَهُ: چشمه هایش را می گشایند و جاری می کنند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۰۸.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۱۴.

۲.۵. دوستان راستین

«يَتَوَاصِلُونَ بِالْوِلَايَةِ وَيَتَلَقَّوْنَ بِالْمَحَبَّةِ وَيَتَسَاقِفُونَ بِكَأْسِ رَوْيَةٍ وَيَصُدُّوْنَ بِرِيَّةٍ»^۱
و با ولایت الهی به هم می پیوندند و با محبت یکدیگر را ملاقات می کنند و به یکدیگر [از جام حکمت] می نوشانند و سیراب باز می گردند.

نکته ها

- منظور از عبارت «يَتَوَاصِلُونَ بِالْوِلَايَةِ» شاید ولایت الهی و اولیاء الله باشد که این گروه را به هم پیوند داده یا ولایت به معنای دوستی و محبت است که قلوب آن ها را به هم پیوسته است.^۲
- عبارت «يَتَلَقَّوْنَ بِالْمَحَبَّةِ» اشاره به این است که این محبت قلبی را به هنگام ملاقات در فعل و قول خود آشکار می کنند.^۳
- «و يَتَلَقَّوْنَ بِالْمَحَبَّةِ»: دوستی آن ها از روی سیاست و سیاست بازی نیست و واقعاً دوست یکدیگرند و کمبودهای هم را برطرف می کنند.
- «و يَصُدُّوْنَ بِرِيَّةٍ»: و آن ها از لب آب بیرون می آیند در حالی که سیراب شده اند. مقصود این است که با هم می نشینند و از علم یکدیگر استفاده می کنند و از تقوا و معارف یکدیگر سیراب می شوند.

۳.۵. به دور از هرگونه شک و غیبت

«لَا تَشُوبُهُمُ الرِّيبَةُ وَلَا تُسْرِعُ فِيهِمُ الْغَيْبَةُ»^۴

۱. يَتَوَاصِلُونَ: از ماده «وصل» و در مقابل قطع و جدایی است یعنی با هم قهر نیستند بلکه دوست و هماهنگ هستند و همدیگر را یاری می رسانند و کمبودهای یکدیگر را برطرف می کنند.
يَتَلَقَّوْنَ: یکدیگر را ملاقات می کنند.
يَتَسَاقِفُونَ: به همدیگر می نوشانند.
بِكَأْسٍ: جام؛ بهمه ساکنه و يجوز تخفيفها القدر المملوء من الشراب و لا تسمى كأساً إلا وفيها شراب و هي مؤنثة سماعة.

رَوِيَّةٌ: سیراب کننده؛ صفت مشبهه از ریشه «رئ» گرفته شده و به معنای سیراب کننده است.
يَصُدُّوْنَ: از محل آب خوردن باز می گردد.

بِرِيَّةٍ: سیراب؛ ترکیبی از باء جاره و «رِیة» که اسم مصدر است از همان ریشه «رئ» به معنای سیراب بودن؛ ریی: من الماء و اللبن کرزی ریاً و ریاً و تروی و ارتوی و الاسم الری بالكسر، و ماء روى كغنى و رواء كسماء كثير مرو.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۰۹.

۳. همان.

۴. لَا تَشُوبُهُمُ: آن ها را مشوب نمی کند، یعنی عملشان را قاطی یا ناخالص نمی کند؛ از ماده «شوب» به معنای مخلوط شدن است یعنی همیشه دل های آن ها از افکار سالم برخوردار است و شک و تردید با ایشان مخلوط نمی شود.
لَا تُسْرِعُ: نمی شتابد.

شک و تردید در آن ها راه نمی یابد و غیبت در وجودشان نفوذ نمی کند.

نکته ها

- «و لَا تُسْرِعُ فِيهِمُ الْغَيْبَةُ»: ظاهر جمله این است که آن ها غیبت دیگران را نمی کنند. احتمال دیگر این است که این افراد کسانی هستند که دیگران غیبت آن ها را نمی کنند و لابد مقصود این است که چون عیب و ایرادی ندارند، دیگران هم از آن ها غیبت و عیب جویی نمی کنند؛ این احتمال نیز وجود دارد که آن ها از یکدیگر غایب نمی شوند یعنی از هم دور نمی شوند که این احتمال بعیدی است.
- «الرَّيَّةُ» ممکن است که اشاره به این باشد که مبانی عقیدتی و ایمانی آن ها به قدری محکم است که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه نمی یابد یا اشاره به این است که به قدری زندگانی آن ها صاف و پاک است که هیچ کس درباره حسن نیت و سنجیده بودن اعمال آن ها تردید نمی کند.^۱
- «و لَا تُسْرِعُ فِيهِمُ الْغَيْبَةُ» اشاره به این است که آن ها آلوده به غیبت نمی شوند یا به اندازه ای پاک اند که دیگران به خود اجازه غیبت آن ها را نمی دهند.^۲

۴.۵. دارای صفات برجسته

«عَلَى ذَلِكَ عَقَدَ خَلْقُهُمْ وَ أَخْلَقَهُمْ»^۳

خداوند سرشت و اخلاقشان را بر این صفات برجسته گره زده است.

نکته

- این تعبیر منافات با اختیاری بودن اعمال ندارد؛ زیرا هر زمان انسان با پای اختیار به سوی خدا گام بردارد، تأییدات و امدادهای الهی به سراغ او می آید و از این گذشته خداوند، زمینه های صلاح و سعادت را از آغاز در وجود همه انسان ها آفریده است تا با استفاده از آن ها مسیر تکامل را بپیمایند.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۰۹.

۲. همان.

۳. خَلَقَ: به معنای خلقت و آفرینش؛ «اخلاق» جمع «خلق» به معنای سیرت است و دلالت بر ساختمان روحی انسان دارد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۱۰.

۵.۵. اهل مهر و مهرورزی

«فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ وَ بِهِ يَتَوَاصِلُونَ»^۱

آنان بر اساس همین کمالات با یکدیگر دوستی می‌ورزند و به هم می‌پیوندند.

نکته‌ها

- «فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ»: ظاهر عبارت این است که ضمیر در «عَلَيْهِ» به مصدر «عَقَدَ» برمی‌گردد و مقصود این است که حافظین علوم خداوند به‌خاطر این خلقت خدایی که دارند، همیشه نسبت به یکدیگر محبت دارند.
- «وَ بِهِ يَتَوَاصِلُونَ»: ضمیر در «به» به همان «عَقَدَ» برمی‌گردد؛ یعنی به‌خاطر این سرشت و فطرت خدادادی که دارند و به‌خاطر اینکه ساختمان جسمانی آن‌ها با ساختمان اخلاقی‌شان گره خورده با همدیگر وصلت و هماهنگی دارند.

۵.۶. سربلند در امتحانات الهی

«فَكَانُوا كَتَافُضْلِ الْبَذْرِ يُنْتَقَى فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَيُلْقَى قَدْ مَيَّرَهُ التَّخْلِيسُ وَ هَذَبَهُ التَّمْحِصُ»^۲

برتری آنان همچون برتری بذرهای انتخاب شده‌ای است که دانه‌های خوب و اصلاح‌شده آن از میان انبوه دانه‌ها برگرفته می‌شود و بقیه را به کناری می‌گذارند. این امتیاز بر اثر خالص‌سازی آن‌ها و از عهده امتحان برون آمدن حاصل شده است.

نکته‌ها

- واژگان «تمحیص» و «تخلیص» به معنای غربال کردن و جدایی جنس خوب از بد است.^۳

۱. يَتَحَابُّونَ: به یکدیگر محبت می‌ورزند؛ از ماده «حَبَّ» و دوستی است که به باب تفاعل برده شده به این معنا که افراد به همدیگر محبت می‌کنند و این طور نیست که محبت یک‌طرفه باشد. این در صورتی است که ضمیر در «عَلَيْهِ» به «عَقَدَ» برمی‌گردد.

يَتَوَاصِلُونَ: به هم پیوند می‌خورند.

۲. يُنْتَقَى: انتخاب می‌شود؛ از ریشه «نقاوه» به معنای پاک و خالص بودن گرفته شده است، این ماده هنگامی که به باب افتعال می‌رود به معنای برگزیدن و انتخاب نمودن است.

يُلْقَى: دور انداخته می‌شود.

مَيَّرَ: جدا نمود.

التَّخْلِيسُ: جداسازی.

هَذَبَ: جدا نمود.

التَّمْحِصُ: امتحان؛ از ریشه «مَحَصَ» به معنای پاک و خالص کردن؛ «تمحیص» تأکید بیشتری را می‌رساند و از آنجا که آزمایش و امتحان سبب خالص شدن است، این واژه به معنای امتحان نیز آمده است.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴.

- «فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَيُلْقَى...»: این جمله در توصیف بذر گندم است. بذر گندم این طور است که وقتی خواستند انتخاب کنند، خوب آن را می‌گیرند و بد آن را می‌ریزند. مقصود این است که آن‌ها خودشان را تکمیل می‌کنند و در تهذیب نفس خود کوشیده‌اند.
- «وَ هَذَبَهُ التَّمْحِصُ»: این عبارت بیان می‌دارد که آن آدمی را که ما به گندم بذر تشبیه کرده‌ایم، آزمایش و امتحان می‌کنیم تا خالص و پاکیزه کنیم. خداوند وسایل امتحان را در دنیا فراهم می‌کند و این جنگ و ستیزها و این کمبودها و گرفتاری‌ها همه برای این است که انسان‌های خالص و غیرخالص معلوم شوند.

تشبیه

مشبه: برتری رهروان راه حق

مشبه‌به: برتری بذرهای انتخاب شده

وجه شبه: امام علیه السلام برتر بودن این گروه را به برتر بودن دانه‌های خوب گیاهان تشبیه می‌کند. در واقع آن‌ها بذرهای برگزیده عالم خلقت‌اند که باغبان جهان هستی آن‌ها را برای پرورش دادن و به کمال رساندن انتخاب کرده است و با توفیق و تأیید خود به‌صورت شجره طیبه‌ای که دائماً میوه بر شاخسارش است، در می‌آورد.

۶. الگویی برای سلوک الی‌الله

۶.۱. توجه به کوتاهی عمر و سرای باقی

«فَلْيُقْبَلِ امْرُؤٌ كَرَامَةً بِقَبُولِهَا وَ لِيُخَذَ قَارِعَةً قَبْلَ حُلُولِهَا وَ لِيُنْظَرَ امْرُؤٌ فِي قَصِيرِ أَيَّامِهِ وَ قَلِيلِ مَقَامِهِ فِي مَنْزِلٍ حَتَّى يَسْتَبْدِلَ بِهِ مَنْزِلًا فَلْيَصْنَعْ لِمَتَحَوَّلِهِ وَ مَعَارِفِ مُتَنَقِّلِهِ»^۱

۱. لِيُقْبَلِ: باید قبول کند.

امْرُؤٌ: فرد، انسان.

كَرَامَةً: بزرگواری؛ در اینجا به معنای نصیحت است؛ در اصل به معنای شرافت، شخصیت، ارزش، احترام و نعمت است و در این جمله چه معنایی دارد؟ بعضی آن را مفعول دانسته‌اند و گفته‌اند: مفهوم جمله این است که باید هر انسانی کرامت الهی و نعمت او را به‌وسیله پذیرش این صفات برجسته بپذیرند، بنابراین کرامت به معنای کرامت الله و اشاره به نعمت‌های اوست. احتمال دیگر این است که کرامت از قبیل مفعول‌له باشد و مفهوم جمله این می‌شود که هر انسانی برای کرامت و محبت این سخن را از من بپذیرد.

قَارِعَةً: حادثه کوبنده؛ از ریشه «قَرَعَ» به معنای کوبیدن گرفته شده است و «قارعه» به حوادث مهم و کوبنده گفته می‌شود؛ مانند مرگ، زلزله؛ یکی از نام‌های قیامت نیز قارعه است؛ زیرا با حوادث کوبنده‌ای همراه است؛ القارعة: الداهية لأنها تفرع الناس بشدتها و منه سمي الموت قارعة و كذلك القيامة لمزيد هولها.

لِيَصْنَعَ: باید تلاش کند.

ادامه در صفحه بعد

۶. ۲. پاک ساختن و برگزیدن دلیل راه

«فَطُوبَى لِّذِي قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَ تَجَنَّبَ مَنْ يُزْدِيهِ»^۱

پس خوشا به حال دارنده قلب سلیم که از هدایت کننده اش فرمان برده و از گمراه کننده اش دوری جسته.

نکته

- «مَنْ يَهْدِيهِ» منظور خود امام و بقیه پیشوایان معصوم اند و از جمله «مَنْ يُزْدِيهِ» منافقان و گمراه کنندگان را اراده کرده که انسان را به ورطه هلاکت سوق می دهند.^۲

۶. ۳. گام برداشتن همراه با راهنما و هادی

«وَ أَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ يَبْصِرُ مَنْ بَصَرَهُ وَ طَاعَةَ هَادٍ أَمْرَهُ وَ بَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تَغْلُقَ أَبْوَابُهُ وَ تَقْطَعَ أَسْبَابُهُ»

و با بینایی کسی که او را بینایی داد و اطاعت از هدایتگری که او را [به نیکی] فرمان داد، به راه سلامت دست یافته و به سوی هدایت شتافته پیش از آنکه درهای آن بسته و علل و عواملش قطع گردد.

نکته ها

- مراد از بسته شدن درها از میان رفتن امامان علیهم السلام یا از میان رفتن خود کسی است که جوینده حق است و می خواهد هدایت شود.^۳
- «يَبْصِرُ مَنْ بَصَرَهُ»: یعنی راه سلامت را به وسیله چشم و بینایی کسی که به او بینایی داده شده است، یافته؛ در حقیقت چشم هدایت کننده، چشم این شخص هدایت شده بوده و مثل اینکه با چشم او هدایت شده است.

نکته ها

هر انسانی باید کرامت و خیر را با پذیرش آن استقبال کند و از هر حادثه کوبنده [و سخت] پیش از رسیدنش در بیم و هراس باشد. هرکس باید درباره کوتاهی ایام زندگی اش و اقامت اندکش در منزلگاهی که [باسرعت] آن را به منزلگاه دیگر تبدیل خواهد کرد، بیندیشد و برای قیامت و جایی که می داند به آن منتقل خواهد شد، کار و تلاش نماید.

- حضرت پس از بیان ویژگی های بندگان خاص خدا به موعظه و نصیحت پرداخته و می فرماید: باید انسان به سبب اطاعت و عبادت، پذیرای بخشش ها و نعمت های بزرگ از طرف پروردگار باشد و آن ها را بر وجه شایسته و دور از ظاهرسازی و نفاق بپذیرد؛ مانند پذیرشی که حق تعالی درباره مریم فرمود: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ»^۴
- «بِقَبُولِهَا...»: گاهی افراد از پذیرفتن چیز خوب یا سخن خوب امتناع می کنند. در اینجا حضرت می فرماید لازم است کرامتی را که از خدا به انسان می رسد، بپذیرد و از آن دوری نکند.
- «وَ لِيُنْظَرَ امْرُؤٌ فِي قَصِيرٍ أَيَّامِهِ...»: حضرت در این می فرماید که انسان باید در مدت کوتاه عمر خود توجه کند که این عمر هر چقدر هم باشد در مقابل آخرت کوتاه است.
- «وَ قَلِيلٌ مُّقَامِهِ فِي مَنْزِلٍ»: ماندن در این منزل دنیا کم است تا اینکه این منزل را عوض کنید و از این منزل به منزل دیگر که عالم برزخ است بروید و بعد هم به منزل بعدی که قیامت است؛ پس حالا که در این منزلگاه هستیم باید دقت کنیم.
- «مَعَارِفٍ مُّتَّقِلِهِ»: مقصود از این جمله این است که برای روز قیامت و گردنه های آن روز، آن ایستگاه ها که شما را نگه می دارند و از اوامر و نواهی خدا سؤال می کنند، کار کنید و خود را آماده آن روز نمایید.

۱. فَطُوبَى: نام درختی است در بهشت؛ مصدر من الطيب قلبت یاوه واوا لضمّة ما قبلها أو اسم شجرة فی الجنة. تَجَنَّبَ: دوری کرد.

یُزْدِيهِ: هلاک می کند؛ از ریشه «زَدی» به معنای هلاکت یا سقوط توأم با هلاکت است و «یردی» از باب افعال یعنی هلاک می کند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۶.

مُتَحَوِّلِهِ: محل بازگشت؛ اسم مفعول از مادة «تَحَوَّل» یعنی جایی که به آن منتقل می شود.

مَعَارِف: محل های شناخته شده؛ الدّار ما يعرفها المتوسّم بها واحدها معرف مثل معاهد الدّار و معالم الدّار.

مُنْتَقِلِهِ: محل انتقال؛ اسم مکان از «انتقال».

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۴.

۲. آل عمران، ۳۷.



۴.۶. توبه و زدودن زنگار گناه

«وَاسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ وَآمَاطَ الْخُوبَةَ فَقَدْ أُقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ وَهُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ»^۱

باب توبه را گشوده و گناه را از خود دور ساخته؛ چنین کسی در مسیر هدایت قرار گرفته و به راه روشن [و راست] هدایت گشته.

نکته

- با این سخن که آخرین جمله امام در این خطبه است، اشاره به این فرموده است که راهنمایان بحق که دانشمندان و کتاب آسمانی و سنت پاک پیامبر هستند، برای ارشاد آماده‌اند تا مردم به آن‌ها اقتدا کرده و راه روشن و طریق راستی را با آگاهی و بصیرت پیمایند.^۲



خطبه ۲۱۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: اعتقادی، اخلاقی
ویژگی: خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در واقع مرکب از یک سلسله دعا‌های پرمعنا و بسیار باارزش است که امام علی‌علیه السلام در بسیاری از اوقات آن را می‌خواند. این دعاها غالباً جنبه معنوی دارند؛ هرچند از جنبه‌های مادی نیز خالی نیستند.

۱. اسْتَفْتَحَ: گشود.

آمَاطَ: دور کرد، برکنار کردن.

الْخُوبَةُ: گناه؛ در اصل به معنای احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می‌کشاند؛ سپس به هرگونه گناه یا گناهان بزرگ اطلاق شده است.

أُقِيمَ: اقامت کرد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۶.



از آغاز صبح، سالم و بانشاط باشد و خدا را بر این نعمت باید سپاس گفت.^۱

● منظور از کلمه «دابر» پشت و کمر و منظور از «قطع» هدف بلاهای کمرشکن و توان فرسا واقع شدن است؛ یعنی حمد خدا را که کمر مرا به سبب گرفتاری های توان فرسا خم نکرد و پشت مرا در هم نشکست^۲ و ممکن است مقصود از «مَقْطُوعاً دَابِرِی» عقیم و بدون اولاد بودن باشد. در احادیث آمده است که وقتی انسان از دنیا می رود، پرونده و نامه عملش بسته می شود و امیدش از همه چیز قطع می گردد مگر سه چیز: ۱. اولاد صالح که او را دعا کند؛ ۲. کتابی بنویسد و علم نافع بعد از خود بگذارد؛ ۳. باقیات صالحاتی که از انسان باقی می ماند.

● ذکر عبارت «وَلَا مَضْرُوباً عَلَی غُرُوقِی یَسُوءُ» بعد از جمله «وَلَا سَقِیماً» ذکر خاص بعد از عام است و علت آن این است که چون برص بیماری خیلی بدی بود، حضرت خواسته اند که آن را جداگانه ذکر کرده باشند و ممکن است منظور حضرت این باشد که در نسب و نژاد من از حضرت آدم علیه السلام تا اکنون خلل و اختلافی مانند زنا و... رخ نداده و از طینت پاکی برخوردارم.

● عبارت «وَلَا مُسْتَوْحِشاً مِنْ إِيْمَانِی» اشاره به این است که انسان گاه ایمان دارد ولی از این می ترسد که آلوده به خطاهایی شود یا در معرض زوال قرار گیرد.^۳

● عبارت «وَلَا مُعَذِّباً بِعَذَابِ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِی»: در این عبارت حضرت فرموده است که من از اینکه خداوند مرا به عذاب های امت های پیشین عذاب نکرده است، خدا را شکر می کنم. در امم گذشته عده ای از بنی اسرائیل بوزینه شدند و عذاب های دیگری هم بود که امت ها به آن گرفتار بودند.

۲. تسلیم در برابر فرمان خداوند

«أَصْبَحْتُ عَبْدًا مَمْلُوكًا ظَالِمًا لِنَفْسِي لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَلَا حُجَّةَ لِي وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَخْذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي وَلَا أَتَّقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي»^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۲۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۷۹.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۲۵.

۴. الْحُجَّةُ: از ماده «احتجاج» است و به معنای استدلال می آید.

وَقَيْتَنِي: حفظ کردی مرا؛ از ماده «وَقَى» به معنای حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر می رساند؛ وَاقَى: مصون دارنده و محفوظ دارنده.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِی مَیْتًا وَلَا سَقِیماً وَلَا مَضْرُوبًا عَلَی غُرُوقِی یَسُوءُ وَلَا مَأْخُودًا بِأَسْوَا عَمَلِی وَلَا مَقْطُوعًا دَابِرِی وَلَا مُرْتَدًّا عَنْ دِیْنِی وَلَا مُنْكَرًا لِرَبِّی وَلَا مُسْتَوْحِشًا مِنْ إِيْمَانِی وَلَا مُلْتَبِسًا عَقْلِی وَلَا مُعَذِّبًا بِعَذَابِ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِی أَصْبَحْتُ عَبْدًا مَمْلُوكًا ظَالِمًا لِنَفْسِي لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَلَا حُجَّةَ لِي وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَخْذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي وَلَا أَتَّقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِی غِنَاكَ أَوْ أَضِلَّ فِی هَذَاكَ أَوْ أَضَامَ فِی سُلْطَانِكَ أَوْ أَضْطَهَدَ وَ الْأَمْرُ لَكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِیْمَةٍ تَنْزِعُهَا مِنْ كَرَامِی وَ أَوَّلَ وَدِیْعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِی اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِیْنِكَ أَوْ تَتَابَعَ بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَى الَّذِی جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ.

۱. نعمت های ویژه خداوند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِی مَیْتًا وَلَا سَقِیماً وَلَا مَضْرُوبًا عَلَی غُرُوقِی یَسُوءُ وَلَا مَأْخُودًا بِأَسْوَا عَمَلِی وَلَا مَقْطُوعًا دَابِرِی وَلَا مُرْتَدًّا عَنْ دِیْنِی وَلَا مُنْكَرًا لِرَبِّی وَلَا مُسْتَوْحِشًا مِنْ إِيْمَانِی وَلَا مُلْتَبِسًا عَقْلِی وَلَا مُعَذِّبًا بِعَذَابِ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِی»^۱

ستایش خدای را که مرا مرده یا بیمار وارد بامداد نساخت، نه آفتی بر رگ هایم وارد شده، نه به بدترین اعمالم گرفتار گشتم، نه نسلم بریده شده و نه از دینم برگشتم، نه مُنکر پروردگار هستم و نه از ایمانم در هراسم، نه عقلم دچار سرگردانی است و نه به عذاب امت های پیشین مبتلا شده ام.

نکته ها

● جمله «لَمْ يُصْبِحْ» اشاره به این است که انسان هنگامی می تواند در زندگی موفق باشد که

۱. لَمْ يُصْبِحْ بِی: مرا وارد صبح نکرد.

سَقِیماً: در حال مریضی؛ از ماده «سَقِمَ» به معنای مرض بدن است؛ سَقِیم: مریض و پریشان حال.

غُرُوقِی: عروق و رگ هایم؛ جمع «عروق» در اصل به معنای رگ هایی است که مجرای خون در بدن است و به اصل و ریشه هر چیزی نیز گفته می شود.

یَسُوءُ: آفت، بیماری؛ در اینجا به معنای بیماری پیسی است.

دَابِرِی: ریشه؛ در اصل به معنای پشت یا شخص تابع است به همین لحاظ به فرزندان و نسل هایی که بعد از انسان می آیند «دابر» گفته می شود؛ الدَابِر: الاخر من دبر إذا أدبر قال تعالى ﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ﴾ یعنی آخرهم آی پستاصلون عن آخرهم، و قال ﴿وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾ آی باستیصالهم و قتلهم و اسرهم، و قال ﴿فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ آی آخر من بقی منهم.

لَا مُلْتَبِسَ: زایل نشده؛ از ریشه «لَبَسَ» به معنای اشتباه گرفته شده است و «مُلْتَبِسًا عَقْلِی» به معنای به هم ریختن فکر و عقل است.

۴. استعاذه به خداوند

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ أَوْ أُضَاهَكَ فِي سُلْطَانِكَ أَوْ أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ»^۱

پروردگارا، به تو پناه می‌برم از اینکه با وجود بی‌نیازی‌ات نیازمند گردم، یا با وجود هدایت گمراه شوم، یا در سلطنت تو مظلوم گردم، یا با وجود آنکه زمام امر به دست توست، ذلیل و خوار گردم.

نکته

- «أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ»: این عبارت می‌رساند که همه وسایل هدایت به دست خداست و توفیق هدایت هم یکی از وسایل هدایت است؛ یعنی ای خدایی که همه وسایل هدایت در دست توست مبدا من به ضلالت و گمراهی کشیده شوم و از حق منحرف گردم!

مشابه

- ◇ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ»^۲ ای مردم، همه شما فقیر هستید و غنی و بی‌نیاز تنها خداست.
- ◇ «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي»^۳ هر که را خدا هدایت کند، او راه‌یافته است.
- ◇ «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»^۴ اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد.

۵. جان؛ نخستین امانت با ارزش خداوند

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَامِي وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي»^۵

۱. أَنْ أَفْتَقِرَ: اینکه نیازمند شوم.

أَضَاهَكَ: مورد ظلم واقع شوم؛ از ریشه «ضیم» به معنای ظلم کردن و خوار نمودن است؛ الضَّيْمُ: الذَّلُّ. أَضْطَهَدَ: خوار شوم؛ از ریشه «ضهد» به معنای مقهور ساختن، «اضطهاد» به معنای تأکید در مقهور نمودن؛ ضهده: کمنعه قهره.

۲. فاطر، ۱۵.

۳. اعراف، ۱۷۸.

۴. آل عمران، ۱۶۰.

۵. کَرِيمَةٍ: گرامی، با ارزش؛ منظور نعمت‌های بزرگ است که در اینجا به آن اشاره شده است.

تَنْتَزِعُ: می‌گیری.

كَرَامِي: دارایی‌های ارزشمندم.

وَديعة: امانت.

تَرْتَجِعُ: برمی‌گردانی.

شب را به بامداد رساندم در حالی که بنده‌ای مملوک و بر نفس خویش ستمکارم. تو بر من حجت داری و مرا حجتی نیست. نمی‌توانم چیزی بگیرم جز آنچه تو عطایم کرده‌ای و نمی‌توانم خودم را حفظ کنم مگر تو مرا حفظ نمایی.

نکته‌ها

- تعبیر «ظَالِمًا لِنَفْسِي» اشاره به این است که انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند حق عبودیت پروردگار را انجام دهد، جایی که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «سُبْحَانَكَ مَا عَبْدُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» دیگران به طریق اولی باید اعتراف به تقصیر کنند.^۱
- «ظَالِمًا لِنَفْسِي»: معمولاً انسان‌ها به خود ظلم می‌کنند؛ یعنی همین به دنیا مشغول شدن و از آخرت غافل شدن نوعی ظلم به نفس است و اینکه حضرت فرموده صبح کردم در حالی که ظالم به نفس خود بودم، شاید از این باب باشد که چون مشغول کارهای دنیا می‌شد، لحظه‌ای از آخرت غافل می‌شد و همین را ظلم به نفس می‌دانست.
- «وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَخْذِلًا مَا أَعْطَيْتَنِي»: مقصود این است که در عالم، مال و ثروت زیادی وجود دارد و من نمی‌توانم همه آن‌ها را به دست بیاورم و از آن خود کنم بلکه آن مقداری را که تو می‌دهی من می‌توانم بگیرم؛ پس باید بدانیم که تلاش برای رسیدن به همه ثروت‌های جهان بی‌فایده است و هرآنچه از مال و ثروت دنیا را خداوند نصیب ما کرده باشد، می‌توانیم به دست بیاوریم.

مشابه

- ◇ «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ»^۲ گفت: ای پروردگار من، من به خود ستم کردم، مرا ببامرز و خدایش ببامرزید.
- ◇ «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»^۳ بگو: خاص خداست دلیل محکم و رسا، اگر می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد.
- ◇ «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»^۴ معبودا مرا همین عزت و آبرو بس که تو را بنده باشم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۲۶.

۲. قصص، ۱۶.

۳. انعام، ۱۴۹.

۴. کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۸۶.

را به صاحبش برگرداند. روح و نفس انسانی نیز باید به جانب پروردگار برگردانده شود.

۶. پناه بردن به خدا از سه گناه بزرگ

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ أَوْ أَنْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِكَ أَوْ تَتَّبِعَ [تَتَّبِعَ] بِنَا أَهْوَاؤَنَا دُونَ الْهُدَى الَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ»^۱

پروردگارا، به تو پناه می‌بریم از اینکه روی از سخن تو بازگردانیم یا از دینت به سبب فتنه‌انگیزی [نابکاران] روی برتابیم یا هوا و هوس‌های ما در برابر هدایتی که از سوی تو آمده بر ما هجوم آورد.

نکته

- امام در این دعا از سه گناه و مشکل بزرگ به خدا پناه می‌برد: ۱. انسان اوامر و نواهی الهی را به فراموشی بسپرد و از کنار آن سرسری بگذرد؛ ۲. وسوسه‌های فتنه‌انگیزان در دل انسان نفوذ کند و او را از حق منحرف سازد؛ ۳. هوای نفس بر انسان چیره شود و او را از هدایت الهی باز دارد.^۲

نکته‌ها

- «کَرِيمَةً» در اصل به معنای شخص باارزش و اشیای گران‌بهاست و در این جمله اشاره به اعضای مهم انسان مانند چشم و گوش و زبان است که گاه به عنوان موهبت الهی و گاه به عنوان ودیعه خداوند ذکر شده است.^۱
- منظور از این دعا این است که تا پایان عمر تمام اعضا سالم باشند؛ چون انسان اگر در اواخر عمر نعمت چشم و گوش و قدرت و روح را از دست بدهد به مرده متحرکی مبدل می‌شود که شاهد حیات در کام او از زهر هم تلخ‌تر است.^۲
- «وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي»: مقصود از «ودیعه» در این جمله به قرینه اینکه طرف خطاب خداست، همان نعمتی است که نزد بشر به امانت گذاشته شده.
- «وَدَائِعِ» صفت است برای «نعم» یعنی نعمت‌هایی که امانت‌های الهی هستند، آن وقت صفت را مضاف و موصوف را مضاف‌الیه قرار داده و فرموده «وَدَائِعِ نِعَمِكَ».

مشابه

- ◇ «اللَّهُمَّ أَمْتَعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَ أَبْصَارِنَا وَ قُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَ اجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا»^۳ خداوند، نعمت گوش و چشم و قوت جسم و جان ما را تا زمانی که زنده‌ایم بر ما ارزانی دار و آن‌ها را وارث ما قرار بده.
- ◇ ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۴ ای روح آرامش‌یافته خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد.

استعاره

مستعار: ودیعه

مستعار منه: امانت‌داری

مستعار له: روح

جامع: امام علی (ع) لفظ «ودیعه» را بدین دلیل برای روح استعاره فرموده که باید امانت

۱. نُفُتِنَ: اعراض کنیم؛ به صیغه مجهول از باب افتعال از ماده «فتنه» به معنای دچار فتنه و گمراهی شویم؛ نُفُتِنَ: بصیغه المتکلم المجهول، و فی بعض النسخ بالبناء علی الفاعل و قوله.

تَتَّبِعَ: پی‌درپی؛ از ریشه «تتابع» مصدر باب تفاعل به معنای به سرعت به سوی چیزی بردن است؛ أَوْ تَتَّبِعَ: بالبناء المثناة من تحت التهافت و الاسراع فی الشر و اللجاج و الاقتحام فیهِ من غیر رویة و رکوب الأمر علی خلاف الناس و فی بعض النسخ تابع بحذف إحدى التائین، و فی بعضها تتابع بالباء الموحدة یقال: تتابعوا علی الأمر أی توالوا و تبع بعضهم بعضا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۳۰.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲. همان.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۸۷.

۴. فجر، ۲۷ و ۲۸.



خطبه ۲۱۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در صفین، سال ۳۷ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: سیاسی، اخلاقی، اجتماعی
ویژگی: حق بینی؛ معرفت به حقوق خویش^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (علیه السلام) در جنگ صفین ایراد فرموده است و دربردارنده مباحث مهمی است. از حقوق متقابل والی و رعیت سخن می گوید و اینکه حق همواره دوسویه است. هرکس بر دیگری حقی دارد، او نیز به نوعی دارای حق بر آن شخص است. حقوق حاکمان بر مردم و حقوق مردم بر حاکمان را تشریح می کند. به یکی از یارانش که از امام علی (علیه السلام) تعریف و تمجید فراوانی کرد، جواب می دهد و از روابط صحیح حاکمان و مردم سخن می گوید؛ بدین معنا که حاکمان باید از متملقان و چاپلوسان پرهیزند تا جامعه رو به سوی صلاح و فلاح حرکت کند.

۲. تفاوت «حق» در بیان و «حق» در عمل

«فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ»^۱

حق در مرحله بیان از هر چیز وسیع تر است و همه از آن دفاع می کنند ولی در مرحله عمل از هر چیز سخت تر و پیچیده تر است.

نکته

● امام علیه السلام در این عبارت به دو نکته اشاره می فرماید: نخست اینکه همه انسان ها با واژه «حق» آشنا هستند و هرکسی دم از طرفداری حق می زند و برای حفظ منافع خود زیر چتر این واژه قرار می گیرد، در حالی که هنگام عمل، برای ادای حقوق دیگران بسیار سخت گیر است، گویی حق را یک طرفه می داند، لذا امام علیه السلام در بیان نکته دوم به این اصل اساسی اشاره می فرماید که در هیچ مورد «حق یک جانبه» وجود ندارد؛ در همه جا بدون استثنا اگر حقی برای کسی قرار داده شود، طرف مقابل نیز حقی بر او پیدا می کند.^۲

استعاره

مستعار: سعه و ضیق

مستعار منه: در مقام توصیف وسعت و در مقام عمل ضیق

مستعار له: حق

جامع: حق را به اعتبار اینکه دامنه توصیف آن زیاد و عمل کردن به آن دشوار است تشبیه به مکانی کرده است که برای بعضی امور وسیع و پهناور است ولی گنجایش امور دیگری را ندارد.

۳. دو لبه برنده «حق»

«لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ»

حق چیزی است که به نفع کسی جریان نمی یابد جز آنکه [روزی دیگر] بر زیان او جاری

۱. التَّوَاصُفُ: وصف کردن؛ از ریشه «وَصَفَ» گرفته شده و به این معناست که بعضی چیزی را برای بعضی دیگر وصف کنند؛ توأصفوا: الشيء أى وصفه بعضهم على بعض.

أَضْيَقُ: تنگ ترین؛ از ماده «ضيق» به معنای تنگی.

التَّنَاصُفُ: به انصاف عمل کردن؛ از ریشه «نَصَفَ» به معنای انصاف دادن گرفته شده است و معنای «تناصف» آن است که هرکس در حق دیگری انصاف را رعایت کند؛ تناصف: الناس أنصف بعضهم لبعض.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۳۴.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعِذْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ وَ لِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةً الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ وَ تَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

۱. حقوق متقابل رهبر و مردم

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَى مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ»

اما بعد، خداوند سبحان برای من بر شما حقی قرار داده که آن سرپرستی حقوق شماست و در مقابل، برای شما نیز حقی بر من قرار داده مانند حقی که من بر شما دارم.

نکته ها

● امام علیه السلام در این جمله به مسئله مهمی در باب حکومت اسلامی اشاره می کند که در واقع با همه حکومت های آن زمان متفاوت بود. حکومت های استبدادی همه چیز را از آن خود می دانستند و رعایا را همچون بردگان می شمردند که باید چشم و گوش بسته، اطاعت کنند. امام علیه السلام می فرماید: حکومت اسلامی در واقع مرکب از دو حق متقابل است: حق زمامداران بر مردم و حق مردم بر زمامداران که هر دو سنگین و پرمسئولیت است.^۱

● «بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ»: معمولاً به حکومت، «ولایت امر» گفته می شده که یا از باب این است که کلمه «امر» به معنای امارت آمده و «امیر» هم صفت مشبهه آن است یا از باب این باشد که حکومت بر اساس فرمان دادن و فرمان بردن است؛ چون وقتی که حکومت برپا می شود حاکم دستور می دهد و دیگران فرمان را اطاعت می کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۳۴.

می‌شود و نیز بر زیان کسی جریان نمی‌یابد جز آنکه [روزی دیگر] به‌سود او جاری می‌گردد.

نکته

● این منطق اسلام است که همه در برابر قانون مساوی باشند. اینکه می‌بینیم بسیاری از افراد زبان به گله باز می‌کنند به این علت است که افراد را در برابر قانون مساوی نمی‌بینند و مردم از همین نابرابری رنج می‌برند و گله می‌کنند. اینکه اهانت‌کننده به فردی که قوی است مجازات می‌شود ولی از مجازات فرد قوی نسبت به ضعیف چشم‌پوشی می‌شود از حق و عدالت بویی نبرده‌اند.

۴. یک‌طرفه بودن حق شایسته خداست

«وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ»^۱

اگر کسی بود که حق همواره به‌سودش جاری گردد و بر زیانش جاری نشود، آن‌کس تنها خدای سبحان بود نه مخلوقاتش، به‌جهت احاطه قدرتش بر بندگان و عدالتش در تمام آنچه فرمانش در آن جریان دارد.

۵. حق خدا بر بندگان از باب تفضل

«وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوْسَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ»^۲

اما خداوند حقش را بر بندگان، این قرارداد که او را اطاعت کنند و پاداش آنان را بر عهده خود چندبرابر نهاد، به‌سبب احسان بر بندگان و افزون‌دهی که او شایسته آن است.

نکته‌ها

- خداوند حق را بر بندگان چنین قرار داده که او را اطاعت کنند و اوامر او را عمل کنند و از نواهی او دوری و اجتناب کنند.
- این سخن اشاره به این دارد که از یک‌سو قدرت خداوند ایجاب می‌کند که بندگان خود را تنها نگذارد و به یاری آن‌ها در همه زمینه‌ها عنایت کند و از سوی دیگر عدالتش موجب

می‌شود کمترین ظلم و ستمی بر کسی نشود.^۱

مشابه

♦ ﴿لِيُؤَفِّيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۲ زیرا خدا پاداششان را به‌تمامی می‌دهد و از فضل خود چیزی بر آن می‌افزاید؛ زیرا آمرزنده و پذیرای سپاس است.

♦ ﴿فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾^۳ مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداش اینان به‌سبب اعمالشان دوبرابر است و ایمن در غرفه‌های بهشت هستند.

♦ ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾^۴ پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید.

♦ ﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَٰكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۵ بگو: از آن کیست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: از آن خداست. بخشایش را بر خود مقرر داشته، همه شما را در روز قیامت که در آن تردیدی نیست، گرد می‌آورد. آنان که به‌زیان خویش کار کرده‌اند، ایمان نمی‌آورند.

♦ ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۶ چون ایمان‌آوردگان به آیات ما نزد تو آمدند، بگو: سلام بر شما، خدا بر خویش مقرر کرده که شما را رحمت کند؛ زیرا هرکس از شما که از روی نادانی کاری بد کند، آنگاه توبه کند و نیکوکار شود، بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.

♦ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أَجُورَهُمْ﴾^۷ اما آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک کرده‌اند، اجرشان را به‌تمامی خواهد داد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۳۶.

۲. فاطر، ۳۰.

۳. سبأ، ۳۷.

۴. اسراء، ۲۳.

۵. انعام، ۱۲.

۶. انعام، ۵۴.

۷. نساء، ۱۷۳.

۱. صُرُوفٌ: جاری شدن؛ از ماده «صرف» به‌معنای برگردان، تغییرات؛ در اینجا به‌معنای انواع، امور؛ صروف: الذهر تغییرات و انقلابات جمع الصّرف.

۲. مُضَاعَفَةٌ: چندبرابر شدن؛ دوبرابر یا چندبرابر اضافه کردن چیزی.

تَوْسَعًا: به‌خاطر وسعت دادن.

بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ: «باء» حرف جر به‌معنای «فی» و متعلق است به «تَوْسَعًا» و «ما» موصله است، «مِنَ الْمَزِيدِ» بیان است برای «ما» و «مزید» به‌معنای مصدری است. «اهله» خبر است برای «هو».

ملت بر یکدیگر دارند در عین حال که حق الناس است از این جهت که فرمان خداست، حق الله هم هست و اگر کسی از این حقوق تخلف کند از دستور خدا تخلف کرده است.^۱

۲.۶. دوسویه بودن حق

«فَجَعَلَهَا تَتَكَاَفًا فِي وُجُوْهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ»^۲
و آن حقوق را در ابعاد گوناگون با یکدیگر برابر نمود؛ به گونه ای که بعضش بعض دیگر را واجب می کند و بعضی از آن ها واجب نشود مگر با انجام حقی که در مقابل آن است.

نکته

● عبارت «يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا» به این معناست که اگر یک طرف به حق عمل نکرد، طرف دیگر هم چیزی بدهکار نیست؛ پس این حقوق دوطرفه است که اگر یک طرف حق را ادا نکند، حقی بر دیگری ندارد.

۳.۶. حقوق والی و رعیت بر یکدیگر

«وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَامًا لَا لَفْتِيهِمْ وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ»^۳
و بزرگ ترین حقی را که خدای سبحان واجب کرد حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است. این حقی الزامی است که خداوند سبحان بر هر یک از ایشان نسبت به دیگری واجب نموده و آن را موجب برقراری پیوندشان و عزت دینشان قرار داده.

نکته

● امام در جمله «وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ...» حقوق متقابل والی و رعیت را از بزرگ ترین حقوق دانسته است؛ زیرا اکثر مصالح معاش و معاد انسان ها بر محور آن می چرخد.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۴۳.

۲. تَتَكَاَفًا: مساوی می شود؛ از ریشه «كَفَا» به معنای همسان و برابر می شوند، هم تراز در مقام و منزلت و قدر است؛ التَّكَافُؤُ: التَّسَاوُی و الاستواء.
فِي وُجُوْهِهَا: در برابر هم.

لَا يُسْتَوْجَبُ: باب استفعال از ماده «وَجَب» به معنای مستوجب و مستحق نشود؛ يستوجب: بالبناء على المفعول.

۳. الرَّعِيَّةُ: حفظ و مراقبت و مراعات؛ از ریشه «رَعَى»؛ به چوپان «راعی» گفته می شود، چون در حفظ چهارپایان می کوشد و به حاکم «راعی» گفته می شود، زیرا از مردم مراقبت می کند و به مردم رعیت اطلاق می شود، چون تحت مراقبت و حفاظت حکومت اند.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۹.

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَاَفًا فِي وُجُوْهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَامًا لَا لَفْتِيهِمْ وَ عِزًّا لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اغْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَبْسُتُ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا أَوْ أَجَحَفَ الْوَالِي بِرِعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتُ مَحَاجَّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ غَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ غُطْلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فِعْلٍ فَهَنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ فَلَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ جِزْصُهُ وَ طَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ امْرُؤٌ وَ إِنِ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَ لَا امْرُؤٌ وَ إِنِ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ وَ افْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.

۶. حق والی و رعیت

۱.۶. حق مردم بر یکدیگر

«ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ»^۱
سپس خداوند سبحان بخشی از حق خود را اموری قرار داده که بر مردم در برابر یکدیگر واجب شمرده است.

نکته

● خداوند، حق مردم را بر یکدیگر نشئت گرفته از حقوق خودش شمرده است و به تعبیری حق الله و حق الناس در عرض هم نیستند بلکه در طول هم هستند. تمام حقوقی که افراد

۱. افْتَرَضَ: فرض و واجب کرده است.

پس هنگامی که مردم حق حاکم را ادا کردند و حاکم نیز حق مردم را ادا نمود، حق میان ایشان عزیز شود و راه‌های روشن دین برپا و نشانه‌های عدالت استوار گردد و سنت‌ها در مجرای خود جریان یابد. در نتیجه [اوضاع و احوال] زمان اصلاح گردد و به بقای دولت امید رود و طمع‌های دشمنان به یأس مبدل شود.

نکته‌ها

- منظور از جمله «وَاعْتَدَلْتَ مَعَالِمَ الْعَدْلِ وَجَرْتَ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ» این است که هرگاه حاکم و رعیت به وظایف خویش عمل کنند، سنت پیامبر ﷺ بدون هیچ تغییر و تحریفی اجرا می‌شود.^۱
- ضمیر «ها» به «السُّنَنُ» برمی‌گردد و چون «السُّنَنُ» فاعل «جَرْتَ» است، جای آن قبل از ضمیر است و در حقیقت این ضمیر به متقدم خود برگشته است؛ چون اصل عبارت چنین است «وَ جَرَّتِ السُّنَنُ عَلَى أَذْلَالِهَا» یعنی جریان پیدا می‌کند سنت‌ها و روش‌های پیامبر و ائمه بر راه خویش.
- «فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ»: مقصود از صالح شدن زمان این است که ملت در این ایام صالح می‌شوند پس وقتی حکومت و ملت با هم هماهنگ شدند و هر یک حقوق دیگری را ادا نمود، زمانه خوبی می‌شود و همه با هم در مساوات و برادری زندگی می‌کنند.

۶.۶. آثار منفی رعایت نکردن حقوق والی و رعیت

«وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَجَحَفَ الْوَالِي بِرِعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ

ادامه از صفحه قبل:

نیز گفته‌اند: المنهج: واضح الطريق.

اعْتَدَلْتُ: استوار شد.

مَعَالِمُ: نشانه‌ها، علامت‌ها، آثار؛ جمع «معلم».

أَذْلَالُ: مجراها؛ جمع «ظَلٌّ» به معنای جاده محکم و صاف است که بر اثر کثرت عبور و مرور کاملاً کوبیده شده باشد، ریشه اصلی آن همان «ذلت» است؛ گویی چنین جاده‌ای در زیر دست و پا کاملاً خوار شده است؛ ذَلَّ: الطريق بالكسر محجتها و الجمع أذلال كحبر و أخبار.

السُّنَنُ: سخن و کردار و تأیید پیامبر یا امامان؛ جمع «سنة».

طُمِعَ: امید ایجاد شد.

يَسَتْ: مأیوس شد؛ یأس، نومیدی.

مَطَامِعُ: طمع‌ها؛ جمع «مطعم» یعنی چیزهایی که مورد طمع واقع می‌شود. «مطامع» فاعل است برای «يَسَتْ»؛ نسبت یأس به مطامع به صورت مجاز است چون فاعل حقیقی یأس خود انسان است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۳۱.

۴.۶. فلسفه حقوق حاکم و رعیت بر یکدیگر

«فَلَيْسَتْ تَصْلُحَ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ»^۱
هرگز امور مردم بدون صلاحیت حاکمان اصلاح نشود و هرگز امور حاکمان بدون استقامت [و نظام صحیح] مردم اصلاح نگردد.

نکته‌ها

- «فَجَعَلَهَا نِظَامًا لَا لُفْتَهُمْ» اشاره به آثار مادی و ظاهری این حقوق دارد و «عِزًّا لِدِينِهِمْ» اشاره به آثار معنوی و روحانی است.^۲
- «فلیست...»: اوضاع جامعه تنها در صورتی استوار می‌شود که حاکم شایستگی حکومت داشته باشد و خود را با دیگران یکی بداند. اگر حکام صالح و عادل شدند، آن وقت ملت صالح می‌شود.^۳
- «و لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ...»: اگر بنا باشد که ملت از حکومت اطاعت نکند و در مقابل آن دهن کجی و سرپیچی کند، حکومت برقرار نمی‌شود؛ بنابراین رعیت هم باید با استقامت و مطیع باشد تا کمبودها برطرف شود.

مشابه

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند.

۵.۶. آثار منفی و مثبت حقوق والی و رعیت بر یکدیگر

«فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ آدَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ يَسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ»^۴

۱. لَيْسَتْ تَصْلُحُ: اصلاح نمی‌شود.

الْوَلَاةُ: زمامداران؛ والی اسم فعل از «ولایة» و به معنای حاکم است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۴۴.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۲۸.

۴. أَدَّتْ: ادا کرد؛ دادن حق تمام در یک دفعه.

عَزَّ: عزیز شد.

قَامَتْ: استوار شد.

مَنَاهِجُ الدِّينِ: مسیرهای روشن دین؛ از ماده «نَهَج» و «مَنَاهِج» به معنی طریق واضح و راه آشکار است. آن را طریق مستقیم

الْجَوْرَ وَ كَثُرَ الْإِذْغَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكْتَ مَحَاجَّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَظَلَتْ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النَّفُوسِ^۱

اما اگر مردم بر حاکم چیره شوند یا حاکم بر مردم ستم ورزد، در این هنگام اختلاف کلمه پدید آید و نشانه‌های ظلم و تجاوز آشکار شود و فریب‌کاری در دین رواج یابد و راه‌های روشن سنت‌ها رها گردد. در این هنگام است که از روی هواوهوس عمل شود و احکام خدا تعطیل گردد و بیماری جان‌ها فراوان شود.

نکته‌ها

- این فرمایش امام علیه السلام اشاره به بسیاری از ناگواری‌هایی است که در صورت مخالفت رعیت با دستورهای زمامدار و ظلم و استبداد او نسبت به مردم لازم می‌آید و آن‌ها از این قرارند: ۱. اختلاف آرا و عقاید که از آن به‌عنوان اختلاف کلمه تعبیر فرموده است، زیرا اختلاف عقیده علت اختلاف در کلمه و باعث پیدایش فرقه‌های گوناگون می‌شود؛ ۲. علامت‌ها و نشانه‌های جور و ستم آشکار می‌شود و این امری روشن است، چون با نبودن اسباب عدل، فقدان عدل و ظهور ظلم و ستمگری ضروری است؛ ۳. فساد و تباهی در دین زیاد می‌شود، زیرا نظر مردم با رأی پیشوای عادل که جمع‌کننده آراست، هماهنگی ندارد و هر فردی به جانب خواسته خود که تباه‌کننده دین و مخالف با آن است، می‌رود.^۲
- «مَحَاجَّ السُّنَنِ»: یعنی آن خطوط و راه‌های وسطی که کج نیست. معنای جمله این است که: آن فقه اسلام و آن احکام قرآن که از پیامبر و ائمه صادر شده و روشن است، ترک می‌شود؛ یعنی آن دستورهای کنار گذاشته می‌شود و به تأویل‌ها رو می‌آورند که حقیقت ندارد مانند کار منافقان که یک کلمه را می‌گرفتند و مطابق میل خودشان برداشت می‌کردند.

۱. أَجْحَفَ: ظلم و اجحاف کرد؛ از ریشه «اجحاف» به‌معنای از بین بردن حقوق دیگران است و ریشه اصلی آن «جَحَفَ» به‌معنای برگرفتن چیزی است.
۲. الْإِذْغَالُ: فریب‌کاری؛ ورود مخفیانه به چیزی به قصد فاسد کردن آن و در اصل از ریشه «دَغَلَ» به‌معنای ورود در مکان مخفی برای غافل‌گیر کردن صید، گرفته شده است؛ بالكسر آن یدخل فی الشیء ما لیس منه و بالفتح جمع الدَّغْل محركة كأسباب و سبب هو الفساد.
۳. مَحَاجَّ: راه‌های روشن؛ جمع «محجه» به‌معنای جاده واضح، روشن و مستقیم است و در اصل از ریشه «حَجَّ» به‌معنای قصد گرفته شده است، زیرا انسان همیشه قصد دارد از راه روشن و مستقیم برود؛ المحاج: بتشديد الجیم جمع المحجة بفتح المیم و هی الجادة.
- عَظَلَتْ: تعطیل شد.
- عِلَلُ النَّفُوسِ: بیماری‌های جان‌ها؛ جمع «علت» به‌معنای بیماری، منظور از علل النفوس بیماری‌های اخلاقی و روانی است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۲.

- در کلمه «عِلَلُ» دو احتمال وجود دارد: ۱. وقتی که مردم اهل پیروی از هوای نفس شدند، کم‌کم جامعه رو به فساد اخلاق می‌رود و مردم اهل کینه‌توزی و خودخواهی و این‌گونه اخلاق رذیله می‌شوند؛ ۲. مقصود از زیاد شدن «عِلَلُ» توجیه‌گری و کلاه شرعی درست کردن باشد و برای هر کار خلافی که می‌کنند یک راه به اصطلاح شرعی درست می‌کنند؛ یعنی توجیه شرعی برای کارهای خودشان درست می‌کنند.

مشابه

- ♦ ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيِرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾^۱ و کیست گمراه‌تر از آن‌کس که بی‌آنکه راهنمایی از خدا بخواهد، از پی هوای نفس خویش رود؟
- ♦ ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾^۲ آیا آن‌کس را که هوای نفس را به خدایی گرفته بود دیدی؟ آیا تو ضامن او هستی؟

۶.۲. نتیجه مستقیم و غیر مستقیم حکومت‌های جور

«فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَظْلٍ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فَعِلَ فَهَنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعَزُّ الْأَشْرَارُ وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ»^۳

در چنین شرایطی دیگر مردم نترسند که حقی بزرگ فروگذار شود، یا باطلی بزرگ انجام گیرد. در این هنگام نیکوکاران ذلیل و اشرار عزیز شوند و عقوبت خداوند در حق بندگان بزرگ گردد.

نکته‌ها

- منظور از پیامدها، مسئولیت‌ها یا کیفر خداوند است.^۴
- هر ظلمی می‌شود پیامدی دارد و انتقامی گرفته می‌شود. گناہانی که انسان می‌کند مظلومه‌هایی به گردن انسان می‌آید و این مظلومه‌ها عقاب خدا را در پی دارد؛ یعنی دنباله این مظالم گرفتاری‌ها و مشکلاتی وجود دارد و هرچه گناہان زیادتر می‌شود، انتقام‌ها هم زیادتر می‌شود.

۱. قصص، ۵۰.

۲. فرقان، ۴۳.

۳. لَا يَسْتَوْحِشُ: وحشت و ناراحتی ایجاد نمی‌شود، نگرانی به وجود نمی‌آید.

لِعَظِيمِ حَقِّ: حق عظیمی که اضافه صفت به موصوف است.

عَظْلٌ: تعطیل، بی‌کاری.

تَذِلُّ: ذلیل می‌شود؛ بالبناء علی الفاعل من باب ضرب و فی بعض التسخ بالبناء علی المفعول.

تَعَزُّ: عزیز می‌شود.

تَبِعَاتُ: پیامدها؛ جمع «تبعه» به‌معنای دنباله است؛ التبعة وزان کلمه ما تطلبه من ظلامة و الجمع تبعات.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۴۸.

۷. سفارش به ادای حقوق یکدیگر

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ»^۱

پس [ای مردم!] بر شما باد خیرخواهی در اجرای حقوق و یاری نیکوی یکدیگر بر آن.

نکته

● یک وقت انسان نسبت به فردی کار خیری انجام می‌دهد اما مقصودش این است که بالاخره روزی تلافی شود پس این کار خیر خالصانه نیست ولی یک وقت هدف فقط خیرخواهی است و هیچ مقصود دیگری ندارد در این صورت کار خالصانه است و در این صورت به آن «نصیحة» و اگر دوطرفه باشد به آن «تناصح» گفته می‌شود.

۸. خیرخواهی و برپا داشتن حق در حد توان

«فَلَيْسَ أَحَدٌ وَ إِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ جِرْصُهُ وَ طَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ»^۲

زیرا هیچ‌کسی هر اندازه هم که در به دست آوردن رضای خداوند حریص باشد و تلاشش در راه طاعت و بندگی خدا فراوان باشد، نمی‌تواند به حقیقت اطاعتی که شایسته خداوند است برسد، لکن یکی از حقوق واجب خداوند بر بندگان آن است که به اندازه توان خود خیرخواه یکدیگر باشند و یکدیگر را در راه برپا داشتن حق در میان خود یاری رسانند.

نکته‌ها

● هرکسی در هر مرتبه‌ای از دانش و نیکوکاری به نصیحت و همیاری نیاز دارد؛ زیرا انسان معصوم نیست و به‌طور کامل از اشتباهات و عیب‌های خود خبر ندارد و نفس او فریبش می‌دهد.^۳

۱. تَنَاصُحٌ: خیرخواهی؛ برخورد بی‌شائبه و صادقانه با یکدیگر، خیرخواهی متقابل؛ نصحت: له نصحا و نصیحة و فی لغة يتعدى بنفسه فيقال نصحته و هو الاخلاص و الصدق و المشورة و العمل. و قال الجزري النصيحة في اللغة الخلوص يقال: نصحته و نصحت له و معنى نصيحة الله صحة الاعتقاد في وحدانيته و اخلاص النية في عبادته، و النصيحة لكتاب الله هو التصديق به و العمل بما فيه، و نصيحة رسول الله ﷺ التصديق بنبوته و رسالته و الانقياد لما امر به و نهى عنه، و نصيحة الأئمة أن يطيعهم في الحق، و نصيحة عامة المسلمين إرشادهم إلى مصالحهم.

۲. اشْتَدَّ: شديد شد.

طَالَ: زیاد شد، طولانی شد.

بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ: به اندازه توانشان.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۳۲.

● «وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ»: بشر در اداره امور ناگزیر از تعاون و کمک دیگران است و هیچ‌کس هرچند هم مقام و شخصیت بالایی داشته باشد، نمی‌تواند ادعا کند که در انجام امور نیازی به دیگران ندارد؛ بنابراین در اصل تعاون تردیدی نیست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیروان خود را به «حسن تعاون» سفارش فرموده‌اند: الف. اگر والی و حاکم شخص پیامبر ﷺ و علی علیه السلام باشند در اداره کشور نیاز به کارگزاران زیادی دارند تا بتوان کشور را اداره کرد؛ ب. آنچه درخور توجه است و حضرت هم به آن توجه داده‌اند این است که «حسن تعاون» در اداره کردن کشور و جامعه لازم است و باید دولت و ملت در اداره جامعه «حسن تعاون» داشته باشند.

● «وَ إِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ»: مقصود حضرت این است که هیچ‌کس هرچند هم برای به دست آوردن رضای خدا حریص باشد و در عمل هم کوشش خود را طولانی کند و زمان زیادی را صرف عبادت کند، نمی‌تواند به حقیقت آنچه خدا اهل آن است، برسد.

مشابه

◇ ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾^۱ در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید.

۹. هیچ‌کس در ادای حق بی‌نیاز از دیگران نیست

«وَ لَيْسَ امْرُؤٌ وَ إِنِ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَ لَا امْرُؤٌ وَ إِنِ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ»^۲

و هیچ‌کس هرچند مقامش در حق بزرگ و فضیلتش در دین بر دیگران پیشی داشته باشد، در ادای حقی که خداوند بر عهده او نهاده بی‌نیاز از یاری دیگران نیست و هیچ انسانی هرچند او را کوچک بدانند و در دیده‌ها ناچیز باشد، کمتر از آن نیست که [تواند] دیگران را در ادای حق یاری رساند یا [استحقاق آن را نداشته باشد که] از سوی دیگران یاری شود.

نکته‌ها

● معنای این عبارت آن است که آدمی به هر درجه و مقام از عبادت پروردگار برسد باز هم

۱. مانند، ۲.

۲. يُعَانَ: کمک می‌شود؛ مجهول «يُعِينُ» به معنای کمک شود.

صَغُرَتْ: کوچک دانست.

اقْتَحَمَتْ: ناچیز شمرد؛ از ریشه «اقتحام» به معنای پنهان شدن یا بی‌مطالعه وارد کاری گشتن و نیز به معنای کوچک و بی‌ارزش شمردن است و ریشه اصلی آن «قحم» به معنای نسنجیده دست به کاری زدن است.

جای دیگر دیده شده بلکه ناگهان در اینجا دیده شد و آن طور هم از حضرت تجلیل کرد و بعد از آن هم دیده نشد، از روایات برمی آید که او حضرت خضر پیامبر علیه السلام بوده که به صورت شخص ناشناس آمده و این طور سخن گفته تا مقام شامخ امیرالمؤمنین علیه السلام را به اصحاب آن حضرت معرفی فرموده باشد تا مردم به منزلت حضرت پی ببرند.

۱۱. پاسخ امام

«فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعَظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ»^۱

امام فرمود: برای کسی که جلال خداوند در جاننش و موقعیت حق در قلبش بزرگ است، سزاوار است که به سبب این بزرگی ماسوای خدا در نظرش کوچک شود.

نکته‌ها

- به دلیل عظمت و بزرگی خدا در دل او، لازم است که همه چیز، جز حق تعالی در نظر او کوچک و حقیر باشد. آنچه در این استدلال منطقی بیان شده گرچه قاعده کلی و مطلب عمومی است ولی در حقیقت مراد، خود حضرت است؛ زیرا بزرگ‌ترین نعمت خداوند، در دنیا خلافت مسلمین و در آخرت هم کمالات معنوی است که همه آن‌ها، ویژه اوست.^۲
- «إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ»: مقصود این است که آن‌کسی که مقام خداوند در نظرش بزرگ است، اگر کسی واقعاً خداشناس باشد و بزرگی خدا را درک کرده باشد باید غیر از خدا در نظرش هیچ باشد؛ چون موجودات جهان آفرینش هر اندازه کمال داشته باشند از خود چیزی ندارند و کمال آن‌ها از خداست.

مشابه

«عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ صَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»^۳ کسی که به عظمت الهی پی برد، خداوند در باطنش بزرگ و مخلوق در نظرش کوچک می‌شود.

۱۲. خاضع بودن امام در برابر نعمت‌های خداوند

«وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَّمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَطَفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ

۱. یَصْغُرُ: کوچک می‌شود؛ صغر: الشیء یصغر من باب شرف صغرا و زان عنب إذا صار صغیرا و صغر صغرا من باب تعب إذا ذلَّ و هان قال تعالی: و هم صاغرون، اى داخرون ذلیلون.
عَظَّمَ: بزرگ شمرد؛ الشیء بالضم أيضا عظما کعنب إذا صار عظیما.
جَلَّ مَوْضِعُهُ: موقعیتش عظمت یافت.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

در عبادت و اطاعت نیازمند به کمک و معاونت است؛ زیرا از طرفی خداوند متعال تکلیف هرکس را به اندازه طاقت و توانش قرار داده و از طرفی دیگر قدرت و توانایی در برخی اعمال عبادی مشروط به کمک دیگری است، بنابراین هیچ‌کس بی‌نیاز از کمک نیست.^۱

● مقصود از جمله «وَإِنْ عَظَّمْتَ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتَهُ» این است که امکان دارد فردی در موردی تخصص داشته باشد و در عین حال نیازمند به کسی باشد و این طور نیست که یک متخصص در جمیع جهات از دیگران بی‌نیاز باشد.

● «إِنْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ» جمله معترضه است و مقصود حضرت این است که انسان هرچقدر هم به نظر حقیر باشد و مردم او را کوچک بشمارند، چنین نیست و او هم در حد خود شخصیت و مقامی دارد و می‌تواند به دیگران کمک کند و «وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ» کنایه از کوچکی فرد است؛ زیرا وقتی چیزی کوچک باشد همه‌اش یک‌باره در چشم جا می‌گیرد و چشم آن را احاطه می‌کند.

استعاره

مستعار: اقتحام

مستعارمنه: هجوم با عنف

مستعارله: تکبر

جامع: کلمه «اقتحام» به معنای هجوم آوردن و به عنف داخل شدن است. در این مورد به عنوان استعاره به کار رفته است؛ زیرا وقتی جامعه از روی تکبر کسی را کوچک شمارد و با دیده حقارت به او بنگرد مانند آن است که او را مورد حمله قرار داده و به زور بر او وارد شده است.

۱۰. مدح و ثنای امام

«فَأَجَابَهُ عليه السلام رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يُكْثِرُ فِيهِ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ وَ يَذْكُرُ سَمْعَهُ وَ طَاعَتَهُ لَهُ»

در این هنگام یکی از یاران آن حضرت سخنی بلند در پاسخ امام بیان نمود و در آن تعریف و تمجید فراوانی از آن حضرت کرد و فرمان‌برداری و اطاعت خود را نسبت به وی یادآور شد.

نکته

● در مورد اینکه این مرد چه کسی بود چون قبلاً نه در ارتش حضرت در صفین و نه در

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۱۳.

هستند. در این عبارت حضرت این موضوع را از دوزاویه بررسی فرموده: یکی اینکه خود این حاکم شخصی است که به محض رسیدن به مقام و منصب، غرور او را می‌گیرد که این انسان از نظر اخلاقی و انسانیت سقوط کرده و ارزشی ندارد؛ جهت دیگری که اهمیت بیشتری دارد و شاید حضرت بیشتر به همین جهت توجه داشته، ضرر اجتماعی آن است و از بدترین حالات حاکم این است که مردم گمان کنند آن‌ها از تفاخر خوششان می‌آید.

۱۴. خداوند، سزاوارتر به مدح و ستایش

«وَلَوْ كُنْتَ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتَهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظَمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ»^۱

و اگر هم این گونه تعریف و تمجیدها از خود را دوست داشتیم آن را به جهت خضوع و کوچکی در برابر خدای سبحان رها می‌کردم که عظمت و کبریایی تنها سزاوار اوست.

نکته

● امام از ستایش و تملق بیزار است و اگر نفس او نیز به آن علاقه‌مند باشد آن را تأدیب کرده و از این خصلت باز می‌دارد.^۲

۱۵. نهایت بی‌اعتنایی امام به ثناخوانی

«وَرَبَّمَا اسْتَحَلَّى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَذَائِهَا وَفَرَايَصُ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا»^۳

بسا مردمی که مدح و ثنا را پس از رنج و مجاهدت شیرین می‌یابند اما مرا به نیکی ستایش نکنید؛ چراکه من [منتی بر شما ندارم و جز این نیست که] خود را از عذاب دوزخ رها ساخته و به‌سوی خداوند و به‌سوی شما روانه کرده‌ام و در پی رعایت حقوقی هستم که هنوز از ادای کامل آن فارغ نشده‌ام و قصد انجام واجباتی را دارم که چاره‌ای از عمل به آن‌ها نیست.

۱. انْحِطَاط: تواضع، فروتنی، تواضع کردن؛ مفعول لاجله برای «ترکته».

تَنَاوُل: به دست آوردن؛ دست‌درازی، دریافت کردن، برخورداری شدن.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۶.

۳. اسْتَحَلَّى: شیرین یافت؛ باب استفعال از ماده «حلاوت» به معنای شیرین یافت، نیکو شمرد.

الْبَلَاء: امتحان و تکلیف، در اینجا منظور خروج از امتحان و تکلیف است.

فَلَا تُثْنُوا: ستایش نکنید؛ از ماده «ثنی» به معنای ستایش کردن.

لَمْ أَفْرُغْ: فارغ نشدم.

إِمْضَائِهَا: عمل کردن به آن.

نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا إِذْدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عِظَمًا»^۱

و سزاوارترین افراد به این امر کسی است که نعمت خدا بر او بزرگ و لطف و احسانش بر وی بسیار است؛ زیرا نعمت خداوند بر هیچ‌کس فراوان و بزرگ نشود مگر آنکه حق خداوند بر او افزوده گردد.

نکته

● مقصود این است که هرکه خداوند نعمت بیشتری به او داده، باید بیشتر به عظمت و بزرگی خدا پی ببرد؛ هرچند مقام انسان شامخ‌تر و علم انسان بیشتر باشد باید در مقابل خدا بیشتر تسلیم باشد و بیشتر از همه ماسوی‌الله را ناچیز بداند.

۱۳. برتری جویی؛ زشت‌ترین صفت حاکم

«وَإِنَّ مِنْ أَسَخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْإِطْرَاءَ وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ»^۲

یکی از زشت‌ترین حالات حاکمان نزد انسان‌های صالح این است که مردم درباره آنان گمان به فخرفروشی برند و کارشان چهره برتری جویی به خود گرفته باشد و من خوش ندارم که در ذهن شما این گمان بگذرد که من مدح و تمجید و شنیدن ثنائیم را دوست دارم و خدا را سپاس می‌گویم که من چنین نیستم.

نکته

● مقصود از کلام حضرت این است که از بدترین و سخیف‌ترین حالات حکام این است که طوری رفتار کند که مردمان صالح و خوب فکر کنند که آن‌ها طرفداران فسق و فجور

۱. أَحَقُّ: سزاوارتر.

إِزْدَادَ: زیاد شد.

۲. أَسَخَفَ: سخیف‌ترین؛ زشت‌ترین؛ از ریشه «سُخِفَ» و سخافت به معنای ضعف عقل و نادانی است؛ سَخِفَ: سَخِفاً و سَخَافَةً و زان قرب قریباً فهو سخیف و فلان فی عقله سَخِفَ أى نقص، و قال الخلیل: السَّخْفُ فی العقل خاصّة و السخافة فی کلّ شیء.

كَرِهَتْ: اکراه داشتیم.

جَالٌ: خطور کرده، جولان داده.

الْإِطْرَاءَ: تمجید کردن؛ از ریشه «طراوة» به معنای تروتازه بودن است و هنگامی که به باب افعال می‌رود معنای ثناخوانی و مدح کردن می‌یابد. گویی کسی می‌خواهد با مدح خود شخصی را تروتازه نگه دارد؛ اطریّت: فلانا مدحته بأحسن ما فیه و قيل: بالغت فی مدحه و جاوزت الحدّ و قال السّرقسطی فی باب الهمز و الباء أطراثة مدحته و أطریته أثبتت علیه. اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ: شنیدن مدح.

نکته‌ها

- «وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ» اشاره به خداترسی امام در طریق ادای حقوق مردم است.^۱
- امام در این عبارت نهایت بزرگواری خود را نشان داده که بی‌اعتنایی به ثناخوانی و نهایت خضوع در برابر پروردگار و اعتراف به ادا نکردن حقوق به طور کامل را بیان می‌کند.^۲
- مقصود از جمله «وَ رَبِّمَا اسْتَخْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ» این است که چه بسا مردم از این کار خوبی که این فرد کرده خوششان بیاید و او را تمجید کنند. آن شخصی که کار خوبی انجام داده به فکر تمجید نیست اما مردم از تمجید این فرد خدمتگزار خوششان می‌آید.
- «التَّقِيَّةُ»: به معنای حفظ کردن است و در اینجا مقصود حفظ کردن از آتش است؛ یعنی می‌خواهم خودم را از عقاب حفظ کنم و آن وظیفه‌ای را که از آن فارغ نشده‌ام، انجام دهم و از این وظیفه فارغ شوم پس این انجام وظیفه است و دیگر نیازی به تعریف و تمجید نیست.
- «وَ فَرَائِضٌ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا»: از کلام حضرت استفاده می‌شود که منصب‌های دنیا امانت‌هایی است که به دوش انسان گذاشته می‌شود و وظایفی است که بر انسان واجب است و اگر آن را به خوبی انجام بدهد در آخرت بهره می‌برد و برای این وظایف شعار دادن و هیاهو لازم نیست.

مشابه

- ◇ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الثَّنَاءُ بِأَكْثَرٍ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقَ وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ»^۳
- ستودن بیش از استحقاق، تملق است و کمتر از استحقاق، ناتوانی در گفتار یا رشک بردن.
- ◇ «إِيَّاكَ وَ الْمَلَقَ فَإِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ»^۴ از چاپلوسی بهره‌یز که چاپلوسی از خصلت‌های ایمان نیست.
- ◇ «اُخْشُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَاحِينَ الثَّرَابَ»^۵ به صورت چاپلوسان خاک بپاشید.
- ◇ «إِنَّمَا يُحِبُّكَ مَنْ لَا يَتَمَلَّقُكَ»^۶ در حقیقت کسی تو را دوست دارد که تملقت نمی‌کند.

۱۶. دوری جستن امام از رابطه متملقانه مردم و زمامدار

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ

لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ»^۱

با من آن گونه که با زمامداران ستمگر سخن گفته می‌شود، سخن نگویید و آن گونه که مردم خود را در برابر حاکمان تندخو و جبار حفظ می‌کنند، محدود نسازید و به طور تصنعی و منافقانه با من رفتار نکنید.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه افراد عادی هنگامی که در برابر زمامداران جبار قرار می‌گیرند، شخصیت واقعی خود را پنهان می‌سازند و از هرگونه نقد و شکایت خودداری می‌کنند تا مبادا مورد خشم آن‌ها قرار گیرند و به عکس با چاپلوسی و تملق سعی دارند از شر آن‌ها در امان بمانند.^۲
- منظور از «أَهْلِ الْبَادِرَةِ» قدرتمندانی است که شیفته بزرگی و عظمت هستند و اگر به گونه دیگری با آن‌ها صحبت شود، زبان به تهدید می‌گشایند.^۳

۱۷. انتقادپذیری امام

«وَ لَا تَطْنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَ لَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتِثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ»^۴

و نپندارید که شنیدن سخن حق بر من گران می‌آید و یا خواهان آنم که مرا بزرگ دارید؛ زیرا کسی که شنیدن سخن حق یا پیشنهاد انجام عدالت بر او سنگین باشد، بی‌شک عمل کردن به آن برایش دشوارتر خواهد بود.

۱. لَا تُكَلِّمُونِي: با من سخن نگویید؛ تکلیم و تکلّم هر دو به معنی سخن گفتن است.

الْجَبَابِرَةُ: گردن‌کشان؛ تندخو، جبار، اجباری، به‌زور.

لَا تَتَحَفَّظُوا: پنهان نکنید؛ با تکلّف مواظبت نکنید، پرهیز نکنید؛ تَحَفَّظُ: پنهان داشتن و محافظه‌کاری؛ یعنی انسان از بیان واقعیات پرهیزد و چیزهایی بگوید که طرف مقابل خوشش بیاید.

الْبَادِرَةُ: خشمگین؛ از ریشه «بُدِر» در اصل به معنای شتاب کردن برای انجام کاری است و «بادره» به معنای حرکات تند و خشن و آمیخته با خطاست که از شخص غضبناک سر می‌زند؛ البادره: الحدة و الكلام الذي يسبق من الانسان في حالة الغضب.

مُصَانَعَة: تملق؛ سازش از روی طمع یا ترس و احتراز؛ المصانعة: الرشوة و المدارة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۶۸.

۳. همان.

۴. لَا تَطْنُوا: گمان نکنید.

اسْتِثْقَالًا: سنگین و گران آمد؛ باب استفعال از ماده «ثقل» به معنای سنگین به حساب آوردن.

الْتِمَاس: خواستن؛ باب افتعال از ماده «لمس» به معنای طلب و درخواست.

إِعْظَام: بزرگ دیدن، بزرگ به حساب آوردن.

أَثْقَلَ: سنگین تر.

نکته

- اشاره به این دارد که آن‌ها که توان شنیدن انتقاد را ندارند از انجام اصلاحات ناتوان‌ترند و بنابراین هر روز در ظلم و فساد بیشتر فرومی‌روند.^۱

۱۸. تشویق امام به سخن گفتن به حق

- «فَلَا تَكْفُؤْا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقٍ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي»^۲
- بنابراین از اینکه سخن حقی را بگوئید یا مشورت به عدل نمایید، خودداری نکنید؛ زیرا من خود را برتر از آن نمی‌دانم که خطا کنم و از اشتباه در کارم ایمن نیستم؛ مگر آنکه خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که بیش از من مالک آن است.

نکته‌ها

- جمله «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقٍ أَنْ أُخْطِئَ» دستاویز بعضی از مخالفان عصمت ائمه شده و سروصدای زیادی درباره آن به راه انداخته‌اند؛ در حالی که جمله «إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي» آن را به خوبی تفسیر می‌کند؛ زیرا مفهوم جمله اول این است که من به‌عنوان یک انسان، ایمن از خطا نیستم.^۳
- «فَلَا تَكْفُؤْا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ»: مقصود این است که خود را از ارائه حق و راهنمایی مطابق عدالت بازندارید؛ یعنی اگر حرف حقی به ذهنتان آمد و مشورت درستی به نظرتان رسید، از گفتن بخل نورزید و آن را ارائه دهید.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۴ من خویشتن را بی‌گناه نمی‌دانم؛ زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد. مگر پروردگار من ببخشد. همانا پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۶۹.

۲. فَلَا تَكْفُؤْا: خودداری نکنید؛ کفه: عن المکروه ای صرفه فکف هو ای انصرف يستعمل متعدیا و لازما. مَشُورَةٌ: پیشنهاد و اظهار رأی.

أَنْ أُخْطِئَ: اینکه خطا کنم؛ باب افعال به معنای اشتباه کنم ولی «خَطَأً» (ثلاثی مجرد) یعنی گناه کرد. لَا أَمَنْ: ایمن نیستم. أَمْلَكُ: افعَل تفضیل به معنای مسلط‌تر، قوی‌تر.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۶۹.

۴. یوسف، ۵۳.

۱۹. همه مملوک خداییم

- «فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى»^۱

جز این نیست که من و شما بندگان مملوک خداوندی هستیم که پروردگاری جز او نیست، مالک چیزی از ماست که ما خود مالک آن نیستیم، خداوندی که ما را از آنچه در آن بودیم بیرون آورد و به آنچه صلاحمان بود درآورد، هدایت را جایگزین گمراهی ساخت و بینایی را پس از کوری به ما ارزانی داشت.

نکته‌ها

- در این عبارت تمام یاران را توجه می‌دهد که باید همه ما در مقابل فرمان او تسلیم و در پیشگاه عظمت او کمال ذلت را داشته باشیم؛ زیرا به دلیل اینکه تمام نفوس و خواسته‌ها و خاطره‌های آن از طرف اوست و او مبدأ و سرچشمه فیض‌ها و استعدادهاست، لذا او مالک تمام آن‌ها می‌باشد.^۲
- مقصود حضرت از «الضَّلَالَةِ» این نیست که مثلاً قبل از اسلام بت‌پرست بوده‌اند بلکه مقصود این است که قبل از ظهور اسلام این کمالاتی که حالا دارند، نداشته‌اند و به وسیله پیامبر از طرف خداوند و با عنایت او پیدا کرده‌اند.

مشابه

- ◇ ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳ و همین‌گونه روحی از امر خودمان به‌سوی تو وحی کردیم. تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است] ولی آن را نوری گردانیدیم که هرکه از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی.

۱. عِبِيدٌ: بندگان.

أَبْدَلْنَا: ما را جایگزین کرد.

أَعْطَانَا: ما را عطا کرد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۹.

۳. شوری، ۵۲.



خطبه ۲۱۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت در مدینه، سال

۳۵ هجری

مخاطب: مردم

موضوع: سیاسی

ویژگی: اندوه و تنهایی امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۴.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) این خطبه را در اواخر دوران حکومت خود در پاسخ سؤال جمعی از دوستانش مرقوم داشت. زیرا گروهی اصرار داشتند که آن حضرت نظر خود را درباره حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دوران خلفا بیان فرماید. امام با اصرار آنها این نامه را نوشت که دستور داد برای مردم بخوانند تا مخالفان نتوانند حقایق را لوث کنند و تاریخ را تحریف نمایند.

- «أَكْفُتُوا إِنَائِي» ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم ﷺ این پیمان را بر کرده بود و به دست امام علی علیه السلام داده بود و او را که سزاوارترین مسلمانان به خلافت بود، بارها معرفی فرموده بود ولی آن ها این پیمان آب حیات را به کلی واژگون کردند.^۱

۲. منطق مخالفان امام

- «وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنَمَّعَهُ فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مَتَّاسِفًا»^۲ گفتند: حق چیزی است که می توانی آن را بگیری و دیگران نیز می توانند تو را از گرفتن آن بازدارند، پس بر اندوه خویش شکیبایی کن یا از غصه بمیر!

نکته

- عبارت «وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنَمَّعَهُ» در حقیقت اشاره به مسئله «تخطئه» و «تصویب» است. یکی از مسائل که بین علمای شیعه و سنی وجود دارد، مسئله «تخطئه» و «تصویب» است؛ یعنی علمای شیعه و بسیاری از اهل سنت معتقدند که یک طرف حق است و طرف مقابل آن باطل. به بیان دیگر، یعنی اگر عده ای ثواب هستند، عده ای در مقابل آن خطاکار هستند اما گروهی از اهل سنت معتقد به تصویب هستند؛ یعنی هیچ یک از طرفین دعوا را خطاکار نمی دانند.

۳. بی یآوری امام

- «فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ»^۳ در آن هنگام دیدم جز اهل بیتم یار و مدافعی ندارم و دریغ آمد که آنان را به ورطه مرگ افکنم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۷۷.

۲. أَنْ تَأْخُذَهُ: اینکه بگیری آن را.

أَنْ تُنَمَّعَهُ: اینکه منع شوی از آن؛ بالتاء المثناة فيهما والأول بصيغة المعلوم والثاني بصيغة المجهول وفي بعض النسخ بالتون بصيغة المتكلم والمروى عن خط الرضى هو الأول. مَعْمُومًا: غمگین.

مُتَّاسِفًا: حزن، غضب؛ آسَف، إِسْأَفًا: او را به خشم درآورد و اندوهگین کرد؛ الْآسَف: اندوهگین، دل باخته.

۳. نَظَرْتُ: اندیشیدم.

رَافِدٌ: یاور؛ از ریشه «رَفَد» به معنای کمک کردن و عطا نمودن است؛ رَفَدَ: رفدا من باب ضرب أعانه و أعطاه فهو رافد. ذَابٌّ: حمایت کننده؛ اسم فاعل از ماده «ذَبَّ، يَذُبُّ» به معنای مدافع.

مُسَاعِدٌ: کمک کننده.

ضَنَنْتُ: بخل ورزیدم؛ از ریشه «ضَنَّ» در اصل به معنای بخل شدید است ولی در اینجا خودداری کردن شدید از چیزی مقصود است؛ ضَنَّ: بالشئ يَضُنُّ من باب تعب و ضرب بخل به.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَكْفُتُوا إِنَائِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنَمَّعَهُ فَاصْبِرْ مَعْمُومًا أَوْ مَتَّاسِفًا فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى وَ جَرَعْتُ رِيَّتِي عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظَمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرِ مِنَ الْعَلَمِ وَالْمِ لِّلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشَّفَارِ.

۱. دشمنی قریش با امام

- «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي»^۱

پروردگارا! من برای مقابله با قریش و یاری دهندگانشان از تو کمک می طلبم، چه آنان پیوند خویشاوندی را با من قطع نمودند و کاسه مرا سرنگون کردند و برای ستیز با من در حق که از دیگران به آن سزاوارتر بودم، هم دست شدند.

نکته ها

- قریش نسبت به حضرت امیر علی علیه السلام دشمنی دیرینه داشته اند و علت آن هم این بود که حضرت در جنگ های صدر اسلام بسیاری از سران قریش را که در رویارویی با اسلام بودند، کشته و از سر راه اسلام برداشته بود و حالا نمی گذاشتند که حضرت بر سر کار بیاید.
- عبارت «فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي» ممکن است اشاره به این باشد که غاصبان خلافت تکیه بر خویشاوندی پیامبر اکرم ﷺ می کردند؛ در حالی که خویشاوندی امام از همه آن ها نزدیک تر بود.^۲

۱. أَسْتَعْدِيكَ: از تو کمک می خواهم؛ از ریشه «استعداء» به معنای یاری طلبیدن یا شکایت پیش کسی بردن؛ الاستعداء: الاستعانة والاستنصار، وقال الشارح المعتزلي: العدو طلبك إلى وال أن يعديك على من ظلمك أي ينتقم لك منه يقال استعديت الأمير على فلان فأعداني أي استعنت به عليه فأعانني.

قَطَعُوا رَحِمِي: با من قطع رحم کردند.

أَكْفُتُوا: سرنگون کردند؛ از ماده «أكفاء» به معنای واژگون کردن ظرف است به گونه ای که هر چه در آن است بریزد و ریشه اصلی آن «كفء» به معنای روی گرداندن و پشت کردن است؛ كَفَاء: الاناء من باب منع قلبته و كَبته.

إِنَاء: ظرف، کاسه؛ واژگون کردن ظرف کنایه از به هم ریختن اوضاع است.

مُنَازَعَتِي: ستیز با من.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۷۷.

نکته

- اشاره به اینکه هرگز نباید سکوت مرا در برابر آن اوضاع دلیل بر رضا گرفت، بلکه من از انحراف‌ها و کژی‌هایی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حکومت اسلامی به وجود آمد، سخت رنج می‌بردم ولی چاره‌ای جز صبر و سکوت نداشتم.^۱

نکته‌ها

- این تعبیر نشان می‌دهد که توده‌های مردم جذب حکومت وقت شده بودند. گروهی از ترس، گروهی از روی طمع یا به سبب کینه‌های دیرین در جنگ‌های اسلامی و گروه دیگری از روی غفلت و خوش‌باوری.^۱
- «فَصَنَنْتُ بِهِمِ عَنِ الْمَنِيَّةِ»: طبیعی است که در هنگام احقاق حق انسان باید همه اطراف و جوانب آن را بسنجد. اگر احقاق حق به گونه‌ای است که با نابودی فرد و یاران اوست، عقلایی نیست.

۴. نارضایتی امام

«فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ جَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرِ مِنَ الْعَلَقَمِ وَ أَلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْرِ الشَّفَارِ»^۲

پس در حالی که خاشاک به دیده‌ام رفته بود، چشم‌پوشی کردم و در حالی که استخوان در گلویم شکسته بود آب دهان فرو بردم. شکیبایی کردم و خشم خود را فرو خوردم بر چیزی که از حَنْظَل تلخ‌تر و برای قلب من از بریدن تیغ دردآورتر بود.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۷۸.

۲. فَأَغْضَيْتُ: چشم‌پوشی کردم؛ چشم خود را بستم یعنی از شدت ناراحتی مانند کسی بودم که خار در چشم او باشد که هر وقت می‌خواستیم چشم خود را روی هم بگذارم گویا آن را روی خار می‌بستم؛ اغضیت: علی‌کذا ای صبر و سکت. الْقَذَى: به اشیای آلوده‌ای که در آب می‌افتد و همچنین خار و خاشاکی که در چشم می‌رود و آن را ناراحت می‌کند «قَذَى» گفته می‌شود؛ القَذَى: ما يقع فی العين من تراب و غیره. جَرَعْتُ رِيقِي: آب دهانم را فرو بردم؛ بلعیدم، قورت دادم. الشَّجَا: استخوان؛ از ریشه «شَجَو» به معنای سختی و شدت، اندوه و غم است و به چیزی که در گلو انسان گیر می‌کند نیز شجی می‌گویند؛ الشجی: ما اعترض فی الحلق من عظم و نحوه. كَظْمِ الْغَيْظِ: فرو بردن خشم و جلوگیری از بروز آن. أَمْرٌ: تلخ‌تر، افعَل تفضیل از ماده «مَرَّ» به معنای تلخی. الْعَلَقَمِ: حنظل؛ بوته‌ای است بسیار تلخ که به آن حنظل نیز گفته می‌شود و این واژه به هر چیز تلخی نیز اطلاق می‌گردد؛ العلقم: شجر شدید المرارة. أَلَمَ: دردآورتر؛ افعَل تفضیل از ماده «الم» به معنای دردناک‌تر. وَخَزَ: زدن و بریدن؛ به معنای نیش زدن و سوراخ کردن و آزرده آمدن است. الشَّفَار: لبه تیز شمشیر؛ جمع «شفره» به معنای کارد و تیغ است؛ جمع الشَّفَرَة و هو السَّكِين العظیم و ما عَرَضَ وَ حَدَّ من الحديد و جانب النصل و حَدَّ السَّيْف.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۷۹.





خطبه ۲۱۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از واقعه جمل، سال ۳۶ هجری

مخاطب: مردم

موضوع: سیاسی

ویژگی: رفتارشناسی ناکثین^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۳.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) در این خطبه اشاره‌ای به جنایات متعدد لشکر جمل می‌فرماید که به اتفاق عایشه و طلحه و زبیر راهی بصره شدند تا بر امام علی (علیه السلام) بشورند. از جمله ایجاد نفاق و تفرقه در میان مردم بصره که همه یکپارچه بودند و دست بیعت به امام علی (علیه السلام) داده بودند. لشکر جمل بیت‌المال مسلمانان را غارت کردند و جمعی از شیعیان امام علی (علیه السلام) را کشتند و مفاسدی را به بار آوردند.

۳.۱. کشتار مردم بی گناه

«وَوَثَّبُوا عَلَى شِيعَتِي فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا وَ طَائِفَةً عَصَوْا عَلَى أَسْيَافِهِمْ فَضَارَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ»^۱

بر شیعیانم یورش بردند، جمعی از آنان را با حیله و نیرنگ کشتند و جمعی دیگر با شمشیر برای نبرد با آنان قیام نمودند و جنگیدند تا آنکه صادقانه خدا را دیدار کردند.

نکته‌ها

- «فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا»: قتل اگر «صبرا» باشد به این صورت است که ابتدا دست و پای انسان را می‌بندند و بعد بر او حمله می‌برند و اگر «غدرًا» باشد؛ یعنی ابتدا از در صلح و صفا وارد می‌شوند و بعد ناجوانمردانه حمله می‌کنند و می‌کشند.
- عبارت «عَصَوْا عَلَى أَسْيَافِهِمْ» کنایه از بردباری در جنگ است.^۲
- «صَادِقِينَ»: حال است برای فاعل «ضاربوا» یعنی این دسته که غافل گیر نشدند و با شمشیرهای خود جنگیدند آن قدر با شمشیرهای خود جنگ کردند تا در حالی که راست گو بودند و به عهد و پیمان خود عمل می‌کردند، خدا را ملاقات کردند و به شهادت رسیدند.

فَقَدِمُوا عَلَى عُمَالِي وَ خُزَّانِ بَيْتِ [مَالِ] الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيْ وَ عَلَى أَهْلِ مِصْرٍ كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَ عَلَى بَيْعَتِي فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ وَ أَفْسَدُوا عَلَى جَمَاعَتَهُمْ وَ وَثَّبُوا عَلَى شِيعَتِي فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا وَ طَائِفَةً عَصَوْا عَلَى أَسْيَافِهِمْ فَضَارَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ.

۱. جنایات اصحاب جمل

۱.۱. غارت بیت المال

«فَقَدِمُوا عَلَى عُمَالِي وَ خُزَّانِ بَيْتِ [مَالِ] الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيْ وَ عَلَى أَهْلِ مِصْرٍ كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَ عَلَى بَيْعَتِي»^۱

بر کارگزاران من و خزانه‌داران بیت‌المال مسلمانان که در دست من بود و بر مردم شهری که همه در طاعت و بیعت من بودند، هجوم آوردند.

نکته‌ها

- منظور از «مصر» شهر بصره است و مقصود از کسانی که بر آن شهر حمله کردند، طلحه و زبیر و پیروان آنان است.^۲
- «كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَ عَلَى بَيْعَتِي» یعنی همه مردم بصره در اطاعت و تحت فرمان من و همه بر بیعت من بودند؛ البته درست است که همه مردم بصره یکی یکی با حضرت بیعت نکرده بودند ولی همین که با والی بصره بیعت کنند در واقع با خود حضرت بیعت کرده‌اند پس این طور نیست که حضرت در این مورد مبالغه کرده باشند بلکه این یک واقعیت اجتماعی بود.

۲.۱. ایجاد تفرقه بین مردم

«فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ وَ أَفْسَدُوا عَلَى جَمَاعَتِهِمْ»^۳

آنها را از هم پراکنده ساختند و جمعیت هماهنگ آنان را بر زیان من متفرق ساختند.

۱. قَدِمُوا: پیش آمدند، هجوم آوردند.

عُمَالٍ: کارگزاران.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۳.

۳. فَشَتَّتُوا: پراکنده کردند؛ از ماده «شَتَّ» به معنای پراکندند.

كَلِمَتَهُمْ: اجتماعشان.

أَفْسَدُوا: فاسد کردند.

۱. وَثَّبُوا: پریدند، هجوم آوردند، یورش بردند و روی آنها پریدند.

غَدْرٌ: از روی ظلم، از طریق غدر؛ یعنی بعد از آنکه به آنها امان دادند و آنها سلاح خود را بر زمین گذاشته بودند.

عَصَوْا: پافشاری کردند؛ از ریشه «عَصَّ» در اصل به معنای گاز گرفتن با دندان است؛ سپس درباره کسانی که با جدیت

برنامه‌ای را دنبال می‌کنند به کار می‌رود.

لَقُوا اللَّهَ: خدا را ملاقات کردند.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۴۶.



خطبه ۲۱۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در میدان جنگ جمل در خربه،
سال ۳۶ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: رحمت امام، تجلیگاه رحمت الهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۲.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علیه السلام هنگامی فرمود که در جنگ جمل از کنار کشتگان عبور کرد و سه نکته را بیان می‌کند: ۱. اظهار تأسف امام نسبت به قتل طلحه که نمی‌بایست با آن همه سوابق نیکو که در اسلام داشت، این مسیر غلط را می‌پیمود؛ ۲. سردمداران جنگ جمل که خازنان بیت‌المال بصره و شیعیان امام را کشته بودند، سرانجام به مجازات خود رسیدند و ۳. اینکه آن‌ها سودای چیزی را در سر داشتند که اهلیت آن را نداشتند.

لَقَدْ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهَذَا الْمَكَانِ غَرِيباً أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتَلِي تَحْتَ بَطُونِ الْكَوَاكِبِ أَذْرَكْتُ وَثَرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ وَأَفْلَتَنِي أَعْيَانُ بَنِي جُمَحٍ لَقَدْ أَتَلَعُوا أَعْنَاقَهُمْ إِلَيَّ أَمْرٍ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَهُ فَوْقِصُوا دُونَهُ.

۱. تأسف بر غربت طلحه

«لَقَدْ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهَذَا الْمَكَانِ غَرِيباً»

ابومحمد [طلحه] در اینجا غریب افتاده!

نکته‌ها

- تعبیر به «ابومحمد» نوعی احترام است و تأسف بر غربت او برای آن است که طلحه سوابق خوبی در اسلام داشت و از یاران برجسته پیغمبر بود ولی متأسفانه جاه‌طلبی و حب مقام او را بر آن داشت که جنگ خونینی بر ضد خلیفه مسلمانان به راه اندازد.^۱
- نکته‌ای که از تأسف حضرت قابل توجه است اینکه در عین حالی که این‌ها علیه امام وقت قیام کرده و مهدورالدم هستند و باید اعدام شوند اما چون از مسلمان‌های باسابقه و با شخصیت بوده‌اند و متأسفانه در راه انحرافی افتاده و وجود خود را هدر دادند، بنابراین امام از این جهت غصه می‌خورد و اظهار تأسف می‌کند.

۲. اظهار تأسف از کشته شدن طلحه

«أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتَلِي تَحْتَ بَطُونِ الْكَوَاكِبِ»^۲

به خدا سوگند خوش نداشتم مردان قریش کشته شده در زیر نور ستارگان افتاده باشند.

نکته‌ها

- درست است که طلحه و زبیر مستحق این مجازت بودند ولی امام (علیه السلام) سوابق ایشان را در نظر می‌گیرند و اظهار ناراحتی می‌کنند. همه اولیاءالله ترجیح می‌دهند که خطاکاران و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲. أَكْرَهُ: اكره دارم.

قُرَيْشٌ: نام یکی از قبایل عرب؛ قریش: قبیله و أبوهم التضر بن کنانة و من لم یلده فلیس بقرشی، و قیل: قریش هو فهد بن مالک و من لم یلده فلیس بقرشی، و أصل القرش الجمع و تفرشوا إذا تجمّعوا و بذلك سمیت قریش لاجتماعها بعد تفرّقها فی البلاد، و قیل قریش دابة تسكن البحر و به سمی الرجل.

قَتَلَنِي: کشته‌شدگان، جمع قتیل «قتیل»؛ القتلی: جمع قتیل کالجرحی و جریح.

تَحْتَ بَطُونِ الْكَوَاكِبِ: زیر نور ستارگان؛ منظور این نیست که ستاره‌ها شکم دارند، بلکه این عبارت نظیر عبارت «آسمان جل» است.

حتی جنایت‌کاران دست از خطا بردارند و به صفوف اهل ایمان بیایند.^۱

- جمله «تَحْتَ بَطُونِ الْكَوَاكِبِ» کنایه بسیار ظریفی از بیابان است و منظور آن حضرت آن است که من دوست نداشتم این انسان‌ها را با این وضع بد، در میان بیابان ببینم به‌طوری که نه روپوشی و نه حتی سایه‌ای برای استتار آن‌ها وجود دارد.^۲

۳. فرار سران بنی جمح

«أَذْرَكْتُ وَثَرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ وَأَفْلَتَنِي أَعْيَانُ بَنِي جُمَحٍ»^۳

انتقام خود را از فرزندان عبدمناف ستاندم، ولی سران بنی جمح از دست من گریختند.

۴. عدم شایستگی طلحه و زبیر

«لَقَدْ أَتَلَعُوا أَعْنَاقَهُمْ إِلَيَّ أَمْرٍ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَهُ فَوْقِصُوا دُونَهُ»^۴

آنان برای کاری که شایسته آن نبودند گردن کشیدند، ولی گردن‌هایشان پیش از رسیدن به آن شکسته شد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۶.

۳. أَذْرَكْتُ وَثَرِي: انتقام خود را گرفتم؛ «وتر» بر وزن سطر و «وتر» بر وزن فطر به‌معنای جنایت یا آزاری است که به دیگری برسانند و به قصاص نیز اطلاق می‌شود که در این جمله به همین معناست؛ الوتر: بكسر الواو الجناية التي يجيبها الرجل على غيره من قتل أو نهب أو سبي.

بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ: شاخه‌ای از قریش که هم شامل بنی‌امیه می‌شود و هم بنی‌هاشم.

الأعيان: بزرگان و اشراف؛ بالتون الرؤساء و الأشراف، و فی بعض النسخ بالراء المهملة جمع العیر بفتح العین و جمع الجمع عیارات و العیر الحمار و غلب علی الوحشی و یقال أيضا للسید و الملک.

أَفْلَتَنِي: از دست من فرار کرد؛ از ریشه «افلات» به‌معنای رهایی یافتن و گریختن و رها ساختن آمده است که در اینجا به‌معنای فرار کردن است؛ أفلت: الطائر و غیره افلاتا تخلص و أفلته أنا إذا أطلقته و خلصته يستعمل لازما و متعدیا و اتفلت و تفلت خرج بسرعة.

بَنِي جُمَحٍ: شاخه‌ای از قریش که در نسب به آن «جمحی» گفته می‌شود؛ بنی جمح: فی نسخة الشّارح المعتملى بضم الجیم و فتح المیم، و فی بعض النسخ بسكون المیم و ما ظفرت بعد علی ضبطه فیما عندی من كتب اللغة.

۴. أَتَلَعُوا: کشیدند، دراز کردند؛ از ماده «اتلاع» به‌معنای گردن کشیدن، از ریشه «تلع» به‌معنای بلند شدن گردن است؛ التلع: محرکة طول العنق و تلع الرجل من باب کرم و فرح طال عنقه فهو اتلع و تلیع و تلع الرجل من باب منع أخرج رأسه من كلشيء كان فيه و اتلع مدّ عنقه متطاولا.

فَوْقِصُوا: شکسته شدند؛ از ریشه «وقص» به‌معنای شکستن است؛ وقص: عنقه کوعد کسرها فوقصت يستعمل لازما و متعدیا و وقص الرجل بالبناء علی المفعول فهو موقوف. دُونَهُ: در راه رسیدن به آن، به پای آن.



نکته‌ها

- اشاره به طلحه و زبیر و مانند آن‌هاست که با وجود امام علی (ع) هرگز اهلیت خلافت پیامبر (ص) را نداشتند و حتی بدون حضور امام شایسته این امر نبودند. هر کار و هر برنامه‌ای به لیاقت و شایستگی نیاز دارد و تنها علاقه به چیزی سبب وصول به آن نمی‌شود.^۱
- تعبیر به «أَتَلْعُوا أَعْنَاقَهُمْ» را درباره تجاوزطلبی قریش بیان فرموده است و منظور آن است که آنان برای خود انتظار خلافت داشتند، در حالی که شایسته آن نبودند.^۲
- عبارت «فَوْقُصُوا دُونَهُ» کنایه از کشته شدن آن‌ها در این راه و نرسیدن به آن است.^۳



خطبه ۲۲۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: نفس‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۷.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) در این کلام با عباراتی کوتاه و گویا به معرفی سالک الی الله و پوینده راه خدا پرداخته و رمز موفقیت او را در احیای عقل و از میان بردن هوا و هوس‌های سرکش نفسانی شمرده و تصریح می‌کند که در پرتو این کار برقی پرنور از عنایات حق بر او می‌درخشد، مسیر را روشن می‌سازد و او را به مقام نفس مطمئنه و رضایت پروردگار می‌رساند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۹۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۷.

۳. همان.

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ
لَامَعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَاقَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى
بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ
الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ.

۱. راهکارهای ریاضت شرعی

۱.۱. احیای عقل

«قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ»

عقل خود را زنده کرد.

۱.۲. میراندن نفس

«وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ»

و نفس را میراند.

نکته‌ها

- «نفس» به معنای از بین بردن غرایز نفسانی نیست بلکه منظور مهار کردن آن‌هاست به گونه‌ای که قدرت نداشته باشند که انسان را در دام شیطان گرفتار کنند و از راه خدا بازدارند.^۱
- **مراتب نفس انسان:** الف. نفس اماره؛ اماره صیغه مبالغه از «أمر» به معنای دستور است؛ یعنی نفسی که خیلی دستوردهنده است؛ مرتب فرمان می‌دهد به بدی‌ها و تمایلات را می‌خواهد و کاری ندارد به اینکه از چه راهی است ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۲ ب. نفس لوامه: آن است که پس از انجام گناه و کار زشت پشیمان شده و خود را ملامت می‌کند. قرآن از این حالت نفس چنین یاد می‌کند ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۳. لوامه، صیغه مبالغه است از ماده «لوم» یعنی نفسی که از کار زشت و خلاف فطرت مشمئز می‌شود و خود را سرزنش می‌کند؛ ج. نفس «ملهمه»؛ از ماده الهام به معنای القای چیزی در قلب انسان از سوی خداست یعنی خوبی‌ها و بدی‌ها را خداوند به انسان القا می‌کند ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾^۴ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا^۴ انسان در اثر زیر پا گذاشتن تمایلات نفسانی به این حد

می‌رسد که سر دوراهی‌ها حق و باطل را تشخیص می‌دهد؛ د. نفس «مطمئن»؛ اگر انسان بر اثر بی‌توجهی به وسوسه‌های نفس اماره به جایی رسید که وصول الی‌الحق پیدا کرد و به نفس مطمئن رسید ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^۱

- «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ»: ممکن است مقصود حضرت در این عبارت عقلی عملی باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام حالات مردان خدا را بیان می‌فرماید که توجهشان این است که کارهای مطابق فطرت و عقل و خداپسندانه انجام دهند و این مهم است که انسان در جنگ عقل و نفس اماره پیروز شود.

۱.۳. ریاضت جسمانی

«حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ»^۲

به گونه‌ای که پیکر سست‌ش باریک شده.

نکته

- واژه «جلیل» در عبارت «دَقَّ جَلِيلُهُ» اشاره به بدن‌های چاق و فربه است که بر اثر پرخوری و افراط به این صورت درآمده و با ترک شهوات وزن خود را کم کرده و سبک‌بار می‌شود.^۳

۱.۴. لطافت دل

«وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ»^۴

و دل سختش نرم شد.

نکته‌ها

- واژه «غلظ» در «لَطَفَ غَلِيظُهُ» اشاره به خلق و خوی خشن در رذایل اخلاقی است که در پرتو ریاضت نفسانی به لطافت می‌گراید و سبک‌بار می‌شود.^۵

۱. فجر، ۲۷ و ۲۸.

۲. دَقَّ: باریک شد، نازک شد، نرم شد؛ دَقَّ: الشیء یدَقُّ دَقَّةً مِنْ بَابِ ضَرٍّ خِلَافَ غَلِظَ فَهُوَ دَقِيقٌ وَ غَلِظَ الشَّيْءُ بِالضَّمِّ غَلِظًا وَ زَانَ عُنَبَ وَ الْأَسْمَ الْغَلِظَةُ وَ هُوَ غَلِيظٌ.
جَلِيلٌ: عظیم، بزرگ و باارزش؛ از ریشه «جلال» به معنای بزرگی و شکل و ارزش گرفته شده و در اینجا اشاره به جسم انسان است که بسیار باارزش است.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۹۸.

۴. غَلِيظُهُ: خشونت اخلاقش؛ در اصل به معنای خشن است و در اینجا به معنای خشونت‌های اخلاقی است که در پرتو ریاضت‌های نفسانی برطرف می‌گردد و اخلاق لطیف جای آن را می‌گیرد.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۹۸.

۲. آثار و نتایج ریاضت شرعی

۱.۲. تحصیل نورانیت

«وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ»^۱

و فروغی سخت روشن بر او تابید.

نکته‌ها

● در «بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ» منظور از کلمه «لامع» مرحله‌ای از خلسه است که سالک با ریاضت و تقویت اراده به آن می‌رسد و در این مرحله برای او انوار الهی یا لذتی پیدا می‌شود که در سرعت و ظهور و خفا همانند برق جهنده است و در اصطلاح عارفان آن را «وقت» می‌گویند و این مرحله پیوسته در میان دو وجد و سرور، قرار دارد که یکی قبل از آن و دیگری پس از آن برای عارف پیدا می‌شود.^۲

● امام علی (ع) با کلمه «لامع» اشاره به خود آن نور فرموده و با کثرت برق و افزونی درخشندگی آن اشاره به کثرتی فرموده است که با کامل شدن ریاضت حاصل می‌شود.^۳

۲.۲. کشف طریق حق

«فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ»^۴

و راهش را روشن ساخت.

۳.۲. سلوک در مسیر حق

«وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ»^۵

و به راه راستش روانه کرد.

نکته

● «وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ»: انسان در راه حق می‌رود و قدم به قدم جلو می‌رود و هرچه پیش برود بینش او زیادتر می‌شود تا اینکه درهای سلامت به روی وی باز می‌گردد.

۱. بَرَقَ: تابید.

لامِعٌ: درخشش کننده؛ از ماده «لَمَعَ» به معنای درخشیدن، لامع: درخشنده.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۳۰.

۳. همان.

۴. أَبَانَ: روشن کرد؛ و بین و تبیین و استبان کَلَمَا بمعنی الوضوح و الانکشاف و جمیعها يستعمل لازما و متعدیا إِلَّا بان الثلاثی فلا يستعمل إِلَّا لازما قاله الفيومی.

۵. سَلَكَ بِهِ: روانه کرد؛ «سلک» فعل لازم است که با «باء» جر متعدی شده است، به معنای به راه انداخت.

مشابه

♦ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا شما را از رحمت خویش دو بار مزد بدهد و شما را نوری عطا کند که در روشنائی آن راه بجوید.

تشبیه

مشبه: پویندگان راه خدا

مشبه‌به: کسانی که در بیابانی ظلمانی به راه افتاده‌اند

وجه تشبیه: امام علی (ع) پویندگان راه خدا را به کسانی تشبیه کرده که در یک بیابان ظلمانی به راه افتاده‌اند ولی عنایات ربانی شامل حال آن‌ها می‌شود، برقی از آسمان جستن می‌کند و مسیر را تا اعماق بیابان به آن‌ها نشان می‌دهد.

۳. عاقبت به‌خیری

«وَتَدَافَعْتُهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْإِقَامَةِ»^۲

ابواب سلوک او را به باب سلامت و خانه اقامت راند.

نکته

● «وَدَافَعَتْهُ الْإِقَامَةُ»: مقصود خانه واقعی نیست بلکه مقصود مشی روحانی و مشی معنوی است؛ یعنی در ارتقای الی‌الله و سیر الی‌الله به جایی می‌رسد که دیگر از شر شیطان و هواهای نفسانی نجات پیدا می‌کند.

مشابه

♦ «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ برای آن‌ها در نزد پروردگارشان، خانه آرامش است و به پاداش کارهایی که می‌کنند، خدا دوستدار آن‌هاست.

♦ «إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»^۴ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^۵ زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است؛ آن خدایی که ما را از فضل

۱. حدید، ۲۸.

۲. تَدَافَعَتْهُ: ارتقا پیدا کرد؛ از ریشه «تدافع» به معنای پیش راندن و گاه به معنای به یکدیگر تنه زدن است و اینجا همان معنای اول مراد است. از ریشه «دفع» به معنای پیش راندن و هل دادن گرفته شده است.

۳. انعام، ۱۲۷.

۴. فاطر، ۳۴ و ۳۵.



خویش بدین سرای جاویدان درآورد که در آنجا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی.

۴. ثابت شدن در جایگاه امن

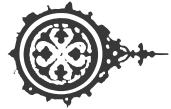
«وَتَبَتَّ رَجُلًا بِطَمَئِينَةٍ بَدِيهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ»^۱
در اثر آرامشی که در بدنش پدید آمده بود، قدم‌هایش در جایگاه امن و آسودگی استوار گردید؛ زیرا دلش را به کار واداشت و پروردگارش را خشنود ساخت.

نکته

● ممکن است مقصود از دو پا در این عبارت علم و عمل باشد؛ یعنی دو پای علم و عمل انسان وقتی که او را به سر منزل مقصود می‌رساند دیگر راه رفتن تمام می‌شود و این دو پای علم و عمل انسان ثابت می‌ماند و آرامش و اطمینان پیدا می‌کند.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اذْجِیْ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲ ای روح آرامش‌یافته خشنود و پسندیده به‌سوی پروردگارت بازگرد و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من درآی.



خطبه ۲۲۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم
مخاطب: مردم
موضوع: اخلاقی، اعتقادی
ویژگی: آخرت‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه تفسیر آیه ۱ و ۲ سوره تکاثر است: ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ ۖ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۱ و مباحثی را مطرح کرده از جمله: سخن از بی‌خبری بازماندگان از سرنوشت خویش است که چگونه از خفتگان زیر خاک عبرت نمی‌گیرند. چگونگی حال گذشتگان را بیان می‌کند که چگونه در زیر خاک و در قبرهای سرد و خاموش آرمیده‌اند و کسی از آن‌ها خبری نمی‌گیرد. از روزهای پایانی عمر سخن می‌گوید که چگونه طیبیان از درمان مأیوس می‌شوند و داروها از اثر می‌افتد و لحظه‌به‌لحظه انسان به آخر عمر نزدیک می‌شود و مرگ بر همه وجود انسان سایه می‌افکند.

۱. الْهَآكُمُ: شما را مشغول ساخت؛ سرگرم و مشغول کرد و از کار واجب بازداشت.

التَّكَاثُرُ: به‌خاطر چیزهای موهوم به هم فخرفروشی کردن؛ افزون‌طلبی، تفاخر. در اینجا برحسب بیانات امام (ع) به معنای افزون‌نمایی و تفاخر به یکدیگر است.

۱. تَبَتَّتْ رَجُلًا: قدم‌هایش استوار شد.

أَرْضَى: راضی کرد.

۲. فجر، ۲۷ تا ۳۰.

حضرت از «خطر» هلاکت و مرگ باشد، یعنی کسی که خود در معرض هلاکت و مرگ است، به استخوان‌های مرده‌ها افتخار می‌کند؛ ب. ممکن است مقصود حضرت از «خَطَر» غفلت و غافل بودن از مرگ باشد، یعنی همین که انسان در غفلت باشد و به جای عبرت از مرده‌ها به افتخار از آن‌ها مشغول شود، بزرگ‌ترین خطر است.

۲. خالی دیدن جای پیشینیان

«لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَىُّ مُدَكِّرٍ وَ تَنَاوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»^۱

جای رفتگان را که می‌توانست مایه پند و عبرت باشد، خالی دیدند و از جایگاهی دور به آنان دست یافتند.

نکته‌ها

- مقصود از ضمیر در «استخلوا» زنده‌ها و از ضمیر «منهم» مرده‌هاست و مراد از این عبارت آن است که زندگان توجه کنند به آثاری که از مردگان‌شان باقی مانده و مایه پند و عبرت گرفتن است.^۲
- این عبارت امام برای اهل بصیرت به بهترین وجه مایه عبرت و پند گرفتن است؛ زیرا در ضمن سؤال، حکایت از امر عجیبی می‌کند که آن‌ها به چه چیز افتخار و مباهات می‌کنند.^۳
- امام علیه السلام در این عبارت، افتخار به گذشتگان را تعبیر به مکان بعید فرموده است؛ زیرا مردگان و کمالات آنان، برای بازماندگان‌شان از جمله دورترین مایه‌های افتخار است و به این دلیل آن را مورد سرزنش قرار داده است.^۴

۱. اسْتَخْلَوْا: خالی یافتند؛ از ریشه «خَلَوَ» به معنای خالی شدن و درگذشتن.

مُدَكِّرٍ: یادآورنده؛ مفعول «استخلوا» یا صفت مفعول محذوف است؛ اسم مفعول در باب افتعال در اصل «مُدَكِّر» بوده که با قلب و ادغام «مُدَكِّر» شده است؛ آى مُدَكِّر: بصیغه اسم الفاعل منالْتَذِکِر و فی بعض النسخ آى مُدَكِّر مصدر میمى من الادکار و أصله مدتکر قلبت تاؤه دالا و ادغم.

تَنَاوَشُوهُمْ: به آن‌ها دست یافتند؛ از ریشه «تناوش» به معنای برگرفتن چیزی با سهولت یا با قدرت است و تناوش از مکان بعید به معنای دسترسی پیدا کردن از نقطه دور دست است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۰.

۳. همان.

۴. همان.

و من کلام له علیه السلام قاله بعد تلاوته ﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾: يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ وَ زُورًا مَا أَغْفَلَهُ وَ خَطَرًا مَا أَفْظَعَهُ لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَىُّ مُدَكِّرٍ وَ تَنَاوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكِ يَتَكَاثَرُونَ يَزْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَادًا خَوْثٌ وَ حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ وَ لَأَنْ يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَحِرًا وَ لَأَنْ يَهْبِطُوا بِهِمْ جَنَابِ ذِلَّةٍ أَحَجَى مِنْ أَنْ يَقُومُوا بِهِمْ مَقَامَ عِزَّةٍ لَقَدْ نَظَرُوا إِلَيْهِمْ بِأَبْصَارِ الْعَشْوَةِ وَ ضَرَبُوا مِنْهُمْ فِي عُمْرَةِ جَهَالَةٍ وَ لَوْ اسْتَغْنَوْا عَنْهُمْ عَرَصَاتِ تِلْكَ الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَقَالَتْ ذَهَبُوا فِي الْأَرْضِ ضَلَالًا وَ ذَهَبْتُمْ فِي أَعْقَابِهِمْ جُهَالًا تَطْتُونَ فِي هَامِيهِمْ وَ تَسْتَنِيثُونَ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ تَزْتَعُونَ فِيْمَا لَفْظُوا وَ تَسْكُنُونَ فِيْمَا خَرَّبُوا وَ إِنَّمَا الْأَيَّامُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ بَوَاكٍ وَ نَوَائِحٌ عَلَيْكُمْ أَوْلِيكُمْ سَلَفٌ غَايَتَكُمْ وَ فُرَاطٌ مَنَاهِلُكُمْ الَّذِينَ كَانَتْ لَهُمْ مَقَاوِمُ الْعِزِّ وَ حَلَبَاتُ الْفَخْرِ مُلُوكًا وَ سُوقًا.

۱. تفاخر به جای عبرت گرفتن

«يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ وَ زُورًا مَا أَغْفَلَهُ وَ خَطَرًا مَا أَفْظَعَهُ»^۱

شگفتا! چه هدف و مقصد بسیار دوری و چه زیارت‌کنندگان غافل و چه افتخار موهوم و نفرت‌انگیزی!

نکته‌ها

- ضمیر در «لَهُ» به «مراماً» برمی‌گردد چون «یا» در این جمله برای تعجب می‌آید و یکی از مواردی که گفته‌اند ضمیر به متأخر برمی‌گردد، همین تعجب است.
- درباره جمله «وَ خَطَرًا مَا أَفْظَعَهُ» دو احتمال وجود دارد: الف. ممکن است مقصود

۱. مَرَام: مطلوب و مقصد؛ از ریشه «رَمَ» به معنای مقصد و هدف است؛ اسم مکان و زمان و مصدر میمی است به معنی مقصد است.

مَا أَبْعَدَ: چه دور است؛ جمله تعجیبیه است به معنای استفهام و مبتدأست.

زُور: زیارت‌کنندگان؛ بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می‌شود؛ بفتح الزاء و سکون الواو اسم يطلق على الواحد و الجمع كالصَّيْف فیراد به الزائر و الزائرون و كذلك الزَّور بضم الزاء و فتح الواو.

مَا أَغْفَلَ: چقدر غافل است.

خَطَرًا: گاه به معنای امر خطرناک و گاه به معنای امر مهم آمده است و در اینجا اشاره به معنای دوم است؛ یعنی آن‌ها کثرت قبور مردگان‌شان را مهم می‌شمردند در حالی که افتخار موهوم و نفرت‌انگیزی است؛ محرکة الأشراف على الهلاك.

مَا أَفْظَعَ: چقدر هولناک است؛ از ریشه «فَضَعْتُ» به معنای نفرت‌انگیز و زشت بودن گرفته شده است.

۳. افتخار به استخوان‌های پوسیده

«أَفِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكِيِّ يَتَكَاثَرُونَ»^۱

آیا به گورهای پدرانشان افتخار می‌کنند؟ یا به فزونی مردگانشان بر یکدیگر می‌نازند؟

نکته‌ها

- «أَفِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ»: همزه برای استفهام است. مقصود از «مصارع» در این جمله قبرهای آن‌هاست که محل سقوط پدران آن‌هاست.
- «أَمْ بِعَدِيدِ الْهَلَكِيِّ يَتَكَاثَرُونَ»: این جمله از سخن حضرت نشان می‌دهد که علت ایراد این خطبه همان داستان تکاثر اولاد عبدمناف با اولاد سهل بن عمرو بوده که بعد از اینکه شخصیت‌های در حال حیات آن‌ها کمتر از دیگری به قبرستان رفتند و قبرهای شخصیت‌های ازدنیارفته خود را شمردند.

۴. خیال باطل و فکر محال

«يَزْتَجِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَاداً خَوْثٌ وَ حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ»^۲

گویی آن‌ها می‌خواهند اجساد بی‌جان و بدن‌های بی‌روح از کار افتاده را بازگردانند.

۵. مردگان شایسته عبرت‌گیری نه تفاخر

«وَلَا يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا وَلَا يَهْبِطُوا بِهِمْ جَنَابٌ ذَلَّةٌ أَحَجَى مِنْ

أَنْ يَقُومُوا بِهِمْ مَقَامَ عِزَّةٍ»^۱

آن مردگان اگر برای اینان مایه عبرت شوند، شایسته‌تر است تا وسیله مباهات باشند و اگر با دیدن این پیکرهای پوسیده به خشوع آیند، خردمندانه‌تر است تا آنکه آنان را سبب ارجمندی خویش سازند.

نکته

- در این جمله حضرت، آن سرزنشی را که در مورد افتخار کردن به نام و نشان مردگان بیان فرموده بود، مورد تأکید قرار داده است؛ یعنی اینکه باید این اجسام بی‌جان گذشتگان شما وسیله پند و عبرت شما باشند نه مایه فخر و مباهاتتان.^۲

۶. غرق شدن در دریای نادانی در اثر نداشتن بصیرت

«نَظَرُوا إِلَيْهِمْ بِأَبْصَارِ الْعَشْوَةِ وَ صَرَبُوا مِنْهُمْ فِي غَمْرَةِ جَهَالَةٍ»^۳

با چشمانی کم‌سو به آن مردگان نگریستند و درباره آنان به ورطه نادانی درافتادند.

نکته‌ها

- جمله «صَرَبُوا مِنْهُمْ فِي غَمْرَةِ جَهَالَةٍ» اشاره به غرق شدن آن‌ها در دریای جهالت است.^۴
- در این عبارت حضرت کسانی را که در این اندیشه و فکر بوده‌اند به کسانی که در گرداب غوطه‌ور شده‌اند تشبیه فرموده چون این‌ها هم در گرداب جهالت و نادانی غوطه‌ور شده‌اند. اگر حقیقت و واقعیت مردگان برای این‌ها روشن بود، افتخار نمی‌کردند. اگر می‌دانستند که این رئیس قبیله با آن همه گناه و جنایت اکنون چه حالتی دارد، به استخوان‌های پوسیده آن‌ها افتخار نمی‌کردند.

۱. يَهْبِطُوا: پایین می‌آیند، متواضع شوند، فروتنی کنند.

جَنَابٌ: موضع؛ از ریشه «جَنَب» به معنای پهلو گرفته شده. این واژه در معنای ناحیه و اطراف به کار می‌رود؛ بفتح الجیم الفناء.

أَحَجَى: سزاوارتر؛ از واژه «حَجَا» به معنای عقل است، بنابراین «أَحَجَى» به معنای عاقلانه‌تر است؛ العقل و الفطنة و هو حجی کفتی آی جلدیر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۱.

۳. الْعَشْوَةُ: کم‌سو؛ ضعف بینایی چشم، به معنای کوری هم آمده؛ كَالْعِشَا مَقْصُورَةٌ وَالْعِشَاوَةُ سُوءُ الْبَصَرِ بِاللَّيْلِ. غَمْرَةٌ: انبوه و متراکم شده هر چیز؛ غمرة البحر: محل گودی آن؛ الشیء شَدَّته و معظمه و غمر الماء کثر و الغمر معظم البحر. ضرب: به قرینه آخر این جمله، همان معنای غرق شدن را می‌رساند؛ فی الماء سیح و ضرب فی الأرض سارقال تعالی ﴿إِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۱۴.

۱. مَصَارِعُ: گورها؛ از ماده «صَرَ» بفتح و کسر «ص» به معنای به خاک انداختن.

يَفْخَرُونَ: فخر فروشی می‌کنند.

الْهَلَكِيُّ: مردگان؛ جمع «هالک».

يَتَكَاثَرُونَ: فخر می‌فروشند.

۲. يَزْتَجِعُونَ: برمی‌گردانند، می‌خواهند برگردانند. گاهی باب افتعال مانند باب استفعال معنای طلب را می‌رساند؛ از ماده «ارتجاع» به معنای رجوع دادن و برگرداندن است.

خَوْثٌ: متلاشی شد؛ از ریشه «خَوَّى» در اصل به معنای خالی شدن است و گاه به معنای ویران گشتن نیز آمده و در اینجا معنای دوم مورد نظر است؛ الدَّارُ و خویث خِثَا و خواء و خوایه تهدمت و خلث من أهلها، و أرض خاویه خالیة من أهلها، و الخوا بالقصر و المدّ خلو الجوف من الطعام.

أَحَقُّ: سزاوارتر.

مُفْتَخَرًا: مایه افتخار.

۷. غفلت از سرنوشت خود

«وَلَوْ اسْتَنْظَفُوا عَنْهُمْ عَرَصَاتِ تِلْكَ الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَقَالَتْ دَهْبُوا فِي الْأَرْضِ ضَلَالًا وَ دَهَبْتُمْ فِي أَعْقَابِهِمْ جُهَالًا تَطْتُونُ فِي هَامِهِمْ وَ تَسْتَنْبِثُونَ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ تَرْتَعُونَ فِيْمَا لَفْظُوا وَ تَسْكُنُونَ فِيْمَا خَرَّبُوا وَ إِنَّمَا الْأَيَّامُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ بَوَاكٍ وَ نَوَائِحٌ عَلَيْكُمْ»^۱

اگر احوال آنان را از پهنه‌های آن دیار ویران و خانه‌های تهی‌ازساکنان بپرسند، پاسخ دهند: در لابه‌لای خاک رفتند و گم گشتند و شما نادانان نیز در پی ایشان رفتید، بر فرق سرشان پای می‌گذارید و روی پیکرشان بذر می‌افشانید و در آنچه دور انداخته‌اند می‌چرید و در خانه‌هایی که ویران کردند، ساکن می‌شوید و روزهایی که میان شما و ایشان است، بر حال شما گریه و نوحه می‌کنند.

نکته‌ها

● جمله «تَطْتُونُ فِي هَامِهِمْ» اشاره به این است که هنگامی که بدن انسان‌ها می‌پوسد و خاک می‌شود بر اثر عوامل مختلف، همچون باد و باران و زیرورو شدن زمین، آن خاک‌ها

۱. اسْتَنْظَفُوا: از باب استفعال و از ماده «نطق» است به معنای گویا گرداندن؛ با هم سخن کردن؛ درخواست سخن گفتن؛ سخن گفتن کسی را خواستن؛ کسی را به سخن گفتن واداشتن.
عَرَصَاتٍ: صحنه‌ها؛ جمع «عرصه»؛ کل بقعة من الدَّور واسعة ليس فيها بناء و الجمع عَرَصات و أعراص و عراض.
الْخَاوِيَةِ: ویران؛ از ماده «خَوَى» به معنای سقوط، خالی شدن؛ اصل خَوَاء: خالی بودن است؛ الدَّار و خویت خِثَا و خواء و خوايه تهدمت و خلت من أهلها، و أرض خاوية خالية من أهلها، و الخوا بالقصر و المدّ خلو الجوف من الطعام.
الرُّبُوع: اقامتگاه و پناهگاه؛ جمع «رَبْع» به معنای خانه؛ جمع الرِّبْع و هی الدار حیث كانت و المحلّة و المنزل.
ضَلَالًا: گم‌شدگان؛ جمع «ضالّ» به معنای گمراه.
تَطْتُونُ: پا می‌گذارید، راه می‌روید.

هَام: فرق سر؛ جمع «هامه» به معنای سر یا قسمت بالای آن؛ جمع الهامة و هی الرّاس.
تَسْتَنْبِثُونَ: بذر می‌افشانید؛ از ریشه «نَبَت» به معنای روییدن گرفته شده و «نبت» به معنای گیاه است و «استنبات» به معنای زراعت کردن و طلب رویش؛ بالنون من النبات و یروی بالناء المثلثة بدل النون.
تَرْتَعُونَ: می‌چرید؛ از ریشه «رَتَعَ» در اصل به معنای چریدن و فراوان خوردن حیوانات است؛ ولی گاه در مورد انسان به معنای تفریح کردن و خورد و خوراک فراوان داشتن به کار می‌رود و در اینجا به معنای دوم است.
لَفْظُوا: دور انداختند؛ از ریشه «لَفَظَ» به معنای بیرون افکندن چیزی گرفته شده و غالباً به معنای بیرون انداختن از دهان به کار می‌رود و چون سخن از دهان بیرون می‌آید، از این رو به آن لفظ گفته می‌شود. در اینجا به معنای اول می‌آید؛ رماه من فیه.
خَرَّبُوا: تخریب کردند.

بَوَاكٍ: گریه‌کنندگان؛ جمع «باکیه» در اصل به معنای زنان گریه‌کن و سوگوار.
نَوَائِحٌ: زاری‌کنندگان؛ جمع «نانحه» به معنای زن نوحه‌گر است و تفاوت این دو در این است که نوحه‌گری به معنای گریه با سروصدا و ذکر الفاظ است، در حالی که گریه مفهوم عام دارد.

روی زمین منتقل می‌شود و این انسان‌های غافل از روی آن می‌گذرند.^۱

- ذکر «هام» برای این است که مهم‌ترین جای بدن انسان، مجموعه اوست و گرنه تمام اجساد خاک‌شده زیر پای عابران است.^۲
- جمله «تَسْتَنْبِثُونَ فِي أَجْسَادِهِمْ» اشاره به این است که زارعان، روی زمین‌هایی بذرافشانی می‌کنند که آمیخته با خاک جسد‌های پیشینیان است و با این حال در خواب غفلت‌اند.^۳
- جمله «تَسْكُنُونَ فِيْمَا خَرَّبُوا» ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها مدتی در این خانه‌های زیبا زندگی کردند و پس از آنکه رو به ویرانی گذاشت آن را رها کردند و به زیر خاک رفتند.^۴
- جمله «إِنَّمَا الْأَيَّامُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ بَوَاكٍ» اشاره به این نکته است که شما برای مردگان و از دست‌رفتگان اشک می‌ریزید و ناله سر می‌دهید ولی روزگار بر شما می‌گرید و نوحه‌گری می‌کند و چقدر از سرنوشت خود غافل و بی‌خبرید.^۵
- مقصود از جمله «و دَهَبْتُمْ فِي أَعْقَابِهِمْ جُهَالًا» این است که به جای اینکه شما از آن‌ها عبرت بگیرید و از کار آن‌ها درس بگیرید، همراه آن‌ها در همان غفلت و جهالت سیر می‌کنید. آن‌ها با آن قدرت و توانمندی که داشتند همه را رها کردند، شما از این قدرت و ثروتی که دارید به نفع مردم محروم استفاده کنید.
- مقصود حضرت از تعبیر «لَفْظُوا» تحقیر است برای آنچه آن‌ها گذاشته‌اند؛ یعنی این اضافه‌های آن‌هاست که برای شما به ارث مانده، این اضافه و زائدی است مثل همان هسته خرما که اضافه است و انسان از دهان خود دور می‌اندازد و شما از این اضافه بهره می‌برید.
- مقصود از «الْأَيَّامُ» در این عبارت روزگار است؛ یعنی روزگار به حال شما و آن‌ها گریه می‌کند و برایتان نوحه‌گر است. این جمله کنایه است از اینکه کسی که مصیبت‌های دیگری را در نظر بیاورد، برای او گریه می‌کند. در اینجا این روزگار و تاریخ است که جنایات و کارهای زشت افراد را ثبت می‌کند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۱۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۱۵.

است، پیش از شما رسیده‌اند و «خلف» باید حال خود را با توجه به سرنوشت «سلف» دریابد و عبرت گیرد.^۱

- جمله «فُرَاطُ مَنَاهِلِكُمْ» اشاره به این است که گویی همه انسان‌ها در یک قافله به سوی قبرها در حرکت‌اند، گروهی در پیشاپیش این قافله و گروهی در پشت سر آن‌ها حرکت می‌کنند.^۲
- حضرت آن‌هایی را که زودتر رفته‌اند تشبیه فرموده به پیش‌قراولانی که جلوتر از قافله‌ها برای پیدا کردن آب‌شخور می‌روند.
- «مَقَاوِمُ الْعِزِّ» اشاره به این است که صاحب قدرت‌ها نیز این راه را مانند دیگران باید پیمایند.^۳
- جمله «حَلَبَاتُ الْفَخْرِ» مردم را تشبیه کرده به گروه‌هایی که در مسابقات عظیم و گسترده برای کسب افتخار بیشتر شرکت کرده‌اند.^۴
- در آن زمان افراد توانمند دو دسته بوده‌اند: ۱. آن‌هایی که زمین‌دار و فنودال‌های جامعه بودند؛ ۲. آن‌هایی که به‌علت داشتن زمین‌های زیاد برای آباد کردن آن گاوآهن‌های زیادی هم داشتند که به همین زمین‌های زیاد و کشت و کشاورزی افتخار می‌کردند و این‌ها مایه عزت آن‌ها بود.

استعاره

مستعار: بَوَاك وَ نَوَائِحُ

مستعار منه: گریه‌کنندگان و نوحه‌کنندگان

مستعار له: روزهای حیات و زندگی

جامع: امام علیه السلام لفظ گریه‌کنندگان و نوحه‌کنندگان را برای روزهای حیات و زندگی استعاره آورده است؛ زیرا که ایام و تعلقات زندگی همانند مادرانی هستند که در هنگام مرگ انسان از فراق فرزندان خود که مردگان‌اند، گریان‌اند و نوحه سر می‌دهند.

۸. عبرت‌گیری خلف از سرنوشت سلف

«أُولَئِكَ سَلَفٌ غَايَتِكُمْ وَ فُرَاطُ مَنَاهِلِكُمُ الَّذِينَ كَانَتْ لَهُمْ مَقَاوِمُ الْعِزِّ وَ حَلَبَاتُ الْفَخْرِ مُلُوكًا وَ سُوقًا»^۱

آنان پیش از شما مرگ را که پایان کار شما نیز هست، دریافتند و زودتر از شما به آب‌شخورتان [مرگ و برزخ] رسیدند. آنان که منزلت‌های گرامی و اسباب مباهات داشتند، گروهی پادشاه و جمعی رعیت بودند.

نکته‌ها

- جمله «سَلَفٌ غَايَتِكُمْ» اشاره به این است که آن‌ها به نقطه پایان زندگی که همان مرگ

۱. سَلَفٌ: گذشتگان؛ محرّكة كلّ من تقدّمك من آبائك و أقوامك و غيرهم و الجمع أسلاف و سلاف.

غَايَتِكُمْ: مقصد شمايند؛ به معنای نهايت و در اینجا به معنای مرگ است؛ الحدّ الذی ينتهي إليه الشيء.

سَلَفٌ غَايَتِكُمْ: گذشتگانی که به سر انجام شما (مرگ) دچار شده‌اند.

فُرَاطٌ: جلوروندگان؛ از ریشه «فرط» به معنای سرعت کردن و عجله نمودن است و جمع «فارط» غالباً به کسانی گفته می‌شود که در پیشاپیش غافله حرکت می‌کنند تا محل آب را شناسایی کنند سپس به تمام کسانی که پیش‌گام در امری هستند، اطلاق شده است؛ محرّكة المتقدم إلى الماء يطلق على الواحد و الجمع.

مَنَاهِلٌ: محل خوردن آب از نهر؛ جمع «منهل» از ریشه «نهل» به معنای نوشیدن نخستین و منهل به جایی گفته می‌شود که از آنجا می‌توان از آب نهر استفاده کرد؛ المشرب و الموضع الذی فيه المشرب و المنزل یكون بالمفاضة.

مَقَاوِمٌ: منزلت؛ جمع «مقام» است و بعضی آن را جمع «مقامه» دانسته‌اند و هر دو به معنای مجلس است؛ المقامة كالمفاوز و المفاضة و هی المجلس و قال الشارح المعتزلی جمع القوم و هی الخشبة التي یسکها الحرّاث.

حَلَبَاتٌ: اسبانی که برای مسابقه گرد هم جمع می‌شوند؛ جمع «حلبه» به معنای اسب‌هایی است که برای مسابقه گردآوری می‌شود؛ جمع حلبه کعرصات و عرصة و هی الخیل تجمع للسباق من کلّ أوب لا تخرج من اصطبل واحد.

سُوقٌ: عامه مردم، رعیت؛ جمع سوقه به معنای رعیت و توده مردم است و از ریشه «سوق» گرفته شده؛ زیرا زمامداران آن‌ها را به سوی اهداف مورد نظر پیش می‌رانند؛ وزان صرد جمع سوقة بالضمّ الرعية.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۱۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۲۰.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۲۰.

متنعم اند.

● «سُلِّطَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَأَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ وَ شَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ فَأَصْبَحُوا فِي فَجَوَاتِ قُبُورِهِمْ جَمَادًا لَا يَنُمُونَ وَ ضِمَارًا لَا يُوجَدُونَ لَا يُفْزَعُهُمْ وَرُودُ الْأَهْوَالِ وَ لَا يَحْزَنُهُمْ تَنَكُّرُ الْأَحْوَالِ وَ لَا يَخْفَلُونَ بِالرَّوَاكِفِ وَ لَا يَأْذَنُونَ لِلْقَوَاصِفِ غَيْبًا لَا يُنْتَظَرُونَ وَ شُهُودًا لَا يَحْضُرُونَ وَ إِنَّمَا كَانُوا جَمِيعًا فَتَشَتَّتُوا وَ [الْأَفَا] الْآفَاءَ فَافْتَرَقُوا وَ مَا عَنْ طُولِ عَهْدِهِمْ وَ لَا بُعْدَ مَحَلِّهِمْ عَمِيَّتْ أَخْبَارُهُمْ وَ صَمَّتْ دِيَارُهُمْ وَ لَكِنَّهُمْ سُئِلُوا كَأْسًا بَدَلْتَهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَسًا وَ بِالسَّمْعِ صَمًّا وَ بِالْحَرَكَاتِ سُكُونًا فَكَانَتْهُمْ فِي ارْتِجَالِ الصَّفَةِ صَرَغَى سُبَاتٍ حَيْرَانٍ لَا يَتَأَنُّسُونَ وَ أَحْبَاءٌ لَا يَتَرَاوَرُونَ بَلِيَّتْ بَيْنَهُمْ عَزَا التَّعَارُفِ وَ انْقَطَعَتْ مِنْهُمْ أَسْبَابُ الْإِحَاءِ فَكَلَّهُمْ وَحِيدٌ وَ هُمْ جَمِيعٌ وَ بِجَانِبِ الْهَجْرِ وَ هُمْ أَخِلَاءٌ لَا يَتَعَارَفُونَ لِلَّيْلِ صَبَاحًا وَ لَا لِنَهَارٍ مَسَاءً أَيْ الْجَدِيدِينَ ظَعَنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا شَاهِدُوا مِنْ أخطار دَارِهِمْ أَفْطَحَ مِمَّا خَافُوا وَ رَأَوْا مِنْ آيَاتِهَا أَعْظَمَ مِمَّا قَدَّرُوا [فَكِلَا] فَكِلْتَا الْغَايَتَيْنِ مَدَّتْ لَهُمْ إِلَى مَبَاءَةٍ فَاتَتْ مَبَالِغَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فَلَوْ كَانُوا يَنْطِقُونَ بِهَا لَعَيُّوا بِصِفَةِ مَا شَاهَدُوا وَ مَا عَانَتُوا وَ لَكِنْ عَمِيَّتْ آثَارُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ الْعُقُولِ وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ.

مشابه
◇ ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱ و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

◇ ﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا﴾^۲ و میان آن دو مانع و سدی استوار قرار داد.

۹. ۲. فاقد رشد

«فَأَصْبَحُوا فِي فَجَوَاتِ قُبُورِهِمْ جَمَادًا لَا يَنُمُونَ»^۳

آن ها در حفره های گور خویش به صورت جمادی درآمده اند که هرگز رشدی ندارند.

۹. ۳. بدون ترس و نگرانی برای وقایع

«وَ ضِمَارًا لَا يُوجَدُونَ لَا يُفْزَعُهُمْ وَرُودُ الْأَهْوَالِ وَ لَا يَحْزَنُهُمْ تَنَكُّرُ الْأَحْوَالِ»^۴

و ناپیدایانی که امید یافت شدنشان نیست. حوادث هراس انگیز هرگز آن ها را در وحشت فرو نمی برد و دگرگونی حالات، آنان را اندوهگین نمی سازد.

نکته ها

● «ضمار» را عرب به چیزی می گوید که پوشیده و مخفی شود؛ به گونه ای که دیگر امید

۱. مؤمنون، ۱۰۰.

۲. فرقان، ۵۳.

۳. فَجَوَات: شکاف ها؛ جمع «فجوه» به معنای محل وسیع و گشاده است و به معنای فراخی و گشادگی میان دو شیء نیز آمده است و در اینجا اشاره به شکاف قبرهاست؛ جمع فجوة و هی الفرجة و ساحة الدار.

لَا يَنُمُونَ: رشد نمی کنند؛ بتخفیف المیم من نمی یمنی و ینمو نموا و نمیا و نماء زاد و یروی بالتشدید من التمیمه.

۴. ضِمَارًا: مالی که امید به برگشتش نیست، در اصل به معنای غایب یا بدهی و مالی است که چندان امید بازگشت آن نیست و از ریشه «ضمر» به معنای پنهان شدن؛ وزان کتاب کلّ ما لا یرجی رجوعه من المال و الدّین و غیره.

الْأَهْوَال: حوادث هولناک.

تَنَكُّرٌ: ناسازگاری، ناهنجاری.

يُفْرَع: ترسانید، ترس او را از بین برد؛ عنه: بیم را از او ببرد و به وی آرامش داد.

۹. ویژگی های عالم قبر

۹. ۱. سلطه قبر بر مردگان

«سَلَكُوا فِي بُطُونِ الْبَرْزَخِ سَبِيلًا سُلِّطَتِ الْأَرْضُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَأَكَلَتْ مِنْ لُحُومِهِمْ وَ شَرِبَتْ مِنْ دِمَائِهِمْ»^۱

راهی را در درون دوزخ سپری کردند که در آن راه زمین بر ایشان چیره و مسلط شد و گوشتشان را خورد و خونشان را نوشید.

نکته ها

● حضرت فرمودند: آن ها این راه دنیا را پیمودند و الان در شکم و وسط برزخ هستند. جهنمی های آن ها با آتش و عذاب روبه رو هستند و بهشتی هایشان در نعمت های خدا

۱. الْبَرْزَخ: عالم بین دنیا و آخرت، در اینجا به معنای قبر است.

سُلِّطَتِ: مسلط شد؛ از ماده «سَلَطَ» به معنای سلطه، قدرت.

أَكَلَتْ: خورد.

لُحُوم: گوشت؛ از ماده «لحم».

نکته

- آنچه در این عبارات آمده اشاره به ظاهر جسم مردگان است؛ هرچند روح آن‌ها در عالم دیگر دارای هرگونه احساس و غم و اندوه می‌باشد.^۱

۷.۹. خفتگان در سکوت

«وَمَا عَنْ طُولِ عَهْدِهِمْ وَلَا بُعْدِ مَحَلِّهِمْ عَمِيَّتْ أَخْبَارُهُمْ وَصَمَّتْ دِيَارُهُمْ وَلَكِنَّهُمْ سَقُوا كَأْسًا بَدَّلَتْهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَسًا وَبِالسَّمْعِ صَمًّا وَبِالْحَرَكَاتِ سُكُونًا فَكَأَنَّهُمْ فِي أَرْجَالِ الصَّفَةِ صَرَغَى سُبَاتٍ»^۲

اگر اخبارشان به دست فراموشی سپرده شده و خانه‌هایشان در سکوت فرورفته، بر اثر طول زمان و دوری از محل سکونت نیست، بلکه جامی به آن‌ها نوشانده شده که به جای سخن گفتن، لال بودن و به جای شنوایی کر شدن را به آن‌ها داده و حرکاتشان به سکون مبدل شده است و در نگاه اول چنین می‌پنداری که همگی افتاده‌اند و به خواب فرورفته‌اند.

نکته‌ها

- اینکه ما از چگونگی حالات مردگان آگاهی نداریم و خانه‌ها و منازل آنان در نظر ما خاموش و بی‌صداست، به این دلیل نیست که مدت‌های طولانی از جدایی میان ما و ایشان گذشته است و نه جای اقامت آنان بسیار از ما دور است، بلکه این جام شراب مرگ است که چون آن را نوشیده‌اند، زبان گویایشان را لال و نیروی شنوایی آن‌ها را کر و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲. عَمِيَّتْ: کور شد، ناپدید شد.

صَمَّتْ: خاموش و بی‌صدا شد.

سَقُوا: نوشانده شدند؛ از ماده «سَقَى» به معنای آب دادن.

خَرَسَ: گنگی، لالی؛ أَخْرَسَ، إِخْرَسَهُ اللَّهُ: خدا او را لال و گنگ کرد؛ تَخَارَسَ، تَخَارَسًا: وانمود کرد که لال است در حالی که لال نبود.

صَمَمَ: کری و ناشنوایی.

أَرْجَالِ: بیان مطلبی بدون مطالعه قبلی؛ از ریشه «رَجَلَ» به معنای راه رفتن با پاست و از آنجا که افراد ابداع‌کننده مطلبی گویی با پای خود راه می‌روند، بر این معنا اطلاق شده است؛ الکلام تَكَلَّمَ به من غیر آن بهیّاه.

صَرَغَى: زمین خورده، هلاک‌شده؛ جمع «صریع» به معنای شخص یا جنازه‌ای است که بر زمین افکنده شده و از جمع «صرع» به معنای بر زمین افکندن گرفته شده است؛ جمع صریع و هو المصروع من الصرع و هو الطرح علی الأرض.

سُبَاتٍ: به خواب رفته؛ از ریشه «سَبَت» در اصل به معنای قطع و بریدن است سپس به معنای تعطیل عمل برای استراحت آمده است و به همین جهت به خواب نیز «سبات» گفته می‌شود؛ کغراب النوم.

برگشت در آن نباشد. خلاصه دیگر نمی‌شود که آن‌ها را پیدا کرد؛ زیرا روح آن‌ها به عالم دیگر منتقل شده و بدنشان هم پوسیده و جزء خاک‌ها شده که مشخص و جدا شدنی نیست.

- «لَا يُفْزِعُهُمْ وُزُودُ الْأَهْوَالِ وَلَا يَحْزَنُهُمْ...»: مقصود این است که اختلاف و تبدیل حالات مخصوص این عالم طبیعت است و وقتی که انسان از این عالم طبیعت بیرون برود دیگر این تبدیل حالات در او اثر ندارد.

۴.۹. بی‌اعتنایی به حوادث

«وَلَا يَحْفَلُونَ بِالرَّوَاكِفِ وَلَا يَأْذَنُونَ لِلْقَوَاصِفِ»^۱

به زلزله‌ها و لرزه‌ها اعتنایی ندارند و به صداهای وحشتناک گوش نمی‌دهند.

نکته

- مقصود حضرت این است که آن‌ها از عالم شما جدا شده‌اند و کاری هم با عالم شما ندارند و شاید هم به‌طور کلی این صداهای عالم شما به گوش آن‌ها نرسد.

۵.۹. شاهدان غایب

«غُيَّبًا لَا يُنْتَظَرُونَ وَ شُهِودًا لَا يَحْضُرُونَ»^۲

غایبانی هستند که انتظار بازگشتشان نیست و شاهدانی که هرگز حضور ندارند.

۶.۹. جدا و پراکنده از مردم

«وَ إِنَّمَا كَانُوا جَمِيعًا فَتَشَتَّتُوا وَ آفَا فَاْفْتَرَقُوا»^۳

آن‌ها جمع بودند و پراکنده شدند و با یکدیگر الفت داشتند و جدا گشتند.

۱. لَا يَحْفَلُونَ: مضطرب نمی‌شوند؛ از ریشه «حَفَلَ» به معنای جمع شدن افراد گرفته شده است و نیز به معنای اعتنا کردن به چیزی آمده است و «لَا يَحْفَلُونَ» در جمله بالا به همین معناست یعنی اعتنا نمی‌کنند؛ القوم حفلا کاحففل و تحفل اجتماعوا.

بِالرَّوَاكِفِ: زلزله‌ها؛ از ریشه «رَجَفَ» به معنای اضطراب و لرزش شدید گرفته شده است؛ جمع «راجفه» به معنای لرزاننده و تکان‌دهنده است.

قَوَاصِفٍ: صداهای شدید رعد؛ از ریشه «قَصَفَ» به معنای شکستن گرفته شده است؛ جمع «قاصف» به معنای باد و طوفان شکننده است.

۲. غُيَّبَ: غایب.

لَا يُنْتَظَرُونَ: مورد انتظار نیستند.

۳. فَتَشَتَّتُوا: پراکنده شدند؛ از ماده «شَتَّ، شَتَات، شَتِيت» به معنای پراکنده کردن و پراکنده شدن است؛ شَتَّ و شَتِيت وصف نیز آمده‌اند به معنی متفرق.

آلَفَ: کسانی که با هم الفت پیدا کرده‌اند؛ جمع «الِف» به معنای کسی است که به چیزی دل بسته و از ریشه الفت گرفته شده است؛ جمع آلف مثل زهاد و زاهد.

جنبش‌های فعالانه آنان را به سکون و بی‌حرکتی تبدیل کرده است.^۱

۹. ۱۰. تنها و دور از یکدیگر

«فَكُلُّهُمْ وَحِيدٌ وَهُمْ جَمِيعٌ وَبِجَانِبِ الْهَجْرِ وَهُمْ أَخِلَاءٌ»^۱

با اینکه همه جمع‌اند ولی تنه‌ایند و با اینکه دوست‌اند از یکدیگر دورند.

نکته‌ها

- منظور از دور بودن آن‌ها از همدیگر، به دیدار یکدیگر نرفتن است.^۲
- «جانب» به معنای پهلو و کنار است؛ یعنی هرکدام آن‌ها در کنار دیگری هستند ولی هرکدام دیگری را کنار زده و ترک کرده است در حالی که آن‌ها دوست بوده‌اند. در دنیا همه با هم دوست و همراه بوده‌اند ولی اینجا یکدیگر را ترک کرده و کنار زده‌اند.

۹. ۱۱. بی‌معنا بودن شب و روز

«لَا يَتَعَارَفُونَ لِلَّيْلِ صَبَاحًا وَلَا لِنَهَارٍ مَسَاءً أَيْ الْجَدِيدَيْنِ ظَعْنُوا فِيهِ كَأَن عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا»^۳

نه برای شب، صبحگاهی می‌شناسند و نه برای روز، شامگاهی. شب یا روزی که رخت سفر مرگ در آن بسته و از آن کوچ کرده‌اند برای آن‌ها جاودان خواهد بود.

نکته

- این بند می‌گوید که مرده از شب و روز هیچ آگاهی ندارد و در حالتی یکسان در اوج تاریکی قرار دارد.^۴

۹. ۱۲. عجز از توصیف مشاهدات خود

«شَاهِدُوا مِنْ أخطارِ دَارِهِمْ أَفْطَحَ مِمَّا خَافُوا وَ رَأَوْا مِنْ آيَاتِهَا أَغْظَمَ مِمَّا قَدَّرُوا فَكَلَّمَا الْغَايَتَيْنِ مَدَّتْ لَهُمْ إِلَى مَبَاءَةٍ فَآتَتْ مَبَالِغَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فَلَوْ كَانُوا يَنْطِقُونَ بِهَا لَعَيُوا

۱. الْهَجْر: تنهایی.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۴.

۳. لَا يَتَعَارَفُونَ: نمی‌شناسند.

أَيُّ: هرکسی.

الْجَدِيدَيْنِ: به معنای شب و روز است که پیاپی آمده‌اند و یکی پس از دیگری تازه و نو می‌شود.

ظَعْنُوا: کوچ کردند؛ از ماده «عن» به معنای مسافرت و کوچ کردن است که در اینجا مقصود سفر آخرت است.

سَرْمَد: ابدی.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۶.

جنبش‌های فعالانه آنان را به سکون و بی‌حرکتی تبدیل کرده است.^۱

- مقصود از کاسه‌ای که آن‌ها نوشیده‌اند کاسه و شربت مرگ است. آن‌ها وقتی مرگ را چشیدند، زبان و گوش و حرکت‌هایشان تمام شد و کور و لال و کر شده‌اند. آن‌ها شربت مرگ را نوشیده‌اند و این جام مرگ او را لال کرده است. این معنا به خاطر بُعد مکانی نیست به خاطر مرگ است.

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه‌به: شدت و خواب

وجه شبیه: مرگ را تشبیه می‌کند که از شدت خواب بی‌هوش افتاده باشند و وجه مشابهت آن، نبودن حرکت و شنوایی و نداشتن نیروی سخن‌گویی و داشتن وضعی است که از او مشاهده می‌شود.

۹. ۸. مانوس نبودن مردگان با یکدیگر

«جِيرَانٌ لَا يَتَأَنَسُونَ وَ أَجْبَاءٌ لَا يَتَزَاوَرُونَ»^۲

آنان همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی‌گیرند و دوستانی که به دیدار هم نمی‌روند.

نکته

- مقصود از همسایگی مردگان نزدیک بودن قبرهای آنان است و مراد از دوستی و محبت آنان، آن دوستی و مودتی است که در دنیا با همدیگر داشته‌اند.^۳

۹. ۹. قطع شدن پیوندها

«بَلَيْتٌ بَيْنَهُمْ عُرَا التَّعَارُفِ وَ انْقَطَعَتْ مِنْهُمْ أَسْبَابُ الْإِخَاءِ»^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۳.

۲. جِيرَانٌ: همسایه‌ها.

لَا يَتَأَنَسُونَ: انس نمی‌گیرند.

لَا يَتَزَاوَرُونَ: به زیارت هم نمی‌روند.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۴.

۴. بَلَيْتٌ: پوسیده شد.

عُرَا: ریسمان‌ها؛ جمع «عروه» به معنای دستگیره.

الْإِخَاءِ: دوستان.



نکته‌ها

- ممکن است مقصود از لباس‌های مندرس، کفن‌های پوشیده باشد و ممکن است از باب تشبیه و اضافه «مشبهه» به «مشبه» باشد.
- مقصود از قبر، عالم برزخ است نه همان قبری که بدن را در آن می‌گذارند و تنگی عالم برزخ به همان بازخواست‌هایی است که در آن عالم از انسان دارند؛ وقتی که انسان در فشار قرار بگیرد مثل این است که در تنگنا قرار گرفته باشد.

۱۰. ۳. قبر؛ خانه خاموش

«وَتَوَارَتْنا الْوَحْشَةُ وَ تَهَدَّمَتْ [تَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا الرُّبُوعُ الصُّمُوتُ]»^۱

وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث برده‌ایم و خانه‌های خاموش قبر بر ما فرو ریخته است.

۱۰. ۴. از بین رفتن زیبایی‌های بدن

«فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ أَجْسَادِنَا وَ تَنَكَّرَتْ مَعَارِفُ صُورِنَا»^۲

زیبایی‌های بدن‌های ما محو شده و نشانه‌های شناسایی چهره‌های ما دگرگون گشته.

نکته

- «مَحَاسِنُ أَجْسَادِ»: زیبایی‌های بدن‌ها، صورت و گونه‌ها و چشم و ابروی زیبا و اندام متناسب و زیبای انسان در قبر نابود شده و به یک اسکلت استخوانی مبدل می‌شود.

۱۰. ۵. قبر؛ خانه وحشت

«وَ طَالَتْ فِي مَسَاكِينِ الْوَحْشَةِ إِقَامَتُنَا وَ لَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ فَرَجًا وَ لَا مِنْ ضَيْقٍ مُتَسَعًا»^۳

اقامت ما در این خانه‌های وحشت، طولانی شده نه از این درد و رنج، فرجی یافته‌ایم و نه از

۱. تَهَكَّمَتْ: فرو ریخت؛ از «تَهَكَّم» به معنای سقوط در چاه و مانند آن یا فرو ریختن و ویران شدن است؛ التَهَدَّمُ فی البئر و نحوه، و فی بعض النسخ تهَدَّمت بدل تهَكَّمت قال الشَّارحُ المعتزلی یقال تهَدَّم فلان علی فلان غضبا إذا اشتدَّ غضبه، و یجوز أن یكون تهَدَّمت أی تساقطت قال: و روی تهَكَّمت بالكاف و هو كقولك تهَدَّمت بالتفسیرین جمیعاً.

الرُّبُوعُ: خانه‌ها؛ جمع «ربع» به معنای خانه.

الصُّمُوتُ: خاموش، خاموش شدن و لب فرو بستن است و در اینجا مصدری است که معنای وصفی دارد.

۲. انْمَحَتْ: محو شد؛ باب انفعال از ماده «محو» به معنای محو و نابود شد.

تَنَكَّرَتْ: زشت شد؛ تغییر یافتن و دگرگون شدن.

مَعَارِفُ صُورِنَا: زیبایی‌های صورتمان؛ از ماده «صَوْر» به معنای صورت و شکل؛ تصویر: صورت دادن و شکل دادن.

۳. طَالَتْ: طول کشید.

كَرْبٍ: غم و اندوه، بلا.

مُتَسَعٍ: گشایش.

فَقَالُوا كَلَحَتْ الْوُجُوهُ النَّوَاضِرُ وَ خَوَتْ الْأَجْسَامُ النَّوَاعِمُ وَ لَبِسْنَا أَهْدَامَ الْبِلَى وَ تَكَاءَ دَنَا ضَيْقُ الْمَضْجَعِ وَ تَوَارَتْنا الْوَحْشَةُ وَ [تَهَدَّمَتْ] تَهَكَّمَتْ عَلَيْنَا الرُّبُوعُ الصُّمُوتُ فَانْمَحَتْ مَحَاسِنُ أَجْسَادِنَا وَ تَنَكَّرَتْ مَعَارِفُ صُورِنَا وَ طَالَتْ فِي مَسَاكِينِ الْوَحْشَةِ إِقَامَتُنَا وَ لَمْ نَجِدْ مِنْ كَرْبٍ فَرَجًا وَ لَا مِنْ ضَيْقٍ مُتَسَعًا فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ بِعَقْلِكَ أَوْ كُشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْغِطَاءِ لَكَ وَ قَدْ ازْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِالْهَوَامِّ فَاسْتَكَّتْ وَ اِكْتَحَلَتْ أَنْصَارُهُمْ بِالْثَرَابِ فَخَسَفَتْ وَ تَقَطَّعَتْ الْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَالَتِهَا وَ هَمَدَتْ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقْظَتِهَا وَ عَاتٍ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدٌ بَلَى سَمَجَهَا وَ سَهَلَ طُرُقَ الْآفَةِ إِلَيْهَا مُسْتَسْلِمَاتٍ فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ وَ لَا قُلُوبٌ تَجْزَعُ لَرَأَيْتَ أَشْجَانَ قُلُوبٍ وَ أَقْدَاءَ عُيُونٍ لَهُمْ فِي كُلِّ فِطَاعَةٍ صِفَةٌ حَالٍ لَا تَنْتَقِلُ وَ عَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي.

۱۰. زبان حال مردگان

۱۰. ۱. متلاشی شدن بدن‌ها

«فَقَالُوا كَلَحَتْ الْوُجُوهُ النَّوَاضِرُ وَ خَوَتْ الْأَجْسَامُ النَّوَاعِمُ»^۱

آن‌ها می‌گویند: چهره‌های خرم و زیبای ما زشت و پژمرده شد و بدن‌های نرم و نازک بر زمین افتاد و از هم متلاشی شد.

نکته

- زبان حال مردگان این است که آن جسم‌های نرم و آن اندام‌های قشنگی که داشتیم سقوط کرده است؛ یعنی از روح و جان خالی شده و دیگر حرکت و قدرتی ندارد.

۱۰. ۲. فشار قبر

«وَ لَبِسْنَا أَهْدَامَ الْبِلَى وَ تَكَاءَ دَنَا ضَيْقُ الْمَضْجَعِ»^۲

لباس کهنگی و فرسودگی بر تن پوشیدیم و تنگی قبر، سخت ما را در فشار قرار داد.

۱. كَلَحَتْ: زشت شد؛ از ریشه «كُلُوْح» به معنای چین و چروک برداشتن و چهره عبوس کردن و درهم کشیدن؛ یكلح من باب منع كلوحا تكسّر فی عبوس.

النَّوَاضِرُ: زیبا؛ از ریشه «نَضَرَة» به معنای خرمی و شادابی و شکوفایی است؛ نصارة حسن.

خَوَتْ: محو شد؛ از ریشه «خَوَاء» به معنای فرو ریختن و از هم متلاشی شدن.

النَّوَاعِمُ: ناز پرورده؛ جمع «ناعم» و «ناعمه» به معنای نازنین؛ کسی که با ناز و نعمت زندگی می‌کند.

۲. أَهْدَامٌ: کهنه شده؛ جمع «هَدَم» به معنای لباس کهنه و وصله دار است؛ جمع الهدم بالكسر الثوب البالي و المرقع. تَكَاءَ دَنَا: ما را به مشقت انداخت؛ از «تَكَاد» به معنای مشقت بار شدن و ریشه آن «كَأَد» است؛ فی الأمر و تكادنی من باب تفاعل و تفعل شقّ علیّ، و عقبة كنود أی صعب.

تنگی قبر گشایشی.

مشابه

«مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا إِلَّا وَالْقَبْرُ أَفْطَحَ مِنْهُ»^۱ من هیچ منظره وحشتناکی را ندیدم مگر اینکه قبر از آن وحشتناک تر است.

۱۱. وضع اعضای بدن مردگان

۱.۱۱. وصف گوش و چشم مردگان

«فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ بِعَقْلِكَ أَوْ كَشِفَ عَنْهُمْ مَحْجُوبُ الْغِطَاءِ لَكَ وَ قَدْ ارْتَسَخَتْ أَسْمَاعُهُمْ بِالْهَوَامِّ فَاسْتَكَّتْ وَ اكْتَحَلَتْ أَبْصَارُهُمْ بِالثَّرَابِ»^۲

اگر با عقل خود آن‌ها را ببینی، در حالی که گوش‌های آن‌ها را حشرات خورده‌اند و از کار افتاده و بر چشم‌هایشان سرمه خاک کشیده شده و فرورفته است.

نکته

● ممکن است که «محبوب» صفت «الغطاء» باشد و ممکن هم هست که مقصود از «محبوب» آن مرده باشد. اگر صفت باشد «محبوب» به معنای حاجب آمده؛ چون گاهی اوقات اسم مفعول به معنای فاعل استعمال می‌شود ولی اگر صفت «الغطاء» نباشد و مقصود از آن همان مرده باشد، مثل اینکه پرده آمده و آن مرده را از شما پوشیده است پس در این صورت پرده حاجب است و آن مرده که دیده نمی‌شود محبوب؛ یعنی آن مرده‌های

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. مَثَلْتُهُمْ: آن‌ها را تصور کنی، در نظر خود مجسم کردی.

مَحْجُوبٌ: پوشیده؛ از ماده «حجب و حجاب» هر دو مصدر به معنی پنهان کردن؛ اِحْتَجَبَ، اِحْتِجَابًا: از مردم پنهان شد؛ تَحَجَّبَ، تَحَجُّبًا: پنهان شد، در پس پرده رفت.

الْغِطَاءُ: پوشانید؛ از ماده «غَطَى» به معنای پوشاندن؛ اَعْطَى اِغْطَاءً: آن را پوشانید.

ارْتَسَخَ: رسوخ کرد؛ از ریشه «ارتساخ» به معنای ثابت شدن و فرورفتن؛ همچنین از ریشه «رسوخ» به معنای نفوذ کردن و جذب شدن گرفته شده؛ یکی از معانی «رَسَخَ» این است که موجودی آب حیاتش کشیده شود و چیزی متعفن و پوسیده باقی بماند و معنای دیگر آن ثابت بودن است؛ الغدير يرسخ من باب منع رسوخا نش ماؤه ونصب فذهب، و رسخ المطر نضب نداؤه في الأرض.

هَوَامٌّ: حشرات؛ جمع «هامه» به معنای حشرات دارای سم کشنده، مانند مار و گاه به هر نوع حشره اطلاق می‌شود؛ بتشدید الميم جمع الهامة بالتشديد أيضا مثل دواب و دابة قال الأزهري: ماله سم يقتل كالحية، و قال الفيومي: و قد تطلق الهوام على ما لا يقتل كالحشرات.

فَاسْتَكَّتْ: کر شد؛ از ریشه «سَك» به معنای فروبستن.

اِكْتَحَلَتْ: سرمه کشید.

پوشیده شده در پس پرده هستند.

۱.۱۲. اعضای بدن، تسلیم فساد و پوسیدگی

«فَحَسَفَتْ وَ تَقَطَّعَتْ الْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَّاقَتِهَا وَ هَمَدَتْ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقْظَتِهَا وَ عَاثَ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدٌ بَلَى سَمَجَهَا وَ سَهَّلَ طُرُقَ الْآفَةِ إِلَيْهَا مُسْتَسْلِمَاتٍ»^۱

زبان‌هایی که با سرعت و فصاحت سخن می‌گفتند، پاره‌پاره شده، قلب‌ها در سینه آن‌ها پس از بیداری خاموش گشته است و در هر یک از اعضای آنان پوسیدگی تازه‌ای آشکار شده و آن را زشت و بدمنظر ساخته و راه آفات را به‌سوی آن به‌آسانی گشوده است در حالی که همه آن‌ها تسلیم‌اند.

۱.۱۳. از بین رفتن اعضای بدن

«فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ وَ لَا قُلُوبٌ تَجْرَعُ لَرَأَيْتُ أَشْجَانَ قُلُوبٍ وَ أَقْدَاءَ عِيُونٍ»^۲

نه دستی برای دفاع وجود دارد و نه قلبی برای جزع و بی‌تابی. قلب‌هایی پراز غم و چشم‌هایی پرخاشاک را می‌بینی.

۱. حَسَفَتْ: پوشیده شد، تیره‌وتار شد.

ذَلَّاقَه: تندی و تیزی زبان در نطق؛ به معنای برندگی و تیزی است؛ سپس به معنای لسان و سرعت بیان به کار رفته است و «خطیب ذلق» به گوینده فصیح و سخنور گفته می‌شود؛ ذرب و ذلق السکین حده.

هَمَدَتْ: خاموش شد؛ از ریشه «همود» در اصل به معنای خاموش شدن آتش است؛ سپس به معنای سکوت و سکون و از کار افتادن به کار رفته است؛ الموت و طفوء النار و ذهاب حرارتها.

عَاثَ: فاسد شد، از ریشه «عِث» به معنای فاسد کردن گرفته شده و به معنای تبذیر و اتلاف نیز آمده است و در اینجا معنای اول اراده شده؛ یعنی من باب ضرب آفسده.

جَدِيدٌ بَلَى: پوسیدگی تازه؛ با توجه به اینکه جدید به معنای نو و «بلی» به معنای کهنه است در این عبارت نوعی صناعت بدیع به کار رفته که دو ضد در کنار هم به‌صورت مضاف و مضاف‌الیه آمده و معنای آن پوسیدگی تازه است.

سَمَجَ: زشت کرد؛ از ریشه «سماجت» به معنای ناهنجار بودن و نفرت‌انگیز شدن گرفته شده و «سمج» به کسانی گفته می‌شود که به‌طریقه زشت و ناپسند چیزی را دنبال می‌کنند.

مُسْتَسْلِمَاتٍ: تسلیم‌شده‌ها.

۲. تَجْرَعُ: ناله کند؛ بترسد، مضطرب شود، ترحم و دل‌سوزی کند.

لَرَأَيْتُ: جواب است برای «فلو مَثَلْتُهُم».

أَشْجَانَ: اندوه‌ها؛ جمع «شجن» به معنای غم و اندوه است.

أَقْدَاءَ: خاراها؛ جمع «قذی» به معنای خار و خاشاک و اجسام کوچکی است که در چشم می‌ریزد و انسان را ناراحت می‌کند که ساعت به ساعت در بدن بی‌جان مردگان ظاهر می‌شود.

نکته

- این بدن‌ها در قبر در برابر هجوم بلا تسلیم هستند و نه دستی دارند که بلا را از او دفع کند و نه دلی که جزع و فریاد کند.

۱۱.۴. زایل نشدن مصیبت قبر

«لَهُمْ فِي كُلِّ فِطَاعَةٍ صِفَةٌ حَالٌ لَا تَنْتَقِلُ وَ غَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي»^۱

آن‌ها در هر شدت و سختی، حالات ناراحت‌کننده‌ای دارند که هرگز دگرگون نمی‌شود و بلای فراگیری که هیچ‌گاه برطرف نمی‌گردد.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه مصیبت بزرگ آنان این است که این گرفتاری‌ها زایل نمی‌شود، بلکه روزه‌روز پیچیده‌تر می‌شود. آینده روشنی پیش رو ندارند، هرچه زمان بگذرد بدن متلاشی‌تر و استخوان‌ها پوسیده‌تر می‌شود.^۲
- «لَهُمْ فِي كُلِّ فِطَاعَةٍ...»: این طور نیست که بگوییم چند روزی این وضعیت ادامه دارد و بعد به حالت خوبی منتقل می‌شوند بلکه این پوسیدگی همیشگی و دائمی است.

فَكَمْ أَكَلَتِ الْأَرْضُ مِنْ عَزِيزٍ جَسَدٍ وَأَنِيقٍ لَوْنٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا غَذًى تَرَفٍ وَرَيْبٍ شَرَفٍ يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي سَاعَةِ حُزْنِهِ وَيَفْزَعُ إِلَى السَّلْوَةِ إِنْ مُصِيبَةٌ نَزَلَتْ بِهِ ضَنْأً بِغَضَارَةِ عَيْشِهِ وَشَحَاحَةً بِلَهْوِهِ وَلَعِبِهِ فَبَيْنَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَتَضْحَكُ إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِئَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكَهُ وَنَقَصَتِ الْأَيَّامُ قُوَاهُ وَنَظَرْتُ إِلَيْهِ الْحُثُوفُ مِنْ كَثَبٍ فَخَالَطَهُ بَثٌّ لَا يَعْرِفُهُ وَنَجَى هَمٌّ مَا كَانَ يَجِدُهُ وَتَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتَرَاتٌ عِلَلٌ أَنَسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ فَفَزَعَ إِلَى مَا كَانَ عَوْدَةُ الْأَطْبَاءِ مِنْ تَسْكِينِ الْحَارِّ بِالْقَارِّ وَتَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ فَلَمْ يُطْفِئْ بِبَارِدٍ إِلَّا تَوَرَّ حَرَارَةً وَلَا حَرَكَ بِحَارٍّ إِلَّا هَيَّجَ بُرُودَةً وَلَا اِعْتَدَلَ بِمَمَارِجٍ لِتِلْكَ الطَّبَائِعِ إِلَّا أَمَدَّ مِنْهَا كُلَّ ذَاتٍ دَاءٍ حَتَّى فَتَرَ مُعَلَّلَةً وَذَهْلَ مُمَرَّضُهُ وَتَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ وَخَرَسُوا عَنْ جَوَابِ السَّائِلِينَ عَنْهُ وَتَنَارَعُوا دُونَهُ شَجَى خَبَرٍ يَكْتُمُونَهُ فَقَائِلٌ يَقُولُ هُوَ لِمَا بِهِ وَمَمَّنْ لَهُمْ إِيَابَ عَافِيَتِهِ وَمُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلَى فَقْدِهِ يُذَكِّرُهُمْ أَسَى الْمَاضِينَ مِنْ قَبْلِهِ فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا وَتَرَكِ الْأَحْبَةَ إِذْ عَرَضَ لَهُ عَارِضٌ مِنْ غُصَصِهِ فَتَحَيَّرَتْ تَوَافِدُ فِطْنَتِهِ وَبَسَسَتْ رُطُوبُهُ لِسَانَهُ فَكَمْ مِنْ مُهَمٍّ مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَى عَنْ رَدِّهِ وَدُعَاءِ مُؤَلِّمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَ عَنْهُ مِنْ كَبِيرٍ كَانَ يُعْظِمُهُ أَوْ صَغِيرٍ كَانَ يَرْحُمُهُ وَإِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِيَ أَفْطَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدَلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا.

۱۲. زمین، خورنده اجساد زیبا

«فَكَمْ أَكَلَتِ الْأَرْضُ مِنْ عَزِيزٍ جَسَدٍ وَأَنِيقٍ لَوْنٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا غَذًى تَرَفٍ وَرَيْبٍ شَرَفٍ يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي سَاعَةِ حُزْنِهِ وَيَفْزَعُ إِلَى السَّلْوَةِ إِنْ مُصِيبَةٌ نَزَلَتْ بِهِ ضَنْأً بِغَضَارَةِ عَيْشِهِ وَشَحَاحَةً بِلَهْوِهِ وَلَعِبِهِ»^۱

۱. عَزِيز: قوی و شکست‌ناپذیر که لازمه آن، نفی ذلت از انسان است.

أَنِيق: زیبا، خوش‌آب‌ورنگ.

غَذًى: تغذیه‌کننده؛ از ریشه «غذاء» به معنای طعام و «غذی ترف» با توجه به اینکه «ترف» به معنای ناز و نعمت است به این معناست که او با ناز و نعمت، پرورش یافته است.

تَرَف: نعمت فراوان غرور آور؛ ترفا من باب منع تَعَمُّ و أترفته النعمة أطغته و الترفعة بالضم النعمة و الطعام الطيب.

رَيْب: پرورش یافته؛ از ریشه «رَبَّ» به معنای تربیت و تدبیر گرفته شده، بنابراین «رَيْب شرف» یعنی کسی که در دامن عزت و احترام پرورش یافته است؛ فلان الصبی یربّه ربّا ربّاه حتی أدرك و الرّيب المربوب قال تعالی ﴿حَزْمَتْ

۱. فِطَاعَةٍ: وضعیت ناگوار، شدت و سختی شدید، اسْتَفْطَعَ، اسْتَفْطَاعاً الْأَمْرَ: آن امر را وحشتناک یافت.

غَمْرَةٌ: مشقت؛ در اصل به معنای آبی است که فراگیر باشد و اشیایی را بپوشاند؛ سپس به معنای هر امر فراگیر شدید به کار رفته است.

لَا تَنْجَلِي: برطرف نمی‌شود؛ از ماده «جلی» به معنای آشکار کردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۳۰.

هَمَّ مَا كَانَ يَجِدُهُ وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتَرَاتُ عَلَلٍ أَنَسَ مَا كَانَ بِصَحَّتِهِ^۱

در همان زمان که زیر سایه عیش و نوش و آکنده از غفلت بود و او به دنیا و دنیا به او می‌خندید، ناگهان دست روزگار خار بلا بر دلش فرو برد و زمانه قوایش را درهم شکست. عوامل مرگ از نزدیک به او نگرست، اندوهی که نمی‌شناخت با او درآمیخت و با غصه‌ای پنهان که پیش‌تر آن را نیافته بود، هم‌راز گشت. سستی‌های بیماری‌ها در وی پدید آمد، در حالی که به تندرستی خود اطمینان داشت.

نکته‌ها

- اشاره به این دارد که این بی‌خبران سعی دارند که خود را به فراموشی بسپارند ولی دیری نمی‌گذرد که در سرازیری مرگ قرار می‌گیرند. در واقع نخست به تحلیل رفتن قوا و آشکار شدن بیماری‌ها اشاره می‌کند و سپس رسیدن مرگ.^۲
- در واقع این انسان است که پراز غفلت است نه اینکه زندگی پر از غفلت باشد و در اصطلاح به چنین اسنادی، اسناد مجازی گفته می‌شود. اینکه انسان در زندگی خود آن

۱. بَيْنَا: هنگامی که.

يَضْحَكُ: می‌خندد.

ظِلٌّ: سایه.

وَطِيٌّ: کوبید، فروبرد.

غَفُولٌ: غفلت‌زا؛ از ریشه «غفلت» گرفته شده و به معنای غافل‌کننده و غفلت‌آور است؛ و زان صبور کثیر الغفلة.

حَسَكٌ: خار؛ گیاه خاردار است که انسان را سخت می‌آزارد و به معنای عداوت و کینه نیز آمده و در اینجا معنای اول مور نظر است؛ محرکه نبات تعلق ثمرته بصوف الغنم و عند ورقة شوك ملز صلب ذو ثلاث شعب.

نَقَصَتْ: از بین برد، در هم شکست، منهدم کرد.

الْحُتُوفُ: عوامل مرگ؛ جمع «حتف» به معنای مرگ؛ بالضم جمع الحنف بالفتح و هو الموت.

كَثَبٌ: نزدیک؛ از ریشه «كثب» به معنای نزدیک شدن است؛ محرکه القرب و هو یری من كَثَبِ أی قرب.

خَالَطَ: درآمیخت.

بَشٌّ: حزن و اندوه؛ اندوه شدید، این واژه به معنای گستردن و پراکنده کردن و منتشر ساختن نیز آمده و در اینجا معنای اول مورد نظر است.

نَجِيٌّ: پنهان و پوشیده است. از ریشه «نجوا» به معنای سخنان درگوشی؛ فعل من ناجاه مناجاة أی سازه.

فَتَرَاتُ عَلَلٍ: سستی‌های بیماری‌ها؛ جمع «فترة» به معنای زمانی که بین دو کار فاصله افتاده. منظور اوایل بروز بیماری است.

عَلَلٌ: بیماری؛ جمع «علة».

أَنَسَ: انس گرفت؛ از ماده «أنس» به معنای مأنوس شدن، مأنوس‌تر؛ حال برای ضمیر فیه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۳۵.

زمین چه فراوان پیکرهای گرامی و خوش‌آب‌ورنگی را خورده که در دنیا پرورده ناز و نعمت و بزرگ شده شرف بود. پیکرهایی که خود را هنگام اندوه با اسباب شادمانی مشغول می‌ساخت، و آنگاه که مصیبتی بدو می‌رسید خود را تسلی می‌داد تا مبادا لذت و خوشی از دست برود، و لهو و لعب باقی نماند.

نکته‌ها

- اشاره به کسانی است که آن‌چنان به ناز و نعمت و عیش و نوش دنیا عادت کرده‌اند که به عوامل مستی و بی‌خبری پناه می‌برند ولی حوادث تلخ آن‌ها را فراموش نمی‌کند و سرانجام زمین آن‌ها را در کام خود فرومی‌برد.^۱
- «يَفْرَعُ إِلَى السَّلْوَةِ»: یعنی برای آنکه خود را از مصیبت‌های وارده منصرف کند، به عیاشی‌ها و خوش‌گذرانی‌ها دست می‌زند.^۲
- اینکه حضرت، اسناد خوردن را به زمین داده، یک تشبیه است. در حقیقت زمین را به یک حیوان درنده‌ای که جسد انسان را می‌خورد و جزء بدن آن می‌شود، تشبیه فرموده است.
- «يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي سَاعَةِ حُزْنِهِ»: حضرت موقعیت آن افراد را به خوبی مجسم می‌کنند که آن‌ها در دنیا با چه تشریفاتی زندگی می‌کرده‌اند.
- «صَنَّا»: به معنای بخل است و منصوب بودن آن از باب مفعول‌له بودن است؛ یعنی به خاطر بخل ورزیدن.

۱۳. ناگهان چشم در چشم مرگ

«قَبِينَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَ تَضْحَكُ إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِيَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكُهُ وَ نَقَصَتِ الْأَيَّامُ قُوَاهُ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ الْحُتُوفُ مِنْ كَثَبٍ فَخَالَطَهُ بَشٌّ لَا يَعْرِفُهُ وَ نَجِيٌّ

عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ».

يَتَعَلَّلُ: مشغول می‌شود؛ از ریشه «تَعَلَّل» به معنای خود را به فراموشی زدن و سرگرم ساختن است.

السَّلْوَةُ: سرگرمی، زندگی پر نعمت؛ بفتح السین و ضمها اسم من سلی همه سلوا و سلیا نسیه.

صَنَّ: بخل شدید.

غَصَارَةُ عَيْشٍ: طراوت زندگی.

شَحَاحَةٌ: بخل؛ گاه گفته شده که درجه بالای بخل محسوب می‌شود. بخیل کسی است که نسبت به آنچه در دست خود دارد، بخل می‌ورزد؛ اما «شحیح» کسی است که هم نسبت به آن و هم نسبت به آنچه در دست مردم است، بخل دارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۳۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۷.

الطَّبَائِعُ إِلَّا أَمَدٌ مِنْهَا كُلُّ ذَاتٍ دَاءٍ^۱

در این حال، ترسان به آنچه پزشکان وی را عادت داده بودند، مانند آرام کردن گرمی با سردی و تحریک سردی با گرمی، پناه برد اما سردی را برطرف نکرده گرمی را تحریک کرد و گرمی را تحریک نکرده سردی سرکشید. داروی مناسب مزاج نه تنها بیمار را به حال اعتدال نیاورد بلکه بیماری وی را شدت بخشید.

نکته

● اشاره به تقسیماتی است که در طب قدیم وجود داشت که چهار نوع مزاج وجود دارد: مزاج گرم، سرد، تر و خشک؛ البته این مزاج‌ها تا زمانی که در حد اعتدال باشد، لطمه‌ای به سلامتی نمی‌زند ولی وقتی که یکی غلبه کند، سردی را با گرمی و گرمی را با سردی و خشکی را با رطوبت و رطوبت را با خشکی معتدل می‌کنند و زمانی این‌ها تأثیر دارد که کار از کار نگذشته باشد، در غیر این صورت همه بی‌تأثیر است.^۲

۱۵. یأس از بازگشت سلامتی

«حَتَّىٰ فُتِرَ مُعَلِّلُهُ وَ ذَهَلَ مُمْرَضُهُ وَ تَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ وَ خَرِسُوا عَنْ جَوَابِ السَّائِلِينَ عَنْهُ»^۳

۱. فَرَعَ: پناه برد، کمک خواست.

عَوَّدَ: عادت داد.

لَمْ يُطْفِئْ: فرونشاند؛ از ماده «طَفَأَ» به معنای خاموش نکرد.

بِالْقَارِّ: برودت و سرما؛ از ریشه «قَرَّ»؛ البارد من قَرَّ القدر إذا صَبَّ فيه ماء بارد.

تَوَزَّ: تحریک کرد؛ از ریشه «ثَوَّرَ» به معنای هیجان؛ الهیجان.

هَيَّجَ: تحریک کرد.

لَا اعْتَدَلَ: معتدل نکرد.

مُمَازَج: معجون و چیزهایی است که به هم آمیخته شده.

أَمَدٌ: افزایش داد، امداد کرد، توسعه داد، کمک کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۳۶.

۳. فُتِرَ: خسته شد؛ أَفْتَرُ، إِفْتَارًا؛ پلک‌های چشم او ناتوان و نگاهش شکسته شد.

مُعَلِّلٌ: طبیب، معالج؛ در اصل از «عَلَّ» به معنای بیماری گرفته شده؛ الصَّبِيُّ بطعام و غیره شغله به و تَعَلَّلَ بالأمر تشاغل.

ذَهَلَ: درمانده شد، غفلت کرد، فراموش کرد؛ ذَهُولٌ: نسیان و غفلت؛ ذَهَلَ، ذَهَلًا وَ ذُهُولًا الشَّيْءُ وَ عَنْهُ: آن چیز را به علت کاری فراموش کرد، به آن چیز سرگرم شد.

مُمْرَضٌ: پرستار و تسلی‌دهنده؛ از ریشه «مَرَضَ» به معنای پرستار؛ حسن القيام علی المريض.

تَعَايَا: خسته شدند، اظهار خستگی کرد، «تعایی» بر وزن تفاعل بوده که یاء آخر آن قلب به الف شده است؛ بالأمر و

همه جنایت و گناه می‌کند به این علت است که از اعمال خود غافل است و نمی‌داند که در روز قیامت اعمال خود را می‌بیند.

● منظور از دو کلمه «بَثَّ» و «نَجَّى» حالتی از اندوه و خیال‌هایی است که به‌طور معمول در هنگام احساس نزدیک شدن مرگ به انسان دست می‌دهد.^۱

● «وَنَجَّى هَمَّ مَا كَانَ يَجِدُهُ»: یعنی یک غصه مخفی در باطن و درونش پیدا می‌شود که در خود نمی‌یافت ولی یک‌باره غم و غصه سر و پایش را گرفت.

استعاره

مستعار: حسک

مستعارمنه: آزردن

مستعارله: دردها و بیماری‌ها و گرفتاری‌های روزگار

جامع: لفظ «حسک» را از دردها و بیماری‌ها و گرفتاری‌های روزگار استعاره آورده است، چون این امور مایه آزار و درد است.

استعاره

مستعار: نظر کردن

مستعارمنه: تحت نظر داشتن

مستعارله: رو آوردن مرگ به انسان

جامع: صفت «نظر کردن» استعاره از رو آوردن مرگ به انسان است. مرگ به او نگاه می‌کند، یعنی به او روی می‌آورد تا وی را آماده ربودن کند. در اینجا، مرگ مانند یک شکارچی است که نگاه خود را بر روی صید انداخته تا در هنگام فرصت او را شکار کند و بریاید.

۱۴. سود نبخشیدن نسخه طبیب در لحظه مرگ

«فَفَزَعَ إِلَىٰ مَا كَانَ عَوْدُهُ الْأَطْبَاءُ مِنْ تَسْكِينِ الْحَارِّ بِالْقَارِّ وَ تَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ فَلَمْ يُطْفِئْ بِبَارِدٍ إِلَّا تَوَزَّ حَرَارَةً وَ لَا حَرَكَ بِحَارٍّ إِلَّا هَيَّجَ بُرُودَةً وَ لَا اعْتَدَلَ بِمُمَازَجٍ لِيَتَلَكَّ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۸.

سروکارش با این مرضی است که مبتلای به آن است و این مرض مال این شخص است و او را احاطه کرده است.

۱۷. حیرت و سرگردانی محتضر

«فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ عَلَى جَنَاحٍ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا وَ تَرْكِ الْأَحْيَةِ إِذْ عَرَضَ لَهُ عَارِضٌ مِنْ غُصَصِهِ فَتَحَيَّرَتْ نَوَافِدُ فُطْنَتِهِ وَ يَبَسَتْ رُطُوبَةُ لِسَانِهِ»^۱

در این میان که او بر بال فراق از دنیا و ترک دوستان نشست، ناگهان غصه‌ای از غصه‌هایش بر او هجوم آورد و هوشیاری و ذکاوتش را در حیرت افکند و رطوبت زبانش خشکید.

نکته‌ها

- حضرت در این عبارات همان حالاتی را که برای شخص در حال مرگ پیش می‌آید ترسیم فرموده که لحظه‌به‌لحظه حالش بدتر می‌شود و خواسته‌اند که ما برای حالاتی که برای گذشتگان پیش آمده عبرت بگیریم.
- «و تَرْكِ الْأَحْيَةِ»: یعنی این کسی که در حال رفتن از دنیا است، دوستان و آشنایان را هم ترک می‌کند.

۱۸. در اندیشه وصیت کردن

«فَكَمْ مِنْهُمْ مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَيَّ عَنْ رَدِّهِ وَ دُعَاءِ مُؤَلِّمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَ عَنْهُ مِنْ كَبِيرٍ كَانَ يُعْظِمُهُ أَوْ صَغِيرٍ كَانَ يَرْحُمُهُ»^۲

در این هنگام به فکر وصایا و سؤالات مهم و لازمی می‌افتد که پاسخ آن‌ها را می‌دانست اما چه بسیار پاسخ‌هایی که می‌دانست اما از بیان آن عاجز بود و چه فراوان سخن دل‌آزاری که می‌شنید ولی خود را به کری می‌زد: از شخص بزرگی که او را احترام می‌نمود یا کودکی که به حال او دل‌سوزی می‌کرد.

نکته

- «مِنْ كَبِيرٍ كَانَ يُعْظِمُهُ»: این افرادی که فعلاً در اطراف او هستند، دو دسته‌اند: الف. یک دسته بزرگان و افراد باشخصیتی که این بیمار در حال سلامت به آن‌ها احترام می‌گذاشته

۱. غُصَصٌ: غصه‌ها.

نَوَافِدٌ: پنجره‌ها؛ جمع نافذ و نافذه به معنای پنجره.

فُطْنَتِهِ: از ماده «فَطَنَ» به معنای فهمیدن؛ تَفَطَّنَ، تَفَطَّنَا لَكَلَامِهِ: سخن او را دریافت و فهمید.

يَبَسَتْ: خشک شد؛ به ضم و فتح اول به معنای خشکیدن و آن این است که چیزی تر بوده سپس بخشکد.

۲. عَيَّ: درمانده شد، عاجز شد؛ أَغْيَا، إِغْيَاءُ الْمَاشِي: ستور خسته و درمانده شد.

فَتَصَامَ: خود را به کری زد؛ از ریشه «صَمَّ» به معنای کر شدن گرفته شده و «تصام» یعنی خود را به کری زد.

این وضع همچنان ادامه یافت تا آنجا که طبیب از درمانش ناتوان شد و پرستارش او را به فراموشی سپرد و خانواده‌اش از وصف بیماری او خسته شدند و همه در پاسخ سؤال کنندگان فروماندند.

نکته

- «حَتَّى فُتِرَ مُعَلِّلُهُ» در این جمله امام علیه السلام غایت و نتیجه نهایی حالات شخص محتضر را بیان فرموده و مراد از کلمه «مُعَلِّلُهُ» طبیب اوست و لال بودن اهل و خانواده او در جواب سائل، اشاره به ساکت بودن آنان در پاسخ کسی است که احوال او را از آن‌ها جویا می‌شود.^۱

۱۶. سخن اطرافیان هنگام احتضار

«و تَنَازَعُوا دُونَهُ شَجِيٍّ خَبَرٍ يَكْتُمُونَهُ فَقَائِلٌ يَقُولُ هُوَ لِمَا بِهِ وَ مُمَّنٌ لَهُمْ إِيَابَ عَافِيَتِهِ وَ مُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلَى فَقْدِهِ يَذْكُرُهُمْ أَسَى الْمَاضِينَ مِنْ قَبْلِهِ»^۲

و بالای سر او از خبر ناگواری که پنهان می‌کردند به کشاکش پرداختند؛ یکی می‌گفت وضع و حالش همین است که هست، دیگری به تندرستی دوباره او امیدوارشان می‌ساخت، سومی بر غم فقدان او تسلایشان می‌داد و مصیبت گذشتگان پیش از او را به حاضرین یادآور می‌شد.

نکته‌ها

- «شَجِيٍّ خَبَرٍ» به معنای خبر دردناک و اندوهناک. اطرافیان بیمار با یکدیگر درباره‌اش زمزمه می‌کنند و سعی می‌کنند که سخنانشان را برای مراعات حال او پنهان کنند.^۳
- در عبارت «فَقَائِلٌ يَقُولُ هُوَ لِمَا بِهِ» حضرت نحوه نزاع آن‌ها را بیان فرموده، یعنی او

عبی و تعایا و استعیا لم یهتد لوجه مراده او عجز منه و لم یطق احکامه.

خَرَسُوا: بازماندند؛ از ماده «خَرَسَ» به معنای لال شدن؛ أَخْرَسَ، إِخْرَاسُ اللَّهِ: خدا او را لال و گنگ کرد؛ خَرَسَ، خَرَسًا: زبان او از سخن گفتن بند آمد، صدایی از او شنیده نشد؛ خرسا من باب فرح انعقد لسانه عن الكلام.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۹.

۲. تَنَازَعُوا: اختلاف نظر پیدا کردند.

شَجِيٍّ: ناگوار و اندوهناک، غم‌انگیز، از ریشه «شَجُو» به معنای غم و اندوه؛ صفت مشبهه به معنای فاعل. هُوَ لِمَا بِهِ: او در چنگ مرض هاست، یعنی خواهد مرد؛ لام حرف جر «لما» و باء حرف جر «به»، متعلق به محذوف اند یعنی «هو مغلوب لما مبتلی به».

مُمَّنٌ: امیددهنده، آرزوبخش، اسم فاعل در باب تفعیل. «مُمْنِي» بوده که یاء آخر آن حذف شده است.

إِيَابَ عَافِيَتِهِ: بازگشت سلامتی‌اش.

مُصَبِّرٌ: توصیه‌کننده به صبر، وادارکننده به صبر، تسلی‌دهنده.

أَسَى: غم و اندوه؛ در بعضی نسخه‌ها «أُسَى» جمع «أسو» به معنای پیش‌گام است و هر دو معنا در عبارت خطبه مناسب است؛ بِالضَّمِّ جمع الاسوة و هو ما يتأسى به الانسان و يتسلَّى.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷۱.



و یک دسته هم افراد میان سال و جوان و نوجوان هستند که این بیمار در حال سلامت از روی مهربانی و عطوفت با آن‌ها رفتار می‌کرده است.

۱۹. هراس انگیز بودن مرگ

«وَإِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَعْرِقَ بِصَفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا»^۱
آری، مرگ را ورطه‌ها و دشواری‌هایی است سخت‌تر از آنکه بتوان وصفش کرد یا عقل‌های مردم بتواند آن را بفهمد.

نکته

● این جمله اشاره به فشارها و سختی‌های حال رفتن از این جهان و جان‌کندن است؛ چنان‌که می‌فرماید: بسیار دردناک‌تر از آن است که به وصف در آید و بتواند انسان حقیقت آن را شرح دهد، بلکه تنها با مقایسه با بیماری‌های سخت و علاج‌ناپذیری که در این دنیا به انسان می‌رسد، می‌توان به‌طور اجمال، مختصری از آن را تصور کرد تا جایی که صاحب رسالت در حال احتضار به درگاه خدا عرض می‌کند: «خداوندا مرا در سكرات موت یاری فرما. چیزی که پیامبر خدا ﷺ با کمال ارتباطی که با حق تعالی دارد، از آن به خدا پناه ببرد، معلوم است که چه اندازه ناگوار و دشوار است»^۲.

مشابه

◇ ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾^۳ به‌راستی که بی‌هوشی مرگ فرامی‌رسد. این است آنچه از آن می‌گریختی.

◇ ﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ ۖ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ۖ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ۖ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۖ فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ۖ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۴ پس چرا آن‌گاه که جان به گلوگاه رسد و شما در این هنگام می‌نگرید، تکذیب نمی‌کنید؟ ما از شما به او نزدیک‌تریم ولی شما نمی‌بینید اگر قیامت را باور ندارید، اگر راست می‌گویید، بازش گردانید.

۱. غَمَرَاتٍ: سختی‌ها؛ جمع «غمره».

أَفْظَعُ: ترسناک‌تر؛ شدیدتر، زنده‌تر.

۲. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۵۰.

۳. ق، ۱۹.

۴. واقعه، ۸۷ تا ۸۳.

خطبه ۲۲۲



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: نفس‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۷.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (ع) در هنگام تلاوت آیات: ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۖ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۱ بیان کرده است. در این خطبه چند بخش مهم وجود دارد: پیش از هر چیزی امام به بیان اهمیت ذکر خدا و آثار آن بر روح و جان آدمی می‌پردازد. به حاملان اذکار در هر عصر و زمان و برنامه‌های او اشاره می‌کند که چگونه بندگان خدا را از انحراف‌رهایی می‌بخشد. از صفات آن‌ها و بی‌اعتنایی آن‌ها به زرق و برق دنیا، پرهیز از گناه، طرف‌داری از عدالت و امر به معروف و نهی از منکر سخن می‌گوید و حال آن‌ها را در قیامت به‌هنگام انتشار نامه‌های اعمال و آماده شدن بندگان برای حساب، شرح می‌دهد و به مخاطبان دستور می‌دهد که به حساب خود برسند.

۱. الآصال: شامگاهان؛ جمع «أَصْل» آن هم جمع اصیل از ریشه «أَصْل» به معنای عصر یا آخر روز است؛ چراکه

اصل و پایه شب محسوب می‌شود.

لا تُلْهِيهِمْ: مشغول نمی‌کند.

الْعَشْوَةُ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ^۱

خدای سبحان یاد خود را صیقل [و مایه روشنی] دل‌ها قرار داد که گوش دل در پرتو آن پس از سنگینی بشنود و چشم دل پس از نابینایی ببیند و دل پس از دشمنی با حق رام و مطیع گردد.

نکته‌ها

- مقصود از «انقیاد» تسلیم دل‌ها در برابر حق و سیروسلوک در آن راه است، پس از آنکه منحرف بوده و با آن عداوت و دشمنی داشته‌اند.^۲
- ضمیر در «تَسْمَعُ» به قلوب برمی‌گردد و باء در «به» برای سببیت است و ضمیر آن به ذکر خدا برمی‌گردد.
- «تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ»: ذکر خدا این خاصیت را دارد که نابینایی چشم را برطرف نموده و آن را بینا کند؛ پس اگر چشم‌های دل کم‌سو شده باشد به سبب ذکر خدا بینا می‌شود و حقیقت را می‌بیند.
- ضمیر در «تَنْقَادُ» به قلوب برمی‌گردد. می‌فرماید بعد از آنکه دل‌ها با خدا و مظاهر حق عناد و دشمنی می‌ورزیدند و در غفلت به سر می‌بردند به وسیله ذکر خدا رام و منقاد می‌شوند. ذکر زبانی کم‌کم در دل نفوذ می‌کند و دل به سبب همین ذکر خدا دست از معاندت برمی‌دارد.

۱. الذِّكْرُ: یادآوری؛ در اینجا منظور ذکر خداست که بر سه گونه است: قلبی، زبانی و عملی که هنگام فراهم شدن اسباب معصیت به یاد خدا بیفتد و آن را ترک کند. گاه گفته می‌شود که ذکر هم یاد خدا را شامل می‌شود و هم یاد قیامت، نبوت، ولایت و آیات الهی او.

جَلَاءُ: صیقل دادن؛ روشن ساختن و نورانی کردن؛ به سر مه نیز «جلاء» گفته می‌شود؛ زیرا به چشم روشنی می‌بخشد؛ جلاء مرآت: یعنی صیقلی کردن آئینه.

الْوَقْرَةُ: سنگینی گوش؛ از ریشه «وقر» در اصل به معنای سنگینی است، لذا بزرگ داشتن افراد را «توقیر» می‌نامند، «وقر» در قرآن مجید بیشتر به معنای سنگینی گوش به کار رفته و در اینجا همین معنا مراد است؛ الوقرة: ثقل فی الاذن أو ذهاب السمع كله.

تُبْصِرُ: می‌بیند.

الْعَشْوَةُ: کم‌سویی چشم؛ العشوة: مرة من العشاء بالفتح والقصر سوء البصر باللیل و النهار أو العمی.

تَنْقَادُ: مطیع می‌شود؛ از ماده «قَاد» از باب انفعال به معنای منقاد می‌شود، در پی قاند به راه می‌افتد.

الْمُعَانَدَةُ: عناد ورزیدن.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۵۷.

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ: «يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رَجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرَحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفُتَرَاتِ عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْتِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفُلُواتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَةً تِلْكَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَ يَهْتَفُونَ بِالزَّوْاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتِمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَنْتَاهَوْنَ عَنْهُ [فَكَانَتْهُمْ] فَكَانَتْهُمْ قَطْعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَانَتْهُمْ أَطْلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةَ عَلَيْهِمْ عِدَاتُهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُحْمُودَةِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَابِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَعُوا لِمَحَاسِنِهِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمْرُوا بِهَا فَقَصَّصُوا عَنْهَا أَوْ نُهَوُا عَنْهَا فَفَرَّقُوا فِيهَا وَ حَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِفْلَالِ بِهَا فَتَشَجَّعُوا نَشِيجًا وَ تَجَاوَبُوا نَحِيبًا يَعْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لَرَأَيْتِ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقْعِدِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعْيِهِمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رُوحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَةٍ إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسَارَى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدَّ قَارِعَةً يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَ لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاعِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ.

۱. آثار ذکر خداوند

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ

مشابه

- ◇ ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون﴾^۱ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. مرا سپاس گویند و ناسپاسی من نکنید.
- ◇ ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ﴾^۲ و پروردگارت را فراوان یاد کن و در شبانگاه و بامداد او را بستانای.
- ◇ ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^۳ ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی است که بدان نمی‌شنوند.
- ◇ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۴ مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود، خوف بر دل‌هاشان چیره گردد.
- ◇ ﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ﴾^۵ و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم.

۲. بندگان صالح، راهنمای مردم

﴿وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْمَانَ الْفَتَرَاتِ عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ فَاسْتَضَبُّوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ يَذْكُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَخَوْفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ﴾^۶

۱. بقره، ۱۵۲.

۲. آل عمران، ۴۱.

۳. اعراف، ۱۷۹.

۴. انفال، ۲.

۵. انبیاء، ۵۰.

۶. مَا بَرِحَ: پیوسته چنین بوده است.

عَزَّتْ أَلَاؤُهُ: نعمت‌های او عزیز است.

الْبُرْهَةِ: زمان؛ زمان طویل یا قطعه‌ای از زمان است؛ البرهه: بالضم الزمان الطویل أو الأعم.

الْفَتَرَاتِ: فاصله زمانی بین دو پیامبر؛ جمع «فتره» به معنای زمانی که یک جریان در آن متوقف می‌شود و مجدداً به جریان می‌افتد. در اینجا منظور زمانی است که خالی از پیامبران باشد؛ الفتره: ما بین کلّ النبیین.

نَاجَاهُمْ: نجوا کرد با آنان؛ راز خود را با آنان گفت.

كَلَمَتِهِ: مکالمه کرد؛ از ماده «كَلِمَ» به معنای تکلیم و تكلّم، سخن گفتن.

يَقْظَةٍ: بیداری، آگاهی.

ادامه در صفحه بعد:

خداوند که نعمت‌هایش عزیز و گرامی است، همواره و در هر دوره و در روزگار خالی از پیامبران، بندگان دارد که با آن‌ها از راه فکرشان راز گوید و با آنان در ذات عقولشان سخن گوید و آنان به نور بیداری که در گوش و چشم و دلشان تابیده، چراغ هدایت برافروخته‌اند و مردم را به یاد ایام‌الله می‌اندازند و از عظمت و جلال خداوندی بیم می‌دهند. اینان چونان راهنمایان در بیابان‌ها هستند.

نکته‌ها

- تعبیر «عَزَّتْ أَلَاؤُهُ» به معنای بزرگی و گران‌سنگی نعمت‌های خداوند است.^۱
- «فِي أَرْمَانَ الْفَتَرَاتِ» به دوره‌های بین دو پیامبر اشاره دارد که در آن زمان پیامبری وجود نداشته است.^۲
- «ذکر ایام‌الله» کنایه از شداید و سختی‌هایی است که بر ملت‌های گذشته واقع شده است و مقصود از مقام خدا، عظمت و جلال اوست که انگیزه خوف از وی می‌باشد.^۳
- عبارت «عِبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَكَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ» اشاره به مردانی کرده است که خداوند از طریق نجوای فکری و الهامات قلبی، نور هدایت را در دل آن‌ها می‌افکند و آن‌ها در حد خود با آن دریافت‌های ربانی به هدایت خلق می‌پردازند.^۴
- «بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفَلَوَاتِ»: در صحنه زندگی آن‌هایی که راه حق و حقیقت را گم کرده‌اند، به وسیله بندگان صالح خدا راهنمایی می‌شوند و راه راست را پیدا می‌کنند؛ پس این بندگان در زمان‌های فترت دلیل و راهنمای آن مردم هستند.

مشابه

◇ ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ

فَاسْتَضَبُّوا: کسب نور کردند.

يَذْكُرُونَ: یادآور می‌شوند.

الْأَدْلَةُ: راهنمایان.

الْفَلَوَاتِ: صحراهای بی‌آب‌وعلف؛ جمع «فلات» به معنای بیابان خشک و بی‌آب‌وعلف یا صحرای وسیع است؛ الفلاة: المقازة لا ماء فيها أو الصحراء الواسعة.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷۶.

۲. همان.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۵۸.

۴. همان، ص ۳۵۰.

تقریط است که هر دوی آن‌ها غلط است. کسانی که در جاده حق هستند و از عدالت پیروی می‌کنند، مورد تعریف و تمجید و ستایش دیگران قرار می‌گیرند.

۴. راهنمایانی نجات بخش

«وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ آدِلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ»

و در این حال، آنان چراغ‌هایی در آن تاریکی‌ها و راهنمایان نجات بخش از آن شبهه‌ها هستند.

نکته

● در مسیر زندگی دنیا هم تاریکی‌هاست و هم جاده‌های مشکوک که هر دو برای رهروان راه خطرناک است. وجود این مردان الهی چراغ پرنوری در آن ظلمت‌ها و راهنمایی برای آن طُرق مشکوک است.^۱

تشبیه

مشبه: پیامبر و امام

مشبه‌به: چراغ

وجه شبیه: زمان‌های فترتی که پیامبر و امام وجود ندارند، به ظلمات و تاریکی تشبیه شده است و وجود این افراد هم به چراغ تشبیه شده. این‌ها با ارشاد و هدایتی که دارند، تاریکی‌ها را از جلوی مردم برمی‌دارند. در تاریکی‌ها برای دیگران چراغ‌اند و برای آن‌ها نورافشانی می‌کنند و آن‌ها را هدایت می‌کنند و از گمراهی نجات می‌دهند.

۵. مردان الهی و اهل ذکر

«وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا»

برای یاد خدا شایستگی هستند که یاد خدا را به جای دنیا برگزیده‌اند.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه یاد خدا سبب می‌شود که فریفته مادیات زودگذر دنیا نشوند. منظور این نیست که آن‌ها مانند راهبان و تارکان دنیا پشت پا به زندگی اجتماعی می‌زنند بلکه منظور این است که آن‌ها اسیر چنگال دنیا نمی‌شوند.^۲

● منظور از «ذکر» پیامبر اکرم ﷺ یا قرآن است و اهل ذکر اهل بیت و امامان معصوم (علیهم‌السلام) هستند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۴۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۵۴.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ^۱ موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکی به روشنایی بیرون آر و روزهای خدا را به یادشان بیاور و در این برای هر شکیبایی شکرگزار، عبرت‌هایی است.

◇ در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم که در تفسیر «ایام الله» فرمود: «يُرِيدُ بِآيَامِ اللَّهِ سُنَّتَهُ وَ أَفْعَالَهُ فِي عِبَادِهِ مِنْ إِنْعَامٍ وَ انْتِقَامٍ»^۲ منظور از ایام الله، سنت‌ها و افعال الهی در میان بندگان اعم از انعام و انتقام است.

تشبیه

مشبه: مردان الهی

مشبه‌به: راهنمای بیابان‌ها

وجه شبیه: در زمان‌های قدیم جاده‌های مشخصی مانند امروز نبود که انسان از آن برود و به مقصد برسد؛ به همین دلیل قافله‌ها افراد راه‌شناسی با خود برمی‌داشتند که در بیابان راه را گم نکنند و آن‌ها را «دلیل راه» می‌نامیدند. این مردان الهی نیز در بیابان زندگی دنیا همچون دلیل راه هستند که قافله‌های انسانی را از گم گشتن و هلاک شدن نجات می‌دهند.

۳. راه حق، راه میانه

«مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا دَمُوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ»^۳

این راهنمایان راه، هرکس را که از راه میانه رود طریقه‌اش را بستانند و به نجات مژده‌اش دهند، و هرکس راه راست و چپ را پیش گیرد [و به انحراف رود] طریقه‌اش را نکوهش کنند و او را از هلاکت بر حذر دارند.

نکته

● از قصد و میانه‌روی در اصطلاح به عدالت تعبیر شده است و این در مقابل افراط و

۱. ابراهیم، ۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۷.

۳. الْقَصْدُ: مستقیم، متوسط و معتدل.

بَشَّرُوهُ: بشارت دادند؛ از ماده «بَشَّرَ» به معنای بشارت دادن.

دَمُّوا: نکوهش کردند؛ از ماده «ذَمَّ» به معنای نکوهش، خلاف مدح؛ أَذَمَّ، إِذْمَامًا: سزاوار نکوهش است.

۶.۳. توجه دادن به محرمات الهی

«وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ»^۱

و با فریادهای بازدارنده در گوش غافلان آن‌ها را به [کیفر] محرمات الهی توجه می‌دهند.

نکته‌ها

- مؤمنان حقیقی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و خود نیز به آنچه فرمان می‌دهند، عمل می‌کنند؛ برخلاف کسانی که دین را مایه‌ی بازرگانی و معیشت خویش قرار داده‌اند.^۲
- برای اینکه مردم را از انجام محرمات و منکرات بازدارند با کلمات بازدارنده در گوش آن‌ها فریاد می‌زنند؛ یعنی در عین حالی که به وسیله ذکر خدا بیدار هستند مردم غافل را هم بیدار می‌کنند.

۶.۴. توجه به امر به معروف و نهی از منکر

«وَيَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ»^۳

و به عدالت و معروف دعوت می‌کنند و خود عامل به آن هستند و مردم را از منکرات باز می‌دارند و خود گرد آن نمی‌گردند.

مشابه

- ◇ «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَسِبُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنَهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتَنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»^۴ ای مردم به خدا سوگند من شما را به کار نیکی دعوت نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما به آن عمل می‌کنم و از منکری باز نمی‌دارم مگر اینکه خودم قبلاً از آن چشم می‌پوشم.
- ◇ «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَ تَعْقِلُونَ»^۵ آیا در حالی که کتاب را می‌خوانید، مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ آیا به عقل در نمی‌یابید؟

هستند و مفهوم عام آن همه عالمان باتقوا و مؤمنان کامل را شامل می‌شود.^۱

مشابه

- ◇ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.
- ◇ «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ»^۳ هیچ چیز نیست جز آنکه برای آن حدی است که بدان پایان پذیرد، مگر ذکر که حدی ندارد تا پایان پذیرد.
- ◇ «إِنَّ الصَّاعِقَةَ لَا تُصِيبُ ذَاكِرًا لِلَّهِ»^۴ صاعقه‌ها به ذاکران اصابت نمی‌کند.

۶. آثار یاد خدا

۶.۱. غافل نبودن از یاد خدا

«فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ»^۵

هیچ تجارت و دادوستدی آن‌ها را از یاد خدا باز نداشته است.

نکته‌ها

- منظور این نیست که آن‌ها هیچ فعالیت اقتصادی ندارند بلکه چنان نیست که این فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها را از یاد خدا غافل سازد.
- مقصود از ذکر خدا به یاد خدا بودن است که موجب حفظ انسان از آلودگی به گناه می‌شود نه گفتن تسبیحاتی که در پاکی انسان مؤثر نباشد.

۶.۲. سپری کردن عمر با یاد خدا

«يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ»^۶

با یاد خدا تمام دوران زندگی خود را سپری می‌کنند.

نکته

- اشاره به این است که یاد خدا و آثار پربرکتش مربوط به سراسر عمر است.^۷

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۵۴.

۲. رعد، ۲۸.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۴. الأصول الستة عشر، ص ۲۴۰.

۵. لَمْ تَشْغَلْ: مشغول نکرد.

۶. يَقْطَعُونَ: سپری می‌کنند.

۷. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۵۵.

۱. زَّوْجِر: نواهی؛ جمع «زاجر» یا «زاجرة». اسم فاعل از «زجر» به معنای بازداشتن.

یَهْتَفُونَ: بانگ می‌زنند؛ از ریشه «هتف» به معنای فریاد بر سر کسی زدن؛ هتف: به من باب ضرب هتافاً بالضمّ صاح به.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷۸.

۳. يَأْمُرُونَ: امثال امر می‌کنند.

يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ: از آن پرهیز می‌کنند.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

۵. بقره، ۴۴.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی می‌گویید که به کارشان نمی‌بندید؟ خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویید و به جای نیارید.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگاران‌اند.

﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳ آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می‌دهد و خود بر راه راست می‌رود، برابر است؟

۵.۶. مشاهده ماورای دنیا

﴿فَكَانَ مَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا فِشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ﴾^۴

گویی از دنیا بریده و به آخرت پیوسته‌اند و در آن به سر می‌برند و عالم پس از دنیا را دیده‌اند.

نکته

● منظور این است که بدن‌هایشان در دنیا قرار دارد و جان‌هایشان تنها آخرت را هدف خویش ساخته و در پی رسیدن به آن هستند. آنان آخرت را خانه جاویدان شمرده و خود را برای آن آماده کرده‌اند.^۵

۶.۶. مشاهده عالم برزخ با چشم حقیقت‌بین

﴿فَكَانَ مَا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتَهَا﴾^۶

گویی بر احوال پنهان برزخیان در طول اقامت در آنجا آگاه هستند و قیامت وعده‌های خویش

۱. صف، ۳ و ۲.

۲. آل عمران، ۱۰۴.

۳. نحل، ۷۶.

۴. قَطَعُوا: سپری کردند.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷۸.

۶. أَطَّلَعُوا: اطلاع یافتند.

حَقَّقَتِ: محقق نمود.

الْبَرْزَخِ: در اصطلاح دینی به معنای زمان بین مرگ و قیامت است.

عِدَاتِ: وعده‌ها؛ جمع «عده» به معنای وعده‌هاست و اینکه امام علیه السلام می‌فرماید: قیامت وعده‌های خود را تحقق بخشیده، درواقع یک نوع مجاز است زیرا وعده‌ها، وعده‌های الهی است، وعده پاداش و کیفر و عالم قیامت ظرف تحقق این وعده‌هاست بنابراین تصور نشود که نیاز به حذف و تقدیر است.

را درباره آنان تحقق بخشیده.

۶.۷. فاش‌کنندگان حقایق آن جهان

﴿فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَيَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ﴾^۱

و اینان برای مردم دنیا از آن پرده برداشته [و آن حقایق را فاش ساخته‌اند]. انگار می‌بینند آنچه مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آنچه مردم نمی‌شنوند.

۷. ذکر حالات اولیاء الله

﴿فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُحْمُودَةِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةِ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَائِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَعُوا لِمَحَاسِنِهِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ أَمَرُوا بِهَا فَقَصَّروا عَنْهَا أَوْ نَهَوْا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فِيهَا وَ حَمَلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الْإِسْتِقْلَالِ بِهَا فَتَشَجُّوا تَشِيجًا وَ تَجَاوَبُوا تَحِيبًا يَعْجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامٍ نَدِمَ وَ اعْتَرَفَ﴾^۲

اگر آنان را در مقام‌های پسندیده و مجالسی که دور هم جمع‌اند در عقل خود مجسم نمایی،

۱. غطاء: پرده، پوشش.

۲. مَثَلْتُ: مجسم کردی؛ از ریشه «تمثیل» به معنای مجسم ساختن.

مَقَاوِمُ: مقامات؛ جمع «مقام» به معنای جایگاه است خواه جایگاه معنوی باشد یا جایگاه جسمانی؛ المقاوم: المجالس جمع المقامة و هی مفعلة من المقام و هما فی الأصل اسمان لوضع القيام إلا أنهم اتسعوا فیهما فاستعملوهما استعمال المجلس و المكان قال تعالی «خیر مقاما» ای مجلسا.

نَشَرُوا: باز نمودند.

دَوَائِينَ: جمع «دیوان» به معنای دفتر و در اینجا به معنای نامه عمل است.

فَرَعُوا: تفریط کردند؛ مرتکب شدند.

حَمَلُوا: حمل کردند.

ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ: سنگینی گناهانشان؛ جمع «وزر» به معنای بار سنگین است و در اینجا به معنای بار سنگین مسئولیت‌هاست. الْإِسْتِقْلَالُ: کم نمودن؛ بلند کردن، جابه‌جا و حمل کردن؛ أَقْلُ: فلان بالشیء و استقل به إذا حملة قال تعالی أَقْلْتُ سَحَابًا ثِقَالًا ای حملت الرِّيح سحابًا ثِقَالًا بالماء.

تَشِيجًا: گلوگیر شدن از گریه و رفت‌وآمد صدا در گلو بر اثر گریه که در فارسی هق‌هق کردن به آن گفته می‌شود؛ النشيج: الصوت مع بكاء و توجع كما یرد الصبی بكاء فی صدره.

تَجَاوَبُوا: جواب دادند؛ از ریشه «تجاوب» به معنای پاسخ دادن به یکدیگر و هماهنگ شده است و در اینجا اشاره به گروهی است که در یک مجلس می‌نشینند و با هم می‌گریند.

تَحِيبٌ: گریه شدید، شیون کردن؛ التَّحِيبُ: رفع الصوت بالبكاء.

يَعْجُونَ: فریاد می‌کشند؛ از ریشه «عَجَّ» به معنای فریاد زدن است؛ عَجَّ: عَجًا من باب ضرب رفع صوته بالتلبیة و نحوها. نَدِمَ: پشیمانی و تأسف بر چیز فوت شده و فرصتی از دست رفته.

خواهی دید که آن‌ها نشانه‌های هدایت و چراغ‌های پرفروغ برطرف‌کننده تاریکی‌ها هستند. فرشتگان آن‌ها را در میان گرفته.

نکته

- «ملائکه پیرامونشان را احاطه کرده‌اند» این جمله اشاره به آن است که سراسر وجود آنان را توجه به خدا فراگرفته است؛ زیرا بر اثر ذکر و عبادت آماده شده‌اند که انوار الهی توسط ملائکه بر وجودشان افاضه شود.^۱
- «لرأیت...» جواب شرط «لو مثلتهم...» است؛ بدین معنا که اگر اهل ذکر را در اوصافشان بنگری آنان را نشانه‌های هدایت و ... خواهی دید.

۲.۸. رسیدن به آرامش

﴿وَتَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ﴾

و آرامش و سکینه الهی بر آن‌ها نازل شده.

نکته‌ها

- «تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ» این جمله اشاره به آن است که در این هنگام نفوس اهل ذکر آماده افاضه (سکینه) تسکین و آرامش از جانب خداوند شده است.^۲
- منظور از «سکینه» آرامش و آسایش و خوشبختی است. هرکس ایمان به خدا را در زندگی خود مجسم سازد و در گفتار و رفتار به آن پایبند باشد به آرامش و سعادت دست می‌یابد.^۳

مشابه

- ◇ ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْهِبُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾^۴ خداوند کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود.
- ◇ ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾^۵ و دانست که در دلشان چه می‌گذرد؛ پس آرامش بر آن‌ها نازل کرد.

در حالی که دفترهای اعمال خود را گشوده، فارغ از هر کاری به محاسبه خویشتن پرداخته‌اند در هر عمل خُرد و کلانی که به آن مأمور بودند اما در انجام آن کوتاهی کرده‌اند یا از آن نهی شدند ولی در ترک آن تقصیر نموده‌اند [خود را مؤاخذه می‌کنند] و بار سنگین گناهانشان را بر پشت خود نهاده و از برداشت‌ش در مانده گشته‌اند، پس گریه گلویشان را فشرده و با ناله و زاری پاسخ یکدیگر را می‌دهند و از روی پشیمانی و اعتراف به گناه به درگاه پروردگار به ناله آواز برداشته‌اند.

نکته

- منظور از «دواوین اعمالهم» صفحات ذهن آن‌ها و کارها و عبادت‌هایی است که انجام داده‌اند و در ذهن آنان نقش بسته است و مقصود از «نشر» آن است که درباره کارهای گذشته خود به جست‌وجو می‌پردازند و مثل آنکه صفحات گذشته کتابی را ورق بزنند، به بررسی اعمال گذشته خود اشتغال می‌ورزند.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۲ پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی‌آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.
- ◇ ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۳ پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید؛ زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.
- ◇ ﴿فَاخْذُنَا هُمْ بِالنَّاسِئِ وَالصَّوَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾^۴ آنان را به سختی‌ها و آفت‌ها دچار کردیم تا مگر زاری کنند.

۸. نتیجه مراقبت از اعمال

۱.۸. محفوف ملائکه

﴿لَرَأَيْتُ أَغْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۵

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۶۱.

۲. اعراف، ۲۰۵.

۳. اعراف، ۵۵.

۴. انعام، ۴۲.

۵. حَفَّتْ: دورشان را گرفت؛ از ماده «حَفَّ» به معنای احاطه کردن؛ اَحْتَفَّ، اَحْتَفَافًا: در میان خود گرفتند. دُجًى: تاریکی؛ جمع «دجیه» به معنای ظلمت است. این واژه گاه به معنای مفرد تاریکی نیز به کار می‌رود..

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۶۳.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۲.

۴. فتح، ۴.

۵. فتح، ۱۸.

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ آنگاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد.

۸.۳. گشوده شدن درهای آسمان

﴿وَفُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾

درهای آسمان به رویشان گشوده شده.

نکته

● «وَفُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»: مقصود از باز بودن درهای آسمان این است که چون با خداوند ارتباط دارند، برکات معنوی و فیوضات الهی از طرف خداوند بر دل این‌ها نازل می‌شود و اعمالشان مورد توجه خداوند است و این‌ها همه درهای رحمت خداوندند.

مشابه

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم.

﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴾^۳ اگر بر ایشان از آسمان دری بگشاییم که از آن بالا روند.

۸.۴. کسب مقام کرامت

﴿وَأُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكِرَامَاتِ﴾^۴

و جایگاه و مقام‌های والای کرامت برای آنان فراهم گشته است.

نکته

● منظور از «مقاعد کرامات» که برای اهل ذکر آماده شده است، درجه‌ها و مراتب راه یافتن به پیشگاه حق تعالی است که در این هنگام خداوند بر آن‌ها کمال اشراف را دارد و از سعی و کوشش آنان برای انجام دادن کارهای نیک و ذکر و عبادت، خشنود است و قرار گرفتن

آن‌ها را در این مقام می‌ستاید.^۱

۸.۵. محمود الهی شدن

﴿فِي مَقْعَدٍ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِيَ سَعْيُهُمْ وَحَمِدَ مَقَامَهُمْ﴾^۲

در جایی که خداوند به آن‌ها نظر رحمت افکنده و از سعی و کوشش آن‌ها راضی است و موقعیتشان را می‌ستاید.

مشابه

﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۳ کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند.

۸.۶. استشمام نسیم عفو الهی

﴿يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رُوحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنَ فَاقَةٍ إِلَى فَضْلِهِ﴾^۴

اینان با نیایش به درگاه پروردگار نسیم دل‌نواز عفو خدا را استشمام می‌کنند، فقیرانی هستند در گرو نیاز به فضل خداوند.

۸.۷. خاکسار در برابر عظمت الهی

﴿وَأَسَارَى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَطُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ﴾^۵

و اسیرانی خاکسار در برابر عظمت الهی هستند. اندوه فراوان دل‌هایشان را خسته و گریستن بسیار چشمانشان را فرسوده ساخته.

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۶۴.

۲. حمید: پسندید.

۳. فصلت، ۳۰.

۴. رُوحُ التَّجَاوُزِ: عطر بخشش خداوندی؛ نسیم و بو؛ الرُّوح: بالفتح الرَّحمة والرَّاحة قال تعالى ﴿لَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ﴾ أي من رحمته، و يقال أيضا لنسيم الريح الطيب من رُوح الدَّهْن ترويحاً جعلت فيه ريحاً طيباً طابت به ريحة فتروح أي فاحت رائحته و قال في مجمع البحرين في قوله تعالى ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ ﴿إِنَّ الرُّوحَ يَفْتَحُ أَوَّلَهُ الرَّاحَةَ وَالْاِسْتِرَاحَةَ أَوِ الْحَيَاةَ الدَّائِمَةَ، وَبَضْمَهُ الرَّحمة لِأَنَّهَا كَالرُّوحِ لِلْمَرْحُومِ، وَبِالْوَجْهِينِ قَرَأَ قَوْلَهُ: فَرُوحٌ.

يَتَنَسَّمُونَ: استشمام می‌کنند؛ از ریشه «نسیم» گرفته شده بنابراین جمله «يَتَنَسَّمُونَ» یعنی آن‌ها در انتظار نسیمی هستند و «تَنَسَّمَ» به معنای تنفس است؛ النسيم: نفس الريح الضعيف كالنسيمة و تَنَسَّمَ أي تنفَّس و تَنَسَّمَ النسيم أي تَشَمَّمَهُ.

رَهَائِنَ فَاقَةٍ: گروگان‌های احتیاج؛ در گرو نیاز.

۵. أَسَارَى ذِلَّةٍ: اسیران خضوع.

الْأَسَى: حزن و اندوه.

نکته

- اشاره به اینکه آن‌ها هر قدر در اطاعت و بندگی کوشا باشند، باز خود را برابر عظمت خدا مقصر می‌دانند و آرامش را در عفو او می‌دانند و تکیه بر فضل خدا دارند.^۱

۸.۸. امید به رحمت خداوند

«لِكُلِّ بَابٍ رَغْبَةٌ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدُ قَارِعَةٍ يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَتَادِحُ وَلَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاْغِبُونَ»^۲

بر هر دری که از آن امیدی به خداوند هست با دست نیاز می‌کوبند. از کسی درخواست بخشش دارند که عرصه گسترده بخشایش او را تنگی نیست و هیچ خواهنده از آنجا ناامید باز نمی‌گردد.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه آن‌ها همواره در میان خوف و رجا که بهترین حالات مؤمن است به سر می‌برند، خوف از کوتاهی‌ها و امید به فضل خداوند.^۳
- مقصود از اینکه هر دری را که به رضای خدا پیدا کنند، می‌زنند، این است که این‌ها به همه کارهای خیر مسارعت می‌کنند و همه کارهای خوب را انجام می‌دهند.
- «وَلَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاْغِبُونَ»: مقصود این است که وقتی این‌ها برای رفع حوائج خود به خدا مراجعه می‌کنند، خداوند هم این‌ها را محروم نمی‌کند.

۹. حسابرسی اعمال

«فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ»^۴

پس تو خودت را برای خودت به حساب کش؛ زیرا دیگران را حسابگری جز تو باشد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۶۳.

۲. يَدُ قَارِعَةٍ: دست کوبنده؛ از ماده «قَرَعَ» به معنای کوبیدن؛ کوفتن چیزی بر چیزی.

يَسْأَلُونَ: درخواست می‌کنند، می‌خواهند.

الْمَتَادِحُ: زمین‌های پهناور؛ جمع «مندوحه» به معنای زمین وسیع و گسترده است؛ سپس به معنای هر برنامه گسترده‌ای که در آن آزادی عمل دارد؛ المنادح: جمع المندح کفائل و مقتل أو جمع المندوحه من ندح ندحا من باب منع اتسع قال الفيروز آبادی: التدح و بضم الكثرة والسعة و ما اتسع من الأرض كالتدحة و التدحة و المندوحه و المنتدح. لَا يَخِيبُ: ناامید نمی‌شود؛ از ماده «خيب» به معنای ناامید، مأیوس و ناکام نمی‌شود.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۶۴.

۴. حَاسِبٌ: محاسبه کن.

حَسِيبٌ: حسابگر؛ الحسب: المحاسب و فی بعض النسخ محاسب بدل حسیب.

نکته

- اشاره به اینکه پیش از اینکه زندگی تو پایان گیرد و به برزخ و قیامت برسی، خودت به حساب خود رسیدگی کن تا جبران خطاها شود.^۱

مشابه

♦ «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»^۲ هر آینه بازگشتشان به سوی ماست سپس حسابشان با ماست.

♦ «إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ»^۳ اگر می‌فهمید، حسابشان تنها با پروردگار من است.

♦ «حاسبوا قبل ان تحاسبوا»^۴ به حساب خود برسید، قبل از اینکه به حساب شما رسیدگی کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۶۴.

۲. غاشیه، ۲۵ و ۲۶.

۳. شعراء، ۱۱۳.

۴. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۳.



خطبه ۲۲۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه ناظر به تفسیر این آیه است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^۱ که در بخش اول امام علیه السلام برای بیداری و هوشیاری یاران و مخاطبان خود آن‌ها را مورد سؤال و سرزنش قرار می‌دهد که تا کی در خواب غفلت هستند و چرا به خود رحم نمی‌کنند و خود را از گرداب گناه نجات نمی‌دهند؛ در بخش دوم انسان را به محاکمه خویشتن دعوت می‌کند، نعمت‌های خدا را به او یادآور می‌شود و تأکید می‌کند که اگر واقعاً به داوری خود بنشیني خود را محکوم خواهی یافت؛ در بخش سوم از ناپایداری وضع دنیا و عبرت گرفتن از زندگی و مرگ پیشینیان سخن می‌گوید؛ در بخش چهارم نسبت به پایان دنیا و قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی و نبودن عذری در پیشگاه او هشدار می‌دهد. سرانجام همه این یادآوری‌ها و هشدارها را وسیله‌ای برای پاره کردن پرده غرور در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ قرار می‌دهد.

۱. انفطار، ۶.

غَرَّكَ: تو را فریب داد؛ اصل «غَرَّ» به معنای فریب است، ولی ترکیب «غَرَّكَ بِرَبِّكَ» به معنای جرئت دادن است.

۱. مغرور شدن به کرم حق، بدترین غرورها

«أَدْحَضُ مَسْئُولٍ حُجَّةً وَ أَقْطَعُ مُعْتَرٍّ مَعْذِرَةً لَقَدْ أُبْرِحَ جَهَالَةً بِنَفْسِهِ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ وَمَا أَتَسَّكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ»^۱

حجت کسی که به کرم حق مغرور شده، نادرست‌ترین حجت‌هاست و عذرش از عذر هر فریب‌خورده‌ای بی‌پایه‌تر است و چنین کسی در واقع بر نادانی خویش اصرار ورزیده است. ای انسان! چه چیز تو را بر گناهکاری دلیر کرد؟ و چه چیز تو را به پروردگارت مغرور نمود؟ و چه چیز تو را به هلاکتت دل‌بسته ساخت؟

نکته‌ها

- حضرت در اینجا می‌فرماید که در مقابل پرسشی که خداوند از ما دارد، ما هیچ حرف حساب و قانع‌کننده‌ای نداریم. آدمی که سر تا پایش را غفلت گرفته باشد، خدا و حساب و کتاب را زیر پا می‌گذارد و غرق در مادیات می‌شود و در مقابل غفلتش هیچ جوابی ندارد و اگر استدلال هم بکند، بیشتر آبروی خودش را می‌برد.
- اشاره به اینکه غریزه حب ذات در انسان از نیرومندترین غرایز است و انسان به‌طور طبیعی خود را بیش از دیگران دوست دارد و ممکن نیست که انسان عاقل علاقه‌مند به هلاکت خود باشد؛ پس چرا گناه و غروری که مایه هلاکت اوست را پذیرا می‌شود؟^۲
- امام علی (ع) از دردهای مردم آگاه است و از آن رنج می‌برد؛ حتی عذاب گناهکاران نیز در آخرت برای امام سخت است و به‌دلیل شدت و بزرگی آن عذاب، رنج بیشتری از آن می‌کشد؛ از این‌رو با زبان نرم و مهربان با گناهکاران سخن گفته و آنان را از کار بد باز می‌دارد.^۳

۱. أَدْحَضُ: مغلوب می‌کند؛ از ریشه «ادحاض» به معنای باطل کردن و مغلوب نمودن و از ریشه «دحض» به معنای مغلوب شدن گرفته شده است؛ دحضت: الحجة دحضنا من باب منع بطلت و يتعدى بالهمزة يقال أدحضها الله و دحض الرجل زلق.

أَقْطَعُ: قطع شونده‌تر، سست‌تر.

مُعْتَرٍّ: فریب‌خوردگان؛ از ماده «عَرَّ» و «عُرُور» به معنای مغرور؛ غَرَّة: فریب دادن، تطمیع به باطل؛ غَرُور: فریب‌دهنده؛ اسم فاعل از باب افتعال.

أُبْرِحَ: شدیدترین؛ از ریشه «بَرَح» به معنای شدت است و گاه به معنای زوال نیز آمده است و در جمله بالا معنای اول اراده شده است؛ برح: به الضرب اشتد و عظم و هذا أبرح من ذاك أي أشد و يقال لقد أبرح فلان جهالة و أبرح لوما و أبرح شجاعة، و قتلوه أبرح قتل أي أشده.

ما جَرَّأَكَ: چه چیز تو را جسور کرد.

أَتَسَّكَ: چه چیز تو را مأنوس کرد؛ ما آنسک: من باب الافعال، و روى آنسک بالتشديد من باب التفعيل.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۷۳.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۸.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ أَدْحَضُ مَسْئُولٍ حُجَّةً وَ أَقْطَعُ مُعْتَرٍّ مَعْذِرَةً لَقَدْ أُبْرِحَ جَهَالَةً بِنَفْسِهِ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ وَمَا أَتَسَّكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ أَمَا مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ [نَوْمِكَ] يَقْظَةٌ أَمَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ فَلَرَبَّمَا تَرَى الصَّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتُظِلُّهُ أَوْ تَرَى الْمُبْتَلَى بِالْأَلَمِ يَمُضُ جَسَدَهُ فَتُبْكِي رَحْمَةً لَهُ فَمَا صَبَّرَكَ عَلَى دَائِكَ وَ جَلَدَكَ عَلَى مُصَابِكَ وَ عَزَّأَكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ وَ كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ خَوْفُ بَيَاتِ نَفْمَةٍ وَ قَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ فَتَدَاوِ مِنْ دَاءِ الْفِتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَرِيْمَةٍ وَ مِنْ كَرَى الْعُقْلَةِ فِي نَاطِرِكَ بِقِظَةٍ وَ كُنْ لِلَّهِ مُطِيعاً وَ بِذِكْرِهِ أَنَساً. وَ تَمَثَّلْ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ يَدْغُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَ يَتَعَمَّذُكَ بِفَضْلِهِ وَ أَنْتَ مُتَوَلِّ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَتَعَالَى مِنْ قُوَى مَا أَكْرَمَهُ وَ تَوَاضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَأَكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ أَنْتَ فِي كَنْفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ وَ فِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلُهُ وَ لَمْ يَهَيْتُكَ عَنْكَ سِتْرُهُ بَلْ لَمْ تَحُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُحْدِثُهَا لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ أَوْ بَلِيَّةٍ يَضْرِفُهَا عَنْكَ فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطْعَمْتَهُ وَ آوَى إِلَهَهُ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الصِّفَّةَ كَانَتْ فِي مُتَّفَقِينَ فِي الْقُوَّةِ مُتَوَازِينَ فِي الْقُدْرَةِ لَكُنْتَ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذِمِّمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَسَاوِي الْأَعْمَالِ. وَ حَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتَكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَزْتَ وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْعِظَاتِ وَ أَذْنْتُكَ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَهَا بِمَا تَعُدُّكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَ [التَّقْصِ] التَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغُرَّكَ وَ لَرُبَّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مَتَّهَمٌ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذَّبٌ وَ لَيْسَ تَعْرِفَتُهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَ الرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لِتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذَكِيرِكَ وَ بَلَغِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ وَ الشَّحِيحِ بِكَ وَ لَنِعَمَ دَارٍ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَاراً وَ مَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوطِّنْهَا مَحَلّاً وَ إِنَّ السُّعْدَاءَ بِالدُّنْيَا عَدَا هُمْ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ. إِذَا رَجَعْتَ الرَّاجِفَةَ وَ حَقَّتْ بِجَلَالِهَا الْقِيَامَةُ وَ لِحَقِّ بِكُلِّ مَنْسِكَ أَهْلُهُ وَ بِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبْدَتُهُ وَ بِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ فَلَمْ يَجْزِ بِكَ فِي عَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرَقَ بَصَرِي الْهَوَاءِ وَ لَا هَمْسُ قَدَمٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِحَقِّهِ فَكَمْ حُجَّةٌ يَوْمَ ذَاكَ دَاحِضَةٌ وَ عَلَاتِي عُدْرٌ مُنْقَطِعَةٌ فَتَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُدْرَكَ وَ تَثَبُّتْ بِهِ حُجَّتُكَ وَ خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ وَ تَيْسَّرْ لِسْفَرِكَ وَ شِمَّ بَرَقِ النَّجَاةِ وَ ارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ.

بسا کسی را در حرارت آفتاب بینی و از سر ترحم بر او سایه افکنی یا بیماری را بنگری که سخت ناتوان شده و از روی دل‌سوزی بر او اشک می‌ریزی. پس از چه رو بر درد خویش شکیا گشته‌ای و بر تحمل مصیبت‌های خودت توانمند شده‌ای؟ چرا بر جان خود که نزد تو عزیزترین جان‌هاست اشکی نمی‌ریزی؟

نکته‌ها

- اشاره به اینکه چرا انسان‌هایی هستند که گرفتار تناقض در عمل‌اند. نسبت به ناراحتی دیگران عکس‌العمل نشان می‌دهند در حالی که بیماری خودشان سخت‌تر است و هیچ عکس‌العملی در برابر آن نشان نمی‌دهند.^۱
- در این عبارت حضرت از صبر و تحمل انسان مغرور در مقابل درد گناه و مصیبت‌هایی که در پی آن بر او وارد می‌شود و خودداری کردن وی از گریه بر حال خویش که عزیزترین چیز در نزد اوست، پرسش فرموده و با این پرسش او را ملامت و سرزنش می‌کند.^۲

۲.۳. نیروی اراده و هوشیاری

«وَ كَيْفَ لَا يُوقِظُكَ خَوْفُ بَيَاتٍ نَفْمَةٍ وَقَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ فَتَدَاوٍ مِنْ دَاءِ الْفُتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَمِنْ كَرَى الْعَفْلَةِ فِي نَاطِرِكَ بِبَقَّةٍ»^۳

چگونه ترس از شبیخون خشم و کيفر خداوند تو را از خواب غفلت بیدار نمی‌کند؟ حال آنکه گناهانت تو را در ورطه قهر و سلطه او افکنده است؛ پس با نیروی اراده و تصمیم، درد سستی را

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۷۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۷۱.

۳. لَا يُوقِظُكَ: تو را بیدار نمی‌کند؛ از ماده «قَيْطَ» به معنای بیدار کردن.

بَيَاتٍ نَفْمَةٍ: عذاب شبانه؛ این واژه هرگاه مصدر باشد به معنای ماندن و بیتوته کردن شبانه در جایی است و هرگاه معنای اسمی داشته باشد به معنای شبانگاه است و در جمله بالا همین معنا اراده شده است؛ طروقها و النعمة وزان کلمه و نعمة و قرحة المكافاة بالعقوبة و الجمع نقم ککلم و عنب.

تَوَرَّطْتَ: غوطه‌ور شدی؛ از ریشه «وَرَطَ» به معنای انداختن در گرداب یا باتلاق است و «وقد تَوَرَّطْتَ بمعاصيه» یعنی خود را به سبب معصیت‌ها به گرداب و باتلاق قهر و خشم خدا افکنده‌ای؛ التورط: الوقوع في الورطة بسكون الزاء و هي المهلكة و كل أرض مطمئنة لا طريق فيها.

مَدَارِجَ: مراتب؛ جمع «مدرج» اسم مکان به معنای محل راه رفتن.

سَطَوَاتِهِ: غضب‌های او؛ جمع «سطوه» به معنای قهر و غلبه و سلطه بر چیزی است.

تَدَاوٍ: مداوا کن؛ از ماده «دَوَى» به معنای درمان کردن؛ دَاوَى، مُدَاوَاةُ المریض: بیمار را درمان کرد.

دَاءِ الْفُتْرَةِ: بیماری سستی.

کَرَى: خواب؛ مصدر و به معنای چرت زدن و به خواب رفتن است؛ الکری وزان عصا النعاس.

مشابه

- در حدیثی از پیامبر ﷺ آمده است: «عَرَّةُ جَهْلُهُ»^۱ جهل و نادانی‌اش او را مغرور و غافل ساخته است.

۲. راهکارهای امام در برابر جهل و غرور

۱.۲. ترحم بر خویشتن

«أَمْ مِمَّنْ دَايَكَ بُلُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقْظَةٌ أَمْ تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ»^۲

آیا درد تو درمان ندارد یا از این خوابت بیداری نیست. چرا آن‌گونه که به دیگران رحم می‌کنی به خودت رحم نمی‌کنی؟

نکته

- حضرت در اینجا می‌فرماید تو که برای دیگران دل‌سوزی می‌کنی و غصه گرفتاری دیگران را می‌خوری پس چرا به فکر خودت نیستی؛ از همه گرفتارها گرفتارتر خودت هستی.

۲.۲. واکنش به دردهای جان خویش

«فَلَرَبَّمَا تَرَى الصَّاحِيَ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتُظِلُّهُ أَوْ تَرَى الْمُبْتَلى بِالْمِ يُمِضُ جَسَدَهُ فَتَبْكِي رَحْمَةً لَهُ فَمَا صَبْرَكَ عَلَى دَائِكَ وَ جَلْدَكَ عَلَى مُصَابِكَ وَ عَزَّاكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ وَ هِيَ أَعَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ»^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۲۹.

۲. بُلُولٌ: بهبودی؛ به معنای بهبودی از بیماری است و گاه به معنای شادابی و بی‌نیازی نیز آمده است؛ بَلٌّ: من مرضه بيل من باب ضرب بلاء و بللا و بلولا كقعود برء و حسنت حاله بعد الهزال.

۳. الصَّاحِيَ: کسی که زیر تابش آفتاب است؛ از ریشه «صَحَوَ» به معنای در برابر خورشید قرار گرفتن است و ضحی به زمانی گفته می‌شود که نور آفتاب در زمین گسترده شده است؛ الصَّاحِي: لحر الشمس البارز يقال ضحى فلان مثل دعى أى برز للشمس و مثل رضى و سعى أيضا أى أصابته الشمس. حَرِّ الشَّمْسِ: حرارت خورشید.

يُمِضُ: رنجور و دردناک می‌کند؛ از ریشه «مَضَّ» به معنای دردناک بودن؛ مضضت: الشئء مضضا من باب تعب تألمت و يتعدى بالحركة و الهمزة فيقال مضه الجرح مضاً و أمضه امضاضاً أى ألمه.

مَا صَبْرَكَ: چه چیز تو را صبور کرد.

جَلَّدَ: توانمند کرد؛ از ریشه «جَلَدَ» به معنای شکیبایی یا قوت است؛ به این معنا که انسان در مقابل مصیبت توانایی آن را داشته باشد که استقامت به خرج بدهد و خود را طوری بگیرد که دیگران نفهمند این شخص مصیبت‌زده است؛ الجلادة: القوة و الشدة و الصلابة، و جلدك بمصابك أى جعلك جلداً، و روى و جلدك على مصابك بلفظة على و صيغة و الجمع. عَزَّاكَ: تو را تسلیت داد.

أَعَزُّ الْأَنْفُسِ: عزیزترین نفوس.

۵.۲. تجسم اقبال خداوند به خویش

«وَتَمَثَّلُ فِي حَالِ تَوَلِّيكَ عَنْهُ إِقْبَالَهُ عَلَيْكَ يَدْعُوكَ إِلَى عَفْوِهِ وَيَتَعَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ وَأَنْتَ مُتَوَلٍّ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ»^۱

وقتی می‌خواهی از خدا روی بگردانی، روی آوردن خداوند به‌سویت را در نظر خود مجسم نما که تو را به‌سوی عفو و فراخوانده و فضل و نعمتش تو را در بر گرفته، در حالی که تو از او به‌سوی دیگری روی گردانده‌ای.

نکته‌ها

● یکی از امتیازات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این است که برای اینکه عظمت مطلب روشن شود و در ذهن شنونده خوب جا بیفتد، آن را با عبارات‌های مختلف بیان می‌کند. این است که فرموده‌اند آن وقتی که توبه خدا پشت کرده‌ای و دستورات خدا را زیر پا گذاشته‌ای خدا نعمت‌های خود را از تو منصرف نمی‌کند، توبه دستورات او پشت کرده‌ای اما خداوند نعمت سلامتی را از تو نمی‌گیرد و اگر او هم از تو رو بگرداند، تو نابود شده‌ای. در قالب مثال این‌گونه مجسم می‌کنیم که فرزندی از پدر خود قهر کرده اما پدر دل‌سوزانه به‌دنبال فرزند خود می‌رود تا او را به راه راست بیاورد. تجسم چنین چیزی در ذهن موجب می‌شود که انسان نهایت لطف خدا را نسبت به خود درک کند.

● «يَتَعَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ»: معنای تفضل این است که کسی چیزی را مستحق نباشد و در عین حال آن را به او بدهند. این بنده‌ای که به خدای خود پشت کرده و دستوراتش را زیر پا گذاشته، چیزی از خدا طلبکار نیست و استحقاق چیزی را ندارد اما خدا با فضل و کرم خود آن را می‌پوشاند.

مشابه

♦ «يَا رَبِّ إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأُولَىٰ عَنكَ وَتَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَاتَّبِعْضُ إِلَيْكَ وَتَتَوَدَّدُ إِلَيَّ فَلَا أَقْبَلُ مِنْكَ كَأَنَّ لِيَ التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ وَلَمْ يَمْنَعْكَ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ بِي وَالْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَالتَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ»^۲ پروردگارا تو مرا فرامی‌خوانی ولی من از تورو می‌گردانم، توبه من محبت می‌کنی ولی من با تو دشمنی می‌ورزم، تو با من دوستی می‌کنی ولی من پذیرا

۱. تَمَثَّلُ: مجسم کن؛ از ریشه «مَثَلَ» به معنای مجسم ساختن.

تَوَلَّى: روی گردانی تو.

يَتَعَمَّدُ: می‌پوشاند؛ در اصل از ریشه «عَمَد» به معنای غلاف شمشیر است و «تَعَمَّدَ» به معنای در غلاف کردن است. سپس به معنای فراگرفتن و پوشاندن به کار رفته است و در اینجا به همین معناست که «فضل خداوند تو را فراگرفته، پوشانده است».

مُتَوَلٍّ: روی گردان.

۲. دعای افتتاح، فراز هشتم.

که در دلت افتاده درمان کن و با بیداری و هوشیاری، خواب غفلت را از دیدگانت برطرف ساز.

نکته‌ها

● منظور از «فترة» کاهلی و سستی است که واژه «عزيمة» در نقطه مقابل به آن دلالت دارد.^۱

● تعبیر به «بَيَاتٍ نَقْمَةٍ» (عذاب شبانه) برای این است که بلاهایی که در شب نازل می‌شود قربانی بیشتری می‌گیرد؛ زلزله‌ها، سیلاب‌ها و طوفان‌هایی که در شب رخ می‌دهد، هنگامی که مردم در خواب‌اند و هیچ‌گونه دفاعی از خود ندارند.^۲

● منظور از «مَدَارِجَ سَطَوَاتِهِ» راه‌های خشم و غضب خدا یعنی گناه‌ها و کارهای خلاف که سبب قهر و غضب او می‌شود.^۳

● منظور از «تَوَرَّطَ» واقع شدن در دره‌های هولناک معصیت است که موجب هلاکت در آخرت می‌باشد.^۴

● اینکه مرکز بیماری، قلب معرفی شده برای این است که مهم‌ترین علت امتناع از دستورات خداوند، سنگین شمردن دستورات خداوندی است و این به جهت سستی در انسان است؛ مثلاً انسانی که نماز صبح را نمی‌خواهند از تبلی و سستی است.

● «وَمِنْ كَرَى الْغَفْلَةِ فِي تَاْخِرِكَ بَيَقْظَةٍ»: مقصود از چشم در اینجا چشم دل است. اگر قلب انسان اصلاح شود، بیماری سستی و خواب غفلت هم برطرف می‌شود. انسان به عالم پس از مرگ و قیامت و حساب و کتاب معتقد می‌شود و در نتیجه، دستورات خدا را محترم می‌شمارد و انجام واجبات هم برای او سهل می‌شود.

۴.۲. انس با خدا و اطاعت از خدا

«وَكُنْ لِلَّهِ مُطِيعاً وَبِذِكْرِهِ آنساً»

و مطیع خداوند شو و با یاد او انس گیر.

مشابه

♦ ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^۵ و هرکه از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۹.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۷۵.

۳. همان.

۴. همان، ص ۷۲.

۵. نساء، ۶۹.

نمی‌شوم؛ گویا منتی بر تو دارم ولی این احوال تو را از رحمت و احسان و تفضل به جود و کرم نسبت به من باز نمی‌دارد.

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱ بگو: ای بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید؛ زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان.

۶.۲. کریم بودن خداوند در نهایت قدرت داشتن

﴿فَتَعَالَىٰ مِنْ قُوَىٰ مَا أَكْرَمَهُ وَتَوَاضَعَتْ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَأَكَ عَلَىٰ مَعْصِيَتِهِ وَأَنْتَ فِي كَنْفِ سِتْرِهِ مُقِيمٌ وَفِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ﴾^۲

بلند و برتر است خدایی که در عین توانمندی چه کریم است! و تو ای بنده ناتوان و بی‌مقدار در نافرمانی او چقدر دلیری می‌ورزی؟ در حالی که در پناه ستر و پوشش او آرمیده‌ای و در فراخنای فضل و احسانش می‌گردی.

نکته‌ها

● اشاره به اینکه افراد قوی و نیرومند اگر راه خشونت در پیش گیرند جای تعجب نیست. تعجب در این است که فرد ضعیف و زبون در این راه گام نهد ولی خداوند با آن همه قدرت، نهایت محبت را دارد ولی انسان با این همه ضعف، جرئت و جسارت بر معصیت از خود نشان می‌دهد در حالی که فضل و رحمت خداوند قطع نمی‌شود.^۳

● ﴿وَ فِي سَعَةِ فَضْلِهِ مُتَقَلِّبٌ﴾: اینکه تفضل خداوند وسیع است و جان تو را با اندک گناهی که انجام می‌دهی نمی‌گیرد و اگر تفضل نمی‌کرد و با اندک گناهی جانت را می‌گرفت نمی‌توانستی به زندگی خود ادامه دهی پس ادامه حیات تو به خاطر تفضل خداوند است.

۷.۲. توجه به لطف لحظه‌به‌لحظه خداوند

﴿فَلَمْ يَمْنَعْكَ فَضْلُهُ وَ لَمْ يَهْتِكْ عَنْكَ سِتْرَهُ بَلْ لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ

۱. زمر، ۵۳.

۲. مَا أَكْرَمَهُ: چقدر با کرامت است! جمله تعجیبیه است. «ما» برای استفهام و «أَكْرَمَ» فعل تعجب و ضمیر مفعول است یا اینکه «أَكْرَمَ» صفت و ضمیر مضاف‌الیه است.
مَا أَجْرَأَكَ: چقدر باجراتی! چه چیز تو را جرأت داد؟!
كَتَفَ: محفوظ داشتن.

سِتْرَ: پوشش، پناه، الستر: بالكسر الساتر و بالفتح المصدر.
مُتَقَلِّبٌ: تلاش و کوشش‌کننده؛ متحرک، اسم فاعل از «تَقَلَّبَ» یعنی حرکت کرد؛ به جنب‌وجوش پرداخت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۷۹.

يُحْدِثُهَا لَكَ أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ أَوْ يَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ»^۱
خداوند نه فضلش را از تو بازداشته و نه پرده حرمتش را دریده، بلکه در نعمتی که برای تو پدید می‌آورد و گناهی که بر تو می‌پوشاند و مصیبتی که از تو دور می‌سازد، یک چشم‌برهم‌زدن هم از لطف او بی‌نصیب نیستی. پس به او چه گمان داری، اگر اطاعتش کنی؟

نکته‌ها

● اشاره به اینکه انسان از سه حالت خالی نیست: ۱. یا مشمول نعمتی است که باید شکر آن را ادا کند؛ ۲. مرتکب گناهی شده که خدا بر آن پرده افکنده و باید از ستاریت او ممنون باشد؛ ۳. یا بلایی را از او دور ساخته که باید قدر این نعمت الهی را بشناسد.^۲

● «مَطْرَفَ عَيْنٍ»: به معنای حرکت چشم است. حرکت دادن چشم یک امر آنی و فوری است و مقصود این است که تو یک لحظه هم از کرم و تفضل و عنایات خداوند و از نعمت‌های او محروم نیستی و خداوند گناهانت را مخفی نگه می‌دارد و خداوند بلاهایی را که بنا بود به تو برسد به لطف خود تو را حفظ کرده است.

مشابه

﴿وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْزَمَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید از ثواب اعمال شما کاسته نمی‌شود؛ زیرا خدا آمرزنده مهربان است.
﴿وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۴ و هر که از خدا و

۱. لَمْ يَمْنَعْكَ: از تو دریغ نکرد.

لَمْ يَهْتِكْ: هتک نکرد، از بین نبرد، پاره نکرد، «هتک حرمت» یعنی پاره کردن پرده حرمت.

لَمْ تَخُلْ: محروم نبود.

مَطْرَفَ عَيْنٍ: یک چشم‌برهم‌زدن؛ از ریشه «طرف» به معنای چشم‌برهم‌زدن است و «مطرف» مصدر میمی و به همین معنای چشم‌برهم‌زدن است؛ طرف: البصر طرفاً من باب ضرب تحرك، و طرف العين نظرها و الطرفة المرة منه و مطرف العين يحتمل المصدر و الزمان.

يُحْدِثُ: ایجاد می‌کند بر تو.

يَسْتُرُ: می‌پوشاند.

يَلِيَّةٍ: بلا و گرفتاری.

يَصْرِفُ: برمی‌گرداند.

فَمَا ظَنُّكَ بِهِ: چه گمانی به او داری؟

أَطَعْتَهُ: اطاعت کردی او را.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۸۰.

۳. حجرات، ۱۴.

۴. فتح، ۱۷.



پیامبرش اطاعت کند، او را به بهشت‌هایی داخل می‌کند که در آن نهرها روان است.

۸.۲. نکوهش‌کننده خویش باش

«وَإِيمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الصِّفَةَ كَانَتْ فِي مُتَّفَقَيْنِ فِي الْقُوَّةِ مُتَوَازِيَيْنِ فِي الْقُدْرَةِ لَكُنْتَ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذَمِيمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَسَاوِي الْأَعْمَالِ»^۱

به خدا سوگند، اگر این حال میان تو و شخص دیگری که در توانایی و قدرت با تو برابر بود، وجود داشت، تو خود نخستین کسی بودی که خویش را به جهت اخلاق بد و رفتار زشت نکوهش می‌کردی.

نکته

- منظور از «الصفه» صفت بد رفتاری با کسی است که به تو نیکی کرده باشد.^۲

۹.۲. فریفته دنیا نه دنیای فریب کار

«وَ حَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنْ بِهَا اغْتَرَزْتَ»^۳

به حق می‌گویم: دنیا تو را فریب نداده، این تو هستی که به آن فریفته و مغرور شده‌ای.

۱۰.۲. توجه به هشدارهای دنیا

«وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْعِظَاتِ وَ أَذَنْتَكَ عَلَى سَوَاءٍ»^۴

دنیا پندها را عیان ساخت و به عدل و انصاف فراخواند.

۱. اِيمُ: قسم؛ در اصل «ایمن» در نگاه بعضی از ارباب لغت جمع «یمین» به معنای سوگند است که نون آن ساقط شده و معنای جمله «ایم الله» این است که به خدا سوگندها می‌خورم.
 مُتَّفَقَيْنِ: دو نفری که در امری با هم متفق هستند؛ از ماده «وَفَقَ» به معنای مطابقت میان دو چیز.
 مُتَوَازِيَيْنِ: دو نفری که مساوی هستند.
 ذَمِيمِ: بد؛ از ماده «ذیم» به معنای عیب‌جویی و نکوهش کرد.
 مَسَاوِي الْأَعْمَالِ: رفتارهای بد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۸۱.

۳. غَرَّتْكَ: فریب داد تو را.

اِغْتَرَزْتَ: فریفته شدی.

۴. كَاشَفْتُكَ: بر تو روشن کرد؛ از ماده «كَشَفَ» به معنای پرده برداشته، روشن کرد.

الْعِظَاتِ: موعظه‌ها؛ جمع «عظه» به معنای موعظه و پند و نصیحت است و در اینجا کنایه از حوادث تلخ دنیاست که سبب بیداری و هوشیاری می‌شود؛ العظات: جمع العظة کالعذاب و هی الموعظة اى ما یلین القلب من ذکر الثواب و العقاب و الوعد و الوعيد و فی هذا.

أَذَنْتَكَ: آگاه کرد، اعلام کرد؛ از ریشه «ایذان» به معنای اعلام کردن توأم با تهدید و گاه به معنای اعلام جنگ است. سپس به معنای اعلام مطلق نیز آمده و اذان نماز را از این جهت اذان می‌گویند که اعلام ورود وقت نماز می‌کند.

نکته

- اشاره به اینکه دنیا نه تنها فریبنده نیست بلکه حوادثی در آن رخ می‌دهد که بیدارکننده است.^۱

مشابه

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَى أَ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ»^۲ پس اگر روی گردان شدند، بگو: شما را خبر دادم تا همه در آگاهی یکسان باشید و من نمی‌دانم آنچه به شما وعده کرده‌اند نزدیک است یا دور.

۱۱.۲. توجه نکردن به هشدارهای دنیا

«وَ لِهِيَ بِمَا تَعْدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ وَ النِّقْصِ فِي قُوَّتِكَ أَصْدَقُ وَ أَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغُرَّكَ وَ لِرُبِّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهِمٌ وَ صَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكْذَّبٌ»^۳

دنیا از آنجا که تو را به رسیدن بلا و درد بر جسد و نقصان یافتن نیرویت وعده داده، راست‌گوتر و وفادارتر از آن است که به تو دروغ گوید یا تو را فریب دهد. بسا اندر زنده‌ای از امور دنیا که تو او را متهم شمردی و بسا راست‌گویی که اخبارش را برایت بازگفت و تو او را دروغ‌گو دانستی.

نکته‌ها

- اشاره به اینکه هم دنیا ماهیت خودش را با انواع بلاها و مشکلات و حوادث دردناک و دگرگونی قدرت‌ها به تو نشان داده و توصیف او به فریبندگی نادرست است و هم اولیاء الله و صالحانی که درباره بی‌وفایی و ناپایداری دنیا به تو خبر داده‌اند، راست گفته‌اند؛ هر چند این سخنان مطابق هوای نفس تو نبوده.^۴

- «لام» در «وَ لِهِيَ بِمَا تَعْدُكَ» لام توطئه قسم است و مثل اینکه یک قسم «والله» در اینجا محذوف است؛ یعنی به خدا و به همه مقدسات سوگند که این دنیا با آن همه وعده‌هایی که دارد راست‌گوتر از آن است که بخواهد شما را فریب بدهد.

مشابه

«الْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ وَ الْإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ وَ كَفَى أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَ لِغَيْرِكَ»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۸۴.

۲. انبیاء، ۱۰۹.

۳. تَعْدُ: وعده می‌دهد.

أَوْفَى: با وفاترین.

مُكْذَّبٌ: تکذیب شده.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۸۵.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۴.



دنيا چه سراى خوبى است براى كسى كه آن را خانه هميشگى خود نداند و چه محل نيكويى است براى كسى كه آن را وطن خود برنگزيند! سعادتمندان به وسيله دنيا در قيامت، آنها هستند كه امروز از آن مى گريزند.

نکته ها

● اشاره به اينكه افراد باايمان و بيدار مى توانند از همين دنياى پرشور و مملو از فريب و نيرنگ، وسيله اى براى سعادت جاويدان خود بسازند و آن را نردباني براى صعود به مقامات عالي قرار دهند؛ به اين ترتيب كه نگاه آنها به دنيا برخلاف دنياپرستان، نگاه به يك پل يا گذرگاه باشد. آنها كه از زرق و برق دنيا مى گريزند و از مواهب آن براى قرب به خدا سود مى جويند.^۱

● تعبير به «هرب» كه به معنای گريختن است كنايه از دورى كردن كامل از لذت هاى دنياست. بديهى است وقتى انسان جز به اندازه ضرورت، دل بستگى و علاقه اى به دنيا نداشته باشد و در عين حال از آن درس آموخته و دگرگونى ها و فرازونشيب هاى آن را وسيله ارتقا به درجات آخرت قرار دهد، بهترين سعادت را كسب كرده است.^۲

● دنياى ممدوح و مذموم

امام دنيا را واعظى دل سوز و گزارشگرى صادق معرفى مى كند كه به وسيله دگرگونى هاى سريع و حوادث و آفات گوناگون، ناپايدارى خودش را اعلام كرده و هشدار مى دهد كه به آن تكيه نکنند و فقط از آن توشه برگيرند «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ».^۳ آنها كه به دنيا به عنوان يك وسيله بنگرند، به آنها بصيرت و بينايى مى بخشد و آنها كه به عنوان يك هدف به آن بنگرند، كورشان مى كند.^۴

● «باء» در «بِالدُّنْيَا» سببيه است و «هاربون» اسم فاعل جمع از ماده «هرب» به معنای فراركنندگان است. مقصود از جمله اين است كه كسانى كه فرداى قيامت به وسيله دنيا سعادتمند مى شوند، آنهايى هستند كه از غرق شدن در دنياى امروز گريخته اند و مقصود از فرار كردن از دنيا اين نيست كه تارك دنيا شويد بلكه مقصود فرونرفتن در دنيا و وابسته نشدن به دنياست.

۱. پيام امام اميرالمؤمنين، ج ۸، ص ۳۸۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ميشم، ج ۶، ص ۷۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۲.

۴. پيام امام اميرالمؤمنين، ج ۸، ص ۳۸۶.

اندیشه، آينه اى صاف است و عبرت، بيم دهنده اى ناصح است، ادب همين اندازه تو را كفایت مى كند كه كارهاى زشت را از ديگران بد مى دانى.

۱۲.۲. دنيا؛ واعظى گويا و دوستى مهربان

«وَلَيْنَ تَعَرَّفَتْهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ وَالرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذَكِيرِكَ وَبَلَاغِ مَوْعِظَتِكَ بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ وَالشَّحِيحِ بِكَ»^۱

اگر حال دنيا را در لابه لای مناطق ویران شده و خانه های خالی ازسکنه جست و جو کنی، به یقین آن را یادآوری کننده ای نیکو و واعظی گویا می یابی؛ همچون دوستی مهربان که از رسیدن اندوه به تو به شدت ناراحت می شود.

تشیبه

مشبه: دنيا

مشبه به: دوستی مهربان

وجه تشبیه: شباهت دنيا به دوستی مهربان از آن نظر است كه یادآورنده خوبی است و پند مى رساند و موجب عبرت گیری مى شود؛ چنان كه عمل هر خيرخواه مهربانى همين گونه است.

۱۳.۲. دنيا، وسيله رسيدن به سعادت

«وَلْيَنْعَمَ دَارٌ مَنْ لَمْ يَوْضَ بِهَا دَارًا وَمَحَلٌّ مَنْ لَمْ يُوْطَّنْهَا مَحَلًّا وَإِنَّ السُّعْدَاءَ بِالدُّنْيَا عَدَا هُمْ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ»^۲

۱. تَعَرَّفَتْهَا: شناخت آن را طلب كردى.

الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ: سرزمين ويران شده؛ منظور از ديار در اين موارد، محل و مسكن و آبادى و شهر است.

الْخَاوِيَةِ: خالى بودن و گاه به معنای ويران شدن است؛ اسم فاعل از ريشه «خوى».

الرُّبُوع: سرزمين؛ جمع «رَبْع» به معنای خانه و گاه به معنای منطقه يا گروهى از مردم نيز آمده و در اینجا منظور همان معنای اول است.

بَلَاغ: رسيد؛ بلغة و تَبْلَغُ اى كفاية.

بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ: مانند انسانى مهربان.

الشَّحِيح: حريص؛ از ريشه «شَحَّ» به معنای بخل توأم با حرص است كه به صورت عادت درآيد و لذا واژه «شحيح» گاه به افراد دل سوزى كه هرگز ماييل نيستند گرد و غبار نگرانى بر دامن دوستشان نشيند و نسبت به آن بخل مى ورزند اطلاق مى شود و در اینجا همين معنا اراده شده است.

۲. لْيَنْعَمَ دَارٌ: دنيا چه خوب خانه اى است!

لَمْ يُوْطَّنْهَا: آن را وطن قرار نداد.

السُّعْدَاءَ: سعادتمندان.

الْهَارِبُونَ: فراركنندگان.

مشابه

﴿ذَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فِيهِمْ عُنْهَا وَذَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَذَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا﴾^۱ همانا دنیا خانه عافیت است برای آن که آن را فهمید و محل توانگری است برای آن که از آن توشه گرفت و جای پند است برای کسی که با آن پند گیرد.

۱۴.۲. لزوم آمادگی برای سفر آخرت

﴿إِذَا رَجَعْتَ الرَّاحِقَةَ وَحَقَّتْ بِجَلَالِهَا الْقِيَامَةُ وَلَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ أَهْلُهُ وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبْدُهُ وَبِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلٌ طَاعَتِهِ فَلَمْ يُجَزْ فِي عَدْلِهِ وَقِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرْقٌ بَصَرٍ فِي الْهَوَاءِ وَلَا هَمْسٌ قَدَمٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِحَقِّهِ﴾^۲

آنگاه که زمین به لرزش آید و رستاخیز با دشواری هایش محقق گردد و به هر آیینی اهلیش بیوندند و به هر معبودی پرستدگانش و به هر پیشوایی پیروانش ملحق شوند، در آن روز هر نگاه خلاف و گام نابجایی به عدل و درستی کیفر داده خواهد شد.

نکته ها

● منظور از «راجفه» دمیدن نخستین در صور است و آن فریاد عظیمی است که مانند رعد

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۳۱.

۲. الرَّاحِقَةُ: لرزاننده؛ از ریشه «رَجَفَ» به معنای اضطراب و لرزه شدید است و از آنجا که اخبار فتنه انگیز مایه تشویش و اضطراب جامعه می شود به آن اراجیف می گویند. در اینجا به معنای زلزله های رستاخیز است. حَقَّتْ: تحقق یافت.

جَلَالٌ: حوادث بزرگ؛ جمع «جليله» به معنای هر صفت عظیم و شدید است.

عَبَدَتْ: عبادت کنندگان.

مَنْسَكٌ: محل عبادت؛ گاه به معنای مذهب و معبد آمده است و در اینجا همین معنا اراده شده است.

لَمْ يُجَزْ: جزا داده نمی شود؛ طبق آنچه در متن آمده از ریشه «جَزَأَ» به معنای پاداش است ولی در بعضی از نسخ «لَمْ يَجَزْ» از ریشه جریان ذکر شده؛ یعنی در عدالت او کمترین خلافتی جریان ندارد و در بعضی دیگر از نسخ «لَمْ يَجَزْ» از ریشه جور آمده که اشاره به عدم جور و ظلم خداوند در جزای اعمال است و در بعضی دیگر از نسخ «لَمْ يَجَزْ» از ماده جَوَاز آمده؛ یعنی در مقام عدالت خدا کمترین خلافتی جایز نیست.

خَرْقٌ بَصَرٍ: یک نگاه؛ خرق به معنای پاره کردن است. باز کردن چشم را به منزله پاره کردن هوا و فضا تلقی کرده است. هَمْسٌ قَدَمٍ: صدای آرام حرکت قدم؛ الهمس: الصوت الخفي.

بِحَقِّهِ: برخلاف حق؛ حَقَّتْ: بجلالها ای ثبوت من حق الشيء يحق أي ثبت وقال الفيومي: حَقَّتْ القيامة يحق من باب قتل أي أحاطت بالخلایق فهي حاقة وقال ابن الأنباري الحاقة الواجبة حق أي وجب يحق حقا وحقوقا فهو حاق وقال أمين الاسلام الطبرسي سميت القيامة الحاقة لأنها ذات الحواق من الأمور هي الصادقة الواجب الصدق لأن جميع أحكام القيامة واجبة الوقوع صادقة الوجود.

باعث اضطراب و تحیر شده و مردم را بهت زده و بی هوش می کند.^۱

● این گفتار اشاره دارد که در آن روز هر گروهی به معبود و پیشوای خود ملحق می شود و آنچه در این دنیا داشته در آنجا مجسم می بیند.^۲

● منظور از «خرق البصر» و «همس القدم» آن است که همه رخدادهای دنیا به حسابرسی و مجازات نزد خداوند خواهد انجامید تا آنجا که حتی برای تک تک پلک زدن ها و گام هایمان باید پاسخ گو باشیم.^۳

مشابه

﴿فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۴ اگر کسی به سنگی علاقه داشته باشد، خداوند او را با آن سنگ محشور می کند.

﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾^۵ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ^۶ آنان را که ستم می کردند و هم پایگانشان و آن هایی را که به جای خدای یکتا می پرستیدند، گرد آورید همه را به راه جهنم راه بنمایید.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۷ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۸ پس هرکس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد آن را می بیند و هرکس به وزن ذره ای بدی کرده باشد آن را می بیند.

﴿وَنَضْعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۹ روز قیامت ترازوهای عدل را تعبیه می کنیم و به هیچ کس ستم نمی شود. اگر عملی به سنگینی یک خردل هم باشد به حسابش می آوریم که ما حساب کردن را بسنده ایم.

﴿وَالْوِزْنُ يُؤْمِنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^{۱۰} وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۷۸.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۹۳.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹۶.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۰.

۵. صافات، ۲۲ و ۲۳.

۶. زلزال، ۷ و ۸.

۷. انبیاء، ۴۷.

۱۶.۲. آوردن حجت و دلیل استوار برای قیامت

«فَتَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ وَ تَثْبُتَ بِهِ حُجَّتُكَ»^۱

پس در پی کاری باش که عذرت را پایدار و حجتت را استوار سازد.

۱۷.۲. تلاش برای چیزی جاودان

«وَ خُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ»

و از دنیایی که برای آن باقی نمی‌مانی برای آنچه [آخرت] برایت باقی می‌ماند توشه بگیر.

نکته

- منظور از «مَا يَبْقَى لَكَ» اسباب مواهب و نعمت‌های جاودان روز قیامت، یعنی اعمال صالح است و منظور از «مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ» نعمت‌های دنیاست که انسان می‌گذارد و می‌رود.^۲

مشابه

- ◇ «وَالْبَاقِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلاً»^۳ و کردارهای نیک که همواره بر جای می‌مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آن‌ها نیکوتر است.
- ◇ «وَالْبَاقِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا»^۴ و نزد پروردگار تو پاداش و نتیجه کردارهای شایسته‌ای که باقی‌ماندنی‌اند، بهتر است.

۱۸.۲. آمادگی برای سفر آخرت

«وَ تَيَسَّرَ لِسَفَرِكَ»^۵

برای سفرت آماده شو.

۱۹.۲. جوینده برق نجات

«وَ شِمٌ بَرَقَ النَّجَاةُ»^۶

و چشم به برق نجات بدوز.

۱. تَحَرَّ: آنچه طلب کن که سزاوارتر است؛ از ریشه «تحرى» به معنای جست‌وجوی امر بهتر است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۹۵.

۳. کهف، ۴۶.

۴. مریم، ۷۴.

۵. تَيَسَّرَ: آماده باش.

۶. شِمٌ: چشم بدوز؛ از ماده «شیم» به معنای چشم دوختن به چیزی است؛ شام: البرق پشیمه نظر الیه این یقصد و این یمطر.

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ»^۱ در آن روز، وزن کردن به حق خواهد

بود. آن‌ها که ترازویشان سنگین است، رستگاران‌اند. آنان که ترازوی اعمالشان سبک است

کسانی هستند که به آیات ما ایمان نیاورده بودند و از این رو به خود زیان رسانیده‌اند.

◇ «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ»^۲ روزی که زلزله بلرزاند و به دنبال آن حادثه دیگری رخ می‌دهد.

۱۵.۲. پذیرفته نشدن بهانه‌ها در قیامت

«فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذَاكَ دَاحِضَةٌ وَ عَلَاقِي عُذْرٍ مُنْقَطِعَةٌ»^۳

چه حجت‌ها که در آن روز باطل گردد و چه رشته‌های عذری که گسسته شود!

نکته‌ها

- اشاره به اینکه در آن روز همه چیز روشن و آشکار است و در چنان شرایطی دلایل بی‌اساس و عذرهای واهی کارایی ندارد.^۴
- «عذر» در اینجا به معنای حجت است. گسستن پیوند بین خداوند و کردارهای گمراهان به معنای نپذیرفتن بهانه‌ها و دلایلشان است.^۵

مشابه

- ◇ «وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ»^۶ و رخصت نمی‌یابند تا پوزش خواهند.
- ◇ «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»^۷ در این روز پوزش ستمکاران به حالشان سود ندهد و از آن‌ها نخواهند که توبه کنند.

۱. اعراف، ۸ و ۹.

۲. نازعات، ۷ و ۶.

۳. دَاحِضَةٌ: باطل و بی‌اساس؛ از ریشه «دَحَضَ» به معنای لغزش و «حجة داحضه» به دلیل سست و بی‌پایه گفته می‌شود. عَلَاقِي: پیوند و دل‌بستگی؛ جمع «علاقه» و مفهوم جمله این است که پیوندها و دل‌بستگی‌ها در قیامت بریده می‌شود و نیز جمع «علاقه» به معنای دستگیره و طناب و امثال آن است که در این صورت مفهوم جمله چنین می‌شود که در قیامت دستاویزهای عذر منقطع می‌شود.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۳۹۴.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹۶.

۶. مرسلات، ۳۶.

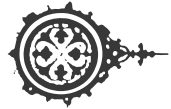
۷. روم، ۵۷.



۲۰۲. بار سفر ببند

«وَإِزْجُلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ»^۱

مركب راهوار خود را برای این سفر آماده ساز و باروبنه خویش را بر آن ببند.



خطبه ۲۲۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام علی (ع) در مدینه
در سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: دین و دنیا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۶.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) این سخن را زمانی بیان فرمود که بعضی از اطرافیان به آن حضرت خرده گرفتند که معاویه در سایه بذل و بخشش فراوان از بیت المال افرادی را به سوی خود جلب می کند و چه خوب بود که شما هم از سخت گیری در امر بیت المال می کاستی و افراد سرکش را راضی نگه می داشتی. امام برآشفته و این سخن را ایراد کرد.

۱. اِزْجُلْ: پالان بگذار؛ از ماده «رَحَلَ»؛ رحلت: مطیتی شدت علی ظهرها الرَّحْل.

مَطَايَا: مرکب سواری؛ جمع «مطیه» به گونه ای آمادگی و تلاش و کوشش اطلاق شده است.
التَّشْمِير: سرعت گرفتن، شتاب گرفتن؛ شَمَر: تشمیر امر جادا، و شَمَر الثوب دفعه و فی الأمر خف.

به خدا سوگند اگر شب را تا صبح بر روی خار سعدان بیدار مانم و با غل و زنجیر روی زمین کشیده شوم، دوست‌تر دارم از اینکه روز قیامت خدا و پیامبرش را در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم نموده و چیزی از اموال بی‌ارزش دنیا را غصب کرده باشم.

نکته‌ها

- امام علیه السلام با قاطعیت و همراه به سوگند می‌فرماید: تحمل این شکنجه برای من آسان‌تر از این است که در دادگاه عدل الهی به‌علت ظلم کوچک بر بنده‌ای از بندگان و غصب شیء ناچیزی از کسی حضور یابد؛ چنان‌که مجازات آن جاویدان و درد و رنج شکنجه این دنیا هرچه باشد گذراست. با این حال چگونه از من انتظار دارید از راهی که معاویه می‌رود، بروم. آیین اسلام را رها کنم و به آیین شرک و جاهلیت رو آورم.^۱
- «وَ غَاصِباً لِّشَيْءٍ مِّنَ الْخَطَا» : ذکر خاص بعد از عام است. «ظالماً» عام است چون شامل هر نوع ظلمی می‌شود ولی غصب کردن اموال یک نوع ظلم مخصوص است و در عرب معمول است که ابتدا یک عام را ذکر می‌کنند و بعد یک مورد را که شاخص‌ترین افراد همان عام است، بعد از آن به‌عنوان خاص ذکر می‌کنند. در اینجا هم حضرت غصب را که نوعی شاخص از ظلم است ذکر فرموده‌اند.
- اگر به متاع دنیا «خطام» گفته شود، معنایش این است که دنیا و آن زرق و برق دنیا و آن تجملات دنیا در نظر خدا و بندگان صالح خدا بی‌ارزش و فاقد اعتبارند.

خوب شتر است؛ السعدان: بفتح السین نبت ذو شوک يقال له حسک السعدان يشبه به حلمة الثدي و هو من أفضل مراعى الابل و منه قولهم مرعى و لا کالسعدان و بتفسير أوضح نبت ذو حسک له ثلاث شعب محددة على أى وجه وقعت على الأرض كانت له شعبتان قائمتان.

مُسَهَّدًا: کسی که شب را ن خوابد؛ از ریشه «سهاد» به‌معنای بی‌خوابی شبانه است و «مسهّد» کسی است که شب بی‌خواب می‌ماند؛ این کلمه حال است برای فاعل «ابیت»؛ السهد: بالضّم الأرق و بضمتین القلیل التّوم و قد سهد سهدا من باب فرح و سهدته أى منعت من التّوم فهو مسهّد.

أَجَرَ: کشیده می‌شوم؛ بالبناء على المفعول.

الأغلال: طوقی است که دست و گردن اسیر را با آن با هم می‌بستند.

مُصَفَّدًا: زنجیرها؛ از ریشه «صفد» به‌معنای بستن به زنجیره و مانند آن است و «صفاد» به طناب و زنجیر گفته می‌شود؛ صفده: یصفده من باب ضرب شده و أوثقه كأصفده و صفده و الصفاد وزان کتاب ما یوثق به الأسیر من قید أوقد.

أَلْقَى: ملاقات می‌کنم.

الخطام: چیز بی‌ارزش؛ از ریشه «حطم» به‌معنای شکستن گرفته شده و به متاع دنیا خطام گفته می‌شود، از این رو شکننده و ناپایدار است؛ صفده: یصفده من باب ضرب شده و أوثقه كأصفده و صفده و الصفاد وزان کتاب ما یوثق به الأسیر من قید أوقد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۰۱.

وَ اللَّهُ لَأَنَّ أَبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِّنَ الْخَطَامِ وَ كَيْفَ أَظْلِمَ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قَوْلُهَا وَ يَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أُمْلِقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكَمِ صَاعًا وَ رَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعَثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلَمِ وَ عَاوَدَنِي مُوَكَّدًا وَ كَرَّرَ عَلَى الْقَوْلِ مُرَدَّدًا فَاصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَنْتُ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلَمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَخْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ تَكَلُّثَكَ التَّوَاكُلُ يَا عَقِيلُ أَتَتَنُّ مِنْ الْأَذَى وَ لَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبَةِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَصْبِهِ أَتَتَنُّ مِنَ الْأَذَى وَ لَا أَيْنُ مِنْ لَظَى وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقُ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ سَنَيْتُهَا كَأَنَّمَا عَجَنْتُ بِرَبِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْنِهَا فَقُلْتُ أَصِلَّةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَقَالَ لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ فَقُلْتُ هَبْلَتَكَ الْهَبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي أَمْ مُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ دُوْ جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلَى وَ لِيَعِيمَ يَفْنَى وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ.

۱. نهایت بیزاری امام از ظلم و ستم

«وَ اللَّهُ لَأَنَّ أَبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا أَوْ أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِّنَ الْخَطَامِ»^۱

۱. لَأَنَّ أَبَيْتَ: لام جواب قسم و أن ناصبه؛ أَبَيْتَ: شب را به صبح آورم؛ از ماده «بات» به‌معنای بیتوته کردن و شب را گذراندن است و چون قبل از آن کلمه «آن» وجود دارد و به تأویل مصدر می‌رود، یعنی «بیتوته من»؛ بات: فلان بفعل کذا بیت بیتا و بیاتا و بیتوته أى یفعله لیلا و لیس من النوم و قال الزجاج: کلّ من أدركه اللیل فقد بات نام ام لم ینم. حَسَكِ: خار، این واژه به خار بیابان یا خار داخل بدن ماهی اطلاق می‌شود.

السَّعْدَانِ: گیاهی است خاردار که خار آن مانند نوک پستان است و سه شاخه در سه طرف دارد که به هر طرفی که زمین بیفتد دو شاخه آن رو به بالا است و به همین دلیل خار مزاحم و خطرناکی است و عجیب اینکه همین خار از خوراک‌های

مشابه

﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾^۱ آنگاه که غُل‌ها را به گردنشان اندازند و با زنجیرها بکشندشان.

۲. سرعت در کهنگی جسم انسان

﴿وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا﴾^۲
چگونه برای نفسی که به سرعت به سوی فرسودگی و کهنگی پیش می‌رود و مدت زمانی بلند زیر خاک خواهد ماند، به کسی ستم کنم؟

نکته‌ها

- اشاره به اینکه هیچ عقلی این کار را نمی‌پسندد که انسان برای منفعت زودگذر دنیا، سعادت آخرت و دائم را از دست بدهد و آن‌ها که همچون معاویه و اطرافیان‌ش دست به چنین معامله‌ای زده‌اند سخت خطاکار و در اشتباه‌اند.^۳
- دوران خلافت ظاهری امام علیه السلام زمانی آغاز شد که بسیاری از مردم به بخشش‌های عثمان از بیت‌المال و تبعیض‌های ناروا عادت کرده بودند. معاویه نیز همان راه را ادامه داد ولی امام علیه السلام سعی داشت مردم را به فرهنگ زمان پیامبر بازگرداند.^۴
- مقصود از بازگشت به کهنگی این است که ما روزی نبوده‌ایم و یک روز به وجود آمده و دوباره هم به نیستی رجوع می‌کنیم؛ یعنی از این عالم ماده و طبیعت بر حسب ظاهر نیست می‌شویم. نفس مجرد فانی نمی‌شود اما این بدن دوباره فانی می‌شود.

۱. غافر، ۷۱.

۲. یُسْرِعُ: می‌شتابد.

الْبَلَى: پوسیدن؛ پوسیده و خاک شدن.

قُفُول: رجوع و بازگشت؛ مصدر است و به معنای رجوع و بازگشت آمده و طبق این معنا مفاد جمله همان است که در اینجا آمده ولی بعضی این احتمال را داده‌اند که جمع «قفل» است و بر این اساس معنای جمله چنین می‌شود: من چگونه به کسی ستم کنم آن هم برای کسی که قفل و پیوندهای بدنش به سرعت رو به کهنگی می‌رود؛ قفل: من باب نصر و ضرب قفولا رجع فهو قافل والقافلة الجماعة الراجعة من السفر.

يَطُولُ: طول می‌کشد.

الثَّرَى: خاک.

حُلُولُهَا: نزول.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۰۱.

۴. همان، ص ۴۰۲.

- «وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا»: مقصود حضرت این است که بالاخره من با توجه به اینکه مردن در کار هست و بدن‌ها در قبرها به پوسیدگی می‌گیرند و ماندنشان در قبر سالیان زیادی به طول می‌انجامد، نمی‌توانم برای آسایش خود که ناپایدار است به کسی ظلم کنم.

مشابه

﴿وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾^۱ و ستمکاران در اختلافی بزرگ گرفتارند.

﴿وَ اللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾^۲ و خدا ستمکاران را دوست ندارد.

۳. داستان عقیل و آهن داغ

۱.۳. درخواست یک صاع گندم

﴿وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِ مِنْ بُرْكَمُ صَاعًا﴾^۳

به خدا سوگند، عقیل را دیدم که فقیر شده بود و از من درخواست کرد یک صاع از گندم بیت‌المال شما را به او ببخشم.

نکته‌ها

- منظور عقیل یک «صاع» به عنوان سهمیه منظم هر روزه بوده که این ماده غذایی او به طور کامل تأمین شود وگرنه اگر تنها یک صاع برای یک روز بوده نه مشکل عقیل را حل می‌کرده و نه ارزش این را داشته که از راه دور خدمت برادرش برای این کار برسد. این نکته نیز قابل توجه است که عقیل تنها این یک درخواست را نداشت درخواست ادای دین

۱. حج، ۵۳.

۲. آل عمران، ۱۴۰.

۳. أَمْلَقَ: به شدت فقیر شد؛ از ریشه «املاق» به معنای فقیر شدن گرفته شده است و ریشه اصلی آن «مَلَقَ» به معنای نرم کردن است و افراد متملق را از این جهت متملق می‌گویند که حالت نرمش و ذلت به خود می‌گیرند و اشخاص فقیر نیز چون چنین حالتی دارند، واژه «املاق» در مورد آن‌ها به کار می‌رود؛ الاملاق: الافتقار قال تعالی ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾.

اسْتَمَاحَنِ: از من بخشش خواست؛ از ریشه «استماحه» به معنای طلب بخشش کردن است؛ الاستماحة: طلب المنح هو كالامتياع الاعطاء.

بُرْكَمُ: گندم؛ الحنطة.

صَاعًا: یکی از اوزان است که به اندازه چهار مد و هر مد کمتر از یک کیلو و حدود ۷۵۰ گرم است؛ الصَّاع: أربعة أمداد كل مد رطل و ثلث و الرطل اثنتا عشرة أوقية و الاوقية إستار و ثلثا إستار، و الاستار أربعة مثاقيل و نصف، و المثقال درهم و ثلاثة أسباع درهم و فی مجمع البحرين فی الحديث كان يغتسل بالصَّاع و يتوضَّأ بالمدَّ قال بعض شراح الحديث الصَّاع ألف و مائة و سبعون درهما و ثمانمائة و تسعة عشر مثقالا.

نکته

- منظور از واژه «قیاده» در اینجا چیزی است که پیروی از آن باعث انحراف از راه حق و عدالت می شود از قبیل دل سوزی و رحم و شفقت های بی اساس.^۱

۳. ۴. آهن داغ و تربیت عملی امام

«فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَذْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا»^۲

من قطعه آهنی را برای او در آتش داغ کردم؛ سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن آهن سوزان عبرت گیرد.

۳. ۵. ناله عقیل

«فَصَجَّ صَجِيجٌ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْمَهَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسِمِهَا»^۳

ناگهان ناله ای همچون بیماری که از شدت درد به خود می پیچد و می نالد سر داد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد.

نکته

- وقتی که عقیل داستان را برای معاویه ذکر می کند می گوید مانند گاوی که زیر کارد قصاب است و صدایش بلند می شود، صدای بلندی کردم ولی خود حضرت می فرماید مانند کسی که بیماری سختی داشته باشد، فریادی زد و نزدیک بود که از داغی آن بسوزد.

۳. ۶. آتش سوزان خداوند

«فَقُلْتُ لَهُ ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَتَيْنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَتَجَرَّنِي إِلَى

سنگین نیز داشت که امام تنها به درخواست اول او اشاره فرمود.^۱

- امام به منظور رفع نسبت ناروای ستمگری که به آن حضرت داده بودند، دلیل آورده است که آن چنان در حفظ و نگهداری بیت المال عدل و داد را رعایت می کند که حتی برادرش عقیل را با شدت فقر و بی چیزی و داشتن عائله ای سنگین و نیاز کامل و داشتن حق در بیت المال رد کرده است.^۲

۳. ۲. شدت فقر عقیل

«وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غُبَرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ»^۳

کودکانش را دیدم که بر اثر فقر موهایشان پریشان و رنگ صورتشان دگرگون شده بود؛ گویی صورتشان را با نیل به رنگ تیره درآورده بودند.

نکته

- کنایه از اینکه بر اثر فقر وضع بدی داشتند.

۳. ۳. مراجعه مکرر عقیل

«وَعَاوَدَنِي مُوَكِّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَأَضْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعَ قِيَادَةً مُفَارِقًا طَرِيقَتِي»^۴

عقیل مکرر به من مراجعه و سخنش را چند بار تکرار نمود. من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرامی دادم. گمان کرد من دینم را به او می فروشم و به دلخواه او گام برمی دارم و از راه ورسم خویش جدا می شوم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۰۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۸۴.

۳. شُعْتَ: ژولیده؛ جمع «اشعث» به معنای ژولیده و آشفته مو است.

غُبَرَ: غبار آلود.

سُودَتْ: سیاه شد.

عِظْلِمٌ: ماده سیاه رنگی که در رنگ ریزی استفاده می شود؛ گیاهی است که برای رنگ کردن اشیا به رنگ سیاه از آن استفاده می شود؛ العظلم: وزن زبرج شیء یصیغ به قیل هو النیل و قیل الوسمة و ربما یقال: اللیل المظلم.

۴. عَاوَدَنِي: مرا ملاقات کرد؛ از ماده «عود» به معنای رجوع و برگشتن؛ چند بار مراجعه کرد.

كَرَّرَ: تکرار کرد.

أَضْغَيْتُ: گوش دادم؛ از ریشه «اصغاء» به معنای گوش فرادادن است.

قِيَادَةً: زمام، افسار، کشیدن با افسار؛ القیاد: بالكسر ما یقاد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۸۵.

۲. أَحْمَيْتُ: داغ کردم.

حَدِيدَةً: آهن.

أَذْنَيْتُ: نزدیک نمودم.

لِيَعْتَبِرَ: تا عبرت بگیرد.

۳. صَجَّ: ضجه زد.

دَنْفٍ: مریض؛ بیماری یا بیماری شدید.

مَيْسِمٌ: حرارت آهن؛ اسم آلت از ریشه «وسم» به معنای داغ کردن است؛ ولی به نظر می رسد که در اینجا به صورت

مصدر میمی به معنای حرارت به کار رفته است؛ المیسیم: بكسر المیم وفتح السین آله الوسیم.

۴. ماجرای یک منافق

۱.۴. ظرفی از حلوا یا زهر

«وَاعْجَبْ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرَيْقٍ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا»^۱

شگفت‌تر از این، داستان آن مردی است که در تاریکی شب با ظرفی سر بسته به دیدارم آمد. معجونی در آن ظرف بود که من آن را خوش نداشتم و نمی‌خواستم، گویی آن را با آب دهان ما ری زهر کشنده‌ای که از مار بیرون می‌آید، آمیخته بودند.

نکته‌ها

- آن مرد اشعث بن قیس بود که چون قرار بود فردای آن شب در دادگاه به پرونده او رسیدگی شود، ظرفی از حلوا برای امام آورده بود.
- مشهور است که این شخص رئیس منافقان کوفه بود؛ شخصی که شبیه عبدالله بن ابی منافق معروف عصر پیامبر بود.^۲
- هدف اشعث این بود که قلب امام را برای رسیدن به یک غرض دنیوی به خود معطوف کند ولی امام با چشم ملکوتی اش باطن حلوا را دید که شبیه زهر مار بود؛ زیرا قصد رشوه در آن نهفته بود.^۳
- «ملفوفه» گرچه از ریشه «لَفَّ» به معنای پیچیدن گرفته شده ولی در اینجا اشاره به ظرفی است که در پارچه‌ای پیچیده شده بود.^۴

۱. اَعْجَبَ: عجیب‌تر.

طَارِقٌ: کوبنده؛ از ریشه «طروق» و طرق به معنای زدن و کوبیدن است و به کسی که شبانه به سراغ دیگری می‌رود طارق گفته می‌شود، زیرا در بسته است و باید در را بکوبد و وارد شود؛ الطَّارِقُ: هو الاتی باللیل و سمی طارقاً لاحتیاجه إلى طرق الباب بالمطرقة.

طَرَقْنَا: در ما را زد؛ شب بر ما وارد شد و در خانه ما را کوبید.

مَلْفُوفَةٌ: نوعی حلوا یا اینکه منظور معنای صفتی آن است، یعنی چیزی که در دستمالی پیچیده شده است.

وَعَاءٌ: ظرف.

شَنِئْتُ: آن را دشمن داشتم؛ از ریشه «شنان» به معنای بغض و دوری کردن است؛ شَاءَ: من باب منع و سمع شننا بثلاث الأول و شنأته أبغضته.

عُجِنَتْ: خمیر شده، اُعْتَجَنَ، اِغْتَجَنَ: خمیر کرد؛ تَعَجَّنَ، تَعَجَّنَا: آن چیز خمیر شد.

رَيْقٍ: آب دهان؛ أَرَأَى، إِرَاقَةُ الْمَاءِ: آب را ریخت.

قَيْئِهَا: استفراغ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۱۷.

۳. همان.

۴. همان.

نَارَ سَجَرِهَا جَبَّارَهَا لِعَصِيهِ أَتَيْتُ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتِي مِنْ لَظِي»^۱

به او گفتم: ای عقیل، عزاداران همچون مادران فرزندمرده، به عزای تو بنشینند و گریه سردهند. آیا از قطعه آهنی که انسانی آن را به صورت بازیچه داغ کرده، ناله می‌کنی؛ اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار آن را با شعله خشم و غضبش برافروخته است. تو از این رنج مختصر می‌نالی، من از شعله‌های سوزان ننالم؟

نکته‌ها

- تعبیر «تَكِلْتِكَ الثَّوَاكِلُ» شبیه چیزی است که ما در فارسی هنگامی که کسی کار زشتی انجام می‌دهد و می‌خواهیم شدیداً او را نهی کنیم، می‌گوییم خدا مرگت دهد، چرا این کار را می‌کنی یا اینکه می‌گوییم مادرت به عزایت بنشیند، چرا چنین کردی.^۲
- تعبیر به «لَعِبٍ» به معنای بازیچه، اشاره به این است که آتش دنیا هر چند سوزان باشد در برابر آتش سوزان قیامت بازیچه‌ای بیش نیست. آتش سوزان حقیقی آنجاست؛ لذا امام اولی را «اذی» که به معنای اذیت و ناراحتی است و دومی را «لَظِي» نامیده است که به معنای شعله‌های برافروخته آتش است.^۳
- از تعبیرات امام (علیه السلام) استفاده می‌شود که برخلاف آنچه می‌پندارند امام هرگز آه‌ن داغ و سوزان در دست برادرش عقیل نگذاشت بلکه نزدیک دست او برد و او که نابینا بود، ترسید و فریاد زد.^۴

۱. تَكِلَ: معشوقش را یا تنها فرزندش را از دست داد.

الثَّوَاكِلُ: زنان فرزندمرده؛ جمع «ثاکله» به معنای مادر فرزندمرده عزادار است و گاه به معنای هر زن عزادار به کار می‌رود؛ الثکل: بالضم و بالتحریک ایضا فقدان الحبيب أو الولد و ثکله من باب فرح فهی ثاکل و ثکلانة القلیلة و الثواکل النساء الفاقات لأولادها.

إِنْسَان: انسان در اینجا به معنای صاحب است.

سَجَرِهَا: در اصل به معنای افروختن آتش در تنور اجاق است سپس به هرگونه آتش افروزی اطلاق شده است؛ از ریشه «مَسْجور»؛ سَجَرَ، سَجَرًا التَّنُورُ: تنور را روشن و گرم کرد.

تَتِيْتُ: ناله می‌کنی؛ از ریشه «اینن» به معنای ناله کردن گرفته شده است؛ أَنْ: یانَ اَنَا و اَینِنا تأوّه.

تَجَرُّنِي: مرا می‌کشانی.

لَا أَتِي: ناله نمی‌کنم.

لَظِي: آتش سوزان جهنم؛ می‌دانیم شعله‌های خالص و خالی از دود، گرما و حرارت زیادی دارند. این واژه گاه به جهنم نیز اطلاق شده است. آن گونه که در آیه ۱۵ سوره معارج می‌خوانیم: «كَلَّا إِنَّهَا لَظِي»

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۰۷.

۳. همان.

۴. همان.

می‌توانی با این ظاهرسازی کسی را که چشمش اعماق وجود تو را می‌بیند، بفریبی.^۱
۴.۴. امام و رشوه!

«أَمْحْتَبِطُ أَنْتَ أَمْ دُو جَنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ»^۲

آیا تعادل فکری خود را از دست داده‌ای یا بر اثر شدت بیماری هذیان می‌گویی؟

نکته‌ها

- اشاره به اینکه هیچ انسان عاقلی باور نمی‌کند که بتواند کسی مانند علی (ع) را با هدیه‌ای که در باطن بوی رشوه می‌دهد، بفریبد و اگر کسی در این میدان وارد شود دلیل بر این است که یا دیوانه بوده یا بر اثر بیماری، عقل خود را موقتاً از دست داده است.^۳
- تعبیر به «دُو جَنَّةٍ» یا اشاره به وسوسه‌های شیطان است که یکی از جنیان محسوب می‌شود و بر اثر این وسوسه‌ها عقل انسان را می‌گیرد یا اشاره به آن چیزی است که در میان توده مردم مشهور بوده که بعضی افراد دیوانه را به‌عنوان جن‌زده به حساب می‌آورند.^۴

۵. ناچیزی دنیا در نظر امام

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُه»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۱۸.
۲. مُحْتَبِطٌ: از ریشه «حَبَطَ» به معنای از دست دادن تعادل است که گاه در مورد تعادل ظاهری و گاه درباره تعادل فکری که در اینجا معنای دوم مورد نظر است؛ حَبَطَ: الشَّيْطَانُ فَلَانَا مَسَّهُ بِأَذَى كَتَخَبَطَهُ وَ حَبَطَ زَيْدًا وَ اخْتَبَطَهُ سَأَلَهُ الْمَعْرُوفَ مِنْ غَيْرِ أَصْرَةٍ أَوْ قَرَابَةٍ وَ رَحِمَ وَ سَابَقَةَ بَيْنَهُمَا.
 دُو جَنَّةٍ: صاحب جن و کسی که جن در عقل او تصرف می‌کند.
 تَهْجُرُ: هذیان گفتن؛ از ریشه «هَجَرَ»: الهجر: الهذیان.
۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۱۹.
۴. همان.

۵. الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةُ: اقلیم جمع اقلیم به معنای بخشی از جهان یا کشور است و جغرافی دانان قدیم جهان را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند و چون نقشه دقیقی از دنیا نداشتند، حد و حدود این اقلیم‌های هفت‌گانه دقیق نبود. به هر حال، هفت‌گانه در تقسیم‌بندی آن‌ها چنین بود: اقلیم اول: هندوستان؛ اقلیم دوم: بخشی از کشورهای عربی و حبشه؛ اقلیم سوم: مصر و شام؛ اقلیم چهارم: ایران؛ اقلیم پنجم: روم؛ اقلیم ششم: کشور ترک؛ اقلیم هفتم: چین و ماچین. (لغت‌نامه دهخدا ماده اقلیم) البته ممکن است تقسیم دیگری از سوی بعضی دیگر از جغرافی‌دان‌ها ارائه شده باشد و به هر حال نظر امام (ع) آن است که اگر همه مناطق آباد کره زمین را به من بدهند. جُلْبٌ: پوسته‌ای است که روی دانه گندم یا جو را می‌گیرد و به پوسته‌ای که به هنگام خوب شدن زخم روی آن را می‌پوشاند «جلب» گفته می‌شود؛ الجلب: و الجلبة بالضم القشرة التي تعلقو الجرح عند البرء. جَزَاةٌ: ملخ، تاء آن برای وحدت است.

● «مَعْجُونَةٌ شَنِئْتُهَا»: یعنی چیزی که در هم مخلوط شده و آن را دوست نمی‌داشتیم.

تشبیه

مشبه: رشوه

مشبه‌به: حلوایی که با دهان مار یا استفراغ مار درست شده باشد

وجه شبیه: حضرت می‌خواهند کمال بدی رشوه را بیان کنند و می‌خواهند بفرمایند که آن شخص برای من رشوه آورده بود و دارند رشوه را به چنین حلوایی تشبیه می‌کنند.

۲.۴. هدیه برای امام

«فَقُلْتُ أَوْ صِلَةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ»

به او گفتم: آیا این هدیه است یا زکات یا صدقه که این هر دو بر ما اهل بیت حرام است. او گفت نه این است و نه آن، ولی هدیه است.

نکته

- زکات بر تمام بنی‌هاشم حرام است و صدقه که اشاره به انفاق‌های مستحب است، ممکن است بر خصوص اهل بیت حرام بوده باشد اما صله ممکن است به معنای رشوه باشد که در مباحث رشوه قاضی به «صلة القضاة» تعبیر می‌شود و از این جهت به آن صله گفته می‌شود که رشوه‌دهنده آن را وسیله‌ای برای وصول به مقصد نادرست خود قرار می‌دهد.^۱

۳.۴. فریب از طریق آیین خداوند

«هَدِيَّةٌ فَقُلْتُ هَبْلُكَ الْهَبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي»^۲

من به او گفتم: زنان بچه‌مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق آیین خدا به سراغ من آمده‌ای تا مرا بفریبی؟

نکته

- اشاره به اینکه تو نیز مانند بسیاری از شیطان‌صفتان برای اینکه به مقصد نامشروع خود بررسی لباس ظاهراً مشروعی بر آن پوشانده‌ای، نام هدیه بر رشوه گذارده‌ای به گمان اینکه

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۱۸.

۲. هَبْلُكَ: داغ تو را ببیند؛ گاهی برای تعجب یا شوخی گفته می‌شده و گاهی حالت تکیه کلام بوده است؛ هبلته: آمه من باب فرح نکلته.
 الْهَبُولُ: زنی است که فرزند برای او باقی نمی‌ماند و طبعاً بسیار گریه می‌کند؛ الهبول: بفتح الهاء التي لا يبقى لها ولد من النساء.

مشابه

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يَزَيِّنْ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا، زَيَّنَكَ بِالْزُهْدِ فِي الدُّنْيَا، وَجَعَلَكَ لَا تَزُرُّ مِنْهَا شَيْئًا، وَلَا تَزُرُّ مِنْكَ شَيْئًا»^۱ رسول خدا ﷺ به امام علی ﷺ فرمود: ای علی خداوند متعال شما را زینتی بخشیده که به هیچ بنده آن زینت نداده است؛ در صورتی که خداوند آن زینت را بسیار دوست می‌دارد، خداوند تو را زاهد قرار داده و دنیا را در نظرت کوچک نموده است. تو از دنیا چیزی برنمی‌داری و دنیا هم از تو چیزی نخواهد گرفت.

۵. ۲. لذت‌ها و نعمت‌های ناپایدار

﴿ مَا لِعَلِيِّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى ﴾

علی را با نعمت‌های فانی دنیا و لذت‌های ناپایدار آن چه کار؟

نکته‌ها

- امام علی ﷺ در این عبارت، با استفهام انکاری نکوهش خود را از نعمت‌ها و لذت‌های دنیای فانی ابراز فرموده است که به‌طور کلی حالت علی با این زرق‌وبرق‌ها ناسازگار است و هرگز خوش‌گذرانی این سرای را انتخاب نمی‌کند.^۲
- حضرت در مورد خلافت اعتراض داشت و همه‌جا در خطابه‌هایش می‌فرمود این خلافت حق من است. حضرت امیر علی ﷺ حکومت و خلافت را به این جهت که یک منصب و قدرت است، نمی‌خواست. آن حضرت برای اینکه خلافت و جانشینی پیامبر خدا یک مقام است، توجه نداشت بلکه حضرت به این اعتبار که می‌خواست حق را به پا دارد و باطل را ریشه‌کن کند، این سخنان را می‌گفت؛ علاوه بر این حکومت حقی بود که خدا برای او تعیین کرده بود و به‌وسیله پیامبر خدا ﷺ به مردم اعلان و ابلاغ شده بود.

۶. یاری طلبیدن از خداوند

﴿ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الرِّزْلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ ﴾^۳

به خدا پناه می‌بریم از خواب رفتن عقل و لغزش‌های قبیح و زشت و در این راه از او یاری می‌جوییم.

۱. الأُمَالِی (للطوسی)، ص ۱۸۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۸۹.

۳. سُبَاتٍ: تعطیل کردن به‌منظور استراحت است و اگر در لغت عرب روز شنبه را «یوم السبت» می‌نامند به‌سبب آن است که این نام‌گذاری در اصل از یهود گرفته شده که روز شنبه روز تعطیلی آن‌ها بود؛ السَّبَات: وزان غراب التَّوَمِ أو خَفِیَّةُ أو ابتداؤه فی الرّأس حتّی یبلغ القلب.

به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفت‌گانه با آنچه در زیر آسمان‌هایش قرار دارد به من داده شود تا خدا را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد.

نکته

- آن‌کس که رشوه می‌گیرد به مال دنیا اهمیت می‌دهد و برای مال دنیا ارزش قائل است. او حاضر است در برابر مال دنیا از حق منحرف شود و دستورات خدا را زیر پا بگذارد ولی امام برای دنیا ارزش و اهمیت قائل نیست و می‌فرماید که اگر تمام روی زمین به من داده شود تا پوست جویی را از دهان مورچه‌ای بگیرم این کار را نخواهم کرد.

مشابه

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا، حق گفتن را بر پای خیزید و به عدل گواهی دهید. دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوا نزدیک‌تر است.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ ﴾^۲ خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از فحشا و زشت‌کاری و ستم نهی می‌کند.

۵. ۱. پست‌تر از برگ جویده شده در دهان ملخ

﴿ وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا ﴾^۳

به‌یقین دنیای شما نزد من از برگ درختی در دهان ملخی که در حال جویدن آن باشد، پست‌تر و بی‌ارزش‌تر است.

نکته

- اینکه حضرت فرموده است «دُنْيَاكُمْ»: اعم از مال دنیا و مقام و سلطنت دنیاست. دنیا و ثروت و مقام آن وقتی در نظر حضرت ارزش دارد که وسیله رسیدن به آخرت باشد و در غیر این صورت هیچ ارزشی ندارد.

۱. مانند، ۸.

۲. نحل، ۹۰.

۳. تَقْضُمُهَا: دندان زدن، گاز گرفتن و جویدن است؛ از ریشه «قضم»؛ قضم: قضمنا من باب سماع اكل بأطراف أسنانه أو أكل يابساً.



نکته

- اشاره به اینکه اگر عقل بیدار باشد و لطف خدا یار، انسان گرفتار گناهان بزرگ نمی‌شود و در دام گناهان کوچک کمتر می‌افتد.^۱
- «قُبْحُ الزَّلَالِ»: به معنای زشتی لغزش است. همه لغزش‌ها زشت است اما رشوه گرفتن از لغزش‌های خیلی قبیح است.



خطبه ۲۲۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰ هجری
مخاطب: خداوند متعال
موضوع: اعتقادی
ویژگی: نفس‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۶.

پیشگفتار خطبه

از دعا‌های امام علیه السلام است که از خدا تقاضا می‌کند که از همه بی‌نیازش کند؛ چراکه نیاز به دیگران گاه سبب مدح و ستایش آن‌ها می‌شود؛ در حالی که شایسته چنان مدحی نیستند و گاه سبب نکوهش منع‌کنندگان می‌شود، در حالی که شاید مستحق چنان نکوهشی نباشند و در واقع این دعا به عنوان تعلیم به همه مردم مخصوصاً پیروانش ذکر شده؛ زیرا مقام امام علیه السلام از آن بالاتر است که به سراغ انسان‌های بدسرشت برود یا مدح و ثنایی از آنان بکند.

مشابه

♦ «الْبُخْلُ عَارٌ وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفُطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ»^۱
 بخل و تنگ چشمی ننگ است و ترسو بودن نقص و کاستی است و تنگ دستی زیرک را از
 (بیان) حجت و دلیلش گنگ و لال می گرداند و بینوا و بی چیز در شهر خود غریب است.
 ♦ «الْغِنَى فِي الْعُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ»^۲ ثروت در غربت، وطن و تهی دستی در
 وطن، غربت است.

♦ «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ»^۳ فقر، مرگ بزرگی است.

♦ «الْفَقْرُ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ»^۴ همانا فقر دین انسان را ناقص و عقل
 را سرگردان می کند و سبب نفرت می شود.

۲. درخواست بی نیازی از خلق شرور

«فَأَسْتَزِقُ طَالِبِي رِزْقِكَ وَ أَسْتَغْطِفُ شِرَارَ خَلْقِكَ وَ أُبْتَلِي بِحَمْدٍ مِّنْ أَعْطَانِي وَ أُفْتِنَنَّ
 بِدَمٍّ مِّنْ مَّنْعَانِي»^۵

که دست نیاز به سوی کسانی که خواهان روزی تو هستند، بگشایم یا از مردم بدکردار مهربانی
 جویم یا به ستایش کسی که به من چیزی بخشیده، دچار گردم یا به بدگویی از کسی که
 محرومم ساخته گرفتار شوم.

نکته

● «طَالِبِي رِزْقِكَ»، منظور از این جمله در خطبه امام علی (ع) آن است که دیگر کسان غیر از
 تو لیاقت آن را ندارند که چیزی از آنان خواسته شود.^۶

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۵۵.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۲.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.

۵. فَأَسْتَزِقُ: طلب رزق می کنم.

أَسْتَغْطِفُ: طلب عذرت می کنم؛ از ماده «عَطَفَ» به معنای عذرت و مهربانی؛ اسْتَغْطَفْتُ، اسْتَغْطَفْتُ: از او خواست
 تا با وی مهربانی کند.

أُفْتِنَنَّ: آزموده می شوم.

۶. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۹۲.

اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ فَاسْتَزِقْ طَالِبِي رِزْقِكَ
 وَ أَسْتَغْطِفْ شِرَارَ خَلْقِكَ وَ أُبْتَلِي بِحَمْدٍ مِّنْ أَعْطَانِي وَ أُفْتِنَنَّ بِدَمٍّ مِّنْ مَّنْعَانِي وَ
 أَنْتَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ كُلِّهِ وَلِيَّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱. درخواست توانگری از خداوند

«اللَّهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ»^۱

پروردگارا، آبرویم را به توانگری حفظ فرما و شخصیتم را به تنگ دستی مشکن.

نکته ها

● منظور از «یسار» غنا و توانگری به معنای عرفی نیست بلکه منظور بی نیازی از دیگران و
 داشتن زندگی توأم با عفاف و کفاف است و گرنه غنا به آن معنا، گاه سبب بی آبرویی هم می شود.^۲
 ● در جمله «وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِالْإِقْتَارِ» با توجه به اینکه «لا تبذل» از ریشه بذل است و
 بذل دو معنا دارد: یکی بخشیدن و از دست دادن و دیگری کهنه کردن و ضایع ساختن، دو
 تفسیر متفاوت دارد: نخست آنکه «خداوند! شخصیت مرا با فقر از من مگیر» و دیگر اینکه
 «شخصیت مرا با فقر به ابتذال مکشان».^۳

● تعبیر «صيانة الوجه» به معنای نگهداری آبرو و بی نیازی از درخواست کمک از دیگران
 است.^۴

● تعبیر «بذل الجاه» به معنای از دست رفتن آبرو و احترام است.^۵

۱. صُنْ: حفظ کن؛ از ریشه «صيان» به معنای محفوظ نگه داشتن است؛ صانه: صونا و صيانا و صيانة حفظه فهو مصون.
 وَجْهِي: آبرویم؛ هر چند اصل معنای آن صورت است؛ الوجه: هنا بمعنى الجاه و منه كان لعلی علیه السلام وجه من
 الناس حياة فاطمة أی جاه و عز قاله ابن الأثير.

يَسَارٌ: بی نیازی، توانگری؛ از ریشه «يَسَرَ» به معنای سهولت و آسانی و بی نیازی است و در اینجا معنای اخیر منظور است.
 لَا تَبْذُلْ: مبتذل و ساقط نکن؛ البذل: كالا ابتذال ضد الصيانة، و المبتذل بالكسر لابس البذلة و هو الثوب الخلق و ما
 لا يصاب من الثياب.

جَاهٌ: قدر و مقام و شرف.

إِقْتَارٌ: فقر؛ از ریشه «قَتَر» به معنای سخت گرفتن در خرج کردن است؛ القتر: و التفتير الرِّمَّة من العيش وقلة النفقة
 و أقتر على عياله ضيق في النفقة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۲۸.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۲۸.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰۹.

۵. همان.



مشابه

﴿يَا بُنَيَّ الْفَقِيرُ حَقِيرٌ لَا يُسْمَعُ كَلَامُهُ وَلَا يُعْرَفُ مَقَامُهُ وَلَا كَانَ الْفَقِيرُ صَادِقًا يُسْمَوْنَهُ كَاذِبًا وَلَا كَانَ زَاهِدًا يُسْمَوْنَهُ جَاهِلًا﴾^۱ فرزندم، فقیر حقیر است و کسی گوش به سخنش فرانمی‌دهد و برای مقامش ارزشی قائل نیستند. اگر فقیر صادق باشد او را دروغ‌گو می‌نامند و اگر زهد پیشه کند، جاهلش می‌خوانند.

﴿يَا بُنَيَّ مَنْ ابْتُلِيَ بِالْفَقْرِ فَقَدْ ابْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ بِالصَّعْفِ فِي يَقِينِهِ وَ النَّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ وَ الرِّقَّةِ فِي دِينِهِ وَ قِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ﴾^۲ ای فرزند من، هرکس گرفتار فقر شد، او به چهار خصلت گرفتار می‌گردد: ضعف در یقین؛ نقصان در عمل؛ رقت در دین و کمی حیا در صورت. اینک از فقر و تهی‌دستی به خداوند پناه می‌برم.

﴿پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»^۳ فقر مایهٔ روسیاهی در دو جهان است.

۳. خداوند صاحب اختیار همه چیز

«وَأَنْتَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ كُلِّهِ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
این در حالی است که تو در ماورای همهٔ این‌ها سرپرست و صاحب اختیار بخشش و منع هستی و تو بر هرچیز توانایی.

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۴ ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است.

﴿كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا﴾^۵ معبودا، مرا همین عزت و آبرو بس که تو را بنده باشم و همین سرافرازی مرا بس که تو پروردگار من باشی.

۱. يُسْمَوْنَهُ: از مادهٔ «سَمَوَ» به معنای اسم، نام؛ تسمیه: نام گذاشتن.

۲. جامع الاخبار، ص ۱۱۰.

۳. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۰.

۴. فاطر، ۱۵.

۵. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۶.

خطبه ۲۲۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (ع) در متنفر ساختن از زرق و برق دنیا ایراد فرموده است و از سه بخش تشکیل شده است: ۱. به معرفی دنیا می‌پردازد که سرایی است ناپایدار و ناامن و مملو از حوادث ناگوار، پیوسته دستخوش دگرگونی‌ها و اهل آن هدف تیرهای بلا؛ ۲. هشدار می‌دهد که قبل از شما گروه‌های زیادی در دنیا آمدند و چه بسا که از شما قوی‌تر و دارای امکانات فزون‌تر بودند اما همه را گذاردند و رفتند؛ ۳. شما هم در همان مسیر قرار دارید و به همان سرنوشت دچار هستید. روزی می‌رسد که زندگی شما پایان می‌یابد و قبرها جسم‌های بی‌جان شما را در بر می‌گیرد و در آیندهٔ نه‌چندان دور از قبرها برانگیخته می‌شوید.

اشاره به بی وفایی مواهب دنیوی است که انسان کاملاً سرحال و سالم است و تصور می کند که این وضع سال ها ادامه می یابد ولی با حادثه ای ناگهان ورشکست می شود.^۱

۱.۳. بی دوامی حالات دنیا

«لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا»^۲

حالاتش یکنواخت نمی ماند.

نکته ها

- ناپایداری دنیا که با «لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا» بیان شده، نتیجه تمام بلاها و حوادث گوناگونی است که از هر سو انسان را احاطه می کند.^۳
- حالات دنیا پایدار نیست. مقصود همان دگرگونی های دنیاست؛ زمانی دنیا اقبال می کند و زمانی دیگر هم پشت می کند.

مشابه

- ﴿مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۴ و زندگانی دنیا جز بهره برداری غرور آمیز نمی باشد.

۱.۴. امان نداشتن

«وَلَا يَسْلَمُ نَزْلُهَا»^۵

و ساکنانش سالم و در امان نیستند.

نکته

- در امان نبودن ساکنان دنیا که در جمله «وَلَا يَسْلَمُ نَزْلُهَا» آمده به سبب همان حوادث تلخ و ناپایداری دنیاست.^۶

۱.۵. دگرگونی حالات دنیا

«أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَتَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ»^۷

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۳۸.

۲. تَدُومٌ: دوام، ثبوت و امتداد؛ از ماده «دَوَمَ».

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۳۸.

۴. آل عمران، ۱۸۵.

۵. يَسْلَمٌ: سالم و در امان هستند؛ المسافر يسلم من باب تعب نجا و خلس من الافات. نَزَالٌ: ساکنان؛ جمع «نازل» به معنای میهمان یا کسی که در جایی وارد می شود.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۳۸.

۷. تَارَاتٌ: زمان و معمولاً به معنای یک مرتبه به کار می رود؛ جمع تارة و هی مرة واحدة.

مُتَصَرِّفَةٌ: دگرگون کردن؛ از ریشه «صرف» به معنای دگرگونی و تغییر است یعنی نوبت های دنیا تغییر پذیر است.

دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَا يَسْلَمُ نَزْلُهَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ تَرْمِيهِمْ بِسَهَامِهَا وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى سَبِيلٍ مَنْ قَدْ مَضَى قَبْلَكُمْ مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَ أَعَمَرَ دِيَاراً وَ أَبْعَدَ آثَاراً أَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ هَامِدَةً وَ رِيَاخُهُمْ رَاكِدَةً وَ أَحْسَادُهُمْ بَالِيَةً وَ دِيَارُهُمْ خَالِيَةً وَ آثَارُهُمْ عَافِيَةً فَاسْتَبَدَلُوا بِالْقُصُورِ الْمَشِيدَةِ وَ النَّمَارِقِ الْمُمَهَّدَةِ الصُّخُورِ وَ الْأَحْجَارِ [الْمُسْنَدَةُ] الْمُسْنَدَةِ وَ الْقُبُورِ اللَّاطِنَةِ الْمُلْحَدَةِ الَّتِي قَدْ بُنِيَ عَلَى الْخَرَابِ فِتَاؤُهَا وَ شِيَدَ بِالتُّرَابِ بِنَاؤُهَا فَمَحَلُّهَا مُقْتَرِبٌ وَ سَاكِنُهَا مُغْتَرِبٌ بَيْنَ أَهْلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشِينَ وَ أَهْلِ فَرَاغٍ مُتَشَاغِلِينَ لَا يَسْتَأْنِسُونَ بِالْأَوْطَانِ وَ لَا يَتَوَاصِلُونَ تَوَاصِلَ الْجِيرَانِ عَلَى مَا بَيْنَهُمْ مِنْ قُرْبِ الْجَوَارِ وَ دُنُوِّ الدَّارِ وَ كَيْفَ يَكُونُ بَيْنَهُمْ تَزَاوُرٌ وَ قَدْ طَحَنَهُمْ بِكُلْكُلِهِ الْبَلَى وَ أَكَلَتْهُمْ الْجَنَادِلُ وَ الثَّرَى وَ كَانَ قَدْ صِرْتُمْ إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ وَ ارْتَهَنَكُمْ ذَلِكَ الْمَضْجَعُ وَ ضَمَّكُمْ ذَلِكَ الْمُسْتَوْدَعُ فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ تَنَاهَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ وَ بَعِثَتْ الْقُبُورُ هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَ صَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

۱. جلوه های ناپایداری دنیا

۱.۱. سرای بلا

«دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۱

دنیا خانه ای است که بلاها آن را احاطه کرده.

۱.۲. سرای مکر

«وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ»^۲

و به خیانت معروف گشته.

نکته

- غدر و بی وفایی دنیا ممکن است اشاره به اهل آن باشد که غالباً بی وفا هستند. هنگامی که دنیا به انسان رو می کند دوستدار و مخلص اند و هرگاه پشت کرد، گویی هرگز آشنا نبودند یا

۱. مَحْفُوفَةٌ: پیچیده؛ از ماده «حَفَّ» به معنای احاطه کردن؛ احاطه شده؛ احْتَفَّ، احْتِفَافاً الْقَوْمُ بِهِ: آن قوم او را در میان خود گرفتند.

۲. بِالْغَدْرِ: حيله؛ معانی متعددی دارد که قریب به هم است: مکر و نیرنگ و بی وفایی.

اهل دنیا همواره هدف تیرهای بلا هستند که پی در پی به سوی آن‌ها پرتاب می‌کند و با مرگ نابودشان می‌سازد.

نکته

- مقصود حضرت این است که تمام آفت‌ها و تیرهای بالای دنیا متوجه شما مردم دنیا است. آفت‌های زیادی وجود دارد که اهل دنیا هدف آن آفت‌ها هستند.

تشبیه

مشبه: اهل دنیا

مشبه‌به: مستهدفه

وجه شبّه: امام، انسان‌ها را در این جهان تشبیه به هدف تیر می‌کند و در واقع هدف‌های بی‌دفاعی هستند در برابر تیرهای بلا که از هر طرف به سوی آن‌ها پرتاب می‌شود. تیرهایی که کمتر خطا می‌کند. در میدانی که تیراندازان آن را احاطه کرده و مرتباً انسانی را نشانه‌گیری می‌کنند، امنیت و سلامتی وجود ندارد و زندگی در چنین میدانی مذموم و منفور است. ممکن است این میدان مملو از انواع غذاهای رنگارنگ و لباس‌های زیبا و جواهرات و زیورها باشد ولی این امور با آن شرایطی که این میدان دارد، نمی‌تواند سبب دلخوشی گردد.

۳. همه انسان‌ها در مسیر گذشتگان

«وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَكُمْ وَمَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى سَبِيلٍ مَنْ قَدْ مَضَى قَبْلَكُمْ» بدانید ای بندگان خدا! شما و آنچه در آن از این دنیا هستید در همان مسیری قرار دارید که پیشینیان شما بودند.

۴. سرگذشت پیشینیان

«مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلُ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَ أَعْمَرَ دِيَاراً وَ أَبْعَدَ آثَاراً أَصَوَاتُهُمْ هَامِدَةً وَ رِيَاخُهُمْ رَاكِدَةً وَ أَجْسَادُهُمْ بَالِيَةً وَ دِيَارُهُمْ خَالِيَةً وَ آثَارُهُمْ عَافِيَةً» «فَاسْتَبْدَلُوا بِالْقُصُورِ

احوالش ناپایدار و حالاتش دگرگون.

۱.۶. زندگی مذموم

«الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ»^۱

زندگی در آن نکوهیده و نامطلوب و امنیت در آن نایاب و معدوم است.

نکته‌ها

- «الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ»: اصل زندگی در دنیا مذموم نیست بلکه محبت دنیاست که مذمت شده است. مال دنیا خوب است به شرط اینکه در خدمت انسان و دین باشد وگرنه اگر بر روی هم جمع شود و دردی را درمان نکند، وبال است.
- «وَ الْأَمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ»: مقصود این است که از ناحیه دنیا به هیچ کس امنیت و آرامش داده نشده است و همه در معرض خطر هستند.

مشابه

﴿فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ (عليه السلام) الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ مَعَ التَّوْبَةِ وَ الْعَظِيمِ الرُّقَّةِ﴾^۲ اگر کسی برای جاوید ماندن در دنیا نردبانی می‌یافت یا برای دفع مرگ راهی پیدا می‌کرد، هر آینه سلیمان بن داوود علیه السلام بود که سلطنت بر جن و انس را همراه با نبوت و منزلت عظیم قرب در اختیارش گذاشته بودند.

۲. ساکنان دنیا هدف‌های بلا

«وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ تَرْمِيهِمْ بِسِهَامِهَا وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا»^۳

۱. عَيْشُ: خوش گذرانی همراه با دل‌بستگی به دنیاست.

مَعْدُومٌ: از بین رونده.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳. أَغْرَاضٌ: نشانه‌ها؛ جمع «غرض» به معنای هدف و نشانه تیر؛ هدف به آن نقطه‌ای گفته می‌شود که تیرانداز قصد کرده تیر خود را به آن بزند؛ جمع الغرض و هی الهدف الذي يرمى إليه السهم. مُسْتَهْدَفَةٌ: هدفی که تیر به سوی آن پرتاب می‌شود. اسم مفعول از باب استفعال و از ماده «هدف» است؛ یعنی هدف‌گیری شده؛ بصیغه الفاعل ای منتصبه للرمى إليها، و فی بعض النسخ بصیغه المفعول ای جعلت هدفا. تَرْمِي: مورد اصابت قرار می‌دهد؛ «ترمیم» یک ضمیر فاعلی دارد که در آن مستتر است و به دنیا برمی‌گردد و یک ضمیر ظاهر جمع مذکر که مفعول است و به اهل دنیا برمی‌گردد. سِهَام: تیرها؛ از ماده «سهم» به معنای تیر معروف و تیر قرعه است. «مساهمه» قرعه انداختن با یکدیگر است. تُفْنِي: نابود می‌کند.

حِمَام: مرگ؛ از ریشه «حم» به معنای مقدر ساختن است و به همین مناسبت «حمام» به مرگ قطعی که خداوند مقدر ساخته و «حمام» با «حمام» تفاوت دارد و دومی به معنای کبوتر است.

نکته‌ها

- در جمله «وَرِيَا حُهُم زَاكِدَةً» کنایه از بی حرکت بودن و گمنامی آن‌هاست پس از آن همه عظمت و ابهتی که در دل‌های مردم داشتند.^۱ ممکن است مقصود حضرت این باشد که بادهای تکبر و نخوت این افراد به وسیله مرگ ساکت و راکد شده است.
- «وَأَعَدَّ آثَارًا»: مقصود فکر است، یعنی فکر آن‌ها دورتر از فکر شماست؛ یعنی این نشانه‌هایشان از خودشان دورتر است.
- مقصود حضرت این است که آن قصرهای محکم و زیبا و گنج‌بری شده خود را با آن تشریفات و تجملاتی که داشت و آن خوش‌گذرانی‌هایی که داشتند را به صخره‌ها و سنگ‌های روی هم چیده شده تبدیل کردند یعنی مردند و این قصرها را رها کردند.
- «وَالْأَخْجَارَ الْمُسَنَّدَةَ»: یعنی به جای قصرها در جایی زندگی می‌کنند که از صخره‌ها و سنگ‌های به هم تکیه داده شده، درست شده است.
- «الْأَلْطَنَةَ الْمُلْحَدَةَ»: یعنی قبرهایی که هم چسبیده به زمین هستند و هم دارای لحد هستند یعنی آن گودی ته قبر که به اندازه انسان است و انسان نمی‌تواند در آن حرکت کند.

مشابه

- ﴿أَو لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾^۲ آیا در زمین نمی‌گردند، تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها می‌زیسته‌اند؟ کسانی که توانشان بیشتر بوده است و زمین را به شخم زدن زیرورو کرده و بیشتر از ایشان آبادش ساخته بودند و پیامبرانی با معجزه‌ها بر آن‌ها مبعوث شده بود.
- ﴿وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ﴾^۳ خانه‌های خود را تا ایمن باشند در کوه‌ها می‌کندند.

۵. وضع قبرها و ساکنان آن

﴿الَّتِي قَدْ بُنِيَ عَلَى الْخَرَابِ فَنَازُهَا وَ شُيِّدَ بِالْثَّرَابِ بِنَاؤُهَا فَمَحَلُّهَا مُقْتَرِبٌ وَ سَاكِنُهَا

الْمَشِيدَةِ وَ النَّمَارِقِ الْمُمَهَّدَةِ الصُّخُورِ وَ الْأَخْجَارِ الْمُسَنَّدَةِ وَ الْقُبُورِ اللَّاطِنَةِ الْمُلْحَدَةِ»^۱ همان کسانی که عمرشان از شما طولانی‌تر و سرزمینشان آبادتر و آثارشان از شما گسترده‌تر و ماندگارتر بود اما چیزی نگذشت که صداهایشان خاموش گشت، نیروها و حرکاتشان از کار افتاد، اجسادشان کهنه، خانه‌هایشان خالی و آثارشان محو گردید. سرانجام قصرهای بلند و محکم (و بساط عیش و نوش و تخت‌های زینتی) پستی‌های نرم و راحت را به تخته‌سنگ‌های لحد گورستان و قبور به هم چسبیده و لحدهای چیده شده مبدل ساختند.

۱. أَبْعَدَ: دست‌نیافتنی، دورتر و وسیع‌تر؛ ماندگارتر.

هَامِدَةً: خاموش؛ از ریشه «همود» در اصل به معنای خاموش شدن آتش و فرونشستن حرارت آن است سپس به خاموش شدن صداها اطلاق شده و در این جمله همین معنا اراده شده است.
وَرِيَا حُهُم: بادهای کبر و غرورشان؛ منظور خودخواهی‌ها و خودپسندی‌ها و غرور آن‌هاست.
بَالِيَّةٌ: پوسیده.

عَافِيَةً: مندرس و کهنه؛ از ریشه «عفو» به معنای از بین رفتن آثار چیزی است؛ مثل اینکه باد بوزد و شن‌های نرم را روی آثار باقی‌مانده از کاروان بریزد و تمام آن را از نظر محو کند و «عفو» به معنای گذشت و بخشش و آمرزش نیز از همین جا گرفته شده است؛ چراکه آثار خطا و گناه را از بین می‌برد.
اسْتَبَدُّوا: عوض کردند.

مَشِيدَةً: محکم؛ از ریشه «شید» بر وزن صید به معنای مرتفع ساختن است و «شید» بر وزن بید به معنای گنج و مانند آن است که برای استحکام و زیبایی بنا روی آن می‌مالند؛ بنابراین «اصول مشیده» به معنای بناهای مرتفع و محکم است و «مشید» به معنای بنایی است که گنج‌کاری و زیبا و محکم شده است و در قرآن مجید، آیه ۵۴ سوره حج، می‌خوانیم: ﴿وَ يَبْنِي مَعْظَلَةً وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾؛ المشيدة: بضم المیم و تشدید الباء و فتحها کما فی قوله تعالی ﴿وَ لَوْ كُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ﴾ ای قصور مصونة و قیل: مجصصة و قیل: مزينة، و فی بعض النسخ المشيدة بفتح المیم و تخفیف الباء کما فی قوله تعالی ﴿وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ﴾ ای المعمول بالشید و الجصّ یقال: شدت البیت من باب باع ای بنیته بالجصّ و شاده شیدا ای جصّصه. النمارق: متکای کوچکی است که بر آن تکیه می‌کنند و در فارسی به آن پستی می‌گویند؛ التمرق: و النمرقة بتثلیث التّون و ضمّ الزّاء الوسادة و هی المتکاء، و الجمع نمارق قال تعالی ﴿وَ تَمَارِقٍ مَضْفُوفَةٍ﴾.

الْمُسَنَّدَةُ: به هم پیوسته و تکیه شده؛ از ریشه «سنود» به معنای تکیه دادن است و «مسند» در این عبارت به معنای چیزی است که آن را به جایی تکیه داده‌اند؛ بتشدید التّون و تخفیفها من سند إلى الشیء من باب قعد و تعب اعتمد علیه کاستند إليه و یعدّی بالهمزة و التضعیف یقال اسندته إلى الشیء و سندته فسنده هو.

الْأَلْطَنَةُ: چسبیده به زمین؛ هم سطح با زمین؛ از ریشه «لَطَو» به معنای چسبیدن به زمین؛ اللَّطَأُ: بالأرض من باب منع و فرح لصق.

الْمُلْحَدَةُ: دارای لحد؛ از ریشه «لحد» به معنای دفن کردن میت است و معنای اصلی آن شکاف طولی است که در یک طرف پایین قبر ایجاد می‌کنند که شبیه به پناهگاهی است و بدن میت را در آنجا می‌گذارند که خاک‌ها روی آن نریزد؛ لحد: القبر و الحده عمل به لحداً.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۹۸.

۲. روم، ۹.

۳. حجر، ۸۲.



یکدیگر دیداری ندارند با اینکه به هم نزدیک اند و خانه‌هایشان در کنار یکدیگر است.

نکته‌ها

- جمله «لَا يَسْتَأْنِسُونَ بِالْأَوْطَانِ» ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها هرچند سالیان درازی است که در قبرها خفته‌اند ولی هرگز به آن علاقه ندارند و انس نمی‌گیرند.^۱
- مردگان آن‌گونه که مردم دنیا با همسایگان خود تماس می‌گیرند، تماس نمی‌گیرند و رفت‌وآمد نمی‌کنند با اینکه خانه‌هایشان به هم نزدیک است.

۷. دلیل برقرار نکردن رابطه

«وَكَيْفَ يَكُونُ بَيْنَهُمْ تَرَاوُزٌ وَقَدْ طَحَنَهُمْ بِكُلِّكَلِيهِ الْبَلَىٰ وَ أَكَلَتْهُمْ الْجَنَادِلُ وَ الثَّرَىٰ»^۲
چگونه یکدیگر را دیدار کنند، در حالی که پوشیدگی، سنگینی خویش را بر پیکر آنان افکنده و آن‌ها را متلاشی ساخته و خاک اعضایشان را خورده.

نکته

- اشاره به اینکه آن‌ها هرچند در قبرهای دیواره‌به‌دیوار هم خفته‌اند ولی همه قدرت خویش را از دست داده و به مستی خاک تبدیل شده‌اند.^۳

مشابه

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رُحِزَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۴ همه کس مرگ را می‌چشد، و به تحقیق در روز قیامت مزد اعمال شما را به کمال خواهند داد. و هرکس را از آتش دور سازند و به بهشت درآورند به پیروزی رسیده است. و این زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۴۸.

۲. تَرَاوُزٌ: دیدار؛ از باب تفاعل به معنای همدیگر را زیارت کردن است.

طَحَنَ: خرد کرد، آرد کرد؛ طحین بر وزن فاعیل به معنای مفعول است یعنی آرد شده؛ عرب‌ها به آرد «طحین» می‌گویند. کُلِّكَلِي: سینه؛ و زان جعفر الصِّدْر.

الْجَنَادِلُ: سنگ‌ها؛ جمع «جندله» به معنای تخته سنگ است؛ الجندل: و زان جعفر أيضا ما يقله الرجل من الحجارة و قد تكسر الدال. الثَّرَى: خاک.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۴۸.

۴. آل عمران، ۱۸۵.

مُعْتَرِبٌ بَيْنَ أَهْلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشِينَ وَ أَهْلِ فَرَاغٍ مُتَشَاغِلِينَ»^۱

همان گورهایی که درگاهش بر خرابی بنا شده و ساختمانش تنها با خاک برپا گشته؛ قبرهایی که به یکدیگر نزدیک است ولی ساکنانش از یکدیگر دورند. در محله‌ای که مردمش در وحشت و ترس‌اند، به ظاهر آسوده و به باطن پر مشغله‌اند.

نکته‌ها

- «الَّتِي قَدْ بَيْنَى عَلَى الْخَرَابِ فِتَاؤُهَا وَ شَيْدَ الثَّرَابِ بِنَاؤُهَا»: کنایه از خراب شدن قبرهاست؛ زیرا وقتی اطراف قبرها ریزش کند و خراب شود، حتماً خود قبرها هم خراب می‌شوند.
- حضرت می‌خواهند بفهمانند تو که این قدر مال و اموال دنیا را از راه حلال و حرام جمع کرده‌ای و خانه‌های چندطبقه برای خود درست کرده‌ای، آخر باید رها کنی و بروی. بدان که خانه آخرتی هم هست و باید به فکر آنجا بود.
- «بَيْنَ أَهْلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشِينَ»: مرده‌ها میان اهل یک محله هستند و در عین حال در تنهایی و وحشت‌اند. آن‌ها چون ممکن است از جهت معنوی با هم فاصله داشته باشند پس در حقیقت اموات از هم دور هستند و در تنهایی و وحشت به سر می‌برند.

۶. همسایگان دور از هم

«لَا يَسْتَأْنِسُونَ بِالْأَوْطَانِ وَ لَا يَتَوَاصِلُونَ تَوَاصِلَ الْجِيرَانِ عَلَى مَا بَيْنَهُمْ مِنْ قُرْبِ الْجَوَارِ وَ دُنُو الدَّارِ»^۲

آن‌ها هرگز انسی به وطن‌های خود (یعنی قبرها) پیدا نمی‌کنند و همچون همسایگان با

۱. فِتَاؤُهَا: فضای جلوی قبرش؛ به معنای فضای بازی است که در جلوی بعضی از خانه‌ها وجود دارد و سابقاً خانه‌های بزرگان چنین بود؛ فناء: البيت بالكسر ما امتد من جوانبه.

مُعْتَرِبٌ: نزدیک به هم.

مُعْتَرِبٌ: غریب و نا آشنا.

مُوحِشِينَ: وحشت‌کننده‌ها؛ فی بعض التسخ بصيغة الفاعل من أوحش المكان و توحش خلا من الانس و أوحش الناس أى انقطع و بعد قلوبهم عن المودة و الالفة و فی بعضها بصيغة المفعول من أوحش الأرض وجدها وحشة خالية من الانس كلها مأخوذة من الوحش و هو ما لا يستأنس من دواب البر و يقال إذا أقبل الليل: استأنس كل وحش و استوحش كل انسى.

۲. لَا يَسْتَأْنِسُونَ: انس نمی‌گیرند.

لَا يَتَوَاصِلُونَ: پیوند ندارند.

تَوَاصِلَ الْجِيرَانِ: پیوند همسایگی.

دُنُو الدَّارِ: نزدیکی خانه.

تشییه

مشبه: پوسیدگی

مشبه به: شتر

وجه شبّه: در این جمله «بلی» به شتر تشبیه شده و یکی از لوازم شتر که «سینه» است برای آن ذکر گردیده است؛ چون وقتی که شتر غضبناک می شود حمله می کند و آن انسان یا حیوانی را که به او غضب کرده، زیر سینه خود قرار می دهد و با فشاری که می آورد او را له می کند. حالا حضرت در این عبارت، پوسیدگی را به شتر تشبیه فرموده؛ مثل اینکه می فرمایند پوسیدگی مانند شتر این انسان ها را زیر سینه خود قرار داده و با فشاری که به آن ها آورده آن ها را خرد و خمیر کرده است.

۸. فراگیر بودن مرگ

«وَ كَأَنَّ قَدْ صِرْتُمْ إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ وَ ارْتَهَنْكُمْ ذَلِكَ الْمَضْجَعُ وَ صَمَّكُمْ ذَلِكَ الْمُسْتَوْدَعُ»^۱

(در آینده ای نزدیک) شما نیز به همان مسیری می روید که گذشتگان رفتند و در گرو همان قبر و در دل همان به ودیعت سپرده خواهید شد.

نکته

● اینکه قبر را برای مردگان به عنوان «مستودع» یعنی جایگاه موقتی و امانت ذکر کرده به این دلیل است که برای همیشه در آنجا نیستند بلکه در آینده که روز قیامت است از آنجا بیرون می آیند و به صحنّه رستاخیز و سپس قرارگاه ابدی خود رهسپار می شوند.^۲

۹. حضور در دادگاه قیامت

«فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ تَنَاهَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ وَ بُعِثَرِ الْقُبُورِ هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ

۱. صِرْتُمْ: رفتید.

ارْتَهَنْكُمْ: شما را گرو گرفتند.

الْمَضْجَعُ: خوابگاه؛ بستر و خوابگاه و در اینجا به معنای قبر است و از ریشه «ضجع» به معنای به پهلو خوابیدن است. صَمَّكُمْ: شما را در آغوش قرار داد.

الْمُسْتَوْدَعُ: امانت دار؛ به جایی می گویند که امانت را در آن نگه می دارند؛ به قبر به این اعتبار «مستودع» گفته می شود که بدن را برای روز قیامت در آن امانت می گذارند چون در قیامت باید زنده شویم.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۹۹.

وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»^۲

چگونه خواهید بود آن هنگام که امور به سرانجام رسد و مرده ها را از گورها بیرون آورند؟ «آنجاست که هر کسی آنچه از پیش فرستاده می آید و به سوی خدا مولای حقیقی خود بازگردانیده می شوند و آنچه به دروغ برمی ساخته اند از دستشان به در می رود.»

مشابه

◇ ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۳ شما را از زمین آفریدیم و به آن باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم.

◇ ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾^۴ آیا نمی داند که چون آنچه در گورهاست، زنده گردد.

◇ ﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۵ و نیز قیامت خواهد آمد، شکی در آن نیست و خدا همه کسانی را که در گورها هستند، زنده می کند.

۱. یونس، ۳۰.

۲. تَنَاهَتْ: به پایان رسید؛ از ریشه «تناهی» به معنای آخر رساندن گرفته شده است.

بُعِثَرِ: شکافته شد؛ از ریشه «بعثره» در اصل به معنای زیرورو کردن و بیرون آوردن و استخراج کردن است و از آنجا که به هنگام احیای مردگان در قیامت، قبرها زیرورو می شود و آنچه درون آن هاست ظاهر می گردد. این تعبیر در مورد رستاخیز به کار رفته است؛ بعثرات القبور: آبی قلبت ترا بها و آخرج موتاها من بعثرت الشیء و بعثرته إذا استخرجته و کشفته. رُدُّوا: برگردانده شدند.

تَبْلُغُوا: می یابد؛ از ریشه «بلاء» به معنای آزمودن گرفته شده و از آنجا که آزمایش سبب آگاهی است، گاه این واژه به معنای آگاهی به کار می رود.

ضَلَّ عَنْهُمْ: از دید و خاطرشان محو می شود، از دستشان می رود.

۳. طه، ۵۵.

۴. عادیات، ۹.

۵. حج، ۷.



خطبه ۲۲۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه در

سال ۳۵ هجری

مخاطب: خداوند متعال

موضوع: اعتقادی

ویژگی: نیایش با پروردگار^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۸.

پیشگفتار خطبه

از دعا‌های امام علیه السلام است و در آن از خداوند تقاضای هدایت به خیر و صلاح می‌کند. این دعا از دو بخش تشکیل شده است: در بخش اول سخن از محبت خداوند نسبت به بندگان و توکل کنندگان بر او و آگاهی بر او و آگاهی از اسرار درون آن‌هاست؛ در بخش دوم امام به خدا پناه می‌برد تا او را در حوادث پیچیده راهنما باشد و به آنچه مصلحت است هدایت فرماید و با عفو خود با او رفتار کند نه با عدالتش.

مشابه

- ♦ ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱ شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند، تسلطی نیست.
- ♦ ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲ و هر که بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است.

۲. آگاهی خداوند از درون انسان‌ها

- «تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ»^۳
- تو درون آن‌ها را می‌بینی و از ضمیر آنان آگاهی و از اندازه بینش عقل‌های آن‌ها باخبری. اسرار آنان بر تو مکشوف و قلوبشان سخت به تو مشتاق است.

نکته‌ها

- تفاوت «سرائر» و «ضمائر» ممکن است از این جهت باشد که «سرائر» معمولاً به حالات اخلاقی و «ضمائر» به نیاتی گفته می‌شود که انسان در دل می‌پروراند و به دنبال آن حرکت می‌کند.^۴
- در جمله «قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ» نتیجه ایمان و معرفت و توکل بر خدا را بیان می‌دارد. هر چه علم و ایمان نسبت به او بیشتر باشد، اشتیاق انسان نسبت به آن مبدأ رحمت و محبت و کرم، افزون می‌گردد.^۵

مشابه

- ♦ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۶ ما

۱. نحل، ۹۹.

۲. طلاق، ۳.

۳. سرائر: نیت و تصمیم درونی و انگیزه؛ جمع «سریره».

تَطَّلِعُ: مطلع هستی.

ضَمَائِرُ: وجدان و باطن؛ جمع «ضمیر».

مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ: مقدار بینایی‌هایشان؛ جمع «بصیره» به معنای بینش است که معمولاً به بینش عقلی و فکری اطلاق می‌شود. مَلْهُوفَةٌ: انسان مضطرب که دادرسی می‌طلبد؛ به معنای مشتاق یا داغ‌دار است و از ریشه «لَهَف» گرفته شده و در اینجا معنای اول مناسب‌تر است؛ لهف: لهفا من باب فرح حزن كتلَهَف عليه و هو لهيف القلب و لاهفه و ملهوفه أى محترقه.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۵۸.

۵. همان.

۶. ق، ۱۶.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الْإِنْسِينِ لِأَوْلِيَائِكَ وَ أَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمَتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغُرْبَةَ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَ إِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجُّوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ اللَّهُمَّ إِنْ فَهَيْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ عَمِيتُ عَنْ طَلِبَتِي فَذَلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَ خَذْ بَقْلِي إِلَى مَرَاشِدِي فَلَيْسَ ذَلِكُ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ وَ لَا يَبْدِعُ مِنْ كِفَايَاتِكَ اللَّهُمَّ اخْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ وَ لَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَذْلِكَ.

۱. خداوند بهترین مونس

- «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الْإِنْسِينِ لِأَوْلِيَائِكَ وَ أَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمَتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ»^۱
- پروردگارا! تو برای دوستان بهترین مونسی و برای کسانی که بر تو توکل کنند، آماده‌ترین حلال مشکلات هستی.

نکته

- اشاره به این دارد که کسانی که واجد این دو صفت هستند: یعنی در زمرة اولیاءالله درآیند یا در صف متوکلان قرار گیرند، مشمول این نعمت می‌شوند که انشان با خدا است و خداوند مشکلات آن‌ها را برطرف می‌کند.^۲

۱. آنس: مانوس‌ترین مونس‌ها؛ صیغه افعال تفضیل از ریشه «انس»؛ حقیقت انس، به دست آوردن آرامش در کنار چیزی یا با چیزی است و بعضی معتقدند که انسان را بدین جهت انسان می‌گویند که روح اجتماعی دارد و انس می‌گیرد؛ الانس: بالضم و بالتحریک ضد الوحشة اسم من آنست بالشیء انسا من باب علم و فی لغة من باب ضرب و فی القاموس من باب شرف ایضا، و الانیس المونس و کلّ ما یونس به، و الاناس ضد الایحاش و هو وجدان الشیء الذی یونس به قال تعالی ﴿أَنْتَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا﴾ أى أبصره و أحس به و استأنست به و تأنست به أى ذهب التوحش عنی و سكن القلب و لم ینفر. إذا عرفت ذلك فأقول: قوله علیه السلام: إِنَّكَ أَنْتَ الْإِنْسِينِ أَنْس بفتح النون على وزن افعال اسم تفضیل من الانس، و آنسین بكسر التّون جمع انس اسم فاعل من انس بالشیء، و أمّا ما قاله الشّارح المعترّلی من أنّه كان القیاس أن یقول إِنَّكَ أَنْسَ الْمُؤْمِنِینَ، لأنّ الماضی أفعال و أمّا الانسون جمع انس و هو الفاعل عن آنست بكذا فالزّوایة الصحیحة إذا بأولیائک أى أنت أكثرهم انسا بأولیائک، فلا یکاد یفهم له معنی محضّل.

أَحْضَر: حاضرترین؛ افعال تفضیل از ماده «حضر» است یعنی تو نسبت به آن‌هایی که به تو توکل کرده‌اند حاضرتری و رفع نیاز و حاجات آن‌ها را می‌کنی.

لِلْمَتَوَكِّلِينَ: کسانی که کارهای خودشان را به کسی واگذار کنند و در اینجا با توجه به کلمه «علیک» مقصود کسانی است که کارهایشان را به خداوند عالم واگذار کرده‌اند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۵۸.

آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.
 ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾^۱ و بدانید که خدا به آنچه در دل دارید آگاه است. از او بترسید.

﴿وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾^۲ هرچه را پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید، می‌داند.

۳. آرامش اولیاء الله در برابر مشکلات

«إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغُرْبَةَ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَ إِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجُّوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرَهَا عَنْ قَضَائِكَ»^۳

اگر اندوه تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یاد تو با آنان انس می‌گیرد و اگر باران بلاها بر سرشان فرو ریزد به پناه جستن از تو روی می‌آورند؛ زیرا می‌دانند زمام همه امور به دست توست و همه کارها از مشیت تو برمی‌خیزد.

نکته‌ها

● منظور از غربت در اینجا غربت و تنهایی در دنیا است و این عبارت حاکی از آن است که اولیای خدا از وی طلب انس می‌کنند و انیس آن‌ها هم اوست.^۴

● جمله «وَ إِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجُّوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ» اشاره به آن است که دوستان خدا در هنگام نزول گرفتاری‌ها و ناملایمات، برای برطرف کردن آن‌ها به خدا توکل می‌کنند؛ زیرا وی برای رفع کردن مشکلات متوکلان از هرکس حاضرتر است و این سخن امام که اولیای خدا هرگاه مورد هجوم مصیبت‌ها قرار گیرند به او پناه می‌برند، بیانگر آن است که آنان به‌منظور رفع گرفتاری‌های خود، دل‌ها را فقط به او متوجه می‌کنند نه غیر او

۱. بقره، ۲۳۵.

۲. نمل، ۲۵.

۳. أَوْحَشَتْ: به وحشت انداخت.

أَنْسَ: مأنوس شد.

صُبَّتْ: سرازیر شد.

لَجُّوا: پناه بردند.

الْإِسْتِجَارَةُ: پناه جستن؛ طلب جوار، یعنی پناهندگی.

أَرْمَةَ: زمام‌ها؛ جمع «زمام» به‌معنای افسار حیوان، منظور تملک و سلطه بر امور است.

مَصَادِرُ: صادر شدن؛ مصدر میمی.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۰۲.

و این معنای توکل خالص است.^۱

● لجام و زمام همه کارها به دست خداست. در واقع حضرت کارها را به اسب و شتر که دارای لجام و افسار هستند، تشبیه فرموده و گرنه کاری به افسار و لجام ندارد.

مشابه

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲ و دل‌هایشان به یاد خدا آرامش می‌یابد.

استعاره

مستعار: از مَه

مستعار منه: در اختیار گرفتن

مستعار له: سبب‌ها و علت‌های امور

جامع: جهت مشابَهت آن است که اسباب و علل مانند زمام، کارها را در اختیار خود می‌گیرند و به سبب آن‌ها وجود پیدا می‌کنند.

۴. خداوند بهترین راهنما

«اللَّهُمَّ إِنْ فَهَيْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ عَمِيتُ عَنْ طَلَبَتِي فَدَلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَ خُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَرَأَشِدِي فَلَيْسَ ذَلِكَ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ وَ لَا يَبْدُعُ مِنْ كِفَايَاتِكَ»^۳

خداوندا اگر از بیان خواسته خود عاجز شوم یا در پیدا کردن راه‌ورسم درخواست خود نابینا گردم، تو مرا به مصالح خودم راهنمایی کن و قلبم را به‌سوی آنچه رشد و صلاح من است، رهبری فرما که این کار از هدایت‌های تویی سابقه و دور نیست و برآوردن چنین خواسته‌هایی

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۰۳.

۲. رعد، ۲۸.

۳. فَهَيْتُ: عجز و ناتوانی و فراموش‌کاری؛ از ریشه «فهاهه»؛ الفهه: و الفهاهه العی، و قد فهه عی، و فهه الشیء نسبه. عَمِيتُ: حیرت و تردید؛ الحیره و التردد مصدر عمه یعمه من باب فرح و منع، و فی بعض النسخ بدل عمیت عَمِيتُ.

طَلَبَتِي: خواسته، امر مورد نیاز؛ الطلب: بکسر اللام ما تطلبه.

فَدَلَّنِي: راهنمایی کن مرا.

مَرَأَشِدِي: محل‌ها و راه‌های رشد؛ اسم مکان از ماده «رشد»؛ جمع «مرشد».

نُكْرٍ: ناشناخته، غریب، منکر؛ التَّكْرُ: بالضم و بضمتین المنکر.

يَبْدُعُ: تازه و غریب و ناشناخته؛ امر جدید و بدون سابقه؛ البدع: بالكسر الأمر الذی کان أولاً یقال فلان بدع فی هذا الأمر أى هو أوّل من فعله فیکون اسم فاعل بمعنی المبتدع و البدیع فعیل منه و فیه معنی التعجب و منه قوله تبارک و تعالی «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ» أى ما أنا بأوّل من جاء بالوحی من عند الله و نشر الشرائع و الأحكام.



برای تو تازگی ندارد.

مشابه

«لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا وَ إِنَّمَا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ مَعَ سَعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۱ تعجب از کسی که نجات پیدا کرده نیست، بلکه تعجب از کسی باید کرد که چگونه هلاک شده با اینکه رحمت خداوند بسیار وسیع است.

۵. عفو و عدل الهی

«اللَّهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ وَلَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَذَابِكَ»

خداوند! با عفو و بخشش خود با من رفتار کن و با عدل و دادگری رفتار مکن.

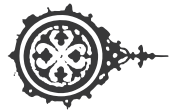
نکته

● امام عفو و عدل الهی را مرکبی راهوار شمرده، عدل مرکبی است نگران‌کننده در حالی که عفو مرکبی است آرام‌بخش و امام از خدا تقاضا می‌کند که مرا بر آن مرکب آرام‌بخش سوار کن تا آسوده‌خاطر به جوار تو بیایم و از مجازات‌های دردناک فارغ باشم.^۲

مشابه

«لَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى فَوْقِ رَأْسِهِ وَ طَوَّلَ بِهَا صَوْتَهُ»^۳ من نیز به سبب علمم وارد بهشت نمی‌شوم جز اینکه خداوند مرا در رحمتش و فضلش پیوشاند و هنگامی که پیغمبر این سخن را می‌گفت، دست خود را بر سر نهاد و صدای خود را بلند و طولانی کرد.

خطبه ۲۲۸



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از وفات جناب مالک اشتر یا سلمان فارسی در مدینه، سال ۳۵ هجری
مخاطب: مردم
موضوع: اخلاقی
ویژگی: یاد یاران^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۹.

پیشگفتار خطبه

این کلام کوتاه تعریف از شخصیتی می‌کند که در دوران زندگی خود، وظایف خویش را انجام داد و پاک‌دامن از دنیا رفت و در حفظ سنت پیامبر اکرم ﷺ و اطاعت پروردگار کوشید. در مورد اینکه این شخص چه کسی بوده، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف است. شارحان اهل تسنن مانند ابن ابی‌الحدید و محمد عبده، این سخن را اشاره به خلیفه دوم می‌دانند و می‌گویند علی علیه السلام آن را بعد از فوت عمر گفت؛ در حالی که چنین چیزی با خطبه‌های دیگر نهج البلاغه هماهنگ نیست، زیرا امام علیه السلام در خطبه شقشقیه شکایت زیادی از حکومت خلیفه دوم دارد و در خطبه‌ها و برخی نامه‌های نهج البلاغه از غصب خلافت، شدیداً شکایت می‌کند.

شارحان شیعه که یقین دارند این سخن نمی‌تواند درباره خلیفه دوم باشد. بسیاری آن را اشاره به مالک اشتر و بعضی به سلمان فارسی دانسته‌اند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۰۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۶۳.

۳. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱.

نکته

- منظور بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی است.^۱

۱.۳. برپا داشتن سنت پیامبر

«وَأَقَامَ السُّنَّةَ»

سنت پیامبر را برپا داشت.

نکته

- اقامه سنت به معنای بازگشت به عصر رسول خدا ﷺ است و پشت پا زدن به بدعت‌های بسیاری که بعد از آن حضرت به وجود آمد.^۲

۱.۴. دوری از فتنه‌ها

«وَحَلَفَ الْفِتْنَةَ»^۳

و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت.

نکته

- جمله «حَلَفَ الْفِتْنَةَ» اشاره به این است که بعد از او اختلافات و فتنه‌های زیادی در میان مسلمین و یاران آن حضرت پیدا شد و سعادت او این بود که در جریان این فتنه‌ها قرار نگرفت؛^۴ یعنی در فتنه‌ها و آزمایش‌ها غرق نشد بلکه از فتنه‌ها گذشت و فتنه‌ها را پشت سر خود قرار داد.

۱.۵. زهد در دنیا

«ذَهَبَ نَقَى الثَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ»^۵

با جامه‌ای پاک و عیبی اندک از این جهان رخت بربست.

نکته‌ها

- از خصوصیت‌های آن شخص این است که از دنیا رفت و حال آنکه به گناه آلوده نشده و جامه‌اش پاک بود. این یک کنایه است یعنی آلودگی ندارد و کار زشت انجام نداده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۷۱.

۲. همان.

۳. حَلَفَ: این جمله در جایی گفته می‌شود که کسی قبل از حدوث حادثه‌ای چشم از دنیا بربندد. از ریشه «حَلَفَ» به معنای پشت سر.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۷۱.

۵. نَقَى الثَّوْبِ: با لباس پاک.

لِلَّهِ بَلَاءٌ فَلَانٍ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ حَلَفَ الْفِتْنَةَ
ذَهَبَ نَقَى الثَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا أَدَّى إِلَى اللَّهِ
طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ
لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.

۱. ویژگی‌های این یار پاک امام

۱.۱. راست کردن کژی‌ها

«لِلَّهِ بَلَاءٌ [بِلَادٌ] فَلَانٍ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ»^۱

خداوند پاداش خیر در برابر آزمایش‌های فلان شخص دهد که کژی‌ها را راست کرد.

نکته‌ها

- «بلاء» به معنای آزمایش و امتحان و در اینجا اشاره به پاداش این آزمایش و امتحان است و در مجموع به این معناست که خداوند آزمایش‌های متعددی نسبت به او داشت و امام علی (ع) دعا فرمود که خداوند پاداش آن آزمایش‌ها را به نحو اکمل به او بدهد.^۲
- این جمله که «کژی‌ها را راست کرد» مفهوم وسیعی دارد که هم مسائل اعتقادی را شامل می‌شود و هم اخلاقی و اجتماعی.^۳
- کلمه «فلان» در این خطبه یکی از کلمات مجمل است و مصداق آن معلوم نیست و نمی‌دانیم که مقصود حضرت از این تمجیدات چه کسی بوده است. پس مقصود حضرت از فلان هرکسی که باشد در این خطبه تعریف و تمجید از آن فرد است.

۱.۲. درمان بیماری‌ها

«وَ دَاوَى الْعَمَدَ»^۴

و بیماری‌ها را درمان نمود.

۱. قَوْمَ: راست کرد؛ از ریشه «قیام» و در اینجا به معنای راست کردن است.

الْأَوْدَ: کجی؛ از ریشه «اود» به معنای خم کردن و کج کردن؛ الشیء اودا من باب فرح اعوج.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۷۰.

۳. همان.

۴. الْعَمَدَ: به معنای بیماری است و در اصل زخمی است که در پشت شتر از سواری بسیار حاصل می‌شود که زیر پوست بدن در آنجایی که زین، پالان و جهاز شتر گذاشته می‌شود، گوشت‌ها له می‌شود و بیماری به وجود می‌آید ولی چون پوست بدن سالم است، بیماری پیدا نیست و اینجا استعاره آورده برای بیماری درونی جامعه که برحسب ظاهر پیدا نیست؛ البعیر عمدا من باب فرح أيضا انفضح داخل سنامه من ركوب و حمل مع سلامة ظاهره.

نکته

- این سخن اشاره به حوادثی است که یکی بعد از دیگری بعد از مالک به وجود آمد که از آثار جنگ صفین و نهروان بود و منافقان و دشمنان اسلام به آن دامن می‌زدند. روزی نبود که فتنه تازه‌ای برپا نکنند و هفته و ماهی نمی‌گذشت که درگیری جدیدی به راه نیندازند.^۱

- عیش کم است به این معنا نیست که بی‌عیب است؛ چون غیر از معصومین همه افراد دیگر دارای عیب هستند و گناه و خلاف می‌کنند ولی معصومین گناه و خطا و اشتباه ندارند.

۶.۱. رها بودن از بدی

«أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا»

خیر و نیکی آن را درک کرد و از شر و بدی آن رهایی یافت.

نکته

- دو ضمیر مؤنث «ها» در «خیرها» و «شرها» به حکومت و ولایت برمی‌گردد؛ یعنی خیر و خوبی حکومت و ولایت را دریافت و شر حکومت را هم پشت سر گذاشت، در حقیقت شر حکومت او را آلوده نکرد. از اینکه این دو ضمیر در این دو کلمه به حکومت برمی‌گردد معلوم می‌شود که شخص مورد نظر حضرت کسی بوده که دستش به حکومت بند بوده است که گفته‌اند یا مالک اشتر یا خلیفه دوم بوده است.

۷.۱. مطیع امر خداوند

«أَدَّى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ»^۱

وظیفه خود را در برابر اطاعت خداوند انجام داد.

۸.۱. حق تقوای الهی

«وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ رَحَلٌ»^۲

و حق تقوای الهی را به جا آورد.

۲. حوادث بعد از مرگ این یار امام

«وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي»^۳

از جهان رفت و مردم را در برابر راه‌های گوناگونی واگذاشت که نه گمراهان در آن هدایت می‌یابند و نه جویندگان هدایت، راه خویش را با اطمینان پیدا می‌کنند.

۱. أَدَّى: ادا کرد.

۲. رَحَلٌ: از دنیا رفت.

۳. مُتَشَعِّبَةٍ: گوناگون؛ مختلف و دارای شعبه‌های گوناگون است.

لَا يَهْتَدِي: هدایت نمی‌شود.

لَا يَسْتَيْقِنُ: به یقین نمی‌رسد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۷۲.



خطبه ۲۲۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت در مدینه، سال

۳۵ هجری

مخاطب: مردم

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: شرح بیعت سراسیمه مردم^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۵.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (علیه السلام) است که پیرامون بیعت مردم با او در امر خلافت بیان فرموده. محتوای خطبه این است که امام علی (علیه السلام) می فرماید: من برای بیعت شما نیامدم، شما به سراغ من آمدید و به قدری شور و اشتیاق داشتید که حتی عباي مرا از دوشم افکندید و کفش مرا پاره کردید، سرور و شادمانی و هیجان حاصل از این بیعت تمام جامعه شما را فراگرفته بود.

برای اینکه در آب خوردن بر دیگری پیشی بگیرند، هجوم می آورده که در نتیجه «تداک» هم به وجود می آمده است.

- مقصود حضرت از «النَّعْلُ» کفش های هجوم آورندگان است نه کفش های خودشان و این طبیعی است که وقتی عده ای هجوم بیاورند چه بسا برخی کفش هایشان پاره می شود و برخی عبا از دوششان می افتد؛ البته این جمله حاکی از آن است که ازدحام مردم برای بیعت با حضرت خیلی فشرده و زیاد بوده است و حضرت محاجه می کنند که اگر حاکمیت به بیعت مردم است، من هنگام بیعت مردم چنین جمعیتی را داشتم که هیچ یک از خلیفه های قبل نداشتند و همان طور که شترهای تشنه از روی اشتیاق به طرف حوض های آب هجوم می برند، این مردم هم از روی اشتیاق به طرف من هجوم آورده و بیعت می کردند.

تشبیه

مشبه: یاران امام

مشبه به: شتر تشنه

وجه شبه: بیعت مردم با امام (علیه السلام) شبیه به بیعتی بود که مردم در فتح مکه با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) داشتند. مردم از حکومت عثمان ناراضی بودند و از بی عدالتی هایی که در زمان او انجام می شد رنج می بردند؛ به همین دلیل تشنه عدالت بودند و برای بیعت با امام (علیه السلام) با شور و هیجان هجوم آوردند که امام (علیه السلام) این اشتیاق و شور را به حمله بردن شتران تشنه برای آب خوردن تشبیه می کند که با هیجان حمله ور می شوند.

۲. شور و هیجان بی سابقه برای بیعت با امام

«وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِنَبِيِّتِهِمْ إِتْيَا أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ»^۱

۱. ابْتَهَجَ: شاد شد؛ از ماده «هَجَج» به معنای به هیجان آمد، برانگیخته شد؛ الِهَيْجَانُ: به هیجان درآمده؛ الهانج: خشم و جوشش.

هَدَجَ: با قدم های لرزان حرکت کرد؛ از ریشه «هدج» به معنای راه رفتن افراد ضعیف و لرزان است و غالباً در مورد پیران ناتوان به کار می رود؛ هدج: یهدج من باب ضرب مشی مشیا ضعيفا مرتعشا قال الفيروز آبادی: الهدجان محرّكة وكغراب مشية السبخ.

تَحَامَلَ: با تحمل زحمت آمد؛ از ریشه «تَحَامَلَ» به معنای انجام دادن چیزی با مشقت و تکلف است؛ تحامل: فی الأمر تكلفة على مشقة.

حَسَرَتْ: نقاب از صورت برداشت؛ از ریشه «حسر» در اینجا به معنای نقاب از صورت برداشتن است؛ ولی ریشه اصلی

وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاكَتُمْ عَلَى تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرْدِهَا حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّدَاءُ وَ وُطِئَ الضَّعِيفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِنَبِيِّتِهِمْ إِتْيَا أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَ حَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ.

۱. من هرگز طالب حکومت نبودم

«وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاكَتُمْ عَلَى تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرْدِهَا حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّدَاءُ وَ وُطِئَ الضَّعِيفُ»^۱

دستم را گشودید و من آن را بستم، آن را کشیدید و من آن را جمع کردم، سپس مانند شتران تشنه ای که به آبشخورهایشان وارد می شوند، بر من هجوم آوردید، تا آنجا که بند کفش پاره گشت، عبا بر زمین افتاد، و ناتوان در زیر پا لگدکوب شد.

نکته ها

- معنای سخن حضرت این است که من برای بیعت کردن با خود به سراغ شما نیامده بودم بلکه این شما بودید که برای بیعت با من هجوم آوردید و به زور با من بیعت کردید.
- «تَدَاكَ الْإِبِلِ»: مفعول مطلق نوعی است برای «تداککتهم»؛ «يَوْمَ وَرْدِهَا» به معنای روزی است که شترها به این آب می رسیده اند تا هنگامی که به این حوض ها نرسیده بودند، هجوم و تداکی هم نبوده ولی وقتی که می فهمیدند که به آب نزدیک می شوند، هرکدام

۱. فَكَفَفْتُ: دستم را بستم؛ از ماده «كَفَفَ» به معنای دست؛ تَكَفَّفَ النَّاسُ: دست خود را برای درخواست چیزی به سوی مردم دراز کرد.

مَدَدْتُمُوهَا: کشیدید؛ از ماده «مَدَّ» در اصل به معنی زیادت است، جذب و کشیدن را «مَدَّ» گویند که کشیدن چیزی سبب زیادت طول آن است. فَقَبَضْتُ: گرفتن.

وُطِئَ: در زمین فرورفتن، پایمال شدن؛ الواطی: در زمین فرورفته؛ مکان واط: جای گود و فرورفته. تَدَاكَتُمْ: ازدحام کردید؛ از ریشه «دَكَّ» در اصل به معنای زمین صاف و هموار است و از آنجا که برای صاف و هموار کردن زمین باید آن را محکم بکوبند، این واژه به معنای کوبیدن شدید به کار رفته و هنگامی که به باب تفاعل می رود به معنای ازدحام شدیدی است که سبب پهلوزدن به یکدیگر می شود؛ التداک: الازدحام الشدید مأخوذ من الدک و هو الدق.

حِيَاضُ: جایگاه آب.

انْقَطَعَتِ النَّعْلُ: بند کفش پاره شد.

سَقَطَ الرِّدَاءُ: ردایم افتاد.

الْهِيمُ: شخص یا حیوانی که مبتلا به عطش شدید است. این واژه در مورد عاشقان بی قرار نیز به کار می رود؛ الهیم: بالكسر العطاش.



آن قدر مردم از بیعتشان با من مسرور و شادمان شده بودند که کودکان به وجد آمده و پیران خانه نشین با پای لرزان برای دیدن منظره این بیعت و شرکت در آن به راه افتاده بودند. بیماران برای مشاهده آن به زحمت خود را بدان جا می‌رساندند و دوشیزگان نورسیده بدون نقاب در آن جمع حاضر شدند.



خطبه ۲۳۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: نفس‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۸.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی (ع) از مسائل گوناگونی سخن می‌گوید: در بخش اول درباره اهمیت تقوا و پرهیزکاری و آثار حیات بخش آن سخن می‌گوید؛ در بخش دوم پس از توصیه به انجام اعمال صالح از ضرورت یاد مرگ و پایان زندگی و از دست رفتن فرصت‌ها بحث می‌کند؛ در بخش سوم پس از تأکید مجدد بر تلاش و کوشش در جهت جمع‌آوری زاد و توشه سفر آخرت به فریب‌کاری دنیا اشاره کرده می‌فرماید: بیدار باشید دنیا شما را نفریبد. در آخرین بخش پیرامون صفات زاهدان و ویژگی‌های زندگی آنان و شرح مفهوم و حقیقت زهد سخنان پر معنایی آمده است.

آن به معنای برهنه کردن و گاه به معنای خسته شدن به کار می‌رود. گویا خستگی انسان را از نیروهایش برهنه می‌کند؛ حسرت: ای کشف‌ت عن وجهها و فی نسخة الشّارح البحرانی و حسرت عن ساقها الکعب. الکعب: دختر جوان؛ «کاعب» به معنای دوشیزه‌ای که تازه برآمدگی سینه‌اش آشکار شده و اشاره به دختران نوجوان است؛ کعب: الجارية تکعب من باب ضرب و قعد کعوبا نهد ثديها، و جارية کعب وزان سحاب النّاهدة الثدی و الجمع کواعب قال تعالى ﴿وَكُوعِبَ أَثْرَابًا﴾.

نکته

● «تقوا» کلید تمام درهای سعادت و نیک‌بختی است؛ زیرا سبب می‌شود که عظمت الهی در دل انسان اهمیت یافته وی را بر آن می‌دارد که از منهیات و محرمات بپرهیزد و تسلیم فرمان حق تعالی باشد، راه مستقیم عدالت را گرفته و هیچ‌گونه انحرافی در گفتار و کردار او راه نیابد و در نتیجه، مستوجب رحمت بی‌پایان پروردگار می‌شود که خود بهترین هدف از زندگی انسان است.^۱

مشابه

❖ ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲ خدا فقط از تقوایندگان می‌پذیرد.

❖ ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۳ زادوتوشه بگیرید که بهترین زادوتوشه تقواست.

❖ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۴ گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.

تشبیه

مشبه: تقوا

مشبه‌به: کلید

وجه شبه: به این دلیل در این سخن تقوا را تشبیه به کلید فرموده است، زیرا همان‌طور که کلید باعث باز کردن در می‌شود و آدمی را به گنجینه‌های گران‌بها می‌رساند، صفت تقوا و پرهیزکاری نیز گشاینده تمام درهای رحمت و ثواب‌های پروردگار است.

۱.۲. ذخیره قیامت

«وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ»

تقوا ذخیره روز قیامت است.

نکته

● تقوا ذخیره رستاخیز است؛ چون آمادگی برای خوف و خشیت الهی و آنچه باعث کمالاتی در روح و نفس می‌شود از بهترین اندوخته‌هایی است که موجب نجات انسان از

فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تُنَالُ الرِّغَائِبُ فَاعْمَلُوا وَ الْعَمَلُ يُزِفُ وَ الثُّبُوتُ تَنْفَعُ وَ الدُّعَاءُ يُسْمَعُ وَ الْحَالُ هَادِيَةٌ وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمَرًا نَاكِسًا أَوْ مَرَضًا حَابِسًا أَوْ مَوْتًا خَالِسًا فَإِنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لَذَاتِكُمْ وَ مُكَدِّرٌ شَهَوَاتِكُمْ وَ مُبَاعِدٌ طِبَائِكُمْ زَائِرٌ غَيْرٌ مَحْبُوبٌ وَ قِرْنٌ غَيْرٌ مَغْلُوبٌ وَ وَائِرٌ غَيْرٌ مَطْلُوبٌ قَدْ أَعْلَقْتُكُمْ حَبَائِلُهُ وَ تَكَنَّفْتُكُمْ غَوَائِلُهُ وَ أَقْصَدْتُكُمْ مَعَابِلُهُ وَ عَظَمْتُ فِيكُمْ سَطَوْتَهُ وَ تَتَابَعْتُ عَلَيْكُمْ عَدُوَّتَهُ وَ قَلْتُ عَنْكُمْ نَبُوَّتَهُ فَيُوشِكُ أَنْ تَغْشَاكُمْ دَوَاجِي ظُلُمِهِ وَ اخْتِدَامُ عِلَلِهِ وَ حَنَادِسُ غَمَرَاتِهِ وَ غَوَاشِي سَكْرَاتِهِ وَ أَلِيمٌ إِزْهَاقِهِ وَ دُجُوْ أَطْبَاقِهِ وَ [خُشُونَةٌ] جُشُونَةٌ مَذَاقِهِ فَكَأَنَّ قَدْ أَتَاكُمْ بَعْتَةٌ فَاسْكَنْتُمْ نَجِيَّتَكُمْ وَ فَرَّقَ نَدِيَّتَكُمْ وَ عَفَى آثَارَكُمْ وَ عَطَلَ دِيَارَكُمْ وَ بَعَثَ وَرَثَتَكُمْ يَفْتَسِمُونَ ثَرَاتَكُمْ بَيْنَ حَمِيمٍ خَاصٍّ لَمْ يَنْفَعْ وَ قَرِيبٍ مَحْزُونٍ لَمْ يَمْنَعْ وَ آخِرُ شَامِتٍ لَمْ يَجْزَعْ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَ الْاجْتِهَادِ وَ التَّأَهُبِ وَ الْإِسْتِعْذَادِ وَ التَّزَوُّدِ فِي مَنْزِلِ الزَّادِ وَ لَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا غَرَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْحَالِيَةِ الَّذِينَ احْتَلَبُوا دِرَّتَهَا وَ أَصَابُوا غَرَّتَهَا وَ أَفْنَوْا عِدَّتَهَا وَ أَخْلَقُوا جَدَّتَهَا ۖ وَ أَصْبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ أَجْدَانًا وَ أَمْوَالُهُمْ مِيرَاثًا لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ وَ لَا يَخْفِلُونَ مَنْ بَكَاهُمْ وَ لَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ فَاحْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا عَذَارَةٌ غَرَّارَةٌ خَدُوعٌ مُعْطِيَةٌ مَنُوعٌ مُلْبِسَةٌ نَزُوعٌ لَا يَدُومُ رَحَاؤُهَا وَ لَا يَنْقُضِي عَنَاؤُهَا وَ لَا يَرْكُدُ بَلَاؤُهَا كَانُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا عَمِلُوا فِيهَا بِمَا يُبْصِرُونَ وَ بَادَرُوا فِيهَا مَا يَحْذَرُونَ تَقَلَّبُ أَبْدَانُهُمْ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ يَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ مَوْتَ أَجْسَادِهِمْ وَ هُمْ أَشَدُّ إِعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَانِهِمْ.

۱. اهمیت و آثار تقوا

۱.۱. کلید سعادت

«فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ»^۱

تقوا و پرهیزکاری کلید درهای درستی است.

۱. سَدَاد: رستگاری؛ از ریشه «سد» به معنای عمل درست و سخن بجا، صحت و تناسب و شایستگی؛ السداد: بالفتح الصواب من القول والعمل.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲. مانده، ۲۷.

۳. بقره، ۱۹۷.

۴. حجرات، ۱۳.

بسیار روشن است، زیرا باعث ثواب آخرت می‌شود و اما اگر با توجه به دنیا حساب کنیم، از آن جهت است که بسیاری از مردم را می‌بینیم که با شعار اهل تقوا و تظاهر به آن، وسیله رسیدن به خواسته‌های دنیوی و موفقیت در کوشش‌های خود را فراهم می‌کنند.^۱

● «باء» در کلمه «بها» سببیت است و ضمیر «ها» به تقوا برمی‌گردد.

۱.۶. رهایی

«يَنْجُو الْهَارِبُ»^۲

به وسیله تقوا فرارکنندگان رهایی می‌یابند.

مشابه

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ۖ ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِّيًّا﴾^۳ و هیچ‌یک از شما نیست که وارد جهنم نشود و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو آنگاه پرهیزکاران را نجات می‌دهیم و ستمکاران را همچنان به زانو نشسته در آنجا وامی‌گذاریم.

۱.۷. رسیدن به اهداف

«وَتُنَالُ الرِّغَائِبُ»^۴

با تقوا به هر هدف و خواسته رفیع و بلندی می‌توان رسید.

مشابه

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^۵ این همان بهشتی است که به بندگانمان، آن‌ها که پرهیزکاری کرده‌اند، عطا می‌کنیم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۶.

۲. يَنْجُو: نجات می‌یابد.

الْهَارِبُ: فرارکننده؛ از ماده «هَرَب» به معنای فرار کردن. کسی هم که از عذاب خدا در وحشت و اضطراب است، هارب است.

۳. مریم، ۷۱ و ۷۲.

۴. الرِّغَائِبُ: آرزوها؛ جمع «رغبه» به معنای خواسته مهم است؛ از ریشه رغبت گرفته شده است؛ الرِّغَائِبُ: جمع الرِّغْبَةِ و هو الأمر المرغوب فيه و العطاء الكثير.

۵. مریم، ۶۳.

تمام گرفتاری‌های رستاخیز می‌شود.^۱

۱.۳. آزادی از بردگی

«وَعَتَّقُ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ»^۲

تقوا سبب آزادی از هرگونه بردگی است که بر انسان چیره می‌شود.

نکته

● این جمله شامل آزادی از بردگی شیطان و هوای نفس و انسان‌های ستمگر است.^۳

۱.۴. نجات از هلاکت

«وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ»

تقوا سبب نجات انسان از هرگونه هلاکت است.

نکته

● هلاکت انسان در پیروی از هوای نفس است و هنگامی که هوای نفس به وسیله تقوا کنترل شود، انسان از هلاکت رهایی می‌یابد.^۴

۱.۵. صراط مستقیم

«بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ»^۵

به وسیله تقوا جویندگان به مقصود خود می‌رسند.

نکته‌ها

● تقوا، صراط مستقیم الهی است که از هرگونه افراط و تفریط و کوتاهی و تعدی برکنار است و صراط مستقیم انسان را در کمترین زمان به مقصد می‌رساند.^۶

● با تقوا، هر جوینده‌ای به مقصد خود می‌رسد. اگر مراد از این مقصد امر آخرتی باشد که

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۱۵.

۲. عَتَّقُ: آزادی.

مَلَكَةٍ: عادت ثابت؛ گناهایی است که انسان را تحت تأثیر قرار داده و بر او چیره می‌شود؛ ملکه: یملکه من باب ضرب ملکا مثله و ملکه بالتحریک احتواء قادرا علی الاستبداد به.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۸۴.

۴. همان.

۵. يَنْجَحُ: به مقصد می‌رسد؛ بالضّم الظفر بالمطلوب و أنجحه الله أى أظفر به.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۸۴.

۲. لزوم بهره‌گیری از فرصت‌ها

«فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ وَ الْحَالُ هَادِيَةٌ وَ الْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ»^۱
تا هنگامی که فرصت برای قبولی اعمال دارید و توبه سودمند است و دعا به اجابت می‌رسد و در آرامش به سر می‌برید و قلم‌ها در جریان است، عمل کنید.

نکته‌ها

- نفع توبه به این است که خداوند از گناهان گذشته انسان می‌گذرد و او را در قیامت به بهشت می‌برد.
- مقصود از مفید بودن دعا این نیست که دعا مربوط به آخرت باشد بلکه دعاها و خواسته‌های دنیوی هم شنیده می‌شود و هرچه از آن‌ها به صلاح دنیا و آخرت انسان باشد در همین دنیا به اجابت می‌رسد و هر اندازه به صلاح نباشد، خداوند پاداش آن را در آخرت عطا می‌کند.
- «وَ الْحَالُ هَادِيَةٌ»: مقصود از «حال» زمان فعلی و حیات دنیاست؛ یعنی تا زمانی که در این دنیا هستید در آرامش و سکون هستید؛ یعنی اضطراب و گرفتاری‌های اخروی را می‌توان در دنیا برطرف نمود و با توبه به آرامش و سکون رسید ولی اگر این حال به قیامت و برزخ تبدیل شد، دیگر گذشته است و آن اضطراب به حال خود باقی می‌ماند و آرامشی در کار نخواهد بود.

مشابه

- ◇ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.
- ◇ «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمَلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ»^۳ و اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و به کار شایسته پردازد، امید که از رستگاران باشد.

۱. يُرْفَعُ: صعود می‌کند.

هَادِيَةٌ: آرام؛ از ریشه «هدوء» به معنای آرامش و سکوت است؛ هده: هدها من باب منع سکن. الْأَقْلَامُ: قلم‌ها.

جَارِيَةٌ: جاری؛ در جریان.

۲. فاطر، ۱۰.

۳. قصص، ۶۷.

◇ «قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۱ و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

◇ «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»^۲ و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.

◇ «مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^۳ این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است.

۳. انجام عمل صالح قبل از ایجاد مانع

«وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمْرًا نAKISًا أَوْ مَرَضًا حَاسِبًا أَوْ مَوْتًا خَالِسًا»^۴

و به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید پیش از آنکه عمر پشت کند یا بیماری مانع از عمل گردد یا مرگ برآید.

نکته

- امام همه مخاطبان خود را تشویق می‌کند که بر این سه امر پیشی گیرند: دوران کهولت که تمام اعضا نیرو و توان خود را از دست می‌دهد و قرآن آن را «ارذل العمر» (نامطلوب‌ترین دوران زندگی) نامیده و بیماری‌هایی که گاه طولانی می‌شود و تاب و توان را از انسان می‌گیرد نه قادر بر عبادت به صورت کامل است و نه خدمت به انسان‌ها و همچنین مرگ که همه چیز را ناگهان از انسان می‌رباید.^۵

۴. حقیقت مرگ

«فَإِنَّ الْمَوْتَ هَادِمٌ لِّذَاتِكُمْ وَ مُكَدِّرٌ شَهَوَاتِكُمْ وَ مُبَاعِدٌ طِبَائِكُمْ زَائِرٌ غَيْرٌ مَحْبُوبٌ وَ قِرْنٌ

۱. غافر، ۶۰.

۲. بقره، ۱۸۶.

۳. کهف، ۴۹.

۴. بَادِرُوا: پیش‌دستی کنید.

نAKISًا: از حیات به مرگ رفتن؛ از ریشه «نکس» به معنای واژگون ساختن چیزی؛ قَلْبُهُ عَلَى رَأْسِهِ كَنَكْسِهِ بالتشديد و النكس بضمّتين المدرهمون من الشيوخ بعد الهرم أى الساقطون كثيرا قال تعالى «وَمَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ».

حَاسِبًا: حیس‌کننده؛ بازدارنده از کار و کوشش.

خَالِسًا: رباینده؛ از ریشه «خلس» به معنای ربودن چیزی با حيله و اختلاس نیز به همین معناست؛ الشیء اختطفته.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۸۹.

استعاره

مستعار: واتر

مستعارمنه: غیرمطلوب

مستعارله: مرگ

جامع: مرگ، همانند شخصی است که در شجاعت و دلیری همتا ندارد و کلمه واتر را با صفت غیرمطلوب برای مرگ استعاره آورده؛ یعنی او می تواند دل ها را از هم جدا کند و بمیراند ولی ممکن نیست که از او مطالبه خون شود و مورد انتقام قرار گیرد.

۵. ویژگی های مرگ

«قَدْ أَغْلَقْتُكُمْ حَبَائِلَهُ وَ تَكَنَّفْتُكُمْ غَوَائِلَهُ وَ أَقْصَدْتُكُمْ مَعَابِلَهُ وَ عَظُمَتْ فِيكُمْ سَطَوْتُهُ وَ تَتَابَعَتْ عَلَيْكُمْ عَدَوْتُهُ وَ قَلَّتْ عَنْكُمْ نَبَوْتُهُ»^۱

دام هایش بر دست و پای شما افتاده و مصائب و مشکلاتش سراسر وجود شما را احاطه کرده، تیرهایش شما را هدف قرار داده و هیبت و صولت آن بر شما عظیم است و تجاوزش پی در پی بر شما وارد می شود.

نکته ها

- «أَقْصَدْتُكُمْ مَعَابِلَهُ»: در این عبارت حضرت می فرمایند که تیرهای مرگ وقتی که هدف گیری کرد، انسان را ناکار می کند.
- «وَتَتَابَعَتْ عَلَيْكُمْ عَدَوْتُهُ»: حضرت در این عبارت می فرمایند که این تعدی و تجاوزهای مرگ نسبت به انسان دنباله دار و پیایی است؛ یعنی ابتدا موی انسان سفید می شود و سپس زانوهای انسان بی قدرت می شود و...

۱. أَغْلَقْتُكُمْ: به گردن شما انداخته؛ به شما آویخته.

حَبَائِل: دام صیادی، تور و تله؛ جمع «حباله».

تَكَنَّفْتُ: احاطه کردن بر چیزی؛ از ریشه «كَتَف» به معنای احاطه داشتن است؛ یعنی مصیبت های مرگ شما را در کنف و احاطه خود دارد.

غَوَائِل: فساد و شر و حادثه سنگین.

مَعَابِل: پیکان تیر؛ جمع «معل»؛ المعابل: جمع معبلة و زان مكنسة و هو التصل العريض الطوی.

سَطَوْتُهُ: قهر و غلبه، خشم.

عَدَوْتُهُ: عداوتش؛ تعدی و تجاوز؛ التعدی.

نَبَوْتُهُ: کارگر نشدن و خطا رفتن ضربه شمشیر و تیر و مانند آن است؛ نبا: السیف عن الضربة نبا و نبوة كل و لم يؤثر.

غَيْرُ مَغْلُوبٍ وَ وَاتِرٌ غَيْرُ مَطْلُوبٍ^۱

زیرا مرگ ویران کننده لذات شماست و خواسته های دل شما را تیره و تار می سازد و منزلگاه های سفرتان را تیره و تار می سازد. دیدار کننده ای است که هرگز دوست داشتنی نیست و حریفی است شکست ناپذیر و جنایت کاری است تعقیب ناپذیر.

مشابه

- ◇ «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»^۲ بگو: آن مرگی که از آن می گریزید، قطعاً به سراغ شما می آید.
- ◇ «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ أَنْ فَرَزْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ»^۳ بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد.

استعاره

مستعار: زائر

مستعارمنه: ناپسندی

مستعارله: مرگ

جامع: امام علیه السلام لفظ «زائر» را به این اعتبار که به آدمی هجوم می آورد، برای مرگ استعاره آورده و چون کسی که به دیدار انسان می آید، معمولاً دوست داشتنی است، امام علیه السلام با بیان صفت غیر محبوب، این زائر را که مرگ است از دیدار کننده معمولی جدا کرده تا آدمی به ناپسند بودن مرگ توجه کند و در انجام اعمال نیک بکوشد.

۱. هَادِمٌ: از بین برنده؛ خراب کننده، ویران کننده؛ از ماده «هَدَم» به معنای از بین بردن.

مُكْدِرٌ: تیره کننده؛ از ماده «كدر» و كدارت به معنی تیرگی؛ اَكْدَرُ، اَكْدَرَارُ: تیره شد.

طَيَّاتِكُمْ: مقاصد شما؛ جمع «طيه» به معنای ناحیه و جهت و نیز به معنای هدف آمده است. از ریشه «طى» پ به معنای جمع و جور کردن گرفته شده و گاه به معنای عبور کردن و پیمودن راه به کار می رود؛ الطية: بالكسر كالتية لفظاً و معنى وقال الشارح المعتزلى: هي منزل السفر.

قِرْنٌ: حریف؛ همورد؛ القرن: بالكسر كفوق فى الشجاعة.

وَاتِرٌ: جنایت کار؛ از ریشه «وَتَر» به معنای زه کمان؛ مَوْتور: آدمی که کشته شده؛ واتر: اسم فاعل به معنای جنایت کننده و کینه توز است؛ القاتل و الموتور القتل الذى لم يدرك دمه مأخوذان من الوتر بالكسر و الفتح و هي الجنایة التى یجنیها الرجل على غيره من قتل أو نهب أو سبی و قد وتره يتره و ترا و ترا و تره أفرعه و أدرکه بمكره، و تره ماله نقصه إياه.

۲. جمعه، ۸.

۳. احزاب، ۱۶.

نزدیک است سایه‌های تاریک مرگ شما را بپوشاند و شدت بیماری‌اش شما را فراگیرد و ظلمت شدید آسیب‌های آن بر شما مسلط شود و تاریکی سكرات مرگ بر شما چیره گردد، و دردهای جانکاه خروج روح از بدن بر شما عارض گردد و پرده‌های تاریک آن بر شما فروافتد و شربت ناگوار مرگ بر شما چشاندن شود.

نکته‌ها

- «ظَلَّ» به معنای سایه است و «داجیه» به معنای شب تاریک است. ابر خیلی تاریک، ابر غضب و نغمت خداست. وقتی که خدا می‌خواست کسانی را هلاک کند، ابتدا ابرهای تیره‌وتاری می‌آمد بعد عذاب خدا بر آن‌ها می‌بارید.
- «وَ غَوَّاشِي سَكْرَاتِهِ»: چون انسان در حالت مستی هوش و حواس خود را از دست می‌دهد و در هنگام مرگ هم همین‌طور است، از این جهت حالت هنگام مرگ را تعبیر به مستی کرده‌اند.
- «وَدُجُوْاْ أَطْبَاقِهِ»: اطباق به معنای این است که چیز سنگینی به نحوی روی انسان بیفتد و او را احاطه کند که قدرت حرکت کردن نداشته باشد و حتی از فرط نگرانی زبان او نیز بند آمده و قدرت تکلم کردن ندارد.
- «وَ جُشُوْبَةُ مَذَاقِهِ»: گاهی انسان چیزی را می‌چشد و بر اثر مزه خوب آن لذت می‌برد گاهی هم بر اثر مزه بد آن ناراحت می‌شود. در مورد طعم مرگ، حضرت با آوردن کلمه «جشوبه» تعبیر به ناملایمت و بدی فرموده که اصولاً برای افراد نگرانی دارد گرچه ممکن است که مرگ به ذائقه اندکی از مردم لذیذ و شیرین باشد.

مشابه

﴿وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ﴾^۱ و هرگاه موج دریا چون ابرها آنان را بپوشاند، خدا را با اخلاص می‌خوانند.

استعاره

مستعار: حنادس

مستعار منه: حالات و حشتناک و ترس آور

مستعار له: سكرات مرگ

جامع: واژه «حنادس» را که به معنای تاریکی هاست، استعاره آورده از حالاتی که برای انسان بر اثر سكرات و بی‌هوشی‌ها در هنگام فرارسیدن مرگ پیدا می‌شود که باید از

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه به: صیاد، تیرانداز

وجه شبیه: امام گاه مرگ را به صیادی تشبیه کرده که برای همه انسان‌ها دام گسترده است و با مرگ برای همه انسان‌ها بدون استثنا وجود دارد و گاه به تیراندازی که تیرهایش به خطا نمی‌رود و همه را در بر می‌گیرد، تشبیه کرده یا شمشیرزنی که شمشیرش کارگر است.

۷. حملات مرگ به انسان‌ها

«فَيُوشِكُ أَنْ تَغْشَاكُمْ دَوَاجِي ظُلَلِهِ وَ اخْتِدَامٌ عَلَيْهِ وَ حَنَادِسُ غَمَرَاتِهِ وَ غَوَّاشِي سَكْرَاتِهِ وَ أَلِيمٌ إِزْهَاقِهِ وَ دُجُوْاْ أَطْبَاقِهِ وَ جُشُوْبَةُ مَذَاقِهِ»^۱

۱. أَنْ تَغْشَا: که احاطه کند.

دَوَاجِي: تاریک؛ جمع «داجیه» به معنای تاریک و ظلمانی.

ظُلَل: ابرها؛ جمع «ظَلَّ» به معنای سایبان؛ الظَّلَل: جمع ظلّه و هی السَّحَاب.

اخْتِدَامٌ: سختی‌ها؛ شدت؛ از ریشه «حدم»؛ احتدم: التار التهب و اشتد حرّها.

حَنَادِس: تاریکی شدید؛ جمع «حناس» به معنای تاریکی و شب بسیار تاریک است؛ الحنادس: جمع حنادس و زان زبرج الظلمة.

غَمَرَات: شداید؛ جمع «غمره» به معنای شدید و سختی است؛ غمرات الموت: شداید و سختی‌های حالت مرگ و جان دادن است که انسان را فرامی‌گیرد، زیرا «غمره» در اصل به آب زیادی گفته می‌شود که چیزی را در خود فرومی‌برد غَوَّاشِي: بی‌هوشی؛ جمع «غاشیه» به معنای فراگیر و پوشاننده. احتمالاً انصراف به عذاب یا گرفتاری داشته باشد.

إِزْهَاق: رسیدن مرگ؛ از ریشه «زهق» در اصل به معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و به کارهای سخت و سنگین اطلاق می‌شود، در ضمن در بسیاری از نسخ به جای «ارهاق» «ازهاق» آمده است که از ریشه «زهوق» به معنای اضمحلال و هلاکت و نابودی است و «ازهاق روح» به معنای جدا کردن روح از بدن است؛ إزهاقه: بالزء المهملة مصدر أرهقته أى أعجلته و يقال أرهقه طغيانا أغشاه إياه و الحق ذلك به، و فى بعض النسخ بالزء المعجمة من زهق الشئ بطل.

فَيُوشِكُ: نزدیک می‌شود؛ الأمر أن يكون و أن يكون الأمر بكسر الشين أى يقرب و لا تفتح شينه إلا فى لغة رديّة.

دُجُوْاْ: ظلمات؛ تاریکی.

أَطْبَاق: تراکم؛ جمع «طبق» به معنای چیزی است که روی چیز دیگری قرار داده می‌شود، گویی برای تاریکی طبقاتی وجود دارد که گاه روی هم متراکم و شدید می‌شود؛ أطباقه: بالفتح جمع الطَّبَق بالتحريك غطاء كل شئ و فى بعض النسخ بالكسر مصدر أطبقه أى غطاه.

جُشُوْبَةُ: ناگواری آزاددهنده؛ به معنای خشونت است خواه در غذا باشد که لازمه‌اش ناگواری است یا در سخن و مانند آن؛ جشب: الطعام من باب ضرب جشوبة صار جشيبا و هو السئى الماكل و الخشن الغليظ البشع من كل شئ و الجشب بالضم قشور الزمان، و فى بعض النسخ و خشونة مذاقه بالخاء المعجمة و النون.

مَذَاقِهِ: ذائقه‌اش؛ مصدر ميمى است به معنای طعم و مزه.

۱. لقمان، ۳۲.

آن ترس و وحشت داشت. همان گونه که تاریکی باعث ترس و وحشت می شود مرگ نیز چنین است.

استعاره

مستعار: ظلّ

مستعار منه: بیماری مرگ آور

مستعار له: مرگ

جامع: کلمه «ظلّ» را که به معنای سایه است برای بیماری های مرگ آور استعاره آورده و آن بیماری ها را به ابرهای تاریک کننده تشبیه فرموده است؛ زیرا هدف امام (ع) از این سخنان ترساندن انسان از مرگ است و ابرهای تیره کننده و تاریکی را بهترین وسیله ایجاد رعب و ترس است که آدمی خود را در شرف مرگ می بیند.

۸. نزول ناگهانی مرگ

«فَكَانَ قَدْ أَتَاكُمْ بَغْتَةً فَاسْكَتَ نَجِيَّتُكُمْ وَفَرَّقَ نَدِيَّتُكُمْ وَعَفَى آثَارَكُمْ وَعَطَلَ دِيَارَكُمْ وَبَعَثَ وَرَثَكُمْ يَفْتَسِمُونَ ثَرَاتِكُمْ»^۱

گویی ناگهان مرگ بر شما وارد می شود و با ورود خود، شما را حتی از سخنان آهسته و درگوشی، ساکت می سازد. اهل مجلس را پراکنده می کند. آثارتان را محو و خانه هایتان را بی صاحب می سازد. وارثان شما را بر می انگیزد تا اموالتان را در میان خود تقسیم کنند.

نکته ها

● این جمله بیان می دارد که مرگ شما را به جسد های سرد و بی جان تبدیل می کند که جز برای نهادن در خاک به کار نمی آید. آنگاه جای شما خالی گشته و ثروت هایتان تقسیم می گردد. این همان بازی مرگ است که تنها داشتن توشه آخرت از آثار و پیامدهای

۱. بَغْتَةً: ناگهانی، بدون خبر قبلی.

نَجِيَّتُكُمْ: نجواگر شما؛ «نَجَى» به معنای نجوا کننده و کسی که آهسته و درگوشی سخن می گوید از ریشه «نجوا» به معنای گفتن سخن درگوشی است.

نَدِيٌّ: جمعتان؛ به معنای مرکز اجتماع برای مشورت یا شادی یا گفت وگوهای معمولی.

عَفَى: محو کرد؛ از ریشه «عفو» گرفته شده که یکی از معانی آن محو شدن آثار چیزی است و «عَفَى» به حکم باب تفعیل معنای متعددی دارد، یعنی محو و نابود کرد.

ثَرَاتِكُمْ: ارث شما؛ مالی که به ارث گذاشته می شود.

ناگوارش می رهند.^۱

● «فَأَسْكَتَ نَجِيَّتُكُمْ»: آن هایی که با نجوا کردن و سرّی سخن گفتن می خواستند کلاه سر دیگران بگذارند و در حقیقت برای دیگران نقشه می کشیدند، مرگ همه آن ها را ساکت کرد و کلاه را بر سر خودشان گذاشت.

مشابه

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ﴾^۲ چون حکم مرگ را بر او راندیم حشره ای از حشرات زمین مردم را بر مرگش آگاه کرد: عصایش را جوید.

تشبیه

مشبه: حالت انتظار مرگ

مشبه به: خود مرگ

وجه شبه: وجه شباهت هم نزدیک بودن مرگی که انتظار آن می رود با مرگی که فرض وجودش شده است، چون هرچه آینده است نزدیک می باشد.

۹. سه گروه باز ماندگان

۱.۹. دوستان خاص

«بَيْنَ حَمِيمٍ خَاصٍّ لَمْ يَنْفَعُ»^۳

برخی از این وارثان، آشنایان خاص هستند که وقتی مرگ فرارسد سودی برایتان ندارند.

۲.۹. خویشاوندان دل سوز

«وَ قَرِيبٍ مَحْزُونٍ لَمْ يَمْنَعْ»

خویشاوندان دل سوز و غمگینی هستند که قدرت بر دفع مرگ ندارند.

۳.۹. دشمنان

«وَ آخَرُ شَامِتٍ لَمْ يَجْزَعْ»^۴

دشمنان شامت کننده ای هستند که از مرگ شما جزع و فزعی ندارند.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳۳.

۲. سبأ، ۱۴.

۳. حَمِيمٍ: دوست صمیمی؛ فامیل نزدیک.

۴. شَامِتٍ: شامت کننده، کسی که به مصیبت شادمان می شود.

لَمْ يَجْزَعْ: ناله نکرد.

نکته

● ورثه بر سه دسته‌اند: الف. خویشاوندانی که خیلی به انسان نزدیک هستند که این‌ها در هنگام مرگ خیلی تلاش می‌کنند تا مریض را از مرگ نجات بدهند ولی وقتی که مرگ می‌رسد هیچ تلاشی فایده ندارد؛ ب. دسته دیگر خویشاوندی است که به این اندازه برای نجات او تلاش نمی‌کند اما از مرگ آن فرد نگران و غصه‌دار می‌شود؛ ج. دسته سوم کسانی هستند که نه تنها برای نجات او از مرگ فعالیتی ندارند و پس از مرگ هم غصه‌دار نیستند بلکه از مرگ او خوشحال هستند و روزها آرزوی مرگ او را می‌کرده و زمان‌های زیادی در انتظار مرگ او بوده‌اند و شاید برای رسیدن مرگ او دعا هم می‌کرده‌اند. این‌ها خویشاوندانی هستند که در انتظار ارث و میراث بوده‌اند.

۱۰. لزوم زادوتوشه گرفتن از دنیا

«فَعَلَيْكُمْ بِالْجَدِّ وَاجْتِهَادِ وَالتَّاهَبِ وَالِاسْتِعْدَادِ وَالتَّرْوُدِ فِي مَنْزِلِ الرَّادِ»^۱

حال که چنین است کوشا باشید و برای سفر آخرت مهیا شوید، زادوتوشه را از این منزل که این نعمت در آن فراوان است، برگزید.

نکته

● «تاهب» اشاره به نیت بر آماده شدن است و «استعداد» به جنبه عملی آن اشاره دارد.^۲

۱۱. عبرت‌گیری از پیشینیان

«وَ لَا تَعَزَّيْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا عَزَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ»^۳

زندگی دنیا شما را نفریید آن‌گونه که پیشینیان و امت‌های گذشته و اقوامی را که از میان رفتند فریب داد.

۱. جَدُّ: تلاش؛ بکسر الجیم کالجَد الرِّزْق و العظمة.

اجْتِهَادٌ: به این معنا که انسان تمام وقت و نیروی خود را برای رسیدن به هدف خود مصرف کند.

التَّاهَبُ: آمادگی؛ آماده شدن برای چیزی است و از ریشه «أهَب» به معنای آمادگی یا وسایل است گاه معنای مصدري دارد و گاه اسم جامد.

التَّرْوُدُ: توشه گرفتن؛ توشه‌برداری، از ماده «زاد» به معنای توشه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۴۹۸.

۳. لَا تَعَزَّيْكُمُ: شما را نفریید.

عَزَّتْ: فریب داد.

الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ: مردم قرن‌های گذشته.

نکته

● مقصود حضرت از این جمله این است که همان‌گونه که دنیا ملت‌های پیش از شما را مغرور کرده و فریب داده و به غفلت انداخته است، شما را مغرور نکند. ملت‌های گذشته سرگرم جمع کردن مال و مقام و شهرت شدند و به دنبال چیزهای بی‌فایده بودند و از دنیا برای آخرت استفاده‌ای نبردند بلکه آخرت و معنویت را انکار کردند پس باید ما عبرت بگیریم تا به سرنوشت گذشتگان گرفتار نشویم.

مشابه

◇ ﴿وَ عَزَّيْتُكُمُ الْإِيمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَزَّيْتُكُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوُ﴾^۱ و آرزوها شما را غره کرد تا فرمان خدا آمد و [شیطان] مغرورکننده، شما را درباره خدا بفریفت.

◇ ﴿وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲ و قطعاً به‌سوی شما آیاتی روشنگر و خبری از کسانی که پیش از شما روزگار به سر برده‌اند، و موعظه‌ای برای اهل تقوا فرود آورده‌ایم.

◇ ﴿وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۳ و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.

۱۲. دنیای حيله‌گر

«الَّذِينَ اخْتَلَبُوا دِرَّتَهَا وَ أَصَابُوا غِرَّتَهَا وَ أَفْتَنُوا عِدَّتَهَا وَ أَخْلَقُوا جِدَّتَهَا وَ أَصْبَحَتْ مَسَاكِيْنُهُمْ أَجْدَانًا وَ أَمْوَالُهُمْ مِيرَاثًا لَا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتَاهُمْ وَ لَا يَحْفِلُونَ مَنْ بَكَاهُمْ وَ لَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ»^۴

۱. حدید، ۱۴.

۲. نور، ۳۴.

۳. آل‌عمران، ۱۸۵.

۴. اخْتَلَبُوا: دوشیدند؛ از ریشه «حلب» معنای دوشیدن شیر است.

دِرَّت: شیر یا شیر فراوان است؛ عرب به هر چیز مایعی مانند شیر که با فشار از جای خود خارج شود، می‌گوید؛ ادرار را هم به این دلیل که با فشار از جای خود خارج می‌شود «ادرار» می‌گویند. أَصَابُوا: دریافت کردند.

غِرَّتَهَا: غفلت آن را؛ سهل‌انگاری و غفلت است.

أَفْتَنُوا عِدَّتَهَا: مواد مفیدش را نابود کردند؛ از ماده «فنی» به معنای از بین رفتن، فانی شدن.

لَا يُجِيبُونَ: جواب نمی‌دهند؛ پاسخ ندادند.

عِدَّت: مدت، ایام، رزق و روزی ذخیره شده.

أَخْلَقُوا: کهنه کردند؛ از ریشه «اخلاق» به معنای کهنه کردن و از ریشه «خَلَقَ» به معنای فرسودگی و کهنه شدن است.

وَلَا يَرْكُدُ بِلَاؤُهَا^۱

زیرا دنیا بی وفا، مکار و فریبنده و حيله گر است. بخشنده ای است منع کننده (که از یک دست می دهد و با دست دیگر می گیرد) پوشنده ای است برهنه کننده. آرامش و راحتی آن بی دوام، سختی هایش بی سرانجام و بلاهایش مداوم است.

نکته ها

- تفاوت واژه «غداره» و «غراره» و «خدوع»: غدار از ریشه «غدر» به معنای پیمان شکنی و «غزار» از ریشه «غرور» به معنای فریبندگی و «خدوع» از ریشه «خدعه» به معنای حيله گری است.^۲
- تعبیر به «مُعْطِيَةٌ مُنْعُوعٌ» یعنی هنوز دنیا چیزی را به انسان نداده باز پس می گیرد.^۳
- در مورد تعبیر «مُلْبِسَةٌ تَزُوعٌ» دو تفسیر است: دنیا یا یک لباس زیبایی از قدرت و عظمت در تن انسان می کند یا اینکه منظور این است که لباس های بی ارزشی می پوشاند و لباس های باارزش برمی کند.^۴
- تفاوت واژه های «رخاء» و «عناء» و «بلاء»: «رخاء» آرامش است که در دنیا کمتر پیدا می شود. «عناء» سختی ها و مشکلات است که همواره دامان اهلش را گرفته و «بلاء»

۱. غَدَارَةٌ: بسیار مکر کننده؛ صیغه مبالغه است از ماده «غدر» به معنای مکر و حيله.

غَرَارَةٌ: بسیار مغرور کننده.

خَدُوعٌ: فریب دهنده؛ از ماده «خَدَع» به معنای حيله کردن، فریب دادن.

مُعْطِيَةٌ: عطا کننده؛ از ماده «عطاء» و «عطيّه» به معنای بذل و احسان، بخشنده.

مُنْعُوعٌ: منع کننده.

تَزُوعٌ: کُننده؛ از ریشه «نَزَعَ» به معنای برکننده؛ کندن و جدا ساختن.

لَا يَدُومُ: دوام نمی یابد.

رَخَاؤُهَا: رفاه، فراوانی، ارزانی.

لَا يَنْقُضِي: تمام نمی شود.

عَنَاءٌ: رنج، مشقت.

لَا يَرْكُدُ: متوقف نمی شود؛ از ریشه «رکود» به معنای بی حرکت و آرام بودن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۰۲.

۳. همان.

۴. همان.

همان ها که شیر از پستان دنیا دوشیدند و به فریب آن گرفتار شدند، مدت آن را به پایان بردند و تازه های آن را کهنه ساختند و سرانجام کاخ ها و مساکن آن ها گورستان شد و ثروت هایشان، میراث برای دیگران. کسی که نزد آنان برود، وی را نمی شناسند و به آن ها که برایشان گریه می کنند، اهمیت نمی دهند و به کسانی که آنان را صدا زنند، پاسخ نمی گویند.

نکته ها

- جمله «الَّذِينَ احْتَلَبُوا دِرَّتَهَا وَ أَصَابُوا غِرَّتَهَا» اشاره به کسانی است که از تمام امکانات دنیا بهره مند شدند؛ گویی که شیری که در پستان دنیا بود تا آخر دوشیدند و از همه زرق و برق ها بهره مند شدند.^۱
- جمله «وَأَصْبَحَتْ مَسَاكِينُهُمْ أَجْدَاثًا» دو معنا دارد: نخست اینکه از کاخ هایشان به گورها منتقل شدند و دیگر اینکه در بعضی از حوادث وحشتناک مانند زلزله ها، کاخ ها بر سرشان ویران شد.^۲

۱۳. حذر از دنیا

«فَاَحْذَرُوا الدُّنْيَا»

از زرق و برق دنیا بر حذر باشید.

۱۴. دلایل حذر از دنیا

۱.۴. دنیای بی وفا

«فَإِنَّهَا غَدَارَةٌ غَرَارَةٌ خَدُوعٌ مُعْطِيَةٌ مُنْعُوعٌ مُلْبِسَةٌ تَزُوعٌ لَا يَدُومُ رَخَاؤُهَا وَلَا يَنْقُضِي عَنَّاؤُهَا»

ادامه از صفحه قبل:

جَدَّتْهَا: تازه هایش؛ تازه و نو بودن است؛ این واژه معنای اسمی نیز دارد و به معنای جدید و نو است.

أَجْدَاثًا: گورها؛ جمع «جدث» به معنای گور و قبر است.

لَا يَخْفُلُونَ: توجهی ندارند؛ اعتنا نمی کنند؛ از ریشه «حفل» به معنای اعتنا کردن و اهمیت دادن است؛ حفل: القوم حفلا اجتمعوا والمحفل وزان مجلس ومقعد محل الاجتماع، والاحتفال بالشئ الاعتناء به والمبالغة فيه.

مَنْ يَكَاهُمُ: کسی که بر آن ها گریه کرد.

لَا يُجِيبُونَ: جواب نمی دهند.

مَنْ دَعَاهُمْ: کسی که آن ها را صدا زد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۰۰.

۲. همان.

حوادث ناگوار است.^۱

● هیچ‌یک از اموالی که دنیا به انسان می‌دهد یا هیچ‌یک از مقام و ریاست‌های دنیا دائمی و همیشگی نیست؛ هم آن اموالی را که به انسان می‌دهد پس می‌گیرد و هم مقام و ریاست‌های خود را.

● «وَلَا يَزُكُّ بِلَاؤُهَا»: تا زمانی که انسان در این دنیا است در حال امتحان و آزمایش است و در لابه‌لای خوشی‌های دنیا گرفتاری‌هایی هم وجود دارد که وسیله آزمایش انسان است.

۱۴. ۲. سراب بودن دنیا برای زاهدان

«كَانُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا فَكَانُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا»

آن‌ها گروهی از اهل دنیا بودند که در واقع اهل آن نبودند؛ یعنی در دنیا می‌زیستند اما همچون کسانی بودند که در آن زندگی نمی‌کردند.

نکته‌ها

● زاهدان و پرهیزکاران در دنیا همانند دیگران می‌خورند و کار می‌کنند و لذت می‌برند اما از راه خرد دانسته‌اند که بهترین لذت‌ها ماندگارترین آن‌هاست؛ از این‌رو عمر خود را در دستیابی به لذت‌های ابدی مصرف می‌کنند و از این جهت با دیگر مردمان تفاوت دارند.^۲

● ممکن است در این عبارت حضرت این توهم پیش بیاید که حضرت در این عبارت جمع بین نقیضین فرموده که می‌گوید این‌ها از اهل دنیا هستند و از اهل دنیا نیستند. جواب این توهم این است که «اهل» در عبارت «اهل الدنیا» به معنای مردم است ولی اهل در عبارت «من اهلها» به معنای دل‌بستگان به دنیا است؛ یعنی زاهدان گروهی از مردم همین دنیا هستند ولی از دل‌بستگان به آن نیستند از جمله کسانی که دارای چنین اوصافی بودند، حضرت سلیمان بود که بر جن و انس و حیوانات حکومت داشت و همه در اختیار او بودند و علاوه بر آن نبوت هم داشت.

مشابه

◇ «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»^۳ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.

◇ «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْخَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱ و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند.

◇ «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۲ تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید.

۱۴. ۳. چشم بصیرت

«عَمِلُوا فِيهَا بِمَا يُبْصِرُونَ»^۳

به آنچه با چشم بصیرت در دنیا می‌نگریستند عمل می‌کردند.

۱۴. ۴. فرار کردن از آنچه بر حذر بودند

«وَ بَادَرُوا فِيهَا مَا يَحْذَرُونَ»^۴

و از آنچه بر حذر بودند فرار می‌کردند (تا دامانشان به آن آلوده نشود).

نکته

● پرهیزکاران زاهد، با اینکه در دنیا هستند ولی از کیفرهای آخرت که بعدها می‌آید و باید آن روز از آن پرهیزند، هم‌اکنون در حذر کردن از آن می‌کوشند، گویا عذاب آخرت برای اینکه خودش را به آن‌ها برساند مسابقه گذاشته و شتابان می‌آید، ولی ایشان در مسابقه به‌سوی نجات از آن جلو افتاده و سبقت گرفته‌اند، زیرا بر مرکب‌های نجات سوار و به دستگیره‌های آن که دستورهای دینی و حدود الهی است، چنگ زده و به انجام آن پرداخته‌اند.^۵

۱۴. ۵. نشست و برخاست با اهل آخرت

«تَقَلَّبُ أَوْدَانُهُمْ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَهْلِ الْآخِرَةِ»^۶

۱. عنکبوت، ۶۴.

۲. حدید، ۲۳.

۳. يُبْصِرُونَ: می‌بینند؛ بینا می‌شوند.

۴. بَادَرُوا: پیش‌دستی کردند؛ از ریشه «مبادرت» است که گاه به معنای بی‌درنگ به انجام چیزی پرداختن و گاه به معنای پیشی گرفتن از چیزی است.

۵. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۶، ص ۱۲۶.

۶. تَقَلَّبُ: می‌گردد؛ «تَقَلَّبُ» بوده که به دلیل تخفیف یکی از دو حرف تاء از آن حذف شده است به معنای حرکت می‌کنند، به این طرف و آن طرف می‌روند؛ تَقَلَّبُ: فی بعض النسخ علی البناء علی الفاعل من باب التفعّل و حذف إحدى التائین و فی بعضها علی البناء علی المفعول و فلان بین ظهري القوم.

ظَهْرَانِي: یعنی وسط و میان دو شخص یا اشخاص است و در اصل «ظهرین» تشبیه ظهر بوده است گویی انسان هنگامی

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۰۳.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳۶.

۳. توبه، ۳۸.



آن‌ها جز با کسانی که اهل آخرت بودند نشست و برخاست نداشتند.

نکته

- مقصود این است که مردمان زاهد در دنیا ارتباط و رفت‌وآمدشان با مردم باایمان و اهل آخرت است و پشت به پشت آن‌ها دارند و از آن‌ها دفاع می‌کنند.

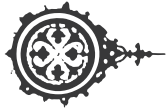
۱۴. ۶. مهم‌تر بودن مرگ دل‌ها

«وَيَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ مَوْتَ أَجْسَادِهِمْ وَهُمْ أَشَدُّ إِعْظَاماً لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَائِهِمْ»^۱
و هنگامی که می‌دیدند دنیاپرستان مرگ اجسادشان را مهم می‌شمردند، آن‌ها مرگ دل‌های زندگان را از آن‌ها مهم‌تر می‌دانستند.

نکته

- حقیقت زهد آن است که در همه‌چیز و همه‌جا اولویت را برای حیات آخرت قائل شود و اسیر زرق‌وبرق دنیا و هواوهوس‌های زودگذر نشود.^۲

خطبه ۲۳۱



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در ذی‌قار سال ۳۶ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: اعتقادی
ویژگی: رسالت پیامبر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۳۹.

پیشگفتار خطبه

از خطبه‌های امام علی‌علیه‌السلام است که در ذی‌قار هنگام حرکت به‌سوی بصره ایراد فرمود و به دو نکته مهم اشاره شده است: نخست اینکه پیامبر اکرم ﷺ آنچه مأمور به ابلاغ آن بود به مردم رساند و وظیفه خود را به‌خوبی انجام داد و دیگر اینکه یکی از کارهای مهم رسول خدا ﷺ ایجاد وحدت صفوف و تشکیل جامعه واحد اسلامی و زدودن کینه‌ها از سینه‌ها بود.

که در وسط جمعیت است، پشتیبانی از پیش‌رو و پشتیبانی از پشت سر دارد سپس الف و نون، برای تأکید به آن اضافه شده و نون ثنیه نیز به‌هنگام اضافه حذف می‌گردد و به‌صورت «بین‌ظهرانی» در می‌آید، بنابراین «بین‌ظهرانی» یعنی قرار گرفتن در میان افرادی که از انسان پشتیبانی می‌کنند؛ ظهرانیه: بفتح النون و بین‌ظهرهم آی فی وسطهم و فی معظهم.

۱. یَرَوْنَ: می‌بینند.

یُعْظَمُونَ: بزرگ می‌شمردند.

إِعْظَاماً: بزرگ شمردن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۰۸.

آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای.

۲. ایجاد وحدت بین مردم

«فَلَمْ يَلَمْ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ وَرَتَّقَ بِهِ الْفُتُقَ وَ أَلَفَّ بِهِ الشَّمْلَ يَبَيِّنُ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعَدَاوَةِ الْوَاعِرَةِ فِي الصُّدُورِ وَالضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ»^۱

خداوند به وسیله او شکاف‌های اختلاف را به هم پیوست و فاصله‌ها را از میان برداشت و در میان اجتماع خویشاوندان الفت برقرار ساخت، بعد از آنکه آتش سوزان دشمنی‌ها در سینه‌ها انباشته شده بود و شعله کینه از درون دل‌ها زبانه می‌کشید.

نکته‌ها

● امام در مورد وحدت کلمه پیامبر ﷺ سه تعبیر ذکر فرموده است:

۱. تعبیر به «لَمْ» بر وزن غم که به معنای جمع‌آوری کردن یا جمع‌آوری توأم با اصلاح است و مفهومش این می‌شود که پیامبر در سایه تعلیمات اسلام، شکاف‌ها را جمع کرد و به هم پیوست که اثری از گذشته باقی نماند.^۲

۲. تعبیر «رتق» که به معنای به هم پیوستن پارگی‌ها و جدایی‌هاست یا اشاره به خصوص

۱. فَلَمْ: ترمیم کرد؛ جمع کرد؛ لم: ای جمع و لم الصدع ای جمع المتفرق بعد الشق.

رَتَّقَ: دوخت، به هم وصل کرد، پیوند زد؛ الرَّتَقَ: ضد الفتق و المراد بلم الصدع و رتق الفتق رفع ما كان بين العرب من تشتت الاهواء و تفرق الكلمة بالعداوة و الحقد.

الْفُتُقَ: پارگی، منظور پارگی روابط اجتماعی است؛ فی الثوب نقض خياطته حتى انفصل بعضه من بعض و الفتق أيضا شق عصا الجماعة و وقوع الحرب بينهم.

أَلَفَّ: الفت داد.

الشَّمْلَ: جدایی؛ به معنای جمع کردن و گردآوری نمودن است و گاه معنای اسم مصدری دارد به معنای مجموعه و اجتماع است.

الْوَاعِرَةِ: پرکینه؛ داغ و سوزان؛ از ریشه «وغر» به معنای شدت حرارت است و به معنای کینه و خشم و عداوت شدید نیز استعمال می‌شود؛ الواغرة: ذات الوغرة و هی شدة توقد الحرّ و الوغر و الوغر بالتحريك الحقد و الضغن و العداوة و التوقد من الغيظ.

الضَّغَائِنِ: کینه‌ها؛ جمع «ضغینه» به معنای کینه و عداوت شدید است و در اصل به معنای پوشانیدن توأم با انحراف است؛ جمع الضغينة و هی الحقد كالضغن.

الْقَادِحَةِ: شعله‌ور؛ از ریشه «قدح» به معنای برافروختن آتش آمده است؛ قدح: بالزند رام الايراء به و الضغائن القادحة هی التی تثير الفتن و الشرور و توقد نار الغضب فی القلوب کما توارى النار بالمقدح.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۱۲.

فَصَدَعَ بِمَا أَمَر بِهِ وَ بَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ فَلَمْ يَلَمْ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ وَ رَتَّقَ بِهِ الْفُتُقَ وَ أَلَفَّ بِهِ الشَّمْلَ يَبَيِّنُ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعَدَاوَةِ الْوَاعِرَةِ فِي الصُّدُورِ وَالضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ.

۱. ابلاغ رسالت‌های پیامبر

«فَصَدَعَ بِمَا أَمَر بِهِ وَ بَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ»^۱

پیامبر ﷺ آنچه به آن مأمور بود آشکار ساخت و رسالت‌ها و پیام‌های پروردگارش را ابلاغ کرد.

نکته‌ها

● «صدع» در لغت به معنای شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و با شکافتن چیزی درونش ظاهر می‌شود. این واژه به معنای اظهار و افشا و آشکار کردن به کار می‌رود. ابراز حقیقت توحید در آن محیط جاهلی مملو از شرک به منزله شکافتن پرده‌های ضخیم کفر و انحراف بود.^۲

● ضمیر در «صدع» به پیامبر خدا ﷺ برمی‌گردد؛ یعنی رسول خدا سینه باطل را شکافت و از راهی که مأمور شده بود حق را آشکار کرد. قرآن را هم که از آن تعبیر به فرقان می‌کنند به همین اعتبار است، یعنی شکافتن حق از باطل.

مشابه

◇ «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»^۳ پس آنچه بدان مأموری آشکار کن.

◇ «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبُلَاغُ الْمُبِينُ»^۴ پس اگر روی گردانید، بدانید که بر عهده پیامبر ما، فقط رساندن [پیام] آشکار است.

◇ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»^۵ ای پیامبر،

۱. صَدَعَ: اعلام کرد، آشکار ساخت، اصل «صَدَعَ» به معنای ایجاد شکاف در شیء سخت است؛ الصدع: الشق فی شیء صلب، و فی المجمع فی تفسیر قوله تعالی فی آخر سورة الحجر «فاصدع بما تؤمر»: الصدع و الفرق و الفصل نظائر و صدع بالحق إذا تكلّم به جهازا و فی السيرة الهشامية: اصدع أفرق بین الحق و الباطل قال أبو ذؤيب الهذلي و اسمه خويلد بن خالد یصف اتن وحش و فحلها.

بَلِّغْ: ابلاغ کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۱۱.

۳. حجر، ۹۴.

۴. مانده، ۹۲.

۵. مانده، ۶۷.

استعاره

مستعار: قاده

مستعار منه: شعله وری

مستعار له: کینه ها

جامع: لفظ «قاده» را برای کینه ها استعاره آورده که به معنای سخن، جاذبه و روشنی بیشتری داده است؛ زیرا همچنان که چوب آتش زنه، شعله آتش را برمی افروزد و بر حرارت آن می افزاید، کینه و دشمنی ها هم خشم و شرارت و فتنه و آشوب به وجود می آورد.

مواردی است که قبلاً به هم پیوسته بوده و جدا شده و سپس آن را به هم پیوند می دهد.^۱
۳. تعبیر به «تألیف» به معنای الفت دادن و جمع کردن توأم با انس و انسجام است که در مورد خصوص ذوی الارحام ذکر شده است.^۲

● این تعبیر، نشانی از اختلاف و تشّت آرا و دشمنی ها و کینه توزی هایی است که قبل از اسلام در میان اعراب وجود داشت تا آنجا که به خاطر هوا و هوس های خود ممکن بود که شخصی دست به قتل فرزند یا پدر یا دیگری از خویشاوندان خود بزند اما خداوند با مقدم آن پیامبر گرامی پراکندگی ها را به هم پیوست.^۳

● «وَ أَلَفَ بِهَ السَّمْلَ بَيْنَ ذَوِي الْأَرْحَامِ»: در آن زمان قوم و خویش ها هم با هم اختلاف داشتند. گاهی دو برادر با هم جنگ داشتند. قبیله های اوس و خزرج که با هم در حال جنگ بودند، خویشاوند بودند که به برکت رسول خدا ﷺ این جنگ ها و اختلافات رفع شد.

مشابه

◇ ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^۴ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید.

◇ ﴿وَ أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۵ و میان دل هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دل هایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۱۲.

۲. همان، ص ۵۱۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۳۰.

۴. آل عمران، ۱۰۳.

۵. انفال، ۶۳.



خطبه ۲۳۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: اوایل حکومت امام در مدینه،
سال ۳۵ هجری
مخاطب: عبدالله بن زمعه از یاران امام
موضوع: اقتصادی، اعتقادی
ویژگی: رفتار منطق با عدالت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۹.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام است که به عبدالله بن زمعه^۱ که از شیعیان آن حضرت بود و در هنگام خلافت نزد امام علیه السلام آمد و از او درخواست مالی کرد ولی حضرت پاسخ منفی داد؛ زیرا آن مال از غنائم جنگی بود و تنها جنگجویان در آن سهم داشتند و عبدالله که در آن جنگ شرکت نداشته حقی در آن غنائم نداشت. در آن زمان به این صورت بود که امام یک پنجم از غنائم جنگ را برای مصارف مصالح عموم برمی داشت و بقیه را بین آن هایی که جنگ کرده بودند، تقسیم می فرمود.

۱. عبدالله بن زمعه فرزند اسود بود که از دشمنان سرسخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می شد. عبدالله خواهرزاده ام سلمه و دامادش بود و از شیعیان علی علیه السلام محسوب می شود. پدر و عمو و برادرش که در جنگ بدر در سپاه کفر بودند به دست امیر مؤمنان علیه السلام کشته شدند.

۲. غنائم جنگجویان

«فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فَجَنَازَةُ أَيَّدِيهِمْ لَا تَكُونُ لغيرِ أَقْوَاهِهِمْ»^۱
اگر با آنان در جهادشان شریک بودی، تو را هم نصیبی همچون آنان است، وگرنه محصول زحمت آنان برای دهان دیگران نیست.

نکته

● «فَجَنَازَةُ أَيَّدِيهِمْ...»: الف. ضرب المثلثی است برای شخصی که می‌خواهد در ثمره و نتیجه عملی که دیگران انجام داده و زحمتش را کشیده‌اند، خود را شریک سازد؛^۲ ب. غنائمی که بر اثر جنگ و شمشیر زدن با دست حاصل شده؛ در حقیقت دست‌چین است پس دست‌چین شمشیرزندگان سزاوار دهان دیگران نیست. هرکس زحمتی کشیده و چیزی را تولید کرده، طبیعی است که نتیجه تولیدش مال خود اوست پس چون این اموال، غنائم جنگی است، خداوند هم برای آن، مصرف مخصوصی را ذکر فرموده و باید در همان راه مصرف شود.

تشبیه

مشبه: غنایمی که در جنگ به دست آورده‌اند

مشبه‌به: چیدن میوه

وجه شبیه: چیدن خرما و میوه‌هایی که ناچار به چیدن با دست هستند، دست‌چین می‌گویند که در اینجا به دست آوردن غنائم جنگی به آن تشبیه شده است وگرنه خرما چیدن در کار نبوده است. اینکه در جنگ به دست آورده‌اند مثل این است که رفته‌اند و میوه را از درخت چیده‌اند.

إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أُسَيَافِهِمْ
أَسَيَافِهِمْ فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فَجَنَازَةُ أَيَّدِيهِمْ لَا
تَكُونُ لغيرِ أَقْوَاهِهِمْ.

۱. پاسخ امام به عبدالله بن زمعه

«إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أُسَيَافِهِمْ»^۱
بی‌شک این مال نه حق من است و نه حق تو، غنیمتی است مربوط به مسلمانانی که با شمشیرهایشان به دست آمده است.

نکته‌ها

● واژه «فیء» هنگامی که در مقابل واژه «غنیمت» قرار می‌گیرد، دو معنای متفاوت دارد: «فیء» به اموالی گفته می‌شود که به دست جنگجویان اسلام افتاده بی‌آنکه جنگی رخ دهد و متعلق به بیت‌المال است ولی غنیمت اموالی است که جنگجویان به وسیله نبرد آن را به دست می‌آورند ولی هنگامی که «فیء» به تنهایی استعمال می‌شود، گاهی بر غنیمت نیز اطلاق می‌گردد.^۲

● اینکه امام می‌فرماید من هم سهمی در این غنیمت ندارم، احتمالاً به سبب این است که آن غنیمت مربوط به جنگ‌های محدودی بوده که بعضی از فرماندهان امام در آن شرکت داشتند نه خود امام.^۳

مشابه

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾^۴ بدانید هر نوع غنیمتی نصیب شما می‌شود، یک‌پنجم آن، از آن خدا و رسول و خویشان رسول و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است.

۱. فِئَةٌ: غنیمت؛ مصدر «فاء» به معنای رجوع؛ به اموالی اطلاق می‌شود که از راه جنگ به مسلمانان رسیده است؛ الفیء: ما کان شمساً فینسخه الظل و الغنیمه و الخراج و الرجوع؛ قال المروزی فی عدّة مواضع من شرح الحماسة: الفیء الغنیمه و الرجوع و قال فی شرحه علی الحماسة الظل ما یكون للشجرة و غيرها بالغداة و الفیء بالعشی و تمسک. جَلْبُ أُسَيَافِهِمْ: محصول جهادشان؛ جلب و جمع‌آوری شده، مصدر به معنای اسم مفعول است؛ الجلب: المال المجلوب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۱۸.

۳. همان.

۴. انفال، ۴۰.

۱. فَجَنَازَةُ أَيَّدِيهِمْ: چیده شده وسط دست‌های آن‌ها؛ میوه‌ای است که از درخت چیده شده، مفرد است و از ماده

«جنا»؛ الجناة: ما یقتطف من الثمر عن الشجر و هی استعارة لما اکتسبه بأیدیهم من ذلک المال.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۲۲۳.



خطبه ۲۳۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: جعدة بن هبیره، خواهرزاده امام

موضوع: اعتقادی

ویژگی: امام شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۰۹.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) این سخن را هنگامی ایراد فرمود که یکی از یارانش (جعدة بن هبیره) نتوانست بر منبر سخن بگوید. این سخن درباره فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و وضع نابسامان مردم در آن عصر است. بخش اول درباره اهمیت سخن گفتن و محروم بودن بعضی افراد از این موهبت عظیم است. در بخش دوم وضع زمان خود را تشریح می فرماید که مردم بر اثر پشت کردن به تعلیمات اسلام رو به فساد گذارده، حق گویان ذلیل، جوانان بداخلاق، پیران گنهکار، عالمان، منافق و دوستان، خیانت کار شدند و به این ترتیب هشدار می دهد که به راه حق بازگردند و پیش از اینکه عذاب الهی دامانشان را بگیرد، بیدار شوند.

معلومات باشد یا اصلاً سواد و علمی نداشته باشد یا اگر داشته باشد و فعلاً از علوم خود غافل باشد، دیگر زبان قدرت بیان چیزی را ندارد.

مشابه

❖ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ انسان را بیافرید؛ به او گفتن آموخت.

۲. اهل بیت، فرمانروایان سخن

﴿وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُزُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ﴾^۲

ما امیران سخنییم و درخت سخن در ما ریشه دوانده و شاخه‌هایش بر ما سایه افکنده.

نکته‌ها

● بهترین دلیل بر این مطلب که امام علی (ع) بیان فرموده که ما امرای کلام هستیم، آثاری است که از این خاندان باقی مانده است؛ مانند «نهج الفصاحه» از پیامبر اکرم (ص) و «نهج البلاغه» از امام علی (ع)، همچنین دعا‌هایی مانند دعای کمیل و صباح که سندش به امام علی (ع) می‌رسد و دو خطبه معروف حضرت زهرا (س) و دعای عرفه که سندش به امام حسین (ع) می‌رسد و خطبه‌هایی که خاندان آن حضرت بعد از حادثه کربلا در کوفه و شام ایراد کردند.^۳

● مقصود از «إِنَّا» خود امیرالمؤمنین و اهل بیت پیامبر (ص) است. شخص پیامبر اکرم (ص) در فصاحت معروف بود، امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (ع) اهل سخن بودند.

استعاره

مستعار: أَمْرَاءُ

مستعارمنه: در اختیار داشتن زمام امور

۱. الرحمن، ۳ و ۴.

۲. تَنْشَبَتْ: آویخت؛ ثابت شد؛ از ریشه «نَشَبَ» به معنای پیوستن با فرو رفتن در چیزی است؛ تَنْشَبَتْ: تعلقت و فی نسخه انتشبت ای اعتلقت، و الاولی اولی لمكان تهذلت کما لا یخفی علی العارف بأسالیب الکلام.

عُزُوقُ: اصل و ریشه هر چیزی است؛ جمع «عرق».

تَهَدَّلَتْ: آویزان شد؛ از ریشه «هَدَلَ» به معنای سست و آویزان شدن است و به شاخه‌هایی که رو به پایین می‌آید و آویزان می‌شود، اطلاق می‌شود.

غُصُونُ: شاخه‌ها؛ از ماده «غَصَنَ» به معنای شاخه درخت، غَصَنَ، غَصْنَا الغصنَ: شاخه درخت را کشید و برید؛ تَهَدَّلَتْ غصونه: ای تدلّت فروعه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۲۸.

أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَ لَا يُمְهِلُهُ النَّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ وَ إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُزُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْتُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَ اللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَ اللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِذْهَانِ فَتَاهُمْ عَارِمٌ وَ شَائِبُهُمْ آثِمٌ وَ عَالَمُهُمْ مَنَافِقٌ وَ قَارِنُهُمْ مُمَازِقٌ لَا يَعْظُمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ وَ لَا يَعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ.

و من کلام له (علیه السلام) بعد آن أقدم أحدهم علی الکلام فحصر، و هو فی فضل اهل البيت، و وصف فساد الزمان.

آن را هنگامی بیان فرمود که کسی سخن گفتن آغاز کرد و درمانده شد و آن در فضیلت اهل بیت (ع) و فساد زمانه است.

۱. جایگاه زبان

«أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَ لَا يُمְهِلُهُ النَّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ»^۱

آگاه باشید، زبان پاره‌ای از انسان است، اگر انسان توان گفتن نداشته باشد، زبان او را یاری نرساند و اگر بر سخن گفتن توانا باشد، سخن به زبان مهلت درنگ ندهد.

نکته‌ها

● امام با این سخن ضمن اشاره به اهمیت زبان و نطق، دلیل موفق و ناموفق بودن افراد را در سخنرانی بیان می‌فرماید.^۲

● زبان، یکی از ابزارهای انسان است؛ زبان منهای انسان، مجرد نمی‌تواند سخن بگوید. اگر روح از انسان گرفته شود، زبان قدرت سخن گفتن ندارد و اگر این انسان مجرد فاقد

۱. بَضْعَةٌ: تکه گوشت؛ قطعه؛ و «بَضْعَةٌ» به معنای قطعه هر چیزی است و گاه در جایی که کسی به دیگری بسیار نزدیک است، گفته می‌شود: «هو بَضْعَةٌ مِنِّي»؛ البضعة: بالفتح و قد یکسر: القطعة من اللحم.

فَلَا يُسْعِدُهُ: آن را یاری نمی‌کند؛ ای لا یعینه.

امْتَنَعَ: امتناع کرد.

لَا يُمְهِلُهُ النَّطْقُ: سخن گفتن، مهلت به زبان نمی‌دهد.

اتَّسَعَ: وسعت یافت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۲۴.

نکته

- «وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ»: اگر مردم یک زمانی به افکار غلط و خلاف و دروغ عادت کرده باشند، زبان آن‌ها هم تابع دل آن‌هاست و همان افکار دروغ و خلاف را به زبان می‌آورد.

۳.۳. ذلیل بودن طرف‌داران حق

«وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ»^۱

و ملازمان حق بی‌مقدار گشته‌اند.

۴.۳. همراهی با گناه

«أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ»^۲

مردم این زمان بر گناه کمر بسته‌اند.

نکته

- گاهی انسان بر اثر غفلت و بی‌توجهی مرتکب گناهی می‌شود ولی حضرت بالاتر از این را می‌فرمایند که مردم این زمان ملازم با گناه هستند؛ یعنی تا گناه هست این‌ها اطاعت خدا را نمی‌کنند.

۵.۳. سازش کاری و سهل‌انگاری

«مُضْطَلِحُونَ عَلَى الْإِذْهَانِ»^۳

و بر سهل‌انگاری و سازش اتفاق کرده‌اند.

۱. الْقَائِلُ: سخن‌گو.

۲. مُعْتَكِفُونَ: به معنی ملازمت با تعظیم است؛ از ماده «عَكَفَ»: اعتكاف فقط ماندن در مسجد است به قصد تعبد هرچند قصد عبادت دیگر نداشته باشد؛ اَعْتَكَفَ، اَعْتَكَا فَا فَا الْمَكَانَ: در آن مکان ماند و گوشه‌نشین شد؛ عَكَفَ: بالمكان أى أقمت به ملازماً له و اعتكف أى احتبس و توقف و لبث و المعتكف على العصيان أى الملازم المداوم عليه و الاعتكاف فى الشرع اللبث فى مكان مخصوص للعبادة على ما بين فى محله من الشروط يقال.

۳. مُضْطَلِحُونَ: اقدام‌کنندگان؛ افرادی که بر چیزی توافق کنند؛ از ریشه «صَلَحَ» به معنای سازش؛ اصطلاحاً: على ذلك أى اتفقوا عليه.

إِذْهَانٌ: چرب‌زبانی؛ در اصل به معنای روغن مالی کردن است؛ سپس به معنای خدعه کردن و نیرنگ زدن و سازش کاری بر سر یک امر نامطلوب به کار می‌رود؛ الادهان: الغش و النفاق و المداراة و الكفر و الركون و اظهار خلاف ما تضمنر كالمداهنة و المصانعة قال الله تعالى فى القلم «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» و معنى الأخير هنا أشبه و انسب.

مستعارله: امام و خاندانش

جامع: در این عبارت امام عليه السلام کلمه «امراء» را برای خود و خاندانش استعاره آورده به دلیل اینکه ایشان زمام سخن را در اختیار دارند و مانند فرمانروایان در متصرفات خود، در آن دخل و تصرف می‌کنند.

تشبیه

مشبه: سخن گفتن

مشبه‌به: درخت تنومند

وجه شبیه: امام سخن گفتن را به درخت تنومندی تشبیه کرده که دارای ریشه‌ها و شاخه‌هاست و اضافه می‌کند که این درخت پربار در سرزمین ما ریشه دوانده و شاخه‌های پربارش بر سر ما سایه افکنده و به همین دلیل خاندان وحی را «امیران کلام» نامیده است.

۳. شاخصه‌های جامعه فاسد

۱.۳. اندک شدن حق‌گویی

«وَأَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنَّكُمْ فِى زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ»

بدانید، خدایتان رحمت کند، شما در زمانه‌ای هستید که گویندگان سخن حق در آن اندک‌اند.

نکته

- جمله «رَحِمَكُمُ اللَّهُ» معترضه است؛ یک جمله دعایی است میان دو جمله. زمان رسول خدا ﷺ با زمان بعد از آن حضرت بسیار متفاوت بود. شخصیت و قدرت رسول خدا ﷺ در مدینه به گونه‌ای بود که افراد فاسد و فاسق نمی‌توانستند مخالفتشان را علنی کنند اما بعد از رحلت آن حضرت، اختلافات فراوانی پدید آمد و وقتی هم که حضرت علی عليه السلام بر سر کار آمد و حاکم شد، معاویه و دیگران هم بر سر کار بودند و کسانی که بتوانند حرف حق بزنند، اندک بودند.

۲.۳. نبود صداقت

«وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ»^۱

زبان‌ها از گفتن سخن راست ناتوان شده.

۱. كَلِيلٌ: عاجز و درمانده؛ از ریشه «كَلَّ» به معنای خسته و ناتوان شدن و از کار ماندن و ضعیف شدن است.

۳. ۶. جوانان بدخلق

«فَتَاهُمْ عَارِمٌ»^۱

جوانشان بدخلق.

نکته

● جوان‌هایی را که زیر بار حرف پدر و مادر نمی‌روند و تندخو و بداخلاق هستند عرب به «عارم» تعبیر می‌کند.

۳. ۷. بزرگ‌سالان گنهکار

«وَسَائِبُهُمْ آثِمٌ»^۲

و سال‌خورده‌شان گناهکار.

۳. ۸. عالمان منافق

«وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ»

و دانایشان منافق.

۳. ۹. قاریان ریاکار

«وَقَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ»^۳

و گوینده‌شان تملق‌گوست.

۱. فَتَاهُمْ: جوان؛ الفتی: الشابّ الحدث.

عَارِمٌ: بداخلاق؛ از ریشه «عرامه» به معنای خشونت و کج خلقی و سخت‌گیری است و سیلاب طاقت‌فرسا و موانعی را که در دره‌ها برای مهر کردن آب‌ها می‌سازند، به همین مناسبت «عَرِم» گفته می‌شود؛ العارم: الشرس الاشر سبئ الأخلاق المودى البطر و جمعه عرمة كطال و طلبه و الفعل من كرم و الاصول الثلاثة.

۲. سَائِب: پیر، پیرمرد بزرگسال؛ از ریشه «شیب» بر وزن «غیب» به معنای پیری گرفته شده است؛ من الشیب و هو بياض الشعر مقابل الفتی.

۳. قَارِن: زاهد، قاریان؛ القاری: الناسک المتعبد و قارئ القرآن الکریم و غیره من الصحف و لکن المراد ههنا هو الاول أعنى الزاهد المتعبد.

مُمَازِقٌ: غیرخالص در اظهار دوستی؛ ریاکار؛ از ریشه «مزق» به معنای آمیختن شیر با آب است؛ مذق: الودّ لم یخلصه و هو مذاق، و مذاقه مذاقا و مذاكرة فی الودّ لم یخلص له فهو مماذق أى غیر مخلص، و الضمیر فی یسعه و یمهله یعود إلى اللسان و فی امتنع و اتسع یؤل إلى الانسان.

۳. ۱۰. احترام نکردن بزرگ‌سالان

«لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ»

نه کوچک بزرگ را محترم می‌شمارد...

۳. ۱۱. رحم نکردن به فقرا

«وَلَا يَعُولُ غَنِيَّتُهُمْ فَقِيرُهُمْ»^۱

و نه توانگر به تهی‌دست یاری می‌رساند.

۱. لَا يُعْظَمُ: احترام نمی‌کند.

لَا يَعُولُ: یاری نمی‌کند؛ از ریشه «عول» به معنای سرپرستی و کفالت زندگی کسی را کردن و «عیال» نیز از همین ریشه گرفته شده است.



خطبه ۲۳۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: سؤال کننده (مردم)

موضوع: علمی، اعتقادی

ویژگی: انسان شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳۰.

پیشگفتار خطبه

محور اصلی این خطبه، ذکر عوامل تفاوت انسان‌ها با یکدیگر است و ظاهر این کلام آن است که کلام انسان‌ها در عقول و غرایز به میزان پاکی گلی بسته است که سرشت آن‌ها از آن آفریده شده و اگر می‌بینیم گروهی از نظر ظاهر یا از جهت اخلاق با هم تناسب و تقارب دارند یا اختلاف و تفاوت در آن‌ها دیده می‌شود به سبب نزدیک بودن یا دور بودن نوع خمیرمایه‌های آن‌ها با یکدیگر است.

که مردم در آغاز، پاره‌ای از زمین شور و شیرین و درشت و نرم بودند پس برحسب نزدیک بودن زمینی که از آن آفریده شده‌اند به یکدیگر نزدیک‌اند و برحسب اختلاف زمینشان با یکدیگر متفاوت‌اند.

نکته‌ها

- «مبادی» جوهره وجود انسان که از آن تعبیر به زمین شوره‌زار و گوارا و نرم و سفت شده، کنایه از قوا و طبیعت‌های گوناگونی است که برای صاحبان طبیعت وجود داشته است؛ مثل نیروی رشد گیاهی و تغذیه و سپس تشکیل نطفه و حالات پس از آن، موجودی که از قسمت‌های گوناگون زمین ترکیب یافته، دارای اجزای فعالی است که با تأثیر و تأثر خود استعدادهای گوناگون به وجود می‌آورند و خود مقدمات تشکیل مزاج و صاحب مزاج می‌شوند.^۱
- حضرت در اینجا می‌فرمایند که عوامل مادی کاملاً در ساختن انسان‌ها اثر دارند و می‌فرمایند که ظاهر انسان به‌طور تصادفی با روحيات او اختلاف دارد.

مشابه

- ◇ ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۲ از این [زمین] شما را آفریده‌ایم، در آن شما را باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.
- ◇ ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾^۳ و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید؛ پس ناگاه شما [به‌صورت] بشری هر سو پراکنده شدید.
- ◇ ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ﴾^۴ او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، آنگاه از علقه‌ای.

۲. نمونه‌هایی از تأثیر جسم بر اخلاق

﴿فَتَأْمُرُ الرُّوَاءَ نَاقِصُ الْعَقْلِ وَ مَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهَمَّةِ وَ زَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ وَ قَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ وَ مَعْرُوفُ الصَّرِيَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيَةِ وَ تَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللَّبِّ وَ طَلِيقُ

إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فَلَقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَ عَذْبَهَا وَ حَزْنِ تَرْبَةٍ وَ سَهْلَهَا فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقَارَبُونَ وَ عَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ فَتَأْمُرُ الرُّوَاءَ نَاقِصُ الْعَقْلِ وَ مَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهَمَّةِ وَ زَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ وَ قَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ وَ مَعْرُوفُ الصَّرِيَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيَةِ وَ تَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللَّبِّ وَ طَلِيقُ اللَّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ.

رَوَى ذُعْلَبُ الْبِمَامِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَالِكِ بْنِ دَحِيَّةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ قَدْ ذُكِرَ عِنْدَهُ اخْتِلَافُ النَّاسِ، فَقَالَ: ذُعْلَبُ يَمَانِي از احمد بن قتیبه از عبدالله بن یزید از مالک بن دحیه نقل کرده که نزد امیر مؤمنان (ع) بودیم که سخن از تفاوت مردم پیش آمد. آنگاه امام فرمود:

۱. اختلاف انسان‌ها به اختلاف طینت آنان

﴿إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فَلَقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَ عَذْبَهَا وَ حَزْنِ تَرْبَةٍ وَ سَهْلَهَا فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقَارَبُونَ وَ عَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ﴾^۱ مردم را ارکان اولیه گلی که از آن آفریده شده‌اند، متفاوت کرده است و این بدان جهت است

۱. مَبَادِئُ: ارکان اولیه؛ جمع «مبدأ» به معنای آغاز هر چیزی است و در اینجا به معنای عناصری است که طینت انسان‌ها را تشکیل داده است.
طینه: گل آن؛ طینت و سرشت یا جمع «طینه» به معنای گل یعنی خاک تر؛ الطین: التراب، و الطینه: القطعة منه، فی لسان العرب الطین معروف الوحل واحده طینه، و الطینه أيضا الخلقة و الجبله و فی بعض النسخ طینتهم.
فَلَقَةً: قطعه از هر چیزی؛ از ریشه «فلق» گرفته شده که به معنای شکاف دادن است و از آنجایی که شکاف دادن سبب می‌شود که هر چیزی به قطعات متعدد تقسیم شود، واژه «فلقه» به معنای قطعه آمده است؛ الفلقه: القطعة و الشق من الشيء و جمعه فلق کعنب.

سَبَخ: زمین شوره‌زار؛ السبخه: محركة و مسكنة: أرض ذات ملح لا تستعد للنبات و الزرع، مقابل العذب.
عَذْب: شیرین و گوارا که در مقابل «سبخ» است؛ العذب: ما طاب منها و استعد للنبات.
حَزْن: جای سخت؛ این واژه هنگامی که در مورد زمین به کار رود به معنای زمین خشن و ناهموار است و «حزن» به معنای غم نیز از همین ریشه گرفته شده است؛ الحزن: علی وزن فلس: ما غلظ من الأرض کالحزنة.
سَهْل: نرم؛ این واژه هنگامی که در مورد زمین به کار می‌رود به معنای زمین هموار و نرم است و سهل به معنای آسان نیز از همین ریشه گرفته شده است؛ من الأرض ضد الحزن.
يَتَقَارَبُونَ: به هم نزدیک می‌شوند.
يَتَفَاوَتُونَ: مختلف می‌شوند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۱۴۲.

۲. طه، ۵۵.

۳. روم، ۲۰.

۴. غافر، ۶۷.

اللِّسَانُ حَدِيدُ الْجَنَانِ^۱

افراد خوش منظر سست عقل اند، بلندقدان، کوتاه همت، پاکیزه عملان بدمنظر و کوتاه قدان، عمیق و خوش فکرنند. آن‌ها که نهادی پاک دارند، اخلاق ناپسند ظاهر می‌سازند. آن‌ها که قلبی ناآرام دارند، افکارشان پراکنده است و سخنوران [زبردست] قوت قلب دارند.

۱. فَتَأَمُّ الرُّوَاءُ: کسی که زیبایی‌اش کامل است؛ از ریشه «رأى» در اصل به معنای سیراب شدن است؛ از این رو به افراد زیبا و خوش چهره «رواء» گفته می‌شود گویی آن‌ها همانند گیاهی هستند که کاملاً سیراب شده و خوش منظر است؛ الرواء: بالضم و الهمز کلام مشتق من روی.

مَادُّ: کشیده، بلند قامت.

الْهَمَّةُ: همت؛ بالكسر و بالفتح: ما هم به من أمر ليفعل و هممت بالشئ أهمّ هما إذا أردته. زَاكِي: پاکیزه؛ از ماده «زكا، يزكو» به معنای شایسته، صالح، نیکوکار؛ اسم فاعل از «زكى» به معنای پاک و پاکیزه است؛ الطَّيِّبُ الخالص الحسن و الزَّكَاةُ صفوة الشيء.

قَبِيحُ الْمُنْظَرِ: زشت قیافه.

الْقَعْرُ: کم عمق؛ در اینجا به معنای باطن است و قعر هر چیزی به آخرین نقطه عمق آن اطلاق می‌شود.

بَعِيدُ السَّبْرِ: زیرک و هوشیار؛ در اصل به معنای آزمودن و بررسی کردن است و به کسی که نمی‌توان به آسانی به اسرار درون او پی برد «بعید السبر» اطلاق می‌شود؛ السبر: امتحان غور الجرح و غیره کالاستبار يقال سبرت الرجل اسبره أى اختبرت باطنه وغوره و السبر فى الأصل ادخال الميل فى الجراحة لمعرفة غورها و يطلق على مطلق الاختبار قال الحریری: فولجت غابة الجمع لا سبر مجلبة الدمع و قال المزمزوقی فى شرح الحماسة «۸۷۳» و توسع فى استعماله «یعنی سبرت» حتى وضع موضع جرّبت، و لذا سمى الملمول الذى یقدّر به الجرح وغوره مسباراً، و المسبار مفعول من ابنية الالات كالمفتاح و من آیات تلك الحماسة. فلقد سمتنى بوجهك و الوصل قروحا أعیت على المسبار. الصَّزِيْبَةُ: طبیعت، سرشت، صفت مشبّهه به معنای مفعول از «ضرب» به معنای سکه زدن است؛ به آن فطرتی می‌گویند که انسان بر آن خلق شده است؛ الصزيبية: الطبیعة و الخلیقة و جمعها الصّرائب.

الْجَلِيْبَةُ: تصنع کردنش؛ شارحان به معنای رفتار تکلف‌آمیز گرفته‌اند ولی در لغت به معنای جنایت نیز آمده است؛ به آن طبیعت ثانوی می‌گویند که انسان برای خود کسب کرده است؛ الجلیب: ما یجلبه الانسان و یتکلفه، المجلوبه و جمعها كالضريبة و المراد بها الخلق الذى یتکلفه الانسان و یتستجلبه مثل أن يكون جباناً بالطبع فیتکلف الشجاعة أو شحیحا بالطبع فیتکلف الجود.

تَائِهٌ: سرگشته؛ به معنای سرگردان از ریشه «تیه» بر وزن «سعی» و «تیه» بر وزن «تیم» گرفته شده که به معنای سرگردان شدن و گمراه گشتن است.

اللَّبُّ: کسی که تعقلش آشفته است؛ «الباب» به معنی عقول و مفرد آن «لبّ» است به معنای افکارشان.

طَلِيقُ اللِّسَانِ: خوش زبان؛ فصیح ذو حدّة.

حَدِيدٌ: آهن؛ تیز.

نکته‌ها

● در عبارت «قَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ»، «قعر» به معنای کوتاهی قامت است؛ زیرا افراد کوتاه قامت فاصله زیادی در میان سر و قدم‌هایشان نیست و واژه «قرب القعر» برای آن‌ها مناسب است و با توجه به اینکه «سبر» به معنای آزمایش و بررسی و عمق‌یابی است، تعبیر به «بعید السبر» اشاره به عمق فکر و آگاهی فراوان است.^۱

● در جمله «مَعْرُوفُ الصَّرِيْبَةِ...»، «ضریبه» به معنای سجیه، نهاد و خوی و خصلت است و «جلیبه» به معنای کاری است که انسان برخلاف خوی و خصلت انجام می‌دهد. مفهومی این است که گروهی از آن انسان‌های پاک‌نهاد بر اثر عوامل بیرونی، مانند تربیت‌های غلط و محیط‌های آلوده و تبلیغ‌های سوء برخلاف سجیه خود رفتار می‌کنند.^۲

● وقتی که انسان دلش متحیر باشد، تصمیم درستی نمی‌تواند بگیرد و کسانی که زبان تندوتیزی دارند، قلب آن‌ها هم دقیق و تیز است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۴۳.

۲. همان، ص ۵۴۴.



خطبه ۲۳۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روز دوشنبه هنگام غسل دادن

پیامبر ﷺ در مدینه، سال ۱۱ هجری

مخاطب: روح مکرم پیامبر ﷺ

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: مصیبت امام در غم پیامبر ﷺ^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱.

پیشگفتار خطبه

امام علی علیه السلام این سخن را هنگامی ایراد فرمود که مشغول غسل و تجهیز پیغمبر اکرم ﷺ بود؛ سخنانی سوزناک و حزن‌انگیز که از نهایت اندوه و غم مولا در آن هنگام خبر می‌دهد. این در حالی بود که دیگران بدن پیامبر را رها کرده بودند و در سقیفه بنی ساعده مشغول توطئه برای به دست گرفتن خلافت پیامبر بودند.

بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ
غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ خَصَّصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسَلِّياً عَمَّنْ
سِوَاكَ وَ عَمَّمْتَ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً وَ لَوْ لَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَ
نَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ لَأَنْقَضْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّنُونِ وَ لَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلاً وَ الْكَمْدُ
مُحَالِفاً وَ فَلَا لَكَ وَ لَكِنَّهُ مَا لَا يُمْلِكُ رَدُّهُ وَ لَا يُسْتَطَاعُ دَفْعُهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي
ادْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ.

۱. قطع نبوت بعد از رحلت پیامبر

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ
وَ الْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ»^۱

پدر و مادرم فدایت باد. ای رسول خدا با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ دیگری قطع
نگشت و آن نبوت و پیام آوردن و اخبار آسمانی بود.

نکته‌ها

● تعبیر به نبوت و «انباء» و «اخبار السماء» سه مفهوم متفاوت‌اند: نبوت اشاره به مقام
آن حضرت است و «انباء» برنامه عملی پیغمبر را در ابلاغ وحی آسمانی بیان می‌کند و
«اخبار السماء» ناظر به خبرهایی است که مربوط به مسائل شریعت نبوده، مانند خبرهای

۱. النَّبُوَّةُ: آگاهی دادن از غیب یا آینده و خبر دادن از خداوند متعال و آنچه متعلق به اوست، پیامبری یا پیغمبری؛
نَبِيٌّ: این لفظ که بر وزن فاعل باشد، معنایش خبردهنده است؛ زیرا که «نَبِيٌّ» از جانب خدا
خبر می‌دهد؛ نَبَأٌ: خبری که فایده بزرگ دارد و مفید علم یا ظن است و به خبر نَبَأٌ نگویند مگر آنکه این سه امر را داشته
باشد و خبری که آن را نَبَأٌ گویند، حَقُّش آن است که از کذب عاری باشد؛ مثل خبر متواتر و خبر خدا و رسول؛ أصله
النَّبوءَةُ فابْدَلَتْ الهمزة واوا فادغمت لثقل التلظظ بها عندهم و لذا يبدلون الهمزة تارة واوا متى كان ما قبله مضموماً و
تارة الفا إن كان مفتوحاً كقوله تعالى ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ و تارة تقلبونه ياء إن كان ما قبله مكسوراً كنبئ لأن أصله النبیء
على مذهب من يهمز و الايمان وغيرهما قال ابن زبابة التميمي.

الْإِنْبَاءُ: خبر دادن؛ پیام‌آوری؛ الانباء: افعال من النبأ يقال إنباءه أى أخبره وفى بعض النسخ الأنباء بالفتح و هو جمع النبأ
وفى نسخة اخرى الأنبياء و هو جمع نبی و لكنه لا يناسب اسلوب الكلام كما لا يخفى، و هذا و هم من النساخ لأنه
إن كان الانباء لزم أن تكون كلمة الجار اعنى من بيانا لما فى قوله ما لم ينقطع كما فى اخويه اعنى النبوة و اخبار السماء
و يكون الكلام على اسلوب واحد و لو كان الأنبياء لزم أن يكون من فى النبوة و أخبار السماء بيانا لما وفى الأنبياء بيانا
لكلمة الغير فى قوله غيرك فيخرج الكلام عن النظم و الاتساق.

السَّمَاءُ: آسمان؛ مأخوذ من السمو و هو العلو و الارتفاع قال الجوهري: السماء كل ما علاك فأظلك و منه قيل لسقف
البيت سماء و لفظ السماء هنا مستعار لعالم الغيب و مقامات الملاء الأعلى لعلوه و ارتفاعه معنى من عالم الشهادة.

غیبی و پیش‌بینی‌های حوادث آینده و ملاحم.^۱

● عبارت «بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي» از جمله‌های معروف عرب به‌هنگام اظهار علاقه به کسی
است. این جمله اشاره به این است که عزیزترین عزیزانم، پدر و مادر من هستنکه آن‌ها
را فدای تو می‌کنم.^۲

● «مِنَ النَّبُوَّةِ وَ الْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ»: این عبارت بیان «ما» در جمله «مَا لَمْ يَنْقَطِعْ»
است؛ یعنی آن چیزی که با موت تو منقطع شد نبوت، اخبار غیبی و اخبار آسمانی بود.

● اینکه مسلمانان معتقد به خاتمیت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ هستند یکی از مسائل
ضروری اسلام است. همه مسلمانان بر این عقیده هستند و احدی در این مورد تردید
نداشته و ندارد.

۲. مصیبت عظیم رحلت پیامبر

«خَصَّصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسَلِّياً عَمَّنْ سِوَاكَ وَ عَمَّمْتَ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً»^۳
ولی مصیبت تو این اثر را داشت که تسلی‌دهنده در برابر مصائب غیر توست. مصیبت تو
آن‌قدر گسترده است که عموم مردم در آن به‌طور یکسان عزادارند.

نکته

● این عبارت حضرت امیر علی‌علیه‌السلام را دو جور معنا کرده‌اند: الف. یکی اینکه بگوییم شما این
خصوصیت را در بین پیامبران دارید که اگر همه نعمت‌های الهی از انسان گرفته شود، شما
می‌توانید انسان را تسلیت بدهید و شما سبب تسلیت همه آن‌ها هستید؛ یعنی این امتیاز را
دارید که باعث تسلاى همه امت هستید؛ ب. بعضی گفته‌اند به این معناست که شما به
اقوام و خویشان، امتیازی دارید که باعث دلگرمی آن‌ها هستید.

مشابه

◇ «قُلْ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقِّ فِيهَا تَجَلْدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِ بَعْظِيمَ فُرْقَتِكَ وَ فَادِحِ
مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَرٍّ»^۴ گرچه پیمانۀ صبرم از فراق دختر برگزیده‌ات لبریز شده ولی مصیبت

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۵۰.

۲. همان.

۳. خَصَّصْتَ: اختصاص پیدا کردی.

مُسَلِّئٌ: تسلی‌دهنده؛ از ریشه «سَلَو» به‌معنای آرامش بعد از ناراحتی است؛ المَسْلَى: من التسلية يقال سَلَانِي من
هَمِّي تسلياً أى كشفه عني.

عَمَّمْتُ: تعمیم دادی.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.

گریه می‌کردیم که اشک‌هایمان تمام شود و این درد جانکاه همیشه برایمان باقی بود و حزن و اندوهمان دائمی و تازه همه این‌ها در مصیبت تو کم بود.

نکته‌ها

- «شئون» جمع «شان» به معنای غده‌های اشک‌زاست. منظور امام این است که اگر ما را از گریه و جزع نهی نکرده بودی، چنان اشک می‌ریختم که منابع اشکی ما تمام شود.^۱
- واژه «مماطل» به معنای بدهکاری است که ادای دین خود را به تأخیر می‌اندازد و «داء المماطل» به بیماری لاعلاج گفته می‌شود و شباهت به چنان بدهکاری دارد.^۲
- «کمد» به معنای اندوه درونی است و «مُحالف» کسی است که با انسان پیمان بسته و بر سر پیمان خویش است، بنابراین «الْكَمْدُ مُحَالِفًا» اشاره به اندوه درونی پایدار است.^۳
- ضمیر تثنیه در «قَلَّا لَكَ» اشاره به همان «داء» و «کمد» است؛ یعنی درد مصیبت تو و اندوه پایدار آن باز هم در برابر عظمت این مصیبت ناچیز است.^۴

۵. حتمی بودن مرگ

«وَلَيْكِنَّهُ مَا لَا يُمْلِكُ رَدُّهُ وَلَا يُسْتَطَاعُ دَفْعُهُ»^۵

اما چه می‌توان کرد، چون مرگ چیزی است که نمی‌توان آن را بازگرداند و قدرت بر دفع آن نیست.

نکته

- مرگ، امری حتمی است و ناشکیبایی سودی ندارد؛ بنابراین صبر و بردباری نیکوتر است.^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۵۲.

۲. همان، ص ۵۵۳.

۳. همان.

۴. همان.

۵. لَا يُمْلِكُ به تصرف در نمی‌آید.

لَا يُسْتَطَاعُ: توانسته نمی‌شود؛ الاستطاعة: الطاقة، لا استطاع دفعه أي لا يطاق ولا يقدر عليه وفي الصحاح وربما قالوا استطاع يستطيع يحذفون التاء استقلالاً لها مع الطاء ويكرهون ادغام التاء فيها وربما يتحرك السين و هي لا تحرك أبداً، و قرء حمزة ﴿فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ﴾ (سورة الكهف، ۹۸) بالادغام فجمع بين الساكنين «و هما السين الساكنة والتاء المدغمة» وذكر الاخفش أن بعض العرب يقول استاع يستيع فيحذف التاء استقلالاً و هو يريد استطاع يستطيع قال: و بعض يقول استطاع يستطيع بقطع الالف و هو يريد أن يقول اطاع يطيع و يجعل السين عوضاً من ذهاب حركة عين الفعل.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵۳.

مرگ و رحلت تو به قدری بزرگ بود که دیگر مصیبت‌ها را در برابر من کوچک می‌کند.

﴿إِنْ أُصِيبَتْ بِمُصِيبَةٍ فِي نَفْسِكَ أَوْ فِي مَالِكَ أَوْ فِي وَلَدِكَ فَادْكُرْ مُصَابِكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنَّ الْخَلَائِقَ لَمْ يُصَابُوا بِمِثْلِهِ قَطُّ﴾^۱ هرگاه مصیبتی در جان یا مال یا فرزندت به تو برسد، مصیبت رسول‌الله ﷺ را یاد کن؛ زیرا مردم هرگز به مصیبتی مانند مصیبت آن حضرت گرفتار نشدند.

۳. شکیبایی در رحلت پیامبر

«وَلَوْ لَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَتَهَيَّيْتَ عَنِ الْجَزَعِ لَأَنْقَذْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّنُونِ وَلَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلًا وَ الْكَمْدُ مُحَالِفًا وَقَلَّا لَكَ»^۲

اگر تو ما را به شکیبایی امر نفرموده بودی و از جزع و بی‌تابی نهی نمی‌کردی، آن قدر بر تو

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. أَمَرْتُ: امر کردی.

تَهَيَّيْتُ: نهی کردی.

الْجَزَعُ: بی‌تابی؛ بالتحریک: انزعاج النفس ورود ما یغم فهو نقیض الصبر قوله تعالى فی سورة ابراهیم ﴿وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَبِيحًا فَقَالَ الصُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا﴾.

أَنْقَذْنَا: تمام کردیم؛ از ریشه «نقاد» به معنای تمام شدن چیزی است و «انفاد» مصدر باب افعال به معنای تمام کردن است؛ نقد: الشيء من باب ضرب نقاداً إذا فنی قال الله تعالى فی آخر الکهف ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ و الانفاد: الافناء يقال أنفدت الشيء أي افنيته و قرئ بالوجهين.

ماء الشُّنُونِ: آبی که در رگ‌ها و غده‌های اشک وجود دارد؛ رگی است که اشک چشم از آن سرازیر می‌شود؛ الدمع، و الشُّونُ و الاشُّون جمع الشَّان کفلس و افلس و فلوس و قال الجوهری فی الصحاح: الشُّونُ هی مواصل قبائل الرّأس و ملتقاها و منها تجيء الدموع، قال ابن السکیت: الشانان عرقان ینحدران من الرّأس إلى الحاجبین ثم إلى العینین، فالشُّونُ هی منابع الدمع و مجاریها کما فسرھا بها المرزوقی.

الدَّاءُ: بیماری؛ المرض و العلة و المراد به هنا ألم الحزن و اصله دوء لأنّ جمعه أدواء و الجمع کالتصغیر و النسبة یرد الشيء إلى أصله کدار و أدوار و دویرة و دوری.

مُماطل: تأخیراندازنده؛ قال الجوهری: مطلت الحديدة امطلها مطلاً إذا ضربتها و مددتها لتطول و کلّ ممدود ممطول و منه اشتقاق المطل بالدين و هو اللّیان به یقال مطله و ماطله بحقه فالمراد ان الداء لازمنی و لا یزول عنی فکنی به انه یماطل و یسوف بالزوال و الذهاب و البرء.

کَمْدٌ: حزن، رنج، غصه؛ أَكْمَدَ، إِكْمَادًا الهمُّ فلاناً: اندوه، فلانی را غمگین و قلبش را بیمار کرد؛ الکمد: بفتحتنین: الحزن المکتوم و قال المرزوقی فی شرح الحماسة؛ قال الدّریدی: هو مرض القلب من الحزن، یقال کمد یکمد کمداً من باب علم، و رأیته کامد الوحه و کمد الوجه إذا بان به اثر الکمد و اکمده الحزن اکماداً.

مُحَالِفٌ: ملازم؛ هم‌پیمان؛ از ماده «حَلَف» به معنای قسم است و چون از باب مفاعله است به معنای هم‌قسم است؛ المحالف الحلیف الملازم، یقال حالفه أي عاهده و لازمه.

قَلَّا: کم است این دو.



مشابه

«إِنْ صَبَرْتَ جَزَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ وَ إِنْ جَزَعْتَ جَزَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْزُورٌ»^۱ اگر صبر کنی قضا و قدر بر تو جاری می‌گردد و تو اجر و مزد می‌یابی و اگر بی‌تابی نمایی، حکم الهی بر تو جاری می‌شود در حالی که گناه کرده‌ای.

۶. ابراز عشق و علاقه به پیامبر

«يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ»^۲

پدر و مادرم فدایت باد! ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن و همیشه ما را به خاطر داشته باش.

نکته

● مفهوم این تعبیر آن است که روح پاک تو به ملکوت اعلی می‌رود و در جوار قرب خدا قرار می‌گیرد.^۳

خطبه ۲۳۶



شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم
مخاطب: یاران و اصحاب
موضوع: اعتقادی
ویژگی: امام شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۰.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علیه السلام است که پیرامون حوادث بعد از هجرت پیامبر [و ملحق شدن به آن حضرت بحث می‌کند. این خطبه ناظر به زمانی است که پیغمبر اکرم] بعد از داستان ليله المبیت با شتاب به سوی مدینه می‌رفت و امام در مکه مانده بود تا امانتهای مردم را که نزد پیغمبر وجود داشت به آن برساند، سپس در موقعی مناسب دور از چشم دشمن به سوی مدینه حرکت کند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۱.

۲. بال: خاطر و قلب و حال است؛ القلب و أصله أجوف واوی، و البال و الخلد يستعملان على طريقة واحدة يقولون وقع فی خلدی کذا و سقط علی بالی و خطر ببالی یقال هذا من بال فلان أى ممّا یبالیه و یهتم به.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۵۴.

یاد رسول خدا ﷺ بود و به هرجا گام می نهاد و از هرکس درباره او سؤال می کرد. وجه مشابهت این دو، آن است که خبرگیری و یاد او، وسیله و طریق فهم برای رسیدن به شناخت اوست، همچنان که گام نهادن در راه و طریق، وسیله رسیدن به امر مطلوب می باشد.

فَجَعَلْتُ أَتَّبِعُ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَأَطَأُ ذِكْرَهُ حَتَّى
انْتَهَيْتُ إِلَى الْعَرْجِ.

۱. شدت ناراحتی امام در فراق پیامبر

«فَجَعَلْتُ أَتَّبِعُ مَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَطَأُ ذِكْرَهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْعَرْجِ»^۱
من خود را در راهی قرار دادم که پیامبر از آن راه رفته بود. همه جا به سراغ او بودم و در گذرگاه
یادش قدم می زدم تا اینکه به منزلگاه عرج (منزلگاهی نزدیک مدینه) رسیدم.

نکته ها

- این سخن نشان می دهد که امام ﷺ در همین چند روز فراق پیغمبر چه ناراحتی عجیبی داشت. دائما به یاد آن حضرت بود و با یاد او خاطر خود را مشغول می داشت.^۲
- «فَأَطَأُ ذِكْرَهُ» منظور امام این است که اخبار مربوط به پیامبر ﷺ از ابتدای حرکت تا پایان مسیر به من می رسید.^۳

استعاره

مستعار: فَأَطَأُ ذِكْرَهُ

مستعار منه: قدم زدن

مستعار له: پیوسته در طول راه ذهنش متوجه یاد رسول خدا ﷺ بود

جامع: فعل گام نهادن استعاره از این معناست که پیوسته در طول راه، ذهنش متوجه

۱. جَعَلْتُ: قرار دادم؛ آی اخذت و شرعت.

أَتَّبِعُ: تبعیت می کنم.

مَا أَخَذَ: راه ورسم.

فَأَطَأُ: قدم می گذارم، راه بروم؛ اطأ: من وطنت الشيء برجلی وطأ، سقطت الواو فيه و فی اخواته، قال الجوهري فی الصحاح سقطت الواو من يطأ كما سقطت مع يسع لتعديهما لأن فعل يفعل مما اعتل فاؤه لا يكون إلا لازما فلما جاءه من بين أخواتهما متعديين خولف بهما نظائرهما.

انْتَهَيْتُ: رسیدیم.

الْعَرْج: محلی است بین مکه و مدینه؛ راه پر خطری بود که قرار بود رسول خدا ﷺ از دست کفار قریش و از حیطه قریش نجات پیدا کنند پس باید از راهی بروند که خطر کمتری داشته باشد؛ لذا رسول خدا ﷺ از طریق وحی به آن راه هدایت شدند که راه کم خطری است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۶۰.

۳. همان.



خطبه ۲۳۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: نفس‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۸

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام زمانی ایراد فرمود که جنازه‌ای را تشییع می‌کرد. هنگامی که میت را در لحد گذاردند، کسان او فریاد برآوردند و گریه کردند. امام علیه السلام این خطبه را برای حاضران ایراد فرمود. این خطبه درواقع از دو بخش تشکیل یافته: بخش اول، سخن از سرعت در عمل و استفاده از فرصت‌هاست؛ چراکه ممکن است مرگ انسان نابهنگام فرارسد و فرصت‌ها از دست برود و باب توبه بسته شود؛ بخش دوم، دستوراتی برای مبارزه با هوای نفس و چگونگی استفاده از این فرصت زندگی دنیا می‌دهد.

۳.۱. باز بودن باب توبه

«وَالْتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ»^۱

بساط توبه گسترده است.

مشابه

❖ «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كَفَّارٌ»^۲ توبه از کسانی که تا آستانه مرگ مرتکب گناه می شوند و آنگاه تصمیم به توبه می گیرند و می گویند: هم اینک توبه کردیم، پذیرفته نمی شود و نیز آن ها که در حال کفر می میرند، توبه برای آن ها نیست.

تشبیه

مشبه: توبه

مشبه به: فرش پهنی که هرکس بخواهد در آن قدم می گذارد

وجه شبیه: امام علیه السلام توبه را تشبیه به فرش پهنی کرده است که هرکس بخواهد می تواند قدم بر آن نهد، توبه در تمام عمر برای آدمی گسترده است، هر لحظه بخواهد می تواند به قبولی آن برسد و تنها با مرگ، این بساط بر چیده می شود.

۴.۱. امید به عفو

«وَالْمُذْبِرُ يَدْعَى وَالْمُسِيءُ يَرْجَى»

در حالی که فراریان از طاعات خدا به سوی او فراخوانده می شوند و به بدکاران و گنهکاران امید عفو داده می شود.

مشابه

❖ «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۳ بگو: «ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید،

۱. التَّوْبَةُ: توبه؛ اصلها الرجوع عما سلف و لذا فسر الزمخشري قوله تعالى «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» (البقرة، ۳۶): «آی فرجع عليه بالرحمة والقبول و في الاصطلاح الندم على الذنب لقبحه عند العدلية و لذا عرفوها على التفصيل بقولهم: هي الندم على المعصية لكونها معصية مع العزم على ترك المعادة في المستقبل و بعبارة اخرى الندم على القبح مع العزم ان لا يعود إلى مثله في القبح كما يأتي شرحها و تفسيرها.

۲. نساء، ۱۸.

۳. زمر، ۵۳.

فَاعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَالتَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ وَ الْمُذْبِرُ يَدْعَى وَالْمُسِيءُ يَرْجَى قَبْلَ أَنْ يَخْمَدَ الْعَمَلُ وَيَنْقَطِعَ الْمَهْلُ وَيَنْقَضِيَ الْأَجَلُ وَيَسُدَّ بَابُ التَّوْبَةِ وَتَصْعَدَ الْمَلَائِكَةُ فَأَخَذَ امْرُؤٌ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ أَخَذَ مِنْ حَيِّ لِمَيِّتٍ وَ مِنْ فَنٍ لِبَاقٍ وَ مِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ امْرُؤٌ خَافَ اللَّهَ وَ هُوَ مُعَمَّرٌ إِلَى أَجَلِهِ وَ مَنْظُورٌ إِلَى عَمَلِهِ امْرُؤٌ أَلْجَمَ نَفْسَهُ بِلِجَامِهَا وَ زَمَّهَا بِزِمَامِهَا فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ قَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ.

۱. بهره گیری از فرصت ها

۱.۱. عمل

«فَاعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ»^۱

اکنون که در متن زندگی و حیات هستید، عمل کنید.

نکته

● «واو» حالیه است؛ یعنی حال اینکه فرصت حیات برای شما باقی است و هنوز دستتان از دنیا کوتاه نشده و فرصت انجام عمل دارید.

۲.۱. نامه اعمال

«وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ»^۲

نامه های عمل گشوده است.

نکته

● اشاره به اینکه با گشوده بودن پرونده ها هرگونه اضافه و اصلاح و کم کردن نقطه های ضعف امکان پذیر است.^۳

۱. نَفْسِ الْبَقَاءِ: مجال و گشایش زندگی؛ توسعه و آزادی زمان حیات؛ فی نفس البقاء: آیی فی سعته. و النفس بالتحريك كالسبب السعة والفرج والمهلة والفسحة. فی الصحاح للجوهري: و النفس بالتحريك، يقال انت فی نفس من امرک آیی فی سعة.

۲. الصُّحُفُ: نامه اعمال؛ جمع الصحيفة آیی الکتاب و تجمع علی الصحائف أيضا و المراد به هنا صحائف اعمال الانسان.

منشوره: باز است؛ گسترده و گشوده؛ از ریشه «نشر» به معنای گستردن و گشودن.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۶۶.

۲. چگونگی استفاده از فرصت‌ها

۱.۲. استفاده از سرمایه وجود خود برای اندوختن حسنات

«فَأَخَذَ امْرُؤٌ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ أَخَذَ مِنْ حَيِّ لِمَيِّتٍ وَ مِنْ فَنٍ لِبَاقٍ وَ مِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ»^۱
هر انسانی باید از خویش برای خویشتن و از حیاتش برای زندگی پس از مرگ و از جهان فانی برای جهان باقی و از جایگاه رفتنی برای اقامتگاه دائم خود، بهره گیرد.

نکته‌ها

- عبارت «فَأَخَذَ امْرُؤٌ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ» به این معناست که انسان باید از عمر خودش به نفع آخرت خودش استفاده کند و علم خودش را برای آخرت خودش به کار بگیرد و خلاصه این بدن سالم خودش را در راه عبادت خدا به کار بگیرد.
- «وَ مِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ»: یعنی از این دنیایی که رونده و گذرنده است برای روز قیامت و آخرتی که همیشگی است، کار کنید.

مشابه

- ◇ «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»^۲ و هرکسی [نتیجه] آنچه انجام داده است به تمام بیابد و او به آنچه می‌کند داناتر است.
- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا دارید و هرکسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است.

۲.۲. توشه‌گیری در دنیا برای آخرت

«امْرُؤٌ خَافَ اللَّهَ وَ هُوَ مُعَمَّرٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ وَ مُنْظَرٌ إِلَىٰ عَمَلِهِ»^۴

و نیز انسان باید در همه طول عمر تا فرارسیدن اجل از خدا بترسد و از مهلتی استفاده کند که

۱. فَنٍ: از بین رونده.

دَائِمٍ: پاینده.

۲. زمر، ۷۰.

۳. حشر، ۱۸.

۴. امْرُؤٌ: هر فردی؛ هر شخصی.

مُعَمَّرٌ: عمر داده شده.

أَجَلٌ: مدت؛ بالتحریک: مدّة الشیء، وقت الموت، غایة الوقت.

مُنْظَرٌ: مهلت داده شده؛ از ریشه «نظر» گرفته شده که دو معنا دارد: نخست توجه کردن به چیزی است و دوم مهلت دادن.

از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

◇ «وَ أَنبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ»^۱ و پیش از آنکه شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشوید، به‌سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید.

۵.۱. عمل قبل از رسیدن اجل

«قَبْلَ أَنْ يَخُذَ الْعَمَلَ وَ يَنْقَطِعَ الْمَهْلُ وَ يَنْقَضِيَ الْأَجَلُ»^۲

پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گردد، مهلت قطع شود و اجل پایان گیرد.

نکته

- خاموش شدن چراغ عمل کنایه از مرگ است تا زمانی که انسان زنده است می‌تواند کار خوب کند و گرنه وقتی مردیم که کاری از ما ساخته نیست.

۶.۱. کوشش قبل از بسته شدن در توبه

«وَيَسَدُّ بَابَ التَّوْبَةِ وَ تَصْعَدُ الْمَلَائِكَةُ»

پیش از آنکه در توبه بسته شود و فرشتگان (که مأمور ثبت اعمال نیک و بدند) به آسمان صعود کنند. (سخت بکوشید و فرصت را غنیمت شمارید)

نکته

- مقصود از این ملائکه همان ملائکه‌ای است که موکل انسان هستند و اعمال خوب و بد را می‌نویسند. این جمله نیز کنایه از مرگ است؛ چون وقتی که مرگ انسان رسید، نامه عمل بسته می‌شود و ملائکه هم از این مأموریت آزاد می‌شوند و به آسمان بالا می‌روند.

۱. زمر، ۵۴.

۲. یُخَمَدُ: خاموش می‌شود؛ از ریشه «خمود» در اصل به‌معنای خاموش شدن آتش است؛ سپس به پایان گرفتن هر چیزی و از جمله پایان زندگی اطلاق شده است؛ یخمد: فی الصحاح: خدمت النار تخمد خمودا إذا سکن لهبها و لم یطفأ جمراها و خدمت الحمی سکن فورانها، و جاء من بابی نصر و علم قال یزید بن حمان السکونی فی الحماسة الثالثة و التسعين.

الْمَهْلُ: مهلت‌ها؛ معمولاً در امور خیر به کار می‌رود؛ بالتحریک کالأجل: التَّوْدَةُ و قال المرزوقی فی شرحه علی الحماسة المهل و المهلة تتقارب فی اداء معنی الرفق و السکون، و المراد به هنا العمر الذی امهل الناس فیه.

❖ «إِذَا صَعَبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْطَبْ لَهَا تَذِيلٌ لَكَ»^۱ هرگاه نفس بر تو سرکشی کند تو نیز برای اینکه رام شود برای آن سرکشی کن.

تشبیه

مشبه: نفس انسان

مشبه‌به: مرکب سرکش

وجه شبیه: امام علیه السلام نفس انسانی را به مرکب سرکشی تشبیه کرده که اگر لجام مناسبی نداشته باشد انسان را به پرتگاه‌های گناه می‌کشاند و از مسیر طاعت منحرف می‌کند. معمولاً برای مهار کردن مرکب‌های سرکش از دو وسیله استفاده می‌شود: یکی (لجام) که طناب یا فلزی است که در دهان حیوان گذارده می‌شود یا طنابی که بسته شده و در دست کسی که سوار مرکب است قرار می‌گیرد و (زمام) آن ریسمانی است که از سوراخی که در بینی حیوان است می‌گذارند و به وسیله طنابی به دست سوارکار می‌دهد و چون دهان و بینی جای حساسی است با کشیدن این مهار حیوان را از حرکت باز دارد.

برای عمل به او داده شده است.

نکته‌ها

- انسان‌های خداترس بر شهوات خود چیره شده و طمع‌های خود را کنترل کرده و خوشتن را از هر بندی گسسته و خود را در اختیار خدا و میهن و جامعه قرار داده‌اند.^۱
- «مُعَمَّرٌ إِلَى أَجَلِهِ»: یعنی تا هنگام اجل عمر داده شده و عمر او هم مدنظر است؛ یعنی هم ماندن در دنیا حد و مرزی دارد و تا یک روز معینی در این دنیا هستید و هم اعمال و رفتار و کردارتان زیر ذره‌بین است.

۳.۲. مهار نفس

«أَمُرُّوْا أَلْبَمَ نَفْسِهِ يَلْجَمُهَا وَزَمَّهَا بِزِمَامِهَا فَأَمْسَكْهَا يَلْجَمُهَا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَقَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^۲

انسان باید نفس سرکش را با لگام [تقوا] مهار کند و افسار آن را در اختیار گیرد و به وسیله این لگام او را از معصیت خدا باز دارد و با این زمام به‌سوی اطاعت فرمان حق رهبری کند.

نکته

- تعبیر به «لجامها» و «زمامها» اشاره به این است که باید لجام و زمام مناسبی در خور نفس سرکش تهیه شود و هم بتوان به وسیله آن او را از گناهان بازداشت و هم به‌سوی طاعت پروردگار هدایت نمود.^۳

مشابه

❖ «أَعُوْذُ شَيْءٍ عَلَى صُلَاحِ النَّفْسِ الْقَنَاعَةِ»^۴ یاری‌کننده‌ترین چیز بر صلاح حال نفس قناعت است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵۹.

۲. أَلْبَمَ: لجام زد، مهار کرد.

زِمَام: افسار، لجام افسار به سر حیوان بسته می‌شود تا آن را به‌دنبال بکشند. دهنه آهنی است که به‌صورت افقی در دهان حیوان گذاشته می‌شود و به هر دو طرف آن افسار بسته می‌شود که سوار بر حیوان آن را به دست می‌گیرد و حیوان را کنترل می‌کند.
أَمْسَك: نگه داشت.
قَادَ: سوق داد.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۲۳۷.

۴. تصنیف غررالحکم، ص ۳۹۱.

۱. تصنیف غررالحکم، ص ۳۹۲.



خطبه ۲۳۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از حکمیت در صفین در سال

۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: هشپاری و فرصت‌سازی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۱.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (علیه السلام) است که درباره حکمین و نکوهش شامیان (پیروان معاویه) بیان فرمود و از دو بخش تشکیل یافته است: امام شامیان را نکوهش می‌کند و آن‌ها افرادی سنگ‌دل و بی‌ریشه معرفی می‌نماید که باید تربیت شوند و همچون افراد قاصر تحت ولایت و قیمومیت شخص آگاهی قرار گیرند. آن‌ها نه از مهاجران‌اند و نه انصار. در بخش دوم به مسئله حکمین اشاره می‌کند و می‌فرماید: شامیان برای این مسئله عمروعاص را انتخاب کردند که بهترین کس بود برای حفظ منافع نامشروعشان و شما ابوموسی اشعری را برای حکمیت انتخاب کردید که دورترین افراد از اهداف شما بود.

آن‌ها افرادی سنگ‌دل، اوباش و بردگانی فرومایه‌اند که از هر سو گردآوری شده و از گروه‌های مختلف و ناهمگون برگرفته شده‌اند.

نکته‌ها

- امام به نکوهش سپاهیان معاویه می‌پردازد. آنان مجموعه‌ای از اراذل و اوباش بودند که از هر جا گرد آمده و هیچ آگاهی دینی و سابقه جهاد و اخلاق نیکو نداشتند.^۱
- «جُمُعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ»: یعنی معاویه از هر گوشه و کناری افراد پست و بی‌ریشه را جمع کرده است.

۲.۱. سزاوار تعلیم دین و ادب

«مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يَفْقَهَ وَيُؤَدِّبَ وَيَعْلَمَ وَيَدْرَبَ وَيُوَلِّيَ عَلَيْهِ وَيُؤَخَذَ عَلَى يَدَيْهِ»^۲

آن‌ها از کسانی هستند که سزاوار است آنان را دین و ادب بیاموزند و تعلیم و تربیت شوند و ولی و قیمی برای سرپرستی آن‌ها تعیین گردد و دستشان را بگیرند (و از تصرف در اموالشان ممنوع کنند)

نکته

- «وَيُوَلِّي عَلَيْهِ»: حضرت می‌خواهند بفرمایند که آن‌ها خیلی بچه هستند؛ یعنی هنوز فکر و اندیشه‌ای ندارند و معاویه مشت‌ی افراد بی‌شخصیت و بچه‌صفت را جمع کرده است.

ادامه از صفحه قبل:

معنای اسمی آن مراد است؛ الخلط، يقال ثبت الشيء اشوبه فهو مشوب أى مخلوط، وفي المثل هو يشوب ويروب يضرب لمن يخلط في القول أو العمل.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶۲.

۲. يَفْقَهُ: فهمانده می‌شود.

يُؤَدِّبُ: ادب می‌شود.

يُدْرَبُ: تمرین داده می‌شود؛ از ریشه «تدریب» به معنای عادت دادن و تمرین نمودن برای فراگرفتن چیزی است؛ أى يُؤَدِّبُ ويعود بالعادات الجميلة ويمرّن بمحاسن الافعال، يقال دربه الشدائد حتى قوى و مرّن عليها و دربت البازى على الصيد أى صرّيته هذا البيت من ابیات الحماسة و نسب الى زياد بن حمل ايضا و قد اضطرب أقوال الرواة فى نسب هذه الابيات و روى مكان يدرب، يدرب بالذال المعجمة من ذريت معدته إذا فسدت و التدریب. يُوَلِّي عَلَيْهِ: تحت مدیریت قرار می‌گیرد.

جُفَاءً طَعَامٌ وَ عَبِيدٌ أَقْرَامٌ جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَ ثَلَقَطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يَفْقَهَ وَيُؤَدِّبَ وَيَعْلَمَ وَيَدْرَبَ وَيُوَلِّيَ عَلَيْهِ وَيُؤَخَذَ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ وَ إِنَّمَا عَهْدُكُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَفَقَطُّوا أَوْ تَارَكُمْ وَ شِيمُوا سُبُوفَكُمْ فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ وَ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَقَدْ لَزِمْتُهُ الثَّهْمَةُ فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ خُذُوا مَهْلَ الْأَيَّامِ وَ حُوطُوا قَوَاصِي الْإِسْلَامِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى وَ إِلَى صَفَاتِكُمْ تُرْمَى.

۱. اوصاف پیروان معاویه

۱.۱. نهایت فرومایگی

«جُفَاءً طَعَامٌ وَ عَبِيدٌ أَقْرَامٌ جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَ ثَلَقَطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ»^۱

۱. جُفَاءً: تندخویان خشن؛ جمع «جافی» به معنای انسان نادان و خشن است، آدم‌هایی که بی‌فکر خشن هستند و می‌خواهند کارهایشان را با خشونت پیش ببرند «جافی» می‌گویند؛ جمع جاف کفصاة جمع قاض و طغاة جمع طاغ من قولك جفوت الرجل أجفوه جفاء و قيل أصله من جفا الثوب يجفو اذا غلظ فهو جاف و منه جفاء البدو و هو غلظتهم و فظاظتهم.

طَعَامٌ: اراذل و اوباش؛ جمع «طغامة» به معنای اراذل و اوباش و افراد شرور و بی‌سروپاست. واژه «طعام» گاه به معنای مفرد نیز به کار می‌رود؛ بالطاء المشالة المهملة المفتوحة كطعام، قال فى الصحاح الطعام أوعاد الناس «الاوغاد جمع الوغد بسكون الغين كوفد و أوفاد، و الوغد الرجل الدنى الذى يخدم بطعام بطنه» و انشد ابو العباس: فما فضل اللبيب على الطغام الواحد و الجمع سواء، و الطعام أيضا رذال الطير الواحدة طغامة للذكر و الانثى مثل نعامة و نعام و لا ينطق منه بفعل و لا يعرف له اشتقاق، فالطغام: اراذل الناس و ذنبيهم و خسيسهم.

عَبِيدٌ: بنده؛ جمع العبد ككلب و كليب يقال: عبد و أعبد و عباد و عبید و عبدي و عبداً و عبدان و عبدان و معبوداء و معبدة و عبد، فبعض هذه الاسماء مما صيغ للجمع و بعضها جمع فى الحقيقة. و العبد فى أصل اللغة خلاف الحرّ و هم يكتنون كثيرا عن اللئام و إن كانوا احرارا بالعبيد و العبدان.

أَقْرَامٌ: اراذل؛ جمع «قَرَم» به معنای افراد فرومایه و پست؛ بی‌ریشه و بی‌اصل و نسب؛ معنای جمله: معاویه، مشتى آدم‌های بی‌اصل و نسب را جمع کرده و به جنگ آورده.

أَوْبٍ: طرف؛ سمت و سو؛ بخش و ناحیه؛ يقال جاءوا من كل أوب أى من كل ناحية.

ثَلَقَطُوا: چیده شده‌اند؛ از ریشه «تلقط» به معنای گردآوری چیزی از اینجا و آنجاست؛ فى الصحاح تلتقط فلان التمر أى التقطه من هاهنا و هاهنا.

شَوْبٍ: مخلوط؛ مخلوط کردن چیزی با چیز دیگر؛ این واژه معنای اسمی هم دارد یعنی اشیای مخلوط شده و در اینجا

۳.۱. افراد بی ایمان

«لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ»^۱

آن‌ها نه از مهاجران‌اند و نه از انصار، نه از کسانی که خانه و زندگی خود را در اختیار مهاجران قرار دادند و از جان و دل ایمان را پذیرفتند.

نکته

- منظور از «دار» شهر مدینه است که در آن زمان پایتخت اسلام بود.^۲

۲. انتخاب حکمین

«أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لَأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لَأَنْفُسَكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ»^۳

آگاه باشید شامیان برای خویش نزدیک‌ترین افراد به مقصود و مطلوبشان را انتخاب کرده‌اند و شما نزدیک‌ترین افراد را به آنچه از آن ناخشنود هستید برای حکمیت انتخاب کرده‌اید.

نکته‌ها

- منظور از «قوم» سپاه معاویه است و تکرار برای تأکید بیشتر است.^۴
- حضرت در اینجا در نکوهش اصحاب خود می‌فرماید: اصحاب معاویه کسی را انتخاب کردند که صددرصد با هدفشان هماهنگ است. هدف آن‌ها این است که امیرالمؤمنین را کنار بگذارند و معاویه را بر سر کار بیاورند و عمروعاص هم همین هدف را تعقیب می‌کند. هدف شما هم این بود که معاویه را شکست بدهید اما ابوموسی اشعری از آن‌هاست و با هدف آن‌ها هماهنگ است پس اصحاب معاویه کسی را انتخاب کردند که با هدفشان هماهنگ بود ولی شما کسی را انتخاب کردید که با هدفشان مخالف بود.

۳. فتنه‌انگیزی ابوموسی اشعری

«وَإِنَّمَا عَهْدُكُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَقَطَّعُوا أَوْتَارَكُمْ وَشِيمُوا سُيُوفَكُمْ»^۱

شما کار عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را دیروز (جنگ جمل) به یاد دارید که می‌گفت: این واقعه فتنه است. بند کمان‌ها را ببرید و شمشیرها را در نیام کنید.

نکته‌ها

- عبدالله بن قیس، اسم ابوموسی اشعری است و در حقیقت ابوموسی کنیه اوست.
- مقصود از دیروز جنگ جمل است که ابوموسی مخالف جنگیدن علی با طلحه و زبیر بود و منطقش هم این بود که آن‌ها بیایند بصره را بگیرند. حالا اگر هر روز هم آشوبی برای مردم ایجاد کنند، اشکالی ندارد و امام می‌فرماید این ابوموسی که امروز او را برای حکمیت انتخاب می‌کنید همان است که دیروز در جنگ جمل به نفع طلحه و زبیر برای ما کارشکنی می‌کرد.
- «فَقَطَّعُوا أَوْتَارَكُمْ وَ شِيمُوا سُيُوفَكُمْ»: پاره کردن زه کمان کنایه است از خلع سلاح کردن خود و مقصود این بود که در جنگ شرکت نکنید. چنین کسی که دیروز مخالف ما بوده چگونه امروز به‌عنوان حاکم می‌تواند از ما دفاع کند؟

۴. ناشایستگی ابوموسی در امر حکمیت

«فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا فَقَدْ لَزِمَتْهُ التُّهْمَةُ»^۲

اگر راست می‌گوید [که این جنگ‌ها فتنه است] پس شرکتش بدون اجبار و با میل خود در این میدان نبرد، خطا بود و اگر دروغ می‌گوید، پس متهم است.

۱. عَهْدُ: پیمان؛ اللقاء و المعرفة، و عهده به‌مکان گذاشتن، و عهده‌ای به قریب‌ای لقائی و هو قریب العهد بكذا ای قریب العلم و الحال، و عهده‌ای به فلان‌ای اوصیته.

أَوْتَار: زه‌های کمان‌ها؛ جمع «وتر» به‌معنای زه کمان است که دوسر کمان را با آن می‌بندند و حالت قوسی به آن می‌دهد و هنگامی که زه را می‌کشند حالت قوسی بیشتر می‌شود سپس وقتی زه را رها کردند، چوبه تیر را که به آن تکیه دارد به جلو پرتاب می‌کند و قطع اوتار در عبارت بالا کنایه از این است که اقدام به تیراندازی نشود؛ جمع الوتر بالتحریک و هو شرعة القوس و يقال بالفارسی «زه» فالمراد من أوتارکم أوتار قسیکم حذف المضاف و اقیم المضاف إلیه مقامه.

شِیمُوا: در غلاف کنید؛ از ریشه «شیم» به‌معنای شمشیر را کشیدن و در غلاف کردن؛ شیموا سیوفکم: تقول شمت السیف کبعت إذا اغمدته و منه المشیمة أى الغرس و الشیام أى الکناس لا نشیامه فیه و دخوله و ایضا تقول شمت السیف إذا سللته و هو من الاضداد.

۲. غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ: بدون اجبار

لَزِمَتْهُ التُّهْمَةُ: همراه او می‌شود اتهام؛ سوء ظن، بدگمانی

۱. تَبَوَّؤُوا: آماده کردند؛ از ریشه «تبوا» به‌معنای سکنی گرفتن در جایی به قصد بقا و دوام؛ از ریشه «بوا» به‌معنای تساوی اجزای مکان آمده است و از آنجا که هرکس بخواهد در مکانی ساکن شود، آن مکان را صاف و هموار می‌سازد این واژه به‌معنای مزبور به کار رفته است؛ تبوت: منزلاً أى اتخذته و المباشرة المنزل.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶۲.

۳. اخْتَارُوا: انتخاب کردند.

مِمَّا تَكْرَهُونَ: از آنچه کراهت دارید.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶۳.



خطبه ۲۳۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم
مخاطب: مردم
موضوع: اعتقادی
ویژگی: امام‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۰.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی (ع) از خاندان پیغمبر سخن به میان آورده است. این خطبه در واقع از یک بخش تشکیل می‌شود و به‌طور کامل از فضائل اهل بیت و جایگاه پرارزش آن‌ها در میان امت اسلامی و درک صحیح آن‌ها از دین و در نتیجه مخالفت نکردن با آنان سخن می‌گوید.

۵. پیشنهاد سازنده به اصحاب

«فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ خُذُوا مَهْلَ الْأَيَّامِ وَ حُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ»^۱

سینه عمروعاص را با مشت گره‌کرده عبدالله بن عباس بکوبید و از فرصت روزگار استفاده نمایید و مرزهای دوردست اسلام را در اختیار بگیرید.

نکته

● «وَ حُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ»: یعنی با انتخاب کردن عبدالله بن عباس بر مناطق دوردست اسلام هم احاطه بیابید. وقتی ابن عباس را انتخاب کنید فریب عمرعاص را نمی‌خورد و قضیه به نفع اسلام حل می‌شود پس الان انتخاب حکم فرصت خوبی است برای شما به شرط آنکه فرد لایقی را انتخاب کنید.

۶. ایجاد انگیزه و تحریک غیرت دینی

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ بِلَادِكُمْ تُغْزَى وَ إِلَيَّ صَفَاتِكُمْ تُرْمَى؟»^۲

مگر نمی‌بینید دشمن به شهرهای شما هجوم آورده و نیروهای قدرتمند شما هدف تیر دشمن واقع شده است؟

نکته

● واژه «صَفَاتٍ» به معنای سنگ سخت است که در اینجا به نیرو و توان سپاهیان علی اشاره دارد و می‌گوید که دشمن نیروی شما را هدف گرفته است.^۳

۱. مَهْلٌ: فرصت، مهلت، نرمش؛ مهل الايام: المهل بالتحريك: التواءة، و مهل الايام: فسحتها، يقال أمهله إذا انظره. حُوطُوا: پاسداری کنید، حیاط و احتیاط از همین ماده است.

قَوَاصِي: سرحدات؛ جمع قاصیه به معنای طرف و ناحیه است و «قَوَاصِي الْإِسْلَامِ» اشاره به اطراف عراق و حجاز و مناطق دیگری است که زیر پوشش حکومت امیرالمؤمنین علی قرار داشت؛ جمع قاصیه کنواحی جمع ناحیه لفظاً و معنی يقال کنت منه فی قاصيته أى فی ناحيته.

۲. أَلَا تَرَوْنَ: آیا نمی‌بینید.

بِلَادِكُمْ تُغْزَى: شهرهایتان مورد حمله قرار گرفته؛ مجهول «تَغْزُو» به معنای مورد حمله واقع می‌شود؛ تغزی: من الغزو أى الحرب، تغزی بلادکم أى تقاتل لها و یمکن أن یکون بمعنی القصد يقال عرفت ما یغزی من هذا الکلام أى یراد مغزی الکلام مقصده فالمعنی تراء و تقصد بلادکم أى یطعم العدو فیها.

تُرْمَى: تیرباران؛ مورد تیراندازی قرار می‌گیرد. تیراندازی به سنگ صفات کنایه از این است که دشمن حساس‌ترین مرکز قدرت را در معرض خطر قرار داده است.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶۵.

۲.۱. حلم و منطق

«يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ»^۱
حلم آن‌ها شما را از علمشان آگاه می‌سازد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان شما را از منطق حکیمانه آن‌ها باخبر می‌کند.

نکته‌ها

- «يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ» میان دو صفت حلم و علم رابطه نزدیکی برقرار است؛ زیرا افراد جاهل، بردبار نیستند و در برابر حوادث مختلف و سؤالاتی که از آن‌ها می‌شود به‌زودی خشمگین و ناراحت می‌شوند.^۲
- سکوت آنان از محکم بودن بیانشان در مواقع سخن گفتن حکایت می‌کند؛ زیرا کسی که بداند در کجا و چه وقت باید سکوت کند، زمان سخن گفتن را هم می‌داند و گرنه هر وقت و هر جا و بی‌مورد به سخن خواهد پرداخت؛ یعنی در موضع سکوت حرف می‌زند و این برخلاف علم خواهد بود.^۳
- حلم دو معنا دارد: الف. صبر و تأنی که اشخاص دارند و آدم‌های جنجالی که زود از کوره در می‌روند برای این است که بی‌مایه و بی‌علم هستند؛ ب. اینکه حلم به معنای عقل است پس عقلشان حکایت از حلمشان دارد.
- «ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ»: وقتی که انسان به ظاهر ائمه و به اعمال و کردار آن‌ها نگاه می‌کند پی می‌برد که درون آن‌ها همه علم و معرفت و کمال است.

مشابه

﴿ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يَلْقَى الْحِكْمَةَ»^۴ هنگامی که افراد باایمان را خاموش و کم حرف ببینید به او نزدیک شوید که سخنان حکمت‌آمیز می‌گوید.

۳.۱. تسلیم حق

«لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»^۵

۱. يُخْبِرُكُمْ: به شما خبر می‌دهد.

صَمْتُهُ: سکوت.

حکیم: حکمت‌ها؛ اگر حکم خوانده شود نیز به معنای حکمت است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۵۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۹۳.

۴. تحف العقول، ص ۳۹۷.

۵. لَا يَخَالِفُونَ: مخالفت نمی‌کنند.

هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ لَا يَنْجُ إِلَّا عِتْصَامُ بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نَصَابِهِ وَ انْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنْبِتِهِ عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَ عَايَاهُ وَ رِعَايَاهُ لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَاهُ قَلِيلٌ.

۱. فضایل اهل بیت

۱.۱. علم و دانش

«هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ»^۱

آن‌ها مایه حیات علم و دانش و مرگ جهل و نادانی هستند.

نکته

- یعنی علم به واسطه عترت پیامبر زنده است و هر جا که عترت پیامبر باشد جهل و نادانی از بین می‌رود.

مشابه

﴿ أَهْلُ بَيْتِي كَالنَّجُومِ بِأَيْهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ^۲ اهل بیت من همچون ستارگان آسمان اند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید.

تشبیه

مشبه: علم و جهل

مشبه‌به: موجود زنده

وجه شبیه: امام در این تعبیر علم و جهل را به صورت دو موجود زنده تشبیه کرده است که آل محمد به علم حیات می‌بخشند و جهل را می‌میرانند یا به تعبیری دیگر روح علم‌اند و سبب مرگ جهل.

۱. عَيْشُ الْعِلْمِ: حیات علم.

مَوْتُ الْجَهْلِ: مرگ جهالت.

۲. عوالی اللالی، ج ۴، ص ۵۹.

نکته‌ها

- «بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ»: به این معنا که اگر در جایی اختلاف و اشکالی پیش آمد باید اصل و ریشه آن را از اهل بیت پیامبر پرسید. سخن آن‌هاست که حق را بیان می‌کند و از باطل جلوگیری می‌نماید.
- این تعبیر اشاره به انحرافات است که بعد از رسول الله مخصوصاً در عصر خلیفه سوم روی داد. بیت المال مسلمین بازیچه دست گروهی دنیاپرست شد و بنی‌امیه مقامات مهم را در حکومت گرفتند و شورش‌هایی که باعث کشته شدن خلیفه سوم شد به راه انداختند ولی امام علی (علیه السلام) حکومت را به دست گرفت و حق را به جایگاه خود برگرداند.^۱

۱.۶. درک دین

«عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَرِعَايَةً لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرِوَايَةً فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ»^۲

آن‌ها دین را درک کردند؛ درکی توأم با نگهداری کامل و عمل، نه تنها با شنیدن و روایت کردن، چراکه راویان علم فراوان اند و عمل‌کنندگان به آن کم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۹۱.

۲. عَقَلُوا: تعقل کردند؛ به عقل درک کردند.

و رِعَايَةً: خوب و مستند؛ صحیح آن «وعاء» است که به معنای ظرف برای چیزی است که هماهنگ با «سماع» در جمله بعد است؛ وعاء: بکسر اوله و قد یضم ناقص یائی بمعنی الطرف یوعی فیہ الشیء سمی بذلك لآئیه یجمع ما فیہ من المتاع یقال: وعی الشیء یعیه وعیا إذا حواه وجمعه ووعی الحديث إذا حفظه و تدبره. و قد یبدل واو وعاء بالهمزة فیقال إعاء. ثم إن عبارة المتن فی عدّة من نسخ النهج من المطبوعات المصرية و الإيرانية و شروحها المتداولة هكذا: عقلوا الدین عقل و رعایة و رعایة لا عقل سماع و روایة. و لكن الصواب ما ضبطناه فی المتن اعنی کون کلمة «وعاء» مکان «و رعایة» و رعایة تحریف و تصحیف من النسخ و لما رأوا کلمة رعایة بعدها غیر و الوعاء بالو رعایة ظناً منهم أنّ الکلام یزید به حسناً و أنّ الأصل کان کما ظنّوا و کم من نظیر لَمَّا ذکرنا من خطأ النسخ و تحریفهم و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا، جناس مضارع طباق و ما علموا أنّ من المحسنات البديعية فی کلامه علیه السّلام مشابهة قوله «وعاء و رعایة» بقوله «سماع و روایة» فإن الجمع بین وعاء و سماع ممّا یسمی فی علم البديع جناس مضارع لتقارب الهمزة و العین فی المخرج نحو قوله تعالی «وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ» و قوله صلی الله علیه و آله الخیل معقود بنواصیها الخیر. و الجمع بین رعایة و روایة یسمی طباقاً. علی أنّ اللغة لا تساعد ما فی النسخ و کم فحصنا فی کثیر من کتب الأدب و المعاجم المتداولة فما وجدنا من وعی أنّ یأتی رعایة مصدراً أو غیر مصدر.

و رِعَايَةً: تطبیق اعمال با احکام دین؛ مراقبت و پاسداری، رعیت هم از همین ماده است. به اعتبار اینکه مورد رعایت حکومت است.

رِوَاةٌ: راویان؛ جمع «راوی» مانند قضات که جمع قاضی است.

رِعَايَتُهُ: رعایت‌کننده‌ها؛ جمع «راعی» به معنای نگهبانان و عمل‌کنندگان.

هرگز با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن اختلاف ندارند.

مشابه

♦ «عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ»^۱ علی با حق و حق با اوست و بر زبان او جاری می‌شود و هرگونه علی بگردد حق با او می‌گردد.

♦ «كَتَابَ اللَّهُ فِيهِ نَبَأَ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَضَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ»^۲ قرآن است که هر خبری که پیش از شما بوده و هر خبری که بعد از شما باشد در آن است و داور میان شماست و ما آن را می‌دانیم.

۱.۴. ستون‌های دین

«وَهُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ وَ لَا يَنْجِي الْإِعْتِصَامُ»^۳

آن‌ها ارکان اسلام‌اند و (ستون‌های دین) و پناهگاه‌های مردم.

۱.۵. برگشتن حق به اصل خود

«بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ وَ انْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ [مَقَامِهِ] وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنبِئِهِ»^۴ به وسیله آنان حق به اصل و جایگاه مناسب رسید و باطل از جایگاهش کنار رفت و زبان باطل از بُن کنده شد.

۱. فصول المختارة، ص ۳۳۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۱.

۳. دَعَائِمٌ: ستون‌ها؛ جمع «دعامه» به معنای ستون؛ جمع الدعامه بکسر الدال و هی عماد البيت یقال دعم الشیء دعماً من باب منع إذا اسند عند میله او لنلا یمیل.

وَلَا يَنْجِي: به کسی گفته می‌شود که محرم اسرار یا گرداننده کارهای انسان باشد؛ جمع «ولیجه» از ریشه «ولج» به معنای دخول است؛ به طور کلی به هرکسی که از خارج وارد قومی شود و محرم اسرار او شود به او «ولیجه» می‌گویند و با واژه «بطانه» قریب‌المعنی است؛ جمع ولیجه و هی بطانة الرجل و خاصته و صاحب سرّه الذی یتخذ معتمدا علیه من غیر أهله یکاشفه باسراة ثقة بمودته و یقال بالفارسیة: دوست همراز، و منه قوله تعالی ﴿وَلَمْ يَشْغَوْا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْءَ﴾.

الْإِعْتِصَامُ: توسل برای نجات از خطر و شر؛ التمسک. قال الله تعالی: ﴿وَ اغْتَصِمُوا بِخَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ ای تمسکوا به.

۴. نِصَاب: در اصل به معنای محل بازگشت و جایگاه مناسب و ریشه و ابتدای هر چیزی است؛ سپس به اندازه و مقدار در باب زکات و مانند آن اطلاق شده است؛ الشیء: أصله و حدّه و مرجعه و مستقره.

انْزَاح: دور شد؛ از ریشه «زوح» در اصل به معنای کوچ کردن از مکان است؛ سپس در مورد هر چیزی که از جایگاهش کنار برود اطلاق شده است؛ انْزَاح: من الزوح ای زال و ذهب.

مَنْبِئٌ: ریشه‌ها؛ اسم مکان از ماده «نبت» به معنای محل روییدن.



خطبه ۲۴۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: نفس شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علی (علیه السلام) است که به ابن عباس هنگامی که عثمان در محاصره بود و از ناحیه او نامه‌ای برای امام آورد که در آن پیشنهاد شده بود که امام از مدینه خارج شود و به ملک خود در یثرب برود تا مردم شعار خلافت به نام او ندهند و این بار دوم بود که عثمان از آن حضرت چنین درخواستی می‌کرد و امام در پاسخ، این سخن را ایراد فرمود.

که برگردم و هم اکنون فرستاده است که بیرون روم.

نکته‌ها

- امام علیه السلام در این جمله چگونگی وضع عثمان را در حال محاصره بیان می‌کند و اینکه مردم او را در تنگنا قرار داده بودند و او مجبور بود دست نیاز به سوی مردم دراز کند، اما اینکه از میان مردم و بقیه یاران، این نامه را تنها به علی علیه السلام نوشت به یکی از این دو دلیل بود: الف. او باور داشت که حضرت بزرگ‌ترین و شریف‌ترین فرد جامعه است و مردم بیشتر از همه، او را پیروی و اطاعت می‌کنند و دل‌های مردم با وی همراه است؛ ب. او عقیده داشت که حضرت با مردم سازش کرده و در شورش بر او با آن‌ها شرکت داشته است؛ از این رو انتخاب وی از میان تمام مردم بدون تردید برای او مفید بود، زیرا اگر با میانجیگری امام، مردم از محاصره او دست برمی‌داشتند، غرض حاصل بود و اگر این امر حاصل نمی‌شد، باز هم بعضی از مقاصد عثمان تحقق می‌یافت؛ از جمله اینکه متهم شدن آن حضرت به هماهنگی با شورشیان تأیید می‌شد و بهانه‌ای بود برای کسانی که بعدها به خونخواهی عثمان برخاستند و جنگ‌های جمل در بصره و صفین را به وجود آوردند.^۱

● دلیل دستورهای ضدونقیض عثمان

عثمان در آغاز احساس می‌کرد که ماندن امام در مدینه سبب تشویق مردم به عزل او و بیعت با آن حضرت به عنوان خلیفه خواهد شد. سپس هنگامی که امام از مدینه بیرون رفت، عثمان احساس کرد کسی جز امام نمی‌تواند از او دفاع کند، سپس تقاضا کرد به مدینه بازگردد. باز هنگامی که خبرهایی رسید که مردم شعار بیعت با امام را سر داده‌اند، وحشت کرد و بار دیگر تقاضا کرد امام از مدینه خارج شود.

۳. دفاع از عثمان

«وَاللّٰهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ أَثِمًا»^۲

به خدا سوگند من آن قدر از عثمان دفاع کردم که ترسیدم گنهکار باشم.

نکته

- «حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ أَثِمًا»: الف. این تعبیر اشاره به این است که دفاع بیش از حد

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يَرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاصِحًا بِالْغَرْبِ أَقْبَلُ وَ أَدْبِرُ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرِجَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدُمَ ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرِجَ وَاللّٰهُ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ أَثِمًا.

۱. خطاب امام به ابن عباس؛ آورنده نامه

«يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يَرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاصِحًا بِالْغَرْبِ أَقْبَلُ وَ أَدْبِرُ»^۱

ای ابن عباس، عثمان مقصودی جز این ندارد که مرا همچون شتر آبکش قرار دهد؛ گاهی بگوید بیا و گاهی بگوید بازگرد.

نکته

- این امر نشان می‌دهد که فشار مردم به قدری شدید بود که عثمان کاملاً دستپاچه شده بود و هر ساعت تصمیم تازه‌ای می‌گرفت. غافل از اینکه کار از کار گذشته و دوران حکومتش پایان یافته و مردم هیچ عذری را از او نمی‌پذیرند. در این میان با شخصیتی همچون علی علیه السلام که مقام والایش در پیشگاه خالق و خلق بر کسی پوشیده نیست، مانند یک مأمور حلقه به گوش و بی اختیار رفتار می‌کرد.^۲

تشبیه

مشبه: امام علیه السلام

مشبه به: شتر آبکش

وجه شبیه: عثمان چند پیام برای امام علیه السلام فرستاد. نخست از او خواست که از مدینه به سوی سرزمین «ینبع» خارج شود. بار دیگر نامه نوشت که امام برگردد و دفعه سوم نامه نوشت که مجدداً بازگردد که امام علیه السلام این حالت را به شتر آبکش تشبیه کرده است.

۲. پیام‌های ضدونقیض عثمان

«بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرِجَ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدُمَ ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرِجَ»^۳

یک بار عثمان کسی را نزد من فرستاد که از مدینه خارج شوم. باز شخصی را نزد من فرستاد

۱. جَمَلًا نَاصِحًا: شتر آبکش؛ در اصل از ریشه «نصح» بر وزن نظم گرفته شده که به معنای آب‌پاشی کردن است. غَرْب: دلو بزرگ.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۹۷.

۳. أَنْ أَقْدُمَ: که وارد شوم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۷۴.

۲. دَفَعْتُ عَنْهُ: از او دفاع نمودم.

آثِمًا: گناهکار.



از کسی که مرتکب آن کارهای خلاف شده، نوعی حمایت از ظلم و خطاست و این کار جایز نیست.^۱ ب. چون خطاهای عثمان خیلی زیاد بود و حضرت برای اشتباهات زیادی که آن‌ها داشته‌اند، می‌فرماید از او دفاع کردم تا اینکه ترسیدم در پیش خداوند گناهکار شناخته شوم؛ البته در پیشگاه ملت و مردم هم همین ترس را دارد به این دلیل که وقتی همه مردم خطاهای او را می‌بینند اگر امام بخواهد از او دفاع کند، مسلماً بر خطاهای او مهر تأیید زده است.



خطبه ۲۴۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم
مخاطب: مردم
موضوع: اخلاقی، اعتقادی
ویژگی: حق‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۷.

پیشگفتار خطبه

از سخنان امام علیه السلام است که در آن یارانش را به جهاد تشویق می‌کند و نکات دقیقی را در عبارات کوتاهی بیان فرموده که از عمق تدبیر امام در مسائل مربوط به حکومت و جهاد خبر می‌دهد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۵۹۷.

و نیرو نیاز دارد که بدون وحدت کلمه و همیاری به دست نمی آید.^۱

مشابه

- ♦ ﴿وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون﴾^۲ و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.
- ♦ «أَلَا وَإِنَّ الْمِضْمَارَ الْيَوْمَ وَغَدَا السَّبَّاقَ وَالسَّبَقَةَ الْجَنَّةَ وَالْغَايَةَ النَّارَ»^۳ بدانید امروز روز آزمایش و آمادگی است و فردای قیامت میدان مسابقه است و جایزه برندگان این مسابقه بهشت است و سرانجام بازندگان دوزخ.
- ♦ ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾^۴ و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند، [بخش های] باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را که در آن برکت قرار داده بودیم به میراث عطا کردیم.
- ♦ ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۵ و خواهیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

استعاره

مستعار: مضمار

مستعارمنه: سبقت گرفتن

مستعارله: مدت زندگانی در دنیا

جامع: وجه همانندی آن است که مردم به سبب ریاضت ها و مجاهدت ها در راه خدا و تحصیل کمالات نفسانی که در طول زندگانی خود به دست می آورند، آمادگی پیدا می کنند که در مسابقه پیشگاه عظمت الهی به پیروزی برسند؛ همچنان که اسب ها برای حضور در مسابقه ها با تمرین های زیاد که لاغری اندام را در پی دارد، آمادگی به دست می آورند.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷۴.

۲. بقره، ۱۵۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

۴. اعراف، ۱۳۷.

۵. قصص، ۵.

وَاللَّهُ مُسْتَأْدِيكُمْ شُكْرَهُ وَ مُؤَرِّثُكُمْ أَمْرَهُ وَ مُمְهِلُكُمْ فِي مِضْمَارٍ مَحْدُودٍ
لِتَتَنَازَعُوا سَبَقَهُ فَشَدُّوا عُقْدَ الْمَازِرِ وَ اطَّوُّوا فَضُولَ الْخَوَاصِرِ لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ
وَ وَلِيمَةٌ مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ وَ أَمَحَى الظُّلَمَ لِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ.

۱. لزوم بهره گیری از فرصت ها

«وَاللَّهُ مُسْتَأْدِيكُمْ شُكْرَهُ وَ مُؤَرِّثُكُمْ أَمْرَهُ وَ مُمْمُهِلُكُمْ فِي مِضْمَارٍ مَحْدُودٍ لِتَتَنَازَعُوا سَبَقَهُ»^۱ خداوند از شما ادای شکر خویش را می خواهد و فرمان (حکومت) را به شما سپرده و در این سرای آزمایش و آمادگی در زمانی محدود به شما فرصت داده تا برای به دست آوردن جایزه او از یکدیگر پیشی بگیرید.

نکته ها

- امام علیه السلام در این جمله اشاره فرموده به علت مهلت دادن خداوند به مردم برای میدان مسابقه که عبارت است از: «تنازع سبق» یعنی زدو خورد و بگومگویی است که به منظور به دست آوردن پیروزی در سبقت جستن به پیشگاه خداوند وجود دارد، و منظور از این بگومگو و تنازع سبق، افتخار و مباهاتی است که برای اهل سلوک در هنگام آماده کردن نفوس خود به وسیله ریاضت حاصل می شود و نتیجه این حالات ایجاد غبطه است که امری است پسندیده؛ زیرا دارنده آن را به کمال مطلوب می رساند که نهایت خواسته شارع از امتش است؛ احتمال دیگر آن است که منظور از سبق فضیلت، بهشت باشد که به سوی آن سبقت جسته می شود.
- منظور از جمله «مُؤَرِّثُكُمْ أَمْرَهُ» این است که خداوند چنین مقدر کرده که هیچ موفقیتی در دنیا و آخرت جز از راه تلاش و مبارزه به دست نیاید. انجام تلاش و مبارزه نیز به قدرت

۱. مُسْتَأْدِيكُمْ شُكْرَهُ: از شما ادای شکرش را می طلبد؛ طلب کننده؛ از ماده «استأداء» و از ریشه «ادا» به معنای طلب ادای چیزی کردن.

مُمِّهِلٌ: مهلت دهنده؛ معطیکم مهلة، يقال أمهله إذا أنظره و أجله.

مِضْمَارٌ: محل مسابقه؛ میدان و محلی است که اسب ها را برای مسابقه با تمرین های مختلف آماده و لاغر می کنند. این واژه به معنای اسم زمان نیز آمده است؛ الموضع الذي تضرع فيه الخيل للسباق أي تحضر له لتنازعا و تتنافسوا في سبقة و يقال بالفارسية: میدان اسب دوانی. و جای ریاضت دادن اسبان. المضممار أيضا مدة تضرع الخيل، أي اسم للمكان و الزمان و جاء بمعنى الفرس في السباق أيضا.

سَبَقُهُ: جایزه؛ مالی که برای برندگان مسابقه تعیین می شود؛ في الصحاح: السبق بالتحريك: الخطر الذي يوضع بين أهل السباق. یعنی هو الخطر الذي يتراهن عليه المسابقون و يأخذه السابق منهم. و في منتهی الأرب: سبق محرکة: آنچه گرو بندند بر آن بر اسب دوانیدن و تیر انداختن و جز آن.

و (بدانید) گرفتن تصمیم‌های محکم با خوش‌گذرانی و سفره‌های رنگین سازگار نیست.

نکته‌ها

- کلمه عزیمه به معنای اراده قطعی برای انجام دادن کاری است، پس از آنکه انسان آن را برگزیده باشد و در اینجا منظور اراده بر به دست آوردن فضیلت‌هاست.^۱
- واژه ولیمه که غذای عروسی است، کنایه از آرامش زندگی است؛ زیرا لازمه ولیمه، آسایش و آرامش است.^۲

۴. کم خوابی

«مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ»^۳

و چه بسیار که خواب شبانه تصمیم‌های محکم روز را از میان برده است.

۵. مبارزه با فراموش کاری

«وَأَمْحَى الظُّلَمَ لِتَذَاكِيرِ الْهَمِّ»^۴

و تاریکی‌ها خاطره همت‌های بلند را از خاطرها محو کرده است.

۲. آمادگی برای انجام کار

«فَشُدُّوا عُقْدَ الْمَازِرِ وَ اطُّوْا فُضُولَ الْخَوَاصِرِ»^۱

کمربندها را محکم ببندید و دامن‌ها را به کمر زنید.

نکته‌ها

- این دو تعبیر «کمر بند را محکم بستن» و «دامن به کمر زدن» کنایه از آمادگی کامل برای انجام کار است؛ زیرا شخصی که کمر بند خود را محکم ببندد، ستون فقراتش برای انجام کارهای سنگین قوی‌تر می‌شود و هنگامی که دامن‌های بلند معمول آن زمان را برچیند و زیر کمر بند قرار دهد، راه رفتن و حرکت برای او آسان‌تر می‌شود. حتی امروز که دامن بلندی برای مردان وجود ندارد، این کنایه همچنان رایج و معمول است. می‌گویند: فلان کس دامن همت به کمر بسته تا این کار را انجام دهد.^۲

- جمله «وَ اطُّوْا فُضُولَ الْخَوَاصِرِ» کنایه است از اینکه رونده این راه باید از متاع‌های پرزرق‌وبرق و خوراکی‌ها و پوشیدنی‌های رنگارنگ دنیا و سایر دستاوردهای آن، فقط به اندازه رفع نیاز خود بگیرد و زاید بر آن را ترک کند و دور بریزد. توضیح مطلب اینکه معده و شکم ممکن است وسعت یابند که از غذا بیش از قدر حاجت در خود جای دهند.^۳

۳. عزم و اراده

«لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَلِيْمَةٌ»^۴

۱. عُقْدَ: گره؛ جمع «عقده» به معنای گره یا وسایلی که چیزی را با آن محکم می‌بندند؛ جمع العقدة كالغرف جمع الغرفة أى ما يمسك الشيء و يوثقه.
الْمَازِرِ: جامه‌ها؛ جمع «مازر» به معنای لنگ و روپوش است؛ جمع المنزر و المنزرة أى الإزار كاللحاف و الملحف و الملحفة جمعها ملاحف.
اطُّوْا: پیچید؛ از ریشه «طی» به معنای پیچیدن گرفته شده است؛ من الطی و أصل الطی: الثی و القبض و صدّ النشر فُضُولُ: اضافی‌ها، یعنی قسمت پایین لنگ که ممکن است وقت حرکت به دور پا بیچد.
الْخَوَاصِرِ: پهلوی و تهیگاه؛ جمع «خاصره» یعنی همان‌جا که لنگ و بند شلوار و کمر بند بسته می‌شود؛ الخواصر: جمع الخاصة أى الشاکلة و بالفارسیة: تهیگاه میان و فی منتهی الأرب خاصرة كصاحبة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۸، ص ۶۰۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۹۸.

۴. لَا تَجْتَمِعُ: جمع نمی‌شود.

عَزِيمَةٌ: تصمیم جدی، هدف بزرگ.

وَلِيْمَةٌ: طعامی است که برای عروسی تهیه می‌شود. سپس به هرگونه طعام که برای دعوت از میهمانان تهیه می‌گردد اطلاق شده است و در اینجا کنایه از بساط خوش‌گذرانی است؛ طعام العرس و قیل کلّ طعام صنع لدعوة أو غيرها و قیل کلّ طعام يتخذ لجمع الجمع و لائم لكنها ههنا کنایه عن لذات الدنيا و خفض العیش و الدعة.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۶، ص ۴۹۹.

۲. همان.

۳. مَا أَنْقَضَ: این صیغه برای تعجب به کار برده می‌شود. ما موصول و «انقَضَ» فعل تعجب است.

عَزَائِمِ: تصمیم‌ها.

۴. أَمْحَى: محوکننده؛ یعنی محو کرد که در اینجا فعل تعجب است.

الظُّلَمَ: تاریکی‌ها؛ جمع «ظلمت» به معنای تاریکی است؛ كالغرف جمع الظلمة كالغرفة و المراد بها اللیل.

تَذَاكِيرِ: تذکرها؛ جمع «تذکار» به معنای یادآوری است؛ جمع تذکار لأن التذكرة جمعها تذاکر.

الْهَمِّ: همت‌های عالی.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتابفروشی داورى، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمود رضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۰. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ۱، بی جا: میکائیل، ۱۳۹۳.
۲۱. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۹، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ۱، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ۱۳۷۸.
۲۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ۱، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۲۸. طبری آملی، عمادالدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ۲، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۳۰. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۳۱. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، ج ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.
۳۲. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۳. عروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.

۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۶. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (لیثی)، ج ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ۵۶، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۳، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ۱۳۹۷.
۳۹. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۸، قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۴۱. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱-۶، تهران: گوهر اندیشه، ۱۳۹۳.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۵. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، مترجم محمدباقر معموری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۷. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج ۳، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۳۴۴.

